وقف بر امام بحق حضرت ثامن الحجج (ع) علی بن موسی الرضا علیهما السلام
واقف: مرحوم آیة الله العظمی حاج سید عبدالباقی آیت اللهی شیرازی

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۵۶۱۵

رده‌بندی دیویی: صا ح / ج. ۹۱۳ ش ۲۲ ۲۹۷/۳۴ مرجع

سرشناسه: شیخ بهائی، محمد بن حسین، ۹۵۳ - ۱۰۳۱ ق.

عنوان قراردادی:

عنوان: جامع عباسی

شرح پدیدآور:

کاتب: — تاریخ کتابت: —

محل نشر: — ناشر: — تاریخ نشر: —

صفحه شمار: ۴۵۸ ص. مصور ☐ درسی ☐ گراور یا افست ☐

زبان: فارسی ابعاد: ۲۶×۱۷/۵۰ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی ✓ اهدایی ☐ خریداری ☐ ارسالی ☐

واقف: آیت الله حاج سید عبدالباقی آیت اللهی شیرازی تاریخ ثبت: اسفند ۱۳۷۶

یادداشتها: ۱. ناقص الاول.

موضوع(ها): ۱. فقه جعفری - رساله عملیه. ۲. زیارتنامه‌ها.

شناسه(های) افزوده: الف. صدر اصفهانی، اسماعیل بن صدرالدین، ۱۲۵۶ - ۱۳۳۷ ق، محشی. ب. آیت اللهی شیرازی، عبدالباقی، واقف. ج. عنوان.

فهرستگار: محمد لطیفی مقدم تاریخ فهرستگاری: آذر ۸۶

تاریخ تحریر .... نوع خط .... تعداد سطر ....

جزء کتب .... زبان فارسی .... عدد اوراق ....

طول ۲۶ .... عرض ۱۷ .... شماره عمومی ۵۶۱۵

وقفی / خریداری .... تاریخ .... وقف / خریداری .... اسفند ۷۶

ملاحظات ....

سید عبدالهادی آیت اللهی

وقف بر ایرانیان محبان حضرت محمد بن الحسن (عج) و علی بن موسی الرضا علیهما السلام
واقف: مرحوم آیة الله العظمی حاج سید عبدالهادی آیت اللهی شیرازی

۹۳۴۴

آستان قدس

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب: جامع عباسی

مؤلف متن: شیخ بهائی محشی:

شارح: مترجم:

تاریخ تحریر: نوع خط: تعداد سطر:

جزء کتب: مجلد زبان: فارسی عدد اوراق:

طول: ۲۴ عرض: ۱۷ شماره عمومی: ۸۷۱۵

وقفی / خریداری: عبدالهادی آیت الله تاریخ وقف / خریداری: ... ۷۶

ملاحظات: ...

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

باب اوّل مع جا عبّاسی در سنن وضو

یکصد و شصت جو متوسطاست پس مدّ بوزن چهارده هزار و چهل جو میانه است و ان چهار یک من تبریزاست و بیست مثقال تخمینًا سیزدهم انکه در وقت مضمضه کردن این دعا بخواند اللّهمّ اَقِنی حجّتی یومَ القاک واطلق لسانی بذکرک وشکرک چهاردهم انکه در وقت استنشاق اید عا بخواند اللّهم لاتحرّمنی طیّبات الجنّة واجعلنی ممّن یَشمّ ریحها وروحها وریحانها وطیبها پانزدهم انکه نزد شستن رواید عا بخواند اللّهم بیّض وجهی یوم تسود فیه الوجوه ولا تسود وجهی یوم تبیّض فیه الوجوه شانزدهم انکه در وقت شستن دست راست اید عا بخواند اللّهمّ اعطنی کتابی بیمینی والخلد فی الجنان بیساری وحاسبنی حسابًا یسیرًا هفدهم انکه در وقت شستن دست چپ اید عا بخواند اللّهم لا تعطنی کتابی بشمالی ولا من وراء ظهری ولا تجعلها مغلولة الی عنقی واعوذ بک من مقطّعات النیران هجدهم انکه در وقت مسح سر اید عا بخواند اللّهم غشّنی برحمتک وبرکاتک وعفوک نوزدهم در وقت مسح پایها اید عا بخواند اللّهم ثبّتنی قدمیّ علی الصراط یوم تزلّ فیه الاقدام واجعل سعیی فیما یرضیک عنّی یاذا الجلال والاکرام بیستم انکه چون از وضو فارغ شود اید عا بخواند اللّهم انی اسئلک تمام الوضو وتمام الصلوة وتمام رضوانک والجنة اینست ان بیست چیز که در وضو سنّت است و بدانکه جمعی از مجتهدین را مذهب انست که روی و دستها را در وضو دو نوبت باید شست نوبت اوّل واجب و نوبت دوّم سنّت امّا شیخ ابو جعفر محمّد ابن یعقوب کلینی و شیخ محمّد ابن بابویه را مذهب انست که نوبت دوّم سنّت نیست و این مذهب بسیار قوة دارد و در کتاب مشرق الشمس و حبل المتین بیان شده بنا بر این باید که رو و دستها را زیاده از یک نوبت نشوید که اگر دو نوبت شد اب نوبت دوّم اب وضو نخواهد بود پس مسح سر و پا باب تازه خواهد بود و وضو باطل خواهد شد و امّا ان نه چیز که بفعل اوردن ان مکروه است اوّل استعانت نمودن یعنی دیگری اب در کف دست اینکس بریزد که اینکس روی خود یا دستهای خود را بشوید امّا اگر اب وضو را بر رو و یا در دست اینکس بغیر ورث بریزند ان وضو صحیح نیست دوّم وضو ساختن باببکه در افتاب گرم شده باشد سیّم وضو ساختن از ظرفی که بر ان صورت حیوانی نقش شده باشد چهارم وضو ساختن از ظرفی که طلا کوب یا نقره کوب باشد پنجم وضو ساختن در مسجد از حدثی که غیر باد و خواب باشد امّا از حدث باد و خواب در مسجد وضو ساختن مکروه نیست ششم وضو ساختن باببکه رنگ و یا بوی ان تغییر یافته باشد بغیر نجاست هفتم اب وضو را خشک کردن بر مال یا

مکروهات وضو

کتابخانه آستان قدس مشهد
شماره ثبت ١٤٧٧٦
تاریخ

بافتاب یا بغیر ان هشتم وضو ساختن بابی که سور حیوانی باشد که خوردن گوشتش حرام است
هرگاه آنحیوان طاهر باشد مثل باز و گربه و میمون و غیر ان نهم وضو ساختن بابی که سور حیوانی باشد
که خوردن گوشت ان مکروه است خواه کراهیت شدید باشد مثل استر و خواه کراهیت قلیل مثل اسب
فصل وضو جهت سه چیز واجب است و جهت بیست و یک چیز سنت اما ان سه چیز که وضو جهت
انها واجبست اول نماز که بی وضو درست نیست مگر نماز میت که انرا بی وضو میتوان گزاردن چنانچه
گذشت بلکه جنب و زن حائض نیز میتواند نماز میت گزارند هر چند قدرت بر غسل داشته باشند
دوم طواف کعبه هرگاه طواف واجب باشد اما طواف سنت را بی وضو تواند کرد سیم
عضوی از اعضای خود را بخط مصحف رسانیدن یعنی حرفهای ان و بانچه قائم مقام حرفست مثل
تشدید و همزه بشرط آنکه ان عضو حس داشته باشد پس ناخن و موی خود را بی وضو بخط مصحف
میتوان رسانیدن و اما ان بیست و یک چیز که وضو جهت انها سنت است اول قرآن خواندن و نوشتن
دوم مصحف برداشتن سیم در امدن بمسجد چهارم نماز میت گذاردن پنجم سعی در حاجت مومنی
یا در حاجت خود کردن ششم زیارت قبر مومنی کردن هفتم اگر شخصی بخواب رود سنت است که اول وضو
سازد بتخصیص اگر ان شخص جنب باشد هشتم اگر شخصی محتلم باشد و خواهد که مجامعت کند
سنت است که اول وضو سازد تا ایمن شود دیوانه بودن فرزند که ازین جماع بهم رسد نهم اگر خواهد با زن
آبستن مجامعت کند اول وضو بگیرد تا ایمن شود از انکه فرزند یکه در شکم مادر است بیفهم و بخیل نباشد
دهم اگر شخصی میت را غسل داده باشد و خواهد که مجامعت کند قبل از غسل مس میت سنت است که وضو
سازد یازدهم اگر زن حیض داشته باشد سنت است که در وقت هر نماز وضو سازد و مشغول بذکر خدا
باشد دوازدهم اگر شخصی از روی میل زنی را ببوسد سنت است که بار دیگر وضو سازد سیزدهم اگر از
مذی بیرون اید و ان ابیست چسبیده که از ملاعبت زنان بهم رسد چهاردهم اگر از شخصی وذی بیرون
اید و ان ابیست غلیظ که بعد از بول بیرون میاید پانزدهم اگر مرد دست بفرج زن رساند شانزدهم
اگر شخصی قی کند و او را از ان قی کراهیت بهم رسد هفدهم اگر شخصی وضوی ناقص کرده باشد بجهة ضرورتی
مثل وضوی جبیره یا تقیه یا بجهة بیماری شخصی دیگر او را وضو داده باشد یا بجهة تعجیل غافله بر موزه
یا بر چاقشور مسح کرده باشد و بعد از وضو ساختن عذر برطرف شود سنت است که نوبت دیگر
وضو سازد هجدهم اگر شخصی دندان خود را خلال کند و از ان خلال کردن خون بهم رسد نوزدهم
اگر شخصی را رعاف یعنی خون دماغ بهم رسیده باشد بیستم اگر کسی زیاده بر چهار بیت از شعر باطل

(۱) و ملحق بنماز است رکعات احتیاط و قضاء تشهد و سجده فراموش شده که باید وضو را بجهت انها باید ساخت و احوط بجا اوردن سجده سهو است با وضو صدر دام ظله

(۲) بلکه مد و اعراب نیز ملحق بحروف است صدر دام ظله

(۳) و ملحق بخط مصحف است اسمهای خدا و صفات خاصه او و اسمهای پیغمبران و اوصیای انها و حضرت زهرا سلام الله علیهم اجمعین علی الاحوط صدر دام ظله العالی

(۴) جواز رسانیدن بناخن و دندان و امثال ان معلوم نیست دام ظله العالی

(۵) بلکه البته نوبت دیگر وضو ساختن را ترک ننمایند صدر دام ظله

بخواند سنت است که وضو بسازد و شعر باطل انست که مشتمل باشد بر مدح شخصی بصفت چند که در ان
شخص نباشد یا مشتمل باشد بر هجو مومنی یا بر ترغیب مردم بامر حرام و امثال ان بیست و یکم تجدید
وضو یعنی اگر کسی وضو داشته باشد سنت است که بار دیگر وضو بسازد **فصل** اگر شخصی داند که وضو
ساخته اما شک دارد که بعد از وضو حدث کرده یا نه بر او لازم نیست که وضو بسازد و بهمان وضو نماز
میتواند کرد و اگر داند که حدث کرده اما شک دارد که بعد از ان وضو ساخته یا نه در این صورت
لازم نیست که وضو سازد و اگر شخصی داند که از وهم حدث واقع شده و هم وضو اما نداند
که کدام یکی پیشتر است بر این شخص نیز واجبست که وضو سازد **مقصد دوم** در بیان احکام
غسل بدانکه غسلهای مشهور چهل و شش غسل است شش غسل واجب چهل غسل سنت اما
شش غسل واجب اول غسل جنابت دوم غسل حیض سیم غسل استحاضه متوسطه و کثیره
که بعد ازین مذکور خواهد شد چهارم غسل نفاس پنجم غسل مس میت ششم غسل دادن میت
و اما چهل غسل سنت اول غسل جمعه و ان از طلوع فجر روز جمعه تا پیشین روز جمعه اداست
و بعد از پیشین تا وقت شام روز شنبه قضاست و اگر شخصی ترسد که روز جمعه اب نیابد
روز پنجشنبه و شب جمعه بنیت تقدیم بجا اورد و هر یک از ادا و قضا و تقدیم یعنی
به پیشین روز جمعه نزدیکتر باشد ثواب ان بیشتر است دوم غسل شبهای افراد ماه مبارک رمضان
یعنی شبهای که در شماره طاقست مثل اول و سیم و پنجم و از شب بیستم تا اخر ماه در هر شب مستحب
است غسل کردن علاوه بر این در شب بیست و سیم دو غسل سنت است یکی در اول شب و یکی در اخر شب سیم غسل
شب عید ماه رمضان چهارم غسل روز عید ماه رمضان پنجم روز عید قربان ششم شب نیمه ماه رجب هفتم غسل
شب نیمه ماه شعبان هشتم غسل روز مبعث و ان بیست و هفتم ماه رجب است نهم غسل روز مولود حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و سلم و ان هفدهم ماه ربیع الاول است دهم غسل روز مباهله و ان بیست
و چهارم ماه ذیحجه است یازدهم غسل روز دحو الارض است و ان بیست و پنجم ذیقعده است دوازدهم
غسل روز عید غدیر است که هجدهم ماه ذیحجه است سیزدهم غسل روز عرفه است که نهم ماه
ذیحجه است چهاردهم غسل روز ترویه است که هشتم ماه ذیحجه است پانزدهم غسل روز نوروز است
شانزدهم غسل احرام است هفدهم غسل احرام عمره است هجدهم غسل طواف خانه کعبه است نوزدهم
غسل زیارت هر یک از چهارده معصوم علیهم السلام بیستم غسل توبه است چه هرگاه شخصی از گناه
توبه کند سنت است که بعد از توبه کردن غسل کند بیست و یکم غسل جهة داخل شدن حرم مکه است

از اغسال واجبه

(۱) اولی بلکه احوط ترک است بملاحظه خبریکه در این مقام وارد است و اولی شکستن ان وضو است و وضو دیگر ساختن صدر دام ظله العالی

(۲) از پیشین روز جمعه تا وقت شام جمعه ترک نیت ادا و قضا نمایند و غسل جمعه را بنیت قربت تنها بجای اورند علی الاحوط صدر دام ظله العالی

از اغسال مسنونه

بیست دوم غسل جهة داخلشدن مکه است بیست سیم غسل جهة داخلشدن مدینه است بیست و چهارم
غسل جهة داخلشدن مسجد مدینه بیست پنجم غسل جهة داخلشدن مسجد الحرام است بیست
و ششم غسل جهة داخل شدن خانه کعبه است بیست و هفتم غسل جهة طلب حاجت است[1] بیست
و هشتم غسل جهة استخاره کردن است بیست و نهم غسل دادن فرزندی که در انوقت زائیده شود
سی ام غسل کردن هرگاه خواهند که بنماز طلب باران روند سی و یکم غسل نمودن شخصی که عمداً
ترک نماز کسوف یا خسوف کرده باشد بشرط آنکه تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته شده باشد سی و دوم
اگر شخصی را از حلق کشیده باشند بدار که او را مصلوب گویند و شخصی بعد از سه روز بقصد دیدن او
برود و او را ببیند سنت است که غسل کند سی و سیم اگر شخصی مس میت کند بعد از آنکه او را غسل داده باشند
سنت است که غسل کند سی و چهارم اگر شخصی وزغه یعنی چلپاسه را بکشد بعد از آن سنت است که
غسل کند سی و پنجم اگر شخصی غسل ناقص کرده باشد بجهة بیماری یا بجهة ضرورتی مثل جبیره یا تقیه یا
دیگری و او بواسطه ضعف غسل داده باشد سنت است که عذر برطرف شود نوبت دیگر غسل کند
سی و ششم اگر شخصی غسل رفع حدث کرده باشد و شک کند که بعد از آن امریکه موجب غسل باشد از و
صادر شده یا نه سنت است که نوبت دیگر غسل کند سی و هفتم غسل جهة رمی جمرات حج است که بعد
از این مذکور خواهد شد سی و هشتم اگر شخصی دیوانه بوده باشد و بهوش آید سنت است که غسل کند
سی و نهم غسل جهة کفن کردن میت چهلم اگر شخصی جنب بمیرد سنت است که او را قبل از غسل میت
یا بعد از آن غسل جنابت دهند **فصل سیم** در چیزهای که در غسل معتبر است هفده واجب و پانزده امر
سنت است اما هفده چیز که واجب است اول آنکه مکان غسل غصبی نباشد دوم آنکه آب غسل طاهر باشد
سیم آنکه آب غسل مضاف نباشد مثل گلاب و غیره چهارم آنکه آب غسل غصبی نباشد[3] اما اگر نداند
که آب غصبی است و بان آب غسل کند و بعد از آن ظاهر شود که غصبی بوده آن غسل صحیح است و احتیاج بغسل
دیگر نیست پنجم آنکه هر عضوی از اعضا طاهر باشد پیش از آنکه آب غسل بآن برسد ششم نیت است
و نیت چنین کند که غسل واجبی میکنم از برای مباح بودن نماز تقرب بخدا و اگر بجای مباح بودن
نماز رفع حدث گوید صحیح است اما بشرط آنکه زن استحاضه کثیره یا متوسطه نداشته باشد که
اگر داشته باشد بمباح بودن نماز اکتفا نماید و رفع حدث نگوید هفتم غسل ترتیبی که نیت را مقارن
شستن جزئی از سر یا جزئی از گردن سازد و اگر غسل ارتماسی کند نیت را مقارن شستن هر جزئی
از اجزای بدن که خواهد بکند و باقی بدن را بی فاصله تابع آن کند هشتم سر و گردن است

[1] ظاهر این است که استخاره که غسل از برای او مستحب باشد طلب خیر است که در بعضی اخبار از معصومین علیهم السلام وارد شده که غیر استخاره دیگری است که معروفست و آن نیز وارد است صدر دام ظله

[2] ...

[3] ذکر فرمودن غصبی بودن فضلا که در آن غسل می کنند اهم بود صدر دام ظله

[4] ... سوره یا آیه از قرآن و بقصد وجوب و استحباب نکند والله العالم صدر دام ظله العالی

و هر یکی را بر دیگری مقدم داشتن جائز است نهم شستن جانب راست دهم چپ است و ناف و عورتین را
با هر یک از جانبین که بشوید رواست[1] یازدهم در غسل ترتیبی اول سر و گردن را بشوید و بعد از آن
جانب راست را و بعد از آن جانب چپ را پس اگر شستن یکی از این دو جانبین را بر شستن سر
مقدم دارد باجماع آن غسل باطلست اما اگر جانب چپ را بر جانب راست مقدم دارد در باطل
بودن آن غسل خلافست بعضی بر آنند که غسل صحیح است اما اکثر بر آنند که غسل باطلست[2] دوازدهم
آنکه خود افعال غسل را بجا آورد مگر آنکه عاجز باشد چنانکه در وضو مذکور شد سیزدهم آنکه آب
بر هر یک از اعضا روان باشد پس اگر در غسل ترتیبی دست را تر سازد بر اعضا مالد غسل باطل
خواهد بود و همچنین اگر در غسل ارتماسی در زیر آب نیت کند و مقارن نیت اصلا حرکت نکند
در اینصورت نیز غسل باطل است چهاردهم تخلیل نمودن آنچه مانع رسیدن آب باشد بظاهر بدن
مثل انگشتر و زهگیر و غیره پانزدهم آنکه در غسل ارتماسی وقتی که در آب فرو رود پاها را
از زمین قلتین اندکی مرتفع سازد و حرکت دهد تا آب بر کف پاها برسد اگر هر دو پا یا یک پا
بر زمین قلتین چسپیده و آب بآن نکند در غسل باطل خواهد بود شانزدهم بر حکم نیت بودن از اول غسل
تا آخر غسل یعنی قصد امریکه منافی غسل باشد نکند مثل قصد رها یا خنک ساختن بدن یا چرک
برطرف کردن از بدن یا قصد حدث اکبر کردن در اثنای آن اما اگر قصد حدث اصغر کند این غسل نزد بعضی
از مجتهدین باطل است و نزد بعضی باطل نیست چنانکه عنقریب بتفصیل مذکور خواهد شد
هفدهم آنکه غسل ارتماسی نکند هرگاه احرام یا روزه واجبی داشته باشد و افطار بر او حرام است
که آن غسل باطل است چه سر در آب فرو بردن در احرام و روزه واجب حرام است اما اگر روزه سنتی
داشته باشد غسل ارتماسی کند صحیح است و همچنین اگر در روزه واجب سهواً غسل ارتماسی کند
آن غسل صحیح است و هرگاه شخصی بآب غوطه خورد و زیر آب بیاد آورد که روزه واجبی دارد و خواهد
که در آنوقت غسل ارتماسی کند باید در وقتیکه خواهد از زیر آب بیرون آید نیت غسل کند و در اثنای بیرون آمدن
غسل را تمام کند آن غسل صحیح است[3] و اما آن پانزده چیز که در غسل سنت است اول آنکه اگر مرد یا زن انزال شده
باشد قبل از غسل بول کند تا بقیه منی با بول بیرون آید و اگر بول نیاید استبرا کند بطریقیکه در آداب طهارت
خانه رفتن مذکور شد[4] دوم آنکه چون دست در آب گذارد این دعا بخواند بسم الله و بالله اللهم
اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین سیم آنکه هر دو دست را تا بمرفق سه نوبت قبل از
غسل بشوید چهارم سه مرتبه مضمضه کردن پنجم سه نوبت استنشاق کردن ششم مسواک کردن

[1] یا هر دو جانب بشوید خالی از اشکال نیست صدر دام ظله العالی

[2] البته متابعت اکثر را نمایند بلی اگر دو باره طرف چپ را بعد از طرف راست بشویند آن غسل صحیح است صدر دام ظله

[3] شاید مراد این است که باید یکزمان آب بتمام بدن احاطه داشته باشد صدر دام ظله العالی

مستحبات غسل

[4] معلوم نیست استبراء بمسحات در انزال ثمری داشته باشد صدر دام ظله العالی مدی الایام واللیالی بحق محمد و آله

هفتم انکه هر یك از سر و جانب راست و جانب چپ را سه نوبت بشوید هشتم دست بر بدن مالیدن نهم
اعضا را پی در پی شستن یعنی انکه مکثی در میان شستن اعضا واقع نشود دهم شستن سر و کردن را بدست
راست یازدهم این دعا را در اثنای غسل خواندن اللهم طهر قلبی و اشرح لی صدرک و اجر علی لسانی
مدحتك والثناء علیك اللهم اجعله لی طهورا وشفاء ونورا انك علی كل شیء قدیر دوازدهم
انکه غسل ترتیبی را بر غسل ارتماسی اختیار نماید سیزدهم انکه در وقت غسل کردن فوطه داشته باشد
چهاردهم انکه هر گاه غسل مس میت نماید یا غسل حیض یا استحاضه یا نفاس وضو را بر غسل مقدم دارد
پانزدهم انکه چون از غسل فارغ شود این دعا بخواند اللهم طهر قلبی و زك عملی واجعل ما عندك
خیرا لی اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المطهرین **فصل** اگر شخصی را در اثنای غسلی
از غسلهای واجبی حدثی واقع شود مثل بول یا باد پس اگر ان غسل غیر غسل جنابت است غسل را
تمام کند و وضو بسازد و بر او چیزی دیگر لازم نیست و اگر غسل جنابت است مجتهدین را در ان سه قول است
بعضی بر انند که غسل را اتمام کند و بعد از ان وضو بسازد و بعضی بر انند که غسل را اتمام کند و وضو لازم
نیست و بعضی بر انند که غسل را از سر گیرد از این سه قول قول اول بهتر است و اگر شخصی را انزال منی شده
باشد و غسل جنابت کند و بعد از غسل رطوبتی از و بیرون اید و نداند که ان رطوبت منی است یا غیر منی
پس اگر قبل از غسل بول کرده و استبرا نیز از بول کرده باشد نماز میتواند گذارد و وضو لازم نیست
و اگر بول کرده اما استبرا از بول نکرده بر او لازم است که وضو بسازد و اگر بول کرده و نه استبرا از منی بر و
لازم است که غسل را از سر گیرد و اگر از منی استبرا کرده اما بول نکرده پس اگر قادر بر بول کردن نبوده
با ان غسل نماز میتواند گزارد و وضو لازم نیست و اگر بر بول کردن قادر بوده غسل را از سر گیرد **فصل**
بر جنب هشت امر حرام است و هفت امر مکروه اما هشت امر حرام اول نماز واجب و سنت مگر نماز میت
چنانکه گذشت دوم طواف خانه کعبه سیم عضوی از اعضای خود را بخط مصحف رسانیدن یا بنام خدای تعالی یا
بنام یکی از چهارده معصوم علیهم السلام بشرطیکه در وضو مذکور شد چهارم قران نوشتن چنانکه در
کتاب مشرق الشمسین بیان این شده پنجم در مسجد مکه یا مدینه داخل شدن ششم در باقی مساجد درنگ
نمودن هفتم سوره عزیمه خواندن خواه کل و خواه بعض اگر چه یك کلمه باشد و سورهای عزیمه چهار است
اول اقرا باسم دوم والنجم اذا هوی سیم حم تنزیل من الرحمن الرحیم چهارم الم تنزیل الکتاب هشتم چیزی در
مسجد گذاشتن اما اگر مال او در مسجد باشد از مسجد بیرون اوردن ان جائز است اما ان هفت امر که بر جنب
مکروه است اول عضوی از اعضای خود را بجلد مصحف رسانیدن یا بحاشیه ان دوم زیاده بر هفت ایه از سورهای

¹ بلکه احوط انست که از سر گیرد و وضو بسازد صدر دام ظله العالی
² بلکه بهتر انستکه غسل را از سر گیرد و وضو نیز بسازد بنیت احتیاط صدر دام ظله العالی
³ چه قادر بوده و چه نبوده غسل را از سر گیرد صدر دام ظله العالی
⁴ و بتفصیلیکه در وضو گذشت صدر دام ظله العالی

غیر عزیمه خواندن و بعضی از مجتهدین مطلق قران خواندن را بر جنب حرام میدانند سیم مصحف برداشتن
خواه در دست و خواه در بغل و خواه در گردن چهارم چیزی خوردن پنجم اب نوشیدن اما اگر قبل از
هر دو مضمضه و استنشاق کند کراهیت بر طرف میشود ششم خضاب کردن هفتم روغن بر بدن مالیدن
فصل در احکام حیض بدانکه خون حیض اغلب اوقات سیاه و تیره و غلیظ و بد بو است و اندك سوزشی
دارد و از جانب چپ میاید و تا زن نه ساله نشود خونی که میبیند خون حیض نیست و اگر سن او از پنجاه سال
بگذرد و ان زن طائفه قریش یا طایفه نبط نباشد خون او نیز خون حیض نباشد بود اما اگر یکی
از ان دو طائفه باشد تا شصت سال ممکن است که خون حیض باشد و اگر دختر بکر را ازاله بکارت
شود و خون از و اید و معلوم نشود که خون بکارت است یا غیر ان پنبه بجو و بر دارد و بتطویق و عدم تطوق
معلوم نماید و کیفیت معرفت تطوق و عدم تطوق انست که ان زن صاحب خون بر پشت بخوابد نزدیك دیوار
یا مانند ان و پنبه را بدست راست باندرون فرج کند اندکی صبر نماید بعد از ان پنبه را باهستگی بیرون
اورد و ملاحظه کند اگر خون تمام روی پنبه را سرخ کرده باشد خون بکارت نخواهد بود و اگر سرخی ان
بر گرد پنبه بطریق طوق باشد خون بکارت است و میانه مجتهدین خلاف است در انکه زن ابستن خون
حیض میبیند یا نه بعضی بر انند که نمی بیند بجهت انکه در وقت ابستن خون حیض دو قسم می شود قسمی بر
پستانها میرود و شیر میشود و قسمی دیگر از راه ناف بشکم طفل میرود و خوراك او میشود پس چیزی زیاده نمی
ماند که بیرون اید و بعضی بر انند که هر گاه مزاج زن گرم باشد و غذاهای که مولد خون باشد بسیار تناول نماید
میتواند بود که انچه از شیر و غذای طفل زیاده باشد بحیض بیرون اید **فصل** اگر خون حیض بیرون اید از موضع غیر معتاد
در زمان عادت حیض بشرائط و موضع معتاد مسدود شده باشد و موضع غیر معتاد معتاد شود ان خون
که میاید خون حیض خواهد بود چنانچه شهید ره در کتاب بیان اورده است و حکایت کرده اند از زنی در زمان
شیخ ره که خون حیض در زمان عادت ان زن از دهان او بیرون میامد پس مادامیکه خون از دهان زنی چنان
بیرون اید ان زن حائض خواهد بود و احکام حیض بر او جاری خواهد بود یعنی تا خون می اید نماز و روزه از ان
زن ساقط است و وطی شوهر با او حرام است و بعد از انقطاع خون دهن او پیش از غسل کردن خلافست که شوهر او را
وطی میتواند کرد یا نه چنانچه در موضع معتاد گفته خواهد شد **فصل** مادام که زن حیض داشته باشد طلاق دادن او صحیح نیست
بشرطی چند که ان شاء الله تعالی در کتاب طلاق مذکور خواهد شد مجامعت با او نیز در قبل حرام است باجماع
اما وقتیکه از حیض پاك شده باشد و هنوز غسل نکرده باشد در جواز مجامعت خلافست بعضی از مجتهدین
حرام میدانند و بعضی مکروه و احتیاط انست که قبل از غسل مجامعت نکند اما اگر شخصی در وقت

¹ در بعضی اخبار از جانب راست وارد شده پس احتیاط ترك نشود صدر دام ظله
² محل تامل است پس احتیاط ترك نشود صدر مد ظله العالی

حیض مجامعت کند جمعی از مجتهدین برانند که اگر مجامعت در اول حیض واقع شود واجبست که یک مثقال شرعی طلا کفاره دهد و اگر در وسط حیض واقع شود نیم مثقال و اگر در آخر حیض واقع شود چهار یک مثقال و بعضی برانند که کفاره دادن سنت است و واجب نیست[1] **فصل** خون حیض از سه شبانه روز کمتر و از ده شبانه روز بیشتر نباشد و مدت پاکی میانه دو حیض کمتر از ده شبانه روز نمیباشد پس هر خونی که کمتر از سه شبانه روز باشد خون حیض نیست[2] و همچنین هر خونیکه از سه شبانه روز زیاده باشد یا از ده زیادتی خون حیض نیست و بدانکه زن عادت مقرر دارد یا نه و آنکه عادت مقرر ندارد یا نوبت اول است که خون حیض میبیند یا نه پس اگر خون از ده روز بگذرد و عادت مقرر داشته باشد همین ایام عادت او حیض است و در باقی روزها تا ایام عادت رسیدن عمل استحاضه کند بطریقی که بعد از این مذکور خواهد شد و اگر نوبت اول است که حیض دیده و متصل میاید ملاحظه نماید اگر خون او در بعضی اوقات شبیه بحیض است و در بعضی اوقات شبیه بحیض نیست پس بر او لازم است در اوقاتی که خون او شبیه بحیض است نماز و روزه را ترک کند و در اوقاتی که خون او شبیه بحیض نیست عمل استحاضه کند بشرط آنکه در اوقاتی که خون او شبیه بحیض است از سه شبانه روز کمتر و از ده شبانه روز بیشتر نباشد و اگر خون او همیشه بیکطریق باشد در اینصورت ایام حیض خود را بطریق ایام عادت اقوام خود داند اگر عادت ایشان خلاف یکدیگر باشد خواه اقوام پدری و خواه اقوام مادری مثل خواهر و عمه و خاله و دختران ایشان و باقی ایام را استحاضه داند و اگر عادت ایشان مختلف باشد عمل کند بعادت اکثر ایشان و اگر اکثر هم معلوم نباشد یا اقوام نداشته باشد عمل نماید بعادت زنهای همشهری خود بشرطی آنکه همشهری او باشند و اگر ایشان نیز مختلف باشند و اکثر هم معلوم نباشد در ماهی سه روز حیض داند و در ماهی ده روز یا در هر ماه هفت روز و در باقی ایام عمل استحاضه کند **فصل** اگر زن عادت مقرر داشت اما فراموش کرده که عادت او چند روز بود پس اگر اول وقت عادت را داند مثل آنکه داند اول هر ماه اول عادت او بود یقین خواهد دانست که روز اول و دوم و سیم ماه از ایام حیض او است پس بر او واجبست که در این سه روز نماز و روزه را ترک کند و اگر وسط عادت را داند مثل آنکه داند که اول هر ماه وسط عادت او بود پس یکروز قبل از اول ماه و یکروز بعد از آن حیض خواهد بود بیقین و ترک نماز و روزه در آن سه روز واجبست و اگر آخر وقت عادت را داند مثل آنکه داند آخر هر ماه آخر عادت او بود پس روز آخر ماه و روز قبل از آن ایام حیض است و ترک نماز و روزه در آن سه روز واجبست و اگر داند که روز اول هر ماه در حیض میبود اما نداند که آن روز اول حیض او بود یا وسط یا آخر در اینصورت همان یک روز حیض است

[1] بملاحظه خبر وارد در آن ترک احتیاط را البته ننمایند صدر دام ظله العالی

[2] اگر از اول روز خون ببیند تا آخر روز سیم حیض است اگر چه شب سیم را نه بیند و چنین است در ده روز بیشتر و کمتر ظهر والله العالم صدر دام ظله العالی

بیقین پس در همین روز ترک نماز و روزه کند و در این چهار صورت در ایامیکه احتمال حیض دارد بر او لازمست که عمل مستحاضه بکند و روزه و نماز را ترک نکند **فصل** خون استحاضه اغلب اوقات سیاه و غلیظ نیست و بزردی مایلست و در وقت آمدن سوزش آن کمتر از سوزش خون حیض است و گرمی آن نیز کمتر است و استحاضه سه قسم است قلیله و کثیره و متوسطه قلیله آنست که خون بطرف پنبه که بجانب بیرون فرجست نرسد در این صورت واجبست که آن پنبه را بیندازد و پنبه پاک بجای آن بردارد و از برای هر نماز وضو بسازد و متوسطه آنست که خون از طرف دیگر پنبه بگذرد اما از آن لته که در کمر بند میکنند نگذرد در اینصورت آنچه در قلیله واجبست بر او نیز واجبست با تغییر دادن لته و یکنوبت غسل کردن از برای نماز صبح و کثیره آنست که خون از لته بگذرد و در اینصورت آنچه در قلیله و متوسطه واجبست بر او نیز واجبست با دو غسل دیگر یکی از برای نماز پیشین و پسین و یکی از برای نماز شام و خفتن و مادامیکه وضو و غسل را بطریقیکه مذکور شد بفعل نیاورد نماز او صحیح نیست و مجامعت با او نیز در قبل حرامست و بعضی برانند که مجامعت با زن مستحاضه بی آنکه عملهای مذکوره را بفعل آورد مکروه است و حرام نیست **فصل** نفاس خونیست که با زائیدن آید یا بعد از زائیدن پس اگر قبل از زائیدن آید نفاس نیست[1] و هر چه بر حایض حرامست مثل نماز و روزه و درنگ کردن در مسجد و غیره بر صاحب نفاس نیز حرامست و مجامعت با او و کفاره مجامعت بطریقیست که در حیض مذکور شد و عدد ایام نفاس مقدار عدد ایام حیض است اگر صاحب عادت باشد و غسل نفاس مثل غسل حیض است و اگر زن بزاید و مطلقا خون نه بیند غسل بر او واجب نمیشود و بدانکه میان مجتهدین خلافست در آنکه اکثر مدت نفاس چند است اصح آنست که ده روز است و اگر بعد از زائیدن یک لحظه خون بیند و دیگر مطلقا خون نه بیند تا روز دهم و در روز دهم نیز یک لحظه خون بیند و نیز منقطع شود در اینصورت کل آن ده روز ایام نفاس او است پس اگر آن ده روز از رمضان باشد و روز اول غسل کرده باشد و تا روز دهم نماز و روزه را بجا آورده باشد آن نماز و روزه باطل خواهد بود و بر او قضای آن نمازها واجب نیست اما قضای روزه ها واجبست **فصل** در احکام غسل دادن میت و مقدمات و توابع آن بدانکه صد و بیست و شش امر است که تعلق بمیت دارد از وقت احتضار یعنی سکرات تا وقتیکه او را در قبر بسپارند از آنجمله بیست و هفت امر واجبست و هفتاد و یک امر سنت و بیست و شش امر مکروه و دو امر حرام و این صد و بیست و شش امر بتفصیل مذکور خواهد

[1] والبته قول بجهت احوط خواهد بود صدر دام ظله

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

۵۴۱۵

شد و امّا آنچه از وقت احتضار تا وقتی که شروع در شستن او کنند بجا باید آورد پانزده امر است
یک امر واجب و یازده امر سنّت و سه امر مکروه امّا یک امر واجب آنست که روی او را بقبله بگردانند
یعنی بر پشت بخوابانند بطریقی که کف پایهای او بجانب قبله باشد و امّا یازده امر سنّت اوّل آنکه
او را تلقین کلمهٔ اسلام و اقرار بامامت ائمّهٔ اثنا عشر علیهم السّلم نمایند باین طریق که یا عبد الله
اُذکُرِ العهدَ الّذی فارقتنا علیه من دار الدُّنیا الی دار الآخرة شهادة ان لا اله الّا الله
وحده لا شریک له و انّ محمّداً عبده و رسوله ارسله بالهدی و دین الحقّ لیظهره علی
الدّین کلّه و لو کره المشرکون و انّ خلیفته من بعده امیر المؤمنین و سیّد الوصیّین علیّ بن
ابی طالب ثمّ ولده الحسن ثمّ الحسین ثمّ علیّ بن الحسین ثمّ محمّد الباقر ثمّ جعفر الصّادق
ثمّ موسی الکاظم ثمّ علیّ الرّضا ثمّ محمّد التّقی ثمّ علیّ النّقی ثمّ حسن العسکری ثمّ الخلف المنتظر
محمّد المهدی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین علی هذا حییت و علی هذا متّ و علی هذا
تبعث ان شاء الله تعالی و اگر میّت زن باشد بجای یا عبد الله اذکر العهد یا امة الله اذکری العهد
بگوید دوّم آنکه سورهٔ و الصّافّات و یس نزد او بخوانند سیّم آنکه اگر جان بدشواری دهد
او را نقل نمایند بجائیکه همیشه در آنجا نماز میکرده تا جان بآسانی سپارد چهارم آنکه چون
اجابت امر حق نماید چشم و دهان او را بهم آورند پنجم آنکه او را تحت الحنک بندند تا دهانش باز
نشود ششم آنکه او را بچادرشبی یا پرده بپوشانند هفتم آنکه هر دو دست او را بپهلوی او
بکشند هشتم آنکه بعد از و الصّافّات و یس آنچه میسّر شود از قرآن نزد او بخوانند نهم آنکه اگر
شب باشد چراغ نزد او روشن کنند دهم آنکه مؤمنان را خبر کنند تا بتشییع جنازهٔ او حاضر شوند
یازدهم آنکه چون جان سپارد در برداشتن او تعجیل نمایند و امّا آن سه امر که مکروه است
اوّل آنکه جنب یا حایض نزد او حاضر شوند دوّم آنکه بر شکم او آهن گذارند سیّم آنکه او را تنها
نگذارند **فصل** سی و پنج امر تعلّق بمیّت دارد از وقتی که اراده نمایند او را غسل دهند تا
وقتی که خواهند او را کفن نمایند دوازده امر واجب است و پانزده امر سنّت و شش امر مکروه
و دو امر حرام امّا دوازده امر واجب اوّل آنکه در وقت غسل دادن عورتین او را بپوشانند دوّم
آنکه مرد را مرد بشوید و زن را زن مگر زن شوهر خود را و شوهر زن خود را اگر هر یک میتوانند
دیگری را غسل دهند و آقا کنیز خود را میتواند غسل دادن امّا در غسل دادن کنیز[1] آقا را بعضی توقّف کرده
اند بجهت آنکه بملک وارث انتقال یافته و مرد دختر سه ساله را و زن پسر سه ساله را

[1] اگر غسل دهندهٔ دیگری نباشد البتّه غسل دادن کنیز ترک نشود صدر دام ظلّه

میتواند غسل دادن و حاجت بپوشیدن عورتین نیست و هرگاه زن یافت نشود که زن را غسل
دهد شخصی از اقوام آن زن که محرم او باشد از بیرون پیراهن او را غسل دهد و مرد نیز بهمین طریق سیّم
آنکه بعد از ازالهٔ نجاست او را بآب سدر غسل دهند و نیّت چنین کند که غسل میدهم این میّت
را بآب سدر برای آنکه واجب است تقرّب بخدا و مقارن نیّت سر و گردن میّت را بشوید بعد از آن
جانب راست او را و بعد از آن جانب چپ او را بطریق غسل جنابت چهارم آنکه او را بعد از آب
سدر بهمان طریق بشویند بآب کافور پنجم آنکه او را بعد از آب کافور بآب خالی بهمان طریق
بشویند ششم آنکه در وقت غسل دادن روی میّت بجانب قبله باشد بطریق احتضار هفتم آنکه
اگر سدر و کافور یافت نشود عوض آنها دو نوبت بآب خالی بشویند هشتم آنکه اگر آب متعذّر
باشد او را سه تیمّم دهند عوض هر غسل یک تیمّم و در تیمّم اوّل نیّت چنین کند که تیمّم
میدهم این میّت را عوض آب سدر واجب تقرّب بخدا و در نیّت تیمّم دوم بجای عوض آب سدر
آب کافور بگوید و در تیمّم سیّم عوض آب خالی آورد و مقارن نیّت دو کف دست خود را بر خاک
زند و پیشانی میّت را بآن مسح کند و بعد از آن پشت کف دست راست او را مسح کند و بعد از آن
پشت کف دست چپ او را نهم آب غسل طاهر باشد دهم آنکه آب غسل مضاف نباشد یازدهم
آنکه آب غصبی نباشد دوازدهم آنکه زمین و تخته که در آن غسل میدهند غصبی نباشد[1] و
امّا آن پانزده امر که سنّت است اوّل آنکه خواهند که میّت را غسل دهند یقهٔ پیراهن او را
تا زهار بدرند امّا برخصت وارث اگر بالغ و عاقل باشد و اگر طفل یا مجنون باشد دریدن پیراهن
جایز نیست دوّم آنکه در وقت پیراهن کندن او را بر پهلو نگردانند بعد از آن بر پشت
خوابانیده پیراهن او را از زیر بکشند سیّم آنکه انگشتان او را بنرمی بمالند چهارم آنکه در
وقت غسل دادن بطریق حالت احتضار رو بقبله باشد پنجم آنکه جهت آبی که از غسل
جدا میشود گودی علی حده بکنند ششم آنکه در وقت غسل دادن میانهٔ میّت و آسمان
حایلی بوده باشد مثل سقف یا سایبان و غیر آن هفتم آنکه میّت را قبل از غسل یا بعد از
غسل وضو دهند و در این وضو مضمضه و استنشاق سنّت نیست هشتم آنکه غسّال در
وقت غسل دادن در جانب راست میّت باشد نهم آنکه قبل از سه غسل دو دست خود را تا
مرفق بشوید دهم آنکه آب سدر را برهم زند تا کف کند و بکف آن سر میّت را بشوید یازدهم
آنکه عورتین میّت را قبل از غسل سه نوبت باشنان بشوید دوازدهم در هر غسلی از آن سه

[1] ذکر غصبی نبودن فضائیکه در آن غسل میدهند اهم بود صدر دام ظلّه

[2] ظاهر اضافه بسابق است که در ضمن دوازده امر واجب شمردند صدر دام ظلّه

غسل هر یک از سر و جانب راست و چپ سه نوبت بشویند سیزدهم انکه در غسل اول و دوم اهسته
دست بر شکم میت کشد چهاردهم انکه اگر میت جنب باشد و او را بعد از سه غسل یا قبل از غسل غسل
جنابت دهند چنانکه در قبل از این گذشت و نیت چنین کند که غسل جنابت میدهم این میت را سنت تقرب
بخدا پانزدهم انکه چون از غسلها فارغ شوند بدن میت را خشک کنند و اما ان شش امر که مکروه است
اول اب گرم میت را غسل دادن دویم ناخن میت چیدن سیم محاسن او را شانه کردن چهارم موی
سر او را تراشیدن یا شانه کردن پنجم موی زهار او را تراشیدن ششم چیزی از اب غسل میت
در طهارتخانه سر دادن و اما ان دو امر که حرامست اول انست که اگر میت احرام حج یا احرام
عمره داشته باشد حرامست که او را بکافور غسل دهند دوم حرامست که او را حنوط کنند
فصل بیست و نهم در تعلق بمیت دارد از وقتی که از غسل او فارغ شوند تا وقتیکه بر ان نماز
گذارند نه چیز واجبست و دوازده چیز سنت و هشت چیز مکروه اما ان نه چیز که واجبست
اول حنوط کردن میت است یعنی کافور رسانیدن بهفت عضویکه بر ان سجده نماز واقع
میشود و ان پیشانیست و دو کف دست و دو زانو و دو انگشت بزرگ پایها دوم انکه کفن
سه پارچه باشد لنگ و پیراهن و چادری که میت را سراپا فراگیرد و ان را لفافه گویند سیم
انکه هیچیک از این سه پارچه حریر نباشد خواه میت مرد باشد و خواه زن چهارم انکه طلا
باف یا نقره باف و طلا دوز نباشد پنجم انکه طاهر باشد ششم انکه غصبی نباشد هفتم
انکه بسیار تنک نباشد بحیثیتی که بدن میت از زیر ان نمایان شود هشتم انکه قماشی باشد لایق
بحال میت پس نسبت ببعضی کرباس واجبست و نسبت ببعضی قماش باریک بلند قیمت اما
اگر قرض میت مساوی ترکه او باشد یا بیشتر قرض خواهان را میرسد که مانع شوند از کفن کردن او
در قماشی بلند قیمت نهم انکه زن هرچند مالدار باشد کفن او بر شوهر واجبست بسه شرط اول
انکه زن دائمی باشد نه متعه دویم انکه ناشزه نباشد سیم انکه مرد را قدرت بر کفن بوده باشد
پس اگر مرد بی چیز باشد زن را از مال خودش کفن باید کرد اما اگر مرد بمیرد کفن او بر زن واجب نیست و
اما ان دوازده چیز که سنت است اول انکه کافور حنوط میت سیزده درهم شرعی باشد و دو
دانگ درهم و اگر این مقدار نباشد چهار درهم و اگر چهار درهم میسر نباشد یکدرهم دوم انکه
کافور را در کف دست نرم سازند نه در هاون و غیر ان سیم انکه انچه از کافور حنوط زیاده ماند
بر سینه میت نهند چهارم انکه جریدتین با میت گذارند یعنی دو چوب تر از نخل خرما و اگر نباشد از

بلکه ناشزه نیز
کفن او ظاهرا بر
شوهر است صح
دام ظله

درخت کنار و اگر نباشد از درخت انار و اگر نباشد از درخت بید و اگر نباشد از درختهای دیگر
و میباید که هر یکی از ان دو چوب بدرازی ساق دست میت باشد یکی را بر پهلوی راست میت
گذارند و دیگری را بر پهلوی چپ و انکه بر پهلوی راستست میباید که میان ان و بدن میت کفن
حایل نباشد و انکه بر پهلوی چپ است میباید که میان ان و بدن میت پیراهن حایل باشد و میباید که
سر جریدتین بچنبر گردن میت برسد پنجم انکه کفن میت از پنبه باشد نه از جنس دیگر ششم انکه سفید
باشد نه رنگین هفتم انکه ریسمانی که کفن بان میدوزند از کفن بیرون اورده باشند هشتم انکه مرد را
عمامه بر سر بپیچند که تحت الحنک داشته باشد بانکه هر دو سر عمامه را از زیر تحت الحنک بیرون کشند بر سینه
او اندازند نهم انکه پارچه که طول ان سه ذرع و نیم باشد بذرع دست بر رانهای میت باینطور بپیچند
که اول سر ان پارچه را شق کنند انقدر که بر بدو جانب شق بر کمر میت توان بستن بطریق کمربند
و ان پارچه را از عقب زمیان دو پای او بیرون کنند و از زیر کمربند او بیرون اورند و بر رانهای
او بپیچند دهم انکه زن را بجای عمامه مقنعه بر سر کنند یازدهم انکه لته پهنی بر سینه زن بندند
که پستانهای او را بگیرد و دو طرف ان لته را بر پشت او گره زنند دوازدهم انکه پنبه بسیار
بر عورتین میت گذارند و اگر چیزی بیرون اید که موجب نقض وضوی زندگان باشد لازم
نیست که نوبت دیگر او را غسل دهند و همچنین اگر او را وضو داده باشند لازم نیست که نوبت
دیگر او را وضو دهند و بعضی از مجتهدین بر انند که هر گاه ناقض وضو بیرون اید نوبت دیگر
غسل باید داد و این قول ضعیف است و اما ان هشت امر که مکروهست اول کفن را با اهن یا
فولاد بریدن دوم پیراهنی را که بجهت میت قطع کنند استین گذاشتن اما اگر میت را در پیراهن
خودش کفن کنند استین داشتن ان پیراهن مکروه نیست اما مکروهست که تکمه داشته باشد
سیم ریسمانی که کفن را بان میدوزند بان دهن تر ساختن چهارم کفن را بخور کردن پنجم دو رکان
کفن کردن ششم در قصب قطنی غیر ان کفن کردن هفتم بسیاهی چیزی در کفن نوشتن هشتم
کافور در چشم و گوش میت گذاشتن و بدانکه اگر زن ابستن باشد و بمیرد و فرزندی که در
شکم دارد زنده باشد واجبست که شکم او را از جانب چپ ببرند و فرزند را بیرون اورند و
شکم او را بدوزند و اگر فرزند در شکم بمیرد و مادر زنده باشد و نتوان درست بیرون اوردن
زنی دست بشکم او برد و طفل را پاره کند و بیرون اورد پس اگر طفل چهار ماهه
باشد او را بطریق مقرر سه غسل دهند و در سه پارچه بدستوری که گذشت کفن کنند و

دفن نمایند و اگر کمتر از چهار ماهه باشد در لتهٔ بپیچند و بی غسل دفن نمایند **فصل** آنچه متعلق
بمیت است از وقتی که از کفن کردن او فارغ شوند تا وقتی که او را بخاک سپارند چهل و هفت امر
است پنج امر واجبست و سی و سه امر سنّت و نه امر مکروه امّا پنج امر واجب اوّل نماز کردن بر میت
بطریقی که در کتاب نماز مذکور خواهد شد دوم نقل کردن او بجانب قبر و اگر در دریا بمیرد
و خشکی متعذّر باشد در خم یا صندوقی گذارند و سر آنرا محکم سازند و اگر خم و صندوق نباشد
چیزی سنگینی بر و بندند و در این دو صورت بطریقی که در لحد میگذارند رو بقبله
کرده در دریا اندازند سیم آنکه او را در قبر بر جانب راست رو بقبله بخوابانند بطریقیکه
در وقت احتضار مذکور شد امّا اگر زن ذمیه بمیرد و فرزندی از مسلمان در شکم داشته
باشد و آن فرزند نیز مرده باشد باید که چون او را دفن کنند پشت او را بقبله کنند بجهة آنکه
روی طفل در شکم مادر بجانب پشت مادر است چهارم آنکه قبر را بنوعی بپوشانند که بدن
میت از جانوران محفوظ باشد و بوی عفونت او بیرون نیاید پنجم آنکه زمین قبر مباح باشد
پس اگر ظاهر شود که در زمین غصبی دفن شده و صاحب زمین بآن راضی نشود واجب است
که میت را بجای دیگر نقل کنند و امّا آن سی و سه امر که سنّت است اوّل آنکه جماعتی که
تشییع جنازه میکنند از عقب جنازه روند یا از دو جانب آن و در پیش جنازه نروند دوم
برداشتن جنازه بتربیع یعنی دوش راست میت را بدوش راست برداشتن و چند قدم
رفتن و بعد از آن پای راست را بدوش راست برداشتن و چند قدم رفتن و بعد از آن بهمان
طریق پای چپ را بدوش چپ برداشتن و بعد دوش چپ را بدوش چپ برداشتن سیم آنکه
چون جنازه را ببیند این دعا بخواند اَللهُ اَکْبَرُ هٰذَا مَا وَعَدَنَا اللهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللهُ وَ
رَسُولُهُ اَللّٰهُمَّ زِدْنَا اِیمَانًا وَتَسْلِیمًا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی تَعَزَّزَ بِالْقُدْرَةِ وَقَهَرَ الْعِبَادَ بِالْمَوْتِ
وَالْبَقَا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی لَمْ یَجْعَلْنِی مِنَ السَّوَادِ الْمُخْتَرَمِ چهارم آنکه مقبرهٔ نزدیک را ترجیح
دهند بر مقبرهٔ دور مگر آنکه در مقبرهٔ دور شخصی از صلحا و اکابر دین مدفون باشد پنجم
آنکه عمق قبر بمقدار قد آدمی باشد و اگر تا چنبر کردن باشد سُنّت بفعل می آید ششم لحد در قبر
کندن مگر آنکه زمین بسیار نرم باشد و ترسند که قبر فرو ریزد هفتم آنکه لحد بجانب قبله باشد هشتم آنکه
فراخ باشد آنقدر که در آن توان نشست نهم آنکه میت را در جانب پای قبر لمحهٔ بگذارند بعد از آن دو قدم
بجانب قبر نقل نمایند و لمحهٔ بگذارند و باز نوبت دیگر نقل کنند و لمحهٔ بگذارند و بعد از آن

بقبر نقل کنند و اگر میت زن باشد این سه نقل سنّت نیست دهم آنکه اگر میت مرد باشد اوّل
سر او را داخل قبر سازند بعد از آن باقی بدن را و اگر زن باشد بیکنوبت در قبر نهند یازدهم
آنکه وقتی که زن را در قبر می نهند روی قبر را بجامه یا پرده یا امثال آن بپوشند دوازدهم
آنکه شخصی که داخل قبر میشود و میت را در قبر میگذارد سر برهنه و پا برهنه باشد سیزدهم
آنکه اگر میت زن باشد آن شخص که داخل قبر میشود و او را بخاک میسپارد باید که محرم او باشد و
شوهر اولی است از جمیع محارم و اگر میت مرد باشد باید که آن شخص بیگانه باشد چهاردهم آنکه در
وقتی که میت را در لحد گذارند این دعا بخواند بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَفِی سَبِیلِ اللهِ عَلٰی مِلَّةِ
رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ نَزَلَ بِكَ وَاَنْتَ خَیْرُ مَنْزُولٍ بِهِ
اَللّٰهُمَّ افْسَحْ لَهُ فِی قَبْرِهِ وَاَلْحِقْهُ بِنَبِیِّهِ اَللّٰهُمَّ اِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ اِلَّا خَیْرًا وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنَّا
و اگر میت زن باشد بجای عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ اَمَتُكَ وَبِنْتُ عَبْدِكَ بگوید و بجای نَزَلَ
بِكَ نَزَلَتْ بِكَ و بجای اَفْسِحْ لَهُ فِی قَبْرِهِ وَاَلْحِقْهُ بِنَبِیِّهِ اِفْسَحْ لَهَا فِی قَبْرِهَا وَاَلْحِقْهَا بِنَبِیِّهَا
بگوید و بجای لَا نَعْلَمُ مِنْهُ لَا نَعْلَمُ مِنْهَا و بجای اَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنَّا اَنْتَ اَعْلَمُ بِهَا مِنَّا بگوید
پانزدهم آنکه خاک زیر سر میت را بطریق بالش بلند سازند شانزدهم آنکه در قبر زیر رخ میت
خاک کربلا گذارند هفدهم آنکه گرههای کفن را بگشایند هجدهم آنکه روی میت را باز کنند نوزدهم
آنکه بر پس پشت میت کلوخی گذارند تا بر پشت نیفتد بیستم تلقین کردن میت در قبر باینطریق بسم الله الرحمن
الرحیم اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی لَا یَبْقٰی اِلَّا وَجْهُهُ وَلَا یَدُومُ اِلَّا مُلْکُهُ کُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُکْمُ
وَاِلَیْهِ تُرْجَعُونَ یَا عَبْدَ اللهِ اُذْکُرِ الْعَهْدَ الَّذِی خَرَجْتَ عَلَیْهِ مِنْ دَارِ الدُّنْیَا اِلٰی دَارِ الْاٰخِرَةِ
شَهَادَةَ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیكَ لَهُ اِلٰهًا وَاحِدًا اَحَدًا صَمَدًا فَرْدًا وِتْرًا حَیًّا قَیُّومًا دَائِمًا
اَبَدًا لَمْ یَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا وَاَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ خَاتَمُ اَنْبِیَائِهِ وَسَیِّدُ رُسُلِهِ
اَرْسَلَهُ بِالْهُدٰی وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ وَاَنَّ عَلِیًّا صَلَوَاتُ
اللهِ عَلَیْهِ وَلِیُّ اللهِ وَوَصِیُّ رَسُولِهِ وَخَلِیفَتُهُ مِنْ بَعْدِهِ الْقَائِمُ بِاَمْرِهِ وَاَنَّ الْاَوْصِیَاءَ
مِنْ وُلْدِهِ الْحَسَنَ وَالْحُسَیْنَ وَعَلِیًّا وَمُحَمَّدًا وَجَعْفَرًا وَمُوسٰی وَعَلِیًّا وَمُحَمَّدًا وَعَلِیًّا
وَالْحَسَنَ وَالْخَلَفَ الْمُنْتَظَرَ مُحَمَّدَ الْمَهْدِیَّ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِمْ حُجَجُ اللهِ عَلَی الْخَلْقِ اَجْمَعِینَ
یَا عَبْدَ اللهِ اِذَا جَاءَكَ الْمَلَکَانِ الْمُقَرَّبَانِ الرَّسُولَانِ الْکَرِیمَانِ النَّازِلَانِ مِنْ عِنْدِ اللهِ
تَبَارَكَ وَتَعَالٰی یَسْئَلَانِكَ عَنْ رَبِّكَ وَعَنْ دِینِكَ وَعَنْ کِتَابِكَ وَعَنْ نَبِیِّكَ وَعَنْ

اِمامِكَ وَلا تَخَفْ وَلا تَحْزَنْ فَقُلْ فِي جَوابِهِما اللّٰهُ رَبِّي وَمُحَمَّدٌ نَبِيِّي وَالْإِسْلامُ دِينِي وَالْقُرْآنُ
كِتابِي وَالْكَعْبَةُ قِبْلَتِي وَعَلِيٌّ إِمامِي وَالْأَوْصِياءُ الْمَذْكُورُونَ مِنْ بَعْدِهِ أَئِمَّتِي وَحُجَجِي وَاشْهَدْ
أَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَالْقَبْرَ حَقٌّ وَسُؤالَ مُنْكَرٍ وَنَكِيرٍ فِي الْقَبْرِ حَقٌّ وَالْبَعْثَ حَقٌّ وَالنُّشُورَ حَقٌّ وَالْحِسابَ
حَقٌّ وَالْكِتابَ حَقٌّ وَالْمِيزانَ حَقٌّ وَالصِّراطَ حَقٌّ وَالْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنّارَ حَقٌّ وَأَنَّ الْوُقُوفَ بَيْنَ
يَدَيِ اللّٰهِ تَعالَى حَقٌّ هٰذا اعْتِقادِي عَلَيْهِ حَيِيتُ وَعَلَيْهِ مُتُّ وَعَلَيْهِ أُبْعَثُ إِنْ شاءَ اللّٰهُ تَعالَى
واگر میّت زن باشد بجای یا عَبْدَ اللّٰهِ اُذْكُرِ الْعَهْدَ یا أَمَةَ اللّٰهِ اُذْكُرِي الْعَهْدَ بگوید و بجای
یا عَبْدَ اللّٰهِ إِذا جاءَكَ یا أَمَةَ اللّٰهِ و کاف جاءَكِ و باقی کافهای خطاب را مکسور بخواند
و بجای فَقُلْ وَلا تَخَفْ وَلا تَحْزَنْ فَقُولِي وَلا تَخافِي وَلا تَحْزَنِي بگوید بیست و یکم لحد را
بخشت خام و گل پوشیدن بیست و دوم در وقت لحد پوشیدن این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ صِلْ
وَحْدَتَهُ وَآنِسْ وَحْشَتَهُ وَآمِنْ رَوْعَتَهُ وَأَسْكِنْ إِلَيْهِ مِنْ رَحْمَتِكَ رَحْمَةً تُغْنِيهِ بِها عَنْ
رَحْمَةِ مَنْ سِواكَ فَإِنَّما رَحْمَتُكَ لِلظّالِمِينَ واگر میّت زن باشد ضمیر مؤنث بجای مذکر
بیاورد بیست و سیم آنکه حاضران غیر اقوام میّت خاک را به پشت دست بر قبر
ریزند بیست و چهارم آنکه در وقت خاک ریختن بگویند إِنّا لِلّٰهِ وَإِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ
بیست و پنجم آنکه قبر را بمقدار چهار انگشت تا یک وجب بلند سازند بیست و ششم آنکه
بر روی قبر ریگ بریزند و اگر ریگ سرخ باشد ثواب آن بیشتر است بیست و هفتم آنکه
نشانه بر سر قبر میّت نصب نمایند بیست و هشتم آنکه آب بر روی قبر بریزند باین طریق
که از سر گرفته بجانب پا آیند و از جانب پا بجانب سر باز کردند و آنچه از آب بماند بر وسط
ریزند و باید که ریختن آب از اوّل تا آخر منقطع نشود بیست و نهم آنکه شخصی که آب
میریزد رو بقبله باشد سی ام آنکه بعد از آب ریختن حاضران کف دست بر قبر گذارند
بحیثیتی که نشان انگشتان بر قبر بماند سی و یکم آنکه در وقت دست بر قبر نهادن رو بقبله
کنند سی و دوم آنکه در آن وقت سوره إِنّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ هفت نوبت بخوانند
و بعد از آن این دعا یکنوبت بخوانند اَللّٰهُمَّ جافِ الْأَرْضَ عَنْ جَنْبَيْهِ وَاصْعِدْ إِلَيْكَ
رُوحَهُ وَلَقِّهِ مِنْكَ رِضْواناً وَأَسْكِنْ قَبْرَهُ مِنْ رَحْمَتِكَ ما تُغْنِيهِ عَنْ رَحْمَةِ غَيْرِكَ واگر
میّت زن باشد بجای ضمیر مذکر ضمیر مؤنث بیاورد سی و سیم آنکه ولیّ میت یا شخصی
برخصت و بعد از رفتن حاضران باواز بلند تلقین میّت کند بطریق تلقین در قبر و امّا آن نه امر

که مکروه است اوّل رفتن عورات با جنازه میّت دوّم دو میّت بر یک جنازه برداشتن سیم
دو میّت در یک قبر دفن کردن چهارم زمین قبر را بتخته یا غیر آن فرش کردن پنجم ریختن خویشان
میّت خاک بر قبر میت ششم خاک بیگانه یعنی غیر خاکی که از قبر بهم رسیده باشد در قبر ریختن
هفتم صورت قبر را مسنّم کردن یعنی ماهی پشت ساختن هشتم تجدید قبر نمودن بعد از آنکه
منهدم شده باشد نهم بر قبر تکیه کردن و پا نهادن و نشستن و این همه وقت مکروه هست و
بدانکه هرگاه میّت در مقبره عام دفن شده باشد و آنقدر وقت گذشته باشد که یقین شود
که آن میت خاک شده در اینصورت واجبست[1] که صورت قبر را برطرف سازند و حرامست
که نمایان گذارند بلکه باید که قبر را با زمین برابر سازند تا هر کس خواهد میّت خود را در آنجا دفن
نماید امّا اگر آن میّت یکی از بزرگان دین باشد در اینصورت باید که صورت قبر او را نمایان گذارند
تا بزرگان از زیارت او فیض ببرند و کسان از جوار قبر او نفعی برسد و سنّت است تعزیت
دادن اقوام میّت را یعنی پرسش نمودن و تسلّی دادن و در وقت تعزیت این دعا جهة ایشان
کردن جَبَرَ اللّٰهُ وَهْنَكُمْ وَأَحْسَنَ عَزاكُمْ وَرَحِمَ مَوْتاكُمْ و نیز سنّت است که تا سه روز هر
روز طعام جهة ایشان فرستادن و مکروه است نزد ایشان طعام خوردن **مقصد**
سیّم در بیان احکام تیمّم بدانکه بیست و یک امر است که تعلّق به تیمّم کردن دارد
دوازده امر واجبست و هفت امر سنّت و دو امر مکروه امّا دوازده امر واجب اوّل آنکه
مکان تیمّم غصبی نباشد[2] بطریقی که در وضو مذکور شد دوم آنکه آنچه بآن تیمّم میکند
خاک باشد چه اصح آنست که تیمّم بسنگ و آجر و مانند آن درست نیست سیّم آنکه خاک
تیمّم طاهر باشد چهارم آنکه غصبی نباشد پنجم آنکه ممزوج نباشد بغیر خاک پس اگر ممزوج
باشد بحیثیتی که نام خاک بر آن اطلاق نشود تیمّم بر و درست نیست ششم آنکه اعضای
تیمّم قبل از تیمّم کردن طاهر باشد هفتم نیّت است باینطریق که تیمّم میکنم تیمّم واجب بدل
وضو جهة مباح بودن نماز تقرّب بخدا و در تیمّم عوض غسل بجای بدل وضو بدل غسل گوید هشتم آنکه
انگشتر و زهگیر و آنچه حایل باشد از دست بیرون کند نهم مقارن نیّت دو کف دست بر خاک زدن دهم
مسح روی کردن بهر دو کف از رستنگاه موی سر تا طرف بینی[3] یازدهم مسح پشت دست راست بکف دست
چپ دوازدهم مسح پشت دست چپ بکف دست راست و بدانکه میانه مجتهدین خلافست بعضی برآنند که در
تیمّمی که بدل وضوست یکنوبت دستها را بر خاک باید زدن و اگر بدل غسل است دو نوبت

[1] معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی

فصل التیمّم

[2] و غصبی نبودن فضا نیز بطریقی است که در وضو و غسل گذشت صدر دام ظلّه

[3] احوط در طرف بینی بلندی آنستکه نزدیک بلبهاست صدر دام ظلّه

یکی از برای مسح رو و یکی از برای مسح دستها و بعضی برانند که در تیممی که بدل وضو باشد دو
نوبت دست بر خاک باید زدن بطریق تیممیکه بدل غسل است و این مذهب اصح است و اما از هفت
امر که در تیمم سنت است اوّل آنکه خاک تیمم خالص باشد یعنی ممزوج بغیر خاک نباشد هرچند
اطلاق اسم خاک بران توان کرد دوّم انکه خاک تیمم از زمین مرتفع باشد سیم انکه در وقت
زدن کف دست بر خاک انگشتان را از یکدیگر دور سازد چهارم انکه بعد از دستها بر زمین
زدن هر دو دست را بتکاند پنجم انکه اگر کف دست کسی را قطع کرده باشند جای قطع را بخاک
مسح کند ششم انکه تیمم را باخر وقت اندازد هرچند که در اخر وقت اب یافت نخواهد شد هفتم
انکه جهة هر نماز تیمم علیحده کند هرچند تیمم سابق نقض نشده باشد امّا ان دو امر که در تیمم
مکروهست اوّل بریگ تیمم کردن دوّم بر زمین شوره تیمم کردن **مطلب دوم** در بیان
مسائل طهارتی که احتیاج به نیّت ندارد این طهارت را ازالهٔ نجاسات گویند و ازالهٔ نجاسات
بدوازده چیز میشود که در شرع انها را مطهرات گویند اوّل اب دوّم زمین سیم افتاب چهارم
اتش پنجم استحاله ششم انتقال هفتم انقلاب هشتم نقص نهم اسلام دهم زوال عین
یازدهم مسح بظاهر دوازدهم تبعیّت واحکام این مطهرات دوازده گانه بتفصیل مذکور میشود
امّا احکام اب که اوّل پاک کننده هاست بدانکه اب یا مطلق است یا مضاف و اب مطلق انست
که در عرف وعادت اب گویند بی انکه قیدی باو باشد و مضاف انست که با قید اب
گویند مثل اب گل و اب غوره و اب مطلق یا جاریست یا غیر جاری و اب غیر جاری چهار
قسم است اب مساوی کر و اب کم از کر و اب زیاده بر کر و اب چاه پس اب مطلق بر پنج
قسم منقسم شد امّا اب جاری در شرع ابیست که از زمین بجوشد غیر اب چاه و ان به ملاقات
نجاست نجس نمیشود اگرچه کمتر از کر باشد مگر انکه رنگ یا بو یا طعم ان بنجاست تغیر یابد
و اب باران مادام که میبارد حکم اب جاری دارد و اب حمام نیز حکم اب جاری دارد اگر
متصل بماده باشد که ان ماده کر یا زیاده بر کر باشد **فصل** و امّا اب کر ابیست که مساحت
ان در طول و عرض و عمق چهل و دو وجب و هفت ثمن وجب باشد بوجب مستوی الخلقه و
ان بوزن یکهزار و دویست رطل بوزن عراق عربست و هر رطلی یکصد و سی درهم شرعیست
و هر درهمی چهل و هشت جو متوسط است پس رطل عراق عرب شش هزار و دویست و چهل
جو متوسط است پس کر هفت هزار هزار و یکصد و چهل هزار جو متوسطه است و امّا اب

واگر یکنوبت دست بر خاک زنند و پیشانی و پشت دستها را مسح کنند و نوبت دیگر بزنند و پشت دستها را مسح نمایند احوط است صد دام ظله

در مطهرات

نجس نمیشود بملاقات نجاست مگر انکه رنگ یا بو یا طعم ان بنجاست متغیر شود پس بنا براین
اگر دست شخصی بخون الوده باشد و در حوضی فرو برد که یک کر باشد بی زیاده و کم اب ان
حوض تمام نجس میشود بجهة انکه معلوم است که اندکی از ان اب بخون تغیر یافته و تتمهٔ ان
کم از کر است پس کل ان اب نجس است امّا اگر دست شخصی ببول نجس شده باشد و بول خشک
باشد و ان شخص دست خود را در ان حوضی که مساوی کر است فرو برد حوض نجس نمیشود
و دست ان شخص طاهر میشود بجهة انکه چیزی از ان اب بنجاست تغیر نیافته امّا اگر
اب حوض زیاده بر کر باشد و قطرهٔ خون در ان افتد و بعضی از ان اب برنگ خون
تغیر یابد تخمین باید کرد اگر انچه از اب ان حوض تغیر نیافته مقدار کر است ان اب طاهر
است و اگر کمتر است نجس است و اگر در ابی که یک کر است بی زیاده و کم موئی از سگ مثلاً
در انجا افتد و شخصی بکاسه ان مو را از روی اب بیکدفعه بردارد اندرون کاسه
با ابی که در و در امده نجس خواهد بود و بیرون کاسه با ابی که مانده طاهر است و اگر
ان مو بکاسه در نیامده باشد بعکس خواهد بود یعنی اندرون کاسه با ابی که در رود در
امده طاهر است و بیرون کاسه با ابی که مانده نجس است و امّا اب کم از کر نجس میشود بملاقات
نجاست هرچند هیچیک از رنگ و بو و طعم ان تغیر نیابد **فصل** بدانکه در اب چاه
میانهٔ مجتهدین خلافست بعضی برانند که مادام که رنگ یا بو یا طعم ان بنجاست تغیر
نیابد نجس نمیشود و بعضی برانند که نجس میشود هرچند تغیر نیابد و بعضی برانند که اگر
مقدار یک کر است یا زیاده نجس نمیشود مگر بتغیر و اگر کمتر از کر است نجس میشود اگرچه
تغیر نیابد و مذهب اوّل اقوی است و واجبست نزد ان مجتهدین که قایلند بنجاست اب
چاه بملاقات نجاست انکه کل اب انرا نزح نمایند اگر شتری در و بمیرد یا گاوی یا مسکری
مایع بالاصاله در ان افتد یا فقاع یا منی یا خون حیض یا استحاضه یا نفاس در ان
ریخته شود پس اگر نزح کل اب متعذر باشد واجبست که چهار مرد بنوبت اب بکشند
باین طریق که دو مرد اب بکشند تا مانده شوند پس ان دو مرد دیگر اب بکشند چون
ایشان مانده شوند ان دو مرد اوّل بکشند و همچنین از طلوع فجر تا غروب افتاب و اگر
اسبی یا خری یا گاو ماده در چاه بمیرد مقدار یک کر اب از ان بکشند و اگر ادمی در ان بمیرد
هفتاد دلو بکشند خواه ادمی مرد باشد و خواه زن و خواه بالغ و خواه طفل امّا اگر کافر

باشد در آن خلافست بعضی از مجتهدین کشیدن کل آب را واجب میدانند و بعضی
زیاده بر هفتاد دلو واجب نمیدانند و اگر غایط تر در چاه افتد یا خون بسیار مثل انقدر خون
که از ذبح کردن گوسفند بیرون آید پنجاه دلو باید کشید و اگر خون کم ریخته شود مثل انقدر
خون که از ذبح کبوتر بیرون آید ده دلو باید کشید و همچنین اگر غایط خشک در چاه افتد و
اگر موش در چاه افتد و بمیرد و از هم بپاشد یا سگ افتد و زنده بیرون آید هفت
دلو بکشند و اگر موش از هم نپاشیده باشد سه دلو باید کشید و اگر خرگوش یا روباه
یا گوسفند یا خوک یا سگ یا گربه در چاه بمیرد چهل دلو بکشند و همچنین اگر بول مرد
در چاه ریزد و اگر گنجشکی در چاه بمیرد یکدلو باید کشید و هر آبی که مضاف مثل گلاب و عرق
بیدمشک و غیره بمجرد رسیدن نجاست با و نجس میشود اگرچه ده کر باشد و وضو و غسل
با ان صحیح نیست نزد جمیع مجتهدین مگر ابن بابویه که او تجویز وضو ساختن و غسل کردن
بگلاب کرده و باقی مجتهدین تجویز نکرده اند دوم از پاک کننده ها زمین است
که زیر کفش و تر پاها را طاهر میسازد و اگر پای شخص را بریده باشند و بجای پا از چوب
چیزی ساخته باشد زیر ان چوب را نیز طاهر میسازد سیم از پاک کننده ها افتابست
که طاهر میسازد زمین نجس را و حصیر و بوریا را[1] هرگاه نجس باشد و خشک سازد و
همچنین طاهر میسازد هرچه قابل نقل و تحویل نباشد مثل درخت و میوه که بر درخت
باشد و درها و پنجره ها که داخل عمارت شده باشد و اگر از گل نجس دیواری بطریق چینه
بنا شده باشد و افتاب بر یک روی ان بتابد و گل ان دیوار را خشک کند روی دیگر ان
دیوار و اندرون او همه پاک میشود چهارم از پاک کننده ها اتش است و ان طاهر میسازد
چیزی را که انگشت[2] یا خاکستر کند اما اگر از گل نجس خشت بزنند و خشت را اجر سازند
در طاهر شدن ان خلافست و همچنین اگر از گل نجس کوزه سازند و شیخ طوسی علیه
الرحمه بر انست که این هردو طاهر میشود و این قول قوت دارد[3] پنجم از پاک کننده ها استحاله است
یعنی تغییر صورت و نام شیء نجس مثل انکه منی حیوان طاهر شود یا سگ در نمکزار افتد و نمک
شود ششم انتقال یعنی نجس از جائی بجای نقل شود مثل خون ادمی که بشکم پشه رود[4] هفتم
انقلاب مثل انکه خمر سرکه شود هشتم نقص مثل شیره انگور که چون او را بجوشانند نجس
میشود و چون چهار دانگ ان کم شود طاهر میشود نهم اسلام و ان پاک میسازد کافر را از

[1] در حصیر و بوریا محل تامل است صدر دام ظله

[2] در انگشت احوط اجتناب است صدر دام ظله

[3] بلکه طاهر نشدن قوت دارد صدر دام ظله

[4] بشرط انکه در عرف بگویند این خون شپش یا پشه است صدر دام ظله

نجاست کفر دهم زوال عین یعنی برطرف شدن نجاست مثل انکه دهن اسب یا بعضی
اعضای ان الوده بخون شود پس بمجرد انکه خون برطرف شود طاهر میشود یازدهم مسح
بطاهر و این در استنجا از غایط است که چون مخرج را به سه سنگ یا به سه کلوخ یا به لته
یا غیر ان بشرط انکه طاهر باشد پاک کنند مخرج طاهر میشود دوازدهم تبعیت مثل انکه
شخصی مسلمان طفلی را از کافر حربی اسیر کند ان طفل به تبعیت ان مسلمان طاهر میشود و همچنین
شیره انگور که چون بجوشد نجس میشود و چون چهار دانگ ان برطرف شود دیگ و چمچه ان و
رخت و بدن پزنده ان بتبعیت طاهر شدن ان طاهر میشود

فصل

نجاسات یازده است
اول بول دوم غایط بشرط انکه این هردو از حیوانی باشد که گوشت ان حرام است و خون جهنده
داشته باشد سیم خون از هر حیوانی که خون جهنده داشته باشد خواه گوشت ان حلال باشد و
خواه حرام مگر خونی[1] که بعد از ذبح در اعضای حیوان بماند بشرط انکه در وقت ذبح خون معتاد
بیرون امده باشد پس هر خونی که بعد از بیرون امدن خون معتاد در اعضای انحیوان بماند
طاهر است و خوردن ان خون حلال است و بعضی از فقها بر انند که خوردن وقتی حلال
است که با گوشت باشد اما اگر از خونیکه بعد از بیرون امدن خون ذبح بماند جمع کند
خوردن ان بی گوشت حلال نیست چهارم منی از حیوانیکه خون جهنده داشته باشد خواه
گوشت ان حلال باشد و خواه حرام[2] پنجم سگ غیر سگ ابی که ان طاهر است اما حرام است
ششم خوک غیر خوک ابی که ان حکم سگ ابی دارد و اگر سگی بگوسفندی بجهد و بچه از ایشان
حاصل شود پس اگر بسگ شبیه باشد نجس است و اگر بگوسفند شبیه است یا بهیچ حیوانی
شبیه نیست طاهر است اما اگر سگی بخوکی بجهد و بچه حاصل شود که بهیچ کدام شبیه نباشد در
نجس بودن ان میانه مجتهدین خلافست و احتیاط انست که نجس است هفتم کافر خواه
ذمی و خواه حربی و خواه اهل کتاب باشد و خواه نباشد اما قلیلی از مجتهدین را مذهب
انست که یهود و نصاری طاهرند و این مذهب ضعیف است هشتم هرچه مست کننده
باشد بشرط انکه در اصل روان باشد و شیخ ابن بابویه جایز میداند نماز کردن در جامه که الوده
بخمر باشد و حرام میداند نماز کردن در خانه که در ان خمر باشد نهم شیره انگور هرگاه بجوشد[3]
که چهار دانگه کم نشده باشد دهم فقاع یعنی بوزه و ان نجس است اگرچه مست کننده
نیست یازدهم حیوانی که بمیرد بشرط انکه در حال حیوة خون جهنده داشته باشد خواه

فصل نجاسات

[1] مگر خون عضوی که خوردن ان حرام است علی الاحوط صدر دام ظله

[2] در غیر حرام گوشت صدر دام ظله

[3] مراد از جوش غلیان است که اسفل ان اعلی و اعلای ان اسفل شود صدر دام ظله

کوشت ان حلال باشد وخواه حرام وجمیع اجزای ان نجس است مکر اجزای که حس نداشته باشد مثل مو واستخوان وشاخ وسم از حیوانی که نجس العین نباشد و سید مرتضی بر انست که اجزای نجس العین که حس نداشته باشد مثل مو واستخوان سک وخوک طاهر است وباقی مجتهدین خلاف او کرده اند فصل اکر سک ظرفی را بزبان بلیسد و خواهند که باب قلیل ان را طهارت دهند باید که از ابتدا خاک پاک بمالند وبعد از ان دو نوبت باب بشویند و اکر خاک متعذر باشد بعضی از مجتهدین بر انند که هرچه شبیه بخاک باشد مثل اشنان وسبوس عوض خاک میشود و بعضی بر انند که عوض خاک یکنوبت باب بشویند واما اکر ان ظرف را باب کثیر مثل کر یا اب روان طهارت دهند یکنوبت باب فرو بردن کافیست بعد از انکه او را بخاک مالیده باشند و بعضی از مجتهدین بر انند که اکر باب کثیر طهارت دهند خاک مالیدن لازم نیست وقول اول اصح است واکر خوک ظرفی را بلیسد بعضی بر انند که ان ظرف را هفت نوبت باب باید شستن وبعضی بر انند که بطریق لیسیدن سک است فصل اکر جامه مثلا ببول نجس شده باشد وخواهند که از اب قلیل طهارت دهند پس اکر ببول شیرخواره نجس شده باشد بمجرد ریختن اب بر ان طاهر میشود واحتیاج بافشردن نیست اما به سه شرط اول انکه ان طفل پسر باشد نه دختر دوم انکه اکثر غذای او شیر باشد سیم انکه سن او کمتر از دو سال بوده باشد واکر ببول غیر طفل شیرخواره نجس شده باشد باید که بعد از انکه اب بر ان بریزند یکنوبت بیفشرند و باز اب بر ان بریزند و نوبت دیکر بیفشرند واکر بغیر بول نجس شده باشد یکنوبت اب ریختن ویکنوبت افشردن طاهر میشود بعد از ازاله عین نجاست واحتیاج بدو نوبت نیست اما اکر در اب کر یا اب روان طهارت دهند یکنوبت در اب فرو بردن ان کافیست بعد از انکه عین نجاست از ان ازاله شده باشد وافشردن ان لازم نیست واکر پوست یا دوشک یا بالش ومانند ان را باب قلیل طهارت دهند احتیاج بافشردن ان نیست و مالیدن ان کافیست وبدانکه هرکاه جامه مثلا نجس شود بنجاستی که رنک داشته باشد مثل خون یا غیر ان و ان را بشویند و رنک ان نجاست در جامه بماند ان رنک پاکست و ازاله ان لازم نیست فصل اکر ظرف نجس را مثل کاسه ودیک وخم خواهند که باب قلیل طهارت دهند قدری اب در ان کنند وحرکت دهند تا اب بهمه جای ان برسد و ان را بریزند و باز نوبت دیکر اب کنند و حرکت دهند بریزند ان ظرف طاهر میشود واکر ان ظرف نجس را در زمین محکم کرده باشند مثل دیک دکان طباخی کندن ان لازم نیست و بهمین طریق طهارت میتوان داد واکر اندکی اب در

دوازدهم عرق جنب از حرام است بنا بر احوط بلکه خالی از قوة نیست و ملحق بانست عرق شتر جلال نیز صدر دام ظله

واحوط مالیدن انست بخاک تر شده نیز واحوط از ان مالیدن دفعه سیم است باب کل صدر دام ظله

احوط تعدد است صدر دام ظله

کذشت که در کر احوط تعدد است صدر دام ظله

تا ان بماند از ابلته یا پنبه پاک بردارند و بدانکه از ظرف طلا و نقره چیزی خوردن یا چیزی در ان کذاشتن حرام است بر مرد و زن اما ان اب وطعام ومیوه که در ان ظرف است حرام نمیشود ولیکن از ان ظرف بیرون اوردن بقصد خوردن حرام است وبقصد انکه بر جائی کذارند و بعد از ان بخورند حلال است واز افتابه طلا ونقره دست شستن حرام است وهمچنین از طاس طلا ونقره اب برخود یا بر دیکری یا بر جائی ریختن وهمچنین از دوات طلا ونقره چیزی نوشتن واز سرمه دان طلا ونقره سرمه کشیدن اما بقلم ومیل طلا ونقره چیز نوشتن و سرمه کشیدن حلال است واکر از طاس وکوزه نقره کوب یا طلا کوب اب خورد واجبست که لب خود را بنقره ان وطلای ان نرساند واکر مس مطلا را در اتش کذارند پس اکر طلا از ان حاصل شود حکم ظرف طلا خواهد داشت واکر مطلقا طلا حاصل نشود میانه مجتهدین در ان خلافست واصح انست که حکم ظرف مس دارد وغسل در حوض طلا ونقره صحیح نیست خواه غسل ترتیبی باشد وخواه غسل ارتماسی اما اکر زمین ان حوض غیر طلا ونقره باشد غسل در ان صحیح است

باتمام رسید باب اول بتوفیق الله تعالی

باب دوم از کتاب جامع عباسی

در بیان مسائل نماز واجبی وسنتی و در ان مقدمه وسه مطلب است **مقدمه** بدانکه نماز واجبی دوازده است اول نماز شبانروزی که ان را نماز یومیه کویند دوم نماز جمعه سیم نماز عید رمضان چهارم نماز عید قربان پنجم نماز طواف خانه کعبه ششم نماز ایات یعنی کسوف وخسوف و زلزله و هر امر اسمانی که موجب خوف باشد مثل بادهای سیاه وسرخ وامثال ان هفتم نماز میت هشتم نمازی که بنذر واجب شود نهم نمازی که بسوکند واجب شود دهم نمازی که بعهد واجب شود یازدهم نمازی که باجاره واجب شود دوازدهم نمازی که از پدر فوت شده باشد بر پسر بزرکتر واجب میشود اما نمازهای سنتی بسیار است وانچه در این کتاب مذکور میشود بیست وچهار نماز است اول نماز نوافل یومیه که در هر روز وهر شب سنت است که کذارده شود دوم نمازیکه بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله منسوبست سیم نمازیکه بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام منسوبست چهارم نمازی که بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام منسوبست پنجم

یا از مادر فوت شده باشد علی الاحوط صدر دام ظله

نماز جعفر طیار ششم نماز اعرابی هفتم نماز طلب باران که انرا نماز استسقا کویند هشتم
نماز عید غدیر نهم نماز روز اول هر ماه دهم نماز نافلهٔ ماه رمضان یازدهم نماز روز
مبعث حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله دوازدهم نماز شب مبعث سیزدهم نماز
روز مباهله چهاردهم نماز زیارت پانزدهم نماز رغایب شانزدهم نماز شب نصف
ماه رجب هفدهم نماز شب نصف ماه شعبان هجدهم نماز شب عید ماه رمضان نوزدهم
نماز ساعت غفلت بیستم نماز وقت ارادهٔ سفر بیست ویکم نماز توبه بیست و دویم نماز هدیهٔ
میت بیست وسیم نماز روز عاشورا بیست وچهارم نماز روز نوروز

مطلب اول

در بیان نمازهای واجبی و دران نه مقصد است مقصد اول در بیان نماز یومیه یعنی نماز
های پنجکانه که در هر شبان روز واجبست بر هر بالغ وعاقل مکر زنی که حایض باشد یا
نفساء بدانکه مقدمات نماز یعنی چیزی چند که پیش از شروع از نماز بفعل باید اورد
شش است اول طهارت از حدث دویم نجاست برطرف کردن از بدن وجامه سیم پوشیدن
عورت چهارم ملاحظه نمودن مکان نماز که نجس و غصبی نباشد پنجم ملاحظه نمودن
وقت نماز ششم تحقیق نمودن قبله وازین شش چیز دو چیز اول در باب اول این کتاب
بتفصیل مذکور شد وچهار باقی در چهار مبحث مذکور میشود مبحث اول در بیان
پوشیدن عورت وان در نماز واجبست خواه کسی باشد که نگاه کند وخواه نباشد وخواه
نگاه کننده محرم باشد مثل زن وکنیز اینکس و خواه نامحرم پس اگر شخصی در خانهٔ تاریک
خالی نماز کذارد وعورت خود را نپوشد نماز او باطلست و بر مرد همین پوشیدن
قبل و دبر وخصیه واجبست اما بر زن واجبست پوشیدن کل بدن غیر رو وکف
دستها و قدمها اما اگر زن بنده باشد پوشیدن سر و موی او واجب نیست و بر ختی
که بران نماز کذارند بیست وهفت امر متعلق است پنج امر واجب وهفت امر سنت
و پانزده امر مکروه اما پنج امر واجب اول انکه غصبی نباشد دوم انکه حریر محض
نباشد که نماز مرد در حریر محض جایز نیست وشیخ ابن بابویه برانست که زن را نیز در حریر
محض نماز جایز نیست اما این قول ضعیفست وجایز است مرد را حریر پوشیدن بواسطهٔ
ضرورت مثل سرما یا دفع شپش و در روز جنگ نیز پوشیدن حریر مرد را جایز است سیم انکه
طلا نباشد که نماز مرد در طلا باطلست چهارم انکه طاهر باشد مکر در شش جا اول انکه

۱ چون نماز مستحبی چهار رکعتی معهود از شرع نیست احوط ترک نماز اعرابیست صدر دام ظله

الصلوة في مقدماتها

في لباس المصلي

۲ احوط ستر باطن قدمین است صدر دام ظله العالی بمد الایام واللیالی

۳ اگر بمقدار زمان نماز نیز مدخلیت در دفع از داشته باشد صدر دام ظله العالی

جراحتی یا دملی داشته باشد که خون از ان روان باشد پس با ان خون نماز صحیح است تا وقتیکه
ان دمل وجراحت به شود دویم انکه اگر بول شخصی متواتر اید وجامع با ان بول نجس شود در ان
حال و دران جامهٔ نجس نماز او صحیح است بشرط انکه در شبانه روزی یکنوبت ان جامه را طهارت
دهد سیم انکه اگر زنی طفلی را تربیت نماید خواه ان طفل پسر باشد وخواه دختر وغیر از یکجامه
نداشته باشد هر چند ان جامه ببول وغایط ان طفل نجس شده باشد نماز او در ان جامه صحیح است
بشرط انکه در هر شبان روزی یکنوبت ان جامه را طهارت دهد وافضل انست که نماز ظهر وعصر
را بعد از طهارت دادن جامه بیفاصله در اخر وقت کذارد وشام وخفتن را در اول وقت کذارد
تا چهار نماز را در جامهٔ طاهر یا جامه قلیل النجاسه دریافته باشد چهارم انکه خونی باشد کمتر
از مقدار درهم بغلی وان بقدر بند بالای انکشت زهکیر است پس اگر در جامه یا در بدن
ان مقدار خون باشد نماز صحیح است و برطرف کردن ان لازم نیست مکر انکه از مکان خود بجامه
یا بدن سرایت کند یا خون حیض یا استحاضه یا نفاس یا خون سگ یا خون خوک یا خون کافر
باشد پس در این صورت طرف کردن ان از بدن وجامه واجبست اگرچه کمتر از مقدار درهم
بغلی باشد پنجم انکه نجاست در پوششی باشد که ستر عورت با ان نتوان کرد مثل کلاه
وبند چاقشور وبند زیرجامه هر چند نجاست ان مغلظه باشد یعنی از ان شش خون باشد که
که قبل ازین مذکور شد ششم هر نجاستی که نماز کزارنده قادر بر ازالهٔ ان نباشد مثل انکه
جامهٔ نجس را بجهت شدت سرما نتواند کندن پس دران جامه نماز صحیح است اما در غیر مسجد
پنجم از واجبات ساتر انست که ساتر پوست حیوانی نباشد که خوردن کوشت ان حرام
است مثل سمور و روباه وهمچنین مو وپشم انها اما دو حیوانست که کوشت انها حرام است
وبا وجود این نماز در پوست وپشم انها صحیح است یکی از ان خز است وان جانوریست ابی
که در خشکی زنده نمیماند ودیگری سنجابست وبعضی از مجتهدین منع نماز کرده اند در پوست
وپشم سنجاب واما ان هفت امر سنت که تعلق برخت مصلی دارد اول انکه انچه پوشش
نماز است سفید باشد دویم انکه بهترین و پاکیزه ترین پوشیدنیهای اینکس باشد
سیم انکه ممزوج با بریشم نباشد چهارم انکه اگر سفید نباشد رنگ سبز نداشته باشد
پنجم انکه مصلی دستار برداشته باشد ششم انکه دستار یکه دران نماز کذارد تحت الحنک
داشته باشد هفتم در نعل عربی نماز کذاردن واما ان پانزده امر که مکروهست اول

۱ روان بودن خون از او لازم نیست ولی ملاحظهٔ عسر وحرج را فی الجمله در ازالهٔ ان نمایند الا الاحوط صدر دام ظله

۲ خالی از احتیاط نیست صدر دام ظله

۳ ولی احوط انستکه هر یکی از انها در محل خود باشد مثل کلاه بر سر و بند در زیر جامه صدر دام ظله

۴ ظاهر اگر ان نجاست سرایت بمسجد نکند باکی ندارد چنانچه خواهد امد صدر دام ظله

۵ واین احوط است صدر دام ظله

در جامهٔ مصوّر نماز کردن دوّم بر جای نماز ابریشمی نماز کذاردن سیّم در لباس سیاه نماز کردن
مکر دستار و مسحی که نماز کردن در این هردو اکر سیاه باشد مکروه نیست چهارم در لباسی که کافر
بافته یا دوخته باشد نماز کذاردن پنجم در لنکی که بر بالای پیراهن بسته باشند نماز کردن
ششم نماز کردن در رخت شخصی که از نجاست ملاحظه نکند هفتم نماز کردن در رخت شخصی
که از غصب کردن مال مردم ملاحظه نکند هشتم نماز کذاردن و در دست ان انکشتر اهن
باشد نهم بدون ردا نماز کذاردن دهم انکه زن بدون کردن بند یا قلاده نماز کردن یازدهم
انکه در پا خلخال داشته باشد که صدا کند دوازدهم در قبای بند بسته نماز کردن سیزدهم
اهن ظاهر با خود داشتن امّا اکر پنهان باشد با خود داشتن ان مکروه نیست چهاردهم
نماز کردن مرد در جامهٔ سرخ یا زرد پانزدهم اشتمال صمّا یعنی دو طرف ردا را از زیر بغل
بیرون اوردن و بر یک دوش انداختن **مبحث دوّم** در مکان نماز بدانکه سی و سه

اقسام مکان

امر است که بمکان نماز تعلق دارد و امر واجب چهار امر سنّت و بیست و هفت امر مکروه
امّا دو امر واجب اوّل انکه مکان نماز غصبی نباشد که نماز در مکان غصبی باطل است
مکر انکه مالک رخصت دهد و همچنین در ملک شخصی بی رخصت او نماز درست نیست
و رخصت چهار نوع است اوّل رخصت صریح مثل انکه مالک کوید که در منزل من نماز
بکذار دوّم رخصت ضمنی مثل انکه بکوید امروز در منزل من باش سیّم رخصت فحوی
مثل انکه مهمانی را بمنزل خود اورد چهارم رخصت شاهد حال و ان در مثل صحرا و حمام
و کاروانسرا است که حال شاهد است بانکه مالک بنماز کردن در ان راضی است
دوّیم انکه مکان نماز نجس نباشد بحیثیّتی که نجاست ببدن مصلّی یا لباس او سرایت
کند اکرچه خون کم از درهم بغلی باشد امّا اکر مکان خشک باشد و نجاست ان سرایت نه
کند نماز در ان صحیح است مکر جای سجده که اکر ان نجس باشد نماز صحیح نیست هرچند
خشک باشد و نجاست ان ببدن و رخت مصلّی نرسد و امّا ان چهار امر سنّت که تعلّق
بمکان نماز دارد اوّل انکه کلّ مکان نماز طاهر باشد دوّیم انکه مکان پیشانی در بلندی
و پستی با مکان ایستادن برابر باشد یا انکه مکان پیشانی از مکان ایستادن پست باشد
سیّم انکه در برابر مصلّی ستره باشد و مراد از ستره انست که دیواری یا حایلی در قبلهٔ
مصلّی باشد که میانه مصلّی و ان بیش از دو ذرع یا سه ذرع دست نباشد و اکر عصای

در برابر باشد کافیست چهارم انکه نماز واجب در مسجد کذارده شود خصوصاً در مسجد الحرام
و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم حدیث امده که ثواب یکنماز در مسجد الحرام برابر ثواب صد
هزار نماز است و ثواب یک نماز در مسجد پیغمبر صلّی الله علیه و اله برابر ثواب ده هزار نماز است
و در هر یک از مسجد اقصی و مسجد کوفه برابر ثواب هزار نماز است و در مسجد جامع برابر ثواب صد
نماز است و در مسجد محلّه برابر بیست و پنج نماز است و در مسجد بازار ثواب دوازده نماز است
امّا زن را نماز در خانه افضل است از نماز او در مسجد و نماز او در خانهٔ اندرونی افضل است از
نماز او در خانهٔ بیرونی و نماز او در ایوان منزل افضل است از نماز او در صحن منزل و نماز او در صحن
منزل افضل است از نماز او بر بام منزل و بر بامیکه فضیل دارد افضل است از بامیکه فضیل
ندارد و امّا بیست و هفت امر مکروه که تعلق بمکان نماز دارد اوّل نماز در اندرون حمام کذاردن
امّا در جامه کن حمّام و بر بام حمام مکروه نیست دوّم در کشتی نماز کذاردن هر کاه قدرت بر
بیرون رفتن باشد سیّم در خانهٔ کعبه نماز واجب کذاردن امّا نماز سنّت مکروه نیست
چهارم در جائی نماز کذاردن که در برابر ان مصحف کشاده باشد یا کتابی یا کاغذی نوشته
بشرط انکه خط او نمایان باشد پنجم در جائی که در برابر او چراغی باشد یا اتش افروخته
ششم در جائیکه در برابر او عورتی خوابیده باشد هرچند محرم باشد و پشت او بجانب مصلّی
باشد هفتم در جائیکه شخص روبرو باشد هشتم در جائیکه سلاح بی غلاف در برابر
باشد نهم در خانه که مجوسی در انجا باشد امّا در خانه که یهود و نصاری باشد نماز کردن
مکروه نیست دهم در خانه که در ان سک باشد یازدهم در جائیکه دری کشاده
در برابر باشد دوازدهم در کورستان نماز کردن سیزدهم در جائی که چهارپایان در
انجا بسته میشود مثل طویله و مانند ان هرچند چهارپایان در انجا نباشد چهاردهم
در خانه که مست کننده در ان باشد پانزدهم بر روی خرمن کندم نماز کردن هرچند ان را
بکل اندوده باشند شانزدهم در محلی که اکثر اوقات اتش در انجا میسوزانند مثل طون
حمّام و مطبخ هرچند که در وقت نماز از اتش خالی باشد هفدهم انکه مرد در جائی نماز کذارد
که در پهلوی او یا مقدّم بر او زنی نماز کذارد و خواه محرم باشد و خواه نامحرم هرکاه میان ایشان
حایلی نباشد یا مقدار ده ذرع بذرع دست دوری نباشد امّا اکر زن در پس سر مرد باشد
کراهت بر طرف میشود و احتیاج بحایل یا دوری ده ذرع نیست و بعضی از مجتهدین نماز

مرد و زن را باطل میدانند هرگاه مقارن هم تکبیر احرام گویند والا نماز آنرا که تکبیر احرام
بعد از دیگری گفته باطل میدانند بشرط آنکه زن در پهلوی مرد یا مقدم بر مرد نماز گذارد
و حایل یا دوری ده ذرع نباشد هجدهم نماز گذاردن بر آن خاکی که مورچها از سوراخ
خود بیرون می آورند نوزدهم در جای که حیوانات آنجا ذبح میشوند بیستم در شوره زار
نماز گذاردن بیست و یکم بر روی برف نماز گذاردن بیست و دوم در گذرگاه آب نماز
کردن هرچند که آنجا آب نباشد بیست و سیم بر ریگ روان نماز گذاردن بیست و
چهارم در جادۀ راه نماز کردن بیست و پنجم در زمینی که شقایق در آن روئیده باشد
بیست و ششم در خانه که مصور باشد بیست و هفتم در جائی که شتران در آنجا خوابند هرچند
که از شتر خالی باشد **فصل** در احکام مساجد مسجد بنا نهادن و عمارت کردن ثواب عظیم
دارد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر کس مسجدی بنا کند
خدا تعالی خانه در بهشت جهة او بنا میکند و احادیث در ثواب بنا کردن مسجد بسیار است
و بدانکه چهل و یک امر تعلق بمسجد دارد دوازده امر سنت و هفده امر مکروه و یازده امر
حرام اما دوازده امر سنت اول آنکه بنای مسجد بسیار بلند و بسیار پست نباشد دوم
آنکه طهارتخانۀ مسجد را نزدیک در مسجد نسازند سیم آنکه شخصی که داخل مسجد میشود
اول پای راست را پیش کند و وقتیکه از مسجد بیرون میرود پای چپ را چهارم آنکه پیش
از داخلشدن ملاحظه کفش خود کند که نجس نباشد پنجم آنکه در وقت داخلشدن
بمسجد این دعا بخواند بِسْمِ اللّٰهِ وَالسَّلَامُ عَلَىٰ رَسُولِ اللّٰهِ وَصَلَوَاتُ اللّٰهِ وَصَلَوَاتُ مَلَائِكَتِهِ
عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ رَبِّ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَافْتَحْ لِي أَبْوَابَ
فَضْلِكَ ششم آنکه در وقت بیرون رفتن نیز همین دعا بخواند هفتم بر وضو بودن
در وقت داخلشدن هشتم آنکه چون داخل شود دو رکعت نماز تحیت مسجد بگذارد
نهم اکثر اوقات بمسجد تردد نمودن و مسجد را خوشبو گردانیدن دهم در مسجد رو
بقبله نشستن و حمد خدای بجای آوردن و صلوات فرستادن و حاجت از خدا طلبیدن
یازدهم چراغ در مسجد روشن کردن چه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله منقولست
که هر کس در مسجدی چراغ روشن کند جمیع ملائکه و حاملان عرش از جهة او استغفار
میکنند مادام که آن چراغ روشن باشد دوازدهم مسجد را جاروب کردن خصوصاً در روز

حاشیه: و این احوط است سید دام ظله

پنجشنبه و جمعه و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرمود که هر کس روز پنجشنبه یا شب جمعه مسجدی را جاروب کند
بمقدار سرمه که بچشم میکشند خاک و بر از مسجد بیرون کند خدا تعالی جمیع گناهان
او را میامرزد و اما هفده امر مکروه که بمسجد تعلق دارد اول آنکه دیوار مسجد کنگره
داشته باشد دویم آواز در مسجد بلند کردن سیم شمشیر از غلاف بیرون کردن
چهارم در مسجد شعر خواندن پنجم خواب کردن ششم خرید و فروخت کردن هفتم حکایات
امور دنیا کردن هشتم اطفال و دیوانها را گذاشتن که داخل مسجد شوند نهم وضو کردن
در مسجد از حدث و بول یا حدث غایط دهم برهنه کردن عورتین یا ناف یا ران یا زانو
یازدهم قضا پرسیدن دوازدهم شخصی را حد زدن سیزدهم بر دیوار مسجد صورت چیزی
کشیدن که جان نداشته باشد مثل درخت و غیره چهاردهم آب دهن یا بلغم در مسجد
افکندن پانزدهم داخلشدن شخصی در مسجد که از دهن او بوی سیر یا پیاز آید شانزدهم
مسجد را مکتب کردن هفدهم بفعل آوردن اهل حرفت حرفت خود را در مسجد بتخصیص
سر تراشی هجدهم در مسجد ترکی یا فارسی یا بزبان دیگر غیر زبان عربی حرف زدن اما آن
یازده امر که حرامست اول مسجد را بطلا نقاشی کردن دویم سنگ ریزه که فرش مسجد است
از مسجد بیرون کردن سیم در مسجد چیز نجس داخل کردن هرچند سرایت بمسجد نکند[1]
چهارم درنگ نمودن جنب و حائض و نفاس در مسجد پنجم فروشی که وقف مسجد
باشد در غیر مسجد انداختن ششم چیزی را در مسجد طهارت دادن اگرچه در آب کر یا آب
جاری باشد هفتم چیزی از زمین مسجد داخل ملک خود یا داخل کوچه کردن هشتم
میت در مسجد دفن کردن نهم صورت جاندار در دیوار مسجد کشیدن دهم مصالح مسجدی
که منهدم شود و قابل تعمیر نباشد در غیر مسجد بکار بردن یازدهم در مسجد درخت نشانیدن
مبحث سیم در ملاحظه نمودن اوقات نمازهای واجبی و سنتی بدانکه اول وقت
نماز صبح بر آمدن صبح صادق و وقت آن میکشد تا بر آمدن آفتاب و اول وقت پیشین
زیاده شدن سایۀ شخص است بعد از آنکه بنهایت کوتاهی رسیده باشد چنانکه در این بلادم
واقع میشود یا ظاهر شدن سایه است بعد از آنکه برطرف شده باشد چنانکه در مکه مشرفه
واقع میشود و این وقت را زوال گویند و اول وقت عصر وقتیست که از زوال آفتاب مقدار

[1] با عدم سرایت حرمت معلوم نیست و خبر دارد در او زیاده بر نجاست مسریه دلالت ندارد والله هو العالم سید دام ظله

فی اوقات الصلوة

نماز ظهر گذشته باشد نظر بحال مصلّی پس اگر متطهر و مقیم باشد مقدار چهار رکعت گذشته[1] باشد وقت عصر داخل شده و اگر محدث باشد مقدار طهارت و چهار رکعت گذشته باشد و اگر مسافر و متطهر باشد مقدار دو رکعت و اگر مسافر و محدث باشد مقدار طهارت و دو رکعت گذشته باشد و آخر وقت ظهر وقتیست که تا غروب آفتاب مقدار نماز عصر مانده باشد نظر بحال مصلّی چنانچه معلوم شد و این مقدار وقت مخصوص عصر است و مقدار اداء ظهر از اول زوال مخصوص ظهر است و ما بین دو وقت مخصوص مشترکست میان ظهر و عصر و آخر وقت عصر غروب آفتاب[2] است و آن اول وقت نماز شام است و علامت آن برطرف شدن سرخیست که در جانب مشرق ظاهر میشود و اول وقت نماز خفتن وقتیست که از غروب آفتاب مقدار سه رکعت گذشته باشد اگر متطهر باشد یا مقدار سه رکعت با طهارت اگر محدث باشد پس وقت مشترک میشود میان شام و خفتن تا آنکه باقیماند بنصف شب بمقدار که نماز خفتن را بآن ادا توان کردن و آن مخصوص نماز خفتن است نظر بحال مصلّی چنانکه گذشت و جمعی از مجتهدین بر آنند که تا سرخی جانب مغرب برطرف نشود وقت نماز خفتن داخل نمیشود **فصل** نماز در اول وقت گذاردن ثواب عظیم دارد بتخصیص نماز صبح و مغرب و تاخیر نماز از اول وقت بغایت مکروه هست مگر در چند جا که تاخیر نماز از اول وقت سنت است و از آنجمله دوازده جا که مشهورتر است مذکور میسازیم اول تاخیر نماز خفتن تا وقتیکه سرخی مغرب برطرف شود و بعضی مجتهدین این تاخیر واجب میدانند دوم تاخیر نماز ظهر در بلادی که هوا بغایت گرم میشود تا وقتی که گرمی هوا کمتر شود سیم تاخیر نماز عصر تا وقتی که سایه که بعد از زوال حادث شده مساوی شاخص شود چهارم تاخیر زنیکه استحاضه کثیره دارد هر یک از نماز ظهر و عصر را باخر وقت تا چهار نماز را بیکغسل دریابد پنجم تاخیر نماز صبح و ظهر و عصر جهة گذاردن نافله آن ششم تاخیر پیش نماز نماز را تا وقتیکه ماموین جمع شوند هفتم تاخیر ماموین نماز را تا وقتیکه پیش نماز حاضر شود هشتم تاخیر مسافر نماز را تا فرود آمدن هر گاه آداب نماز را در منزل بهتر بجا تواند آورد نهم تاخیر نماز مغرب و خفتن تا رسیدن بمشعر الحرام چنانچه در کتاب حج مذکور خواهد شد دهم تاخیر نماز مغرب شخصی را که جمعی انتظار او بکشند که با او افطار نمایند و یا خود روزه بوده باشد و بغایت گرسنه شده باشد یازدهم تاخیر مربیه طفل ظهر و عصر را باخر وقت تا چهار نماز را

[1] شتن معلوم نیست که مقدار طهارت و مثل آن از مقدمات نماز از وقت مخصوص بوده باشد. صدر دام ظله

[2] سیند اختن نماز ظهر و عصر است از زرد رفتن قرص آفتاب و اگر تاخیر شد البته پیش از برطرف شدن سرخی بجای آورد و نیت ادا و قضا ننمایند و تاخیر افطار است در روزه از برطرف شدن سرخی. صدر دام ظله

درجامهٔ طاهر یا در جامهٔ قلیل النجاسة دریابد چنانکه در کتاب طهارت مذکور شد دوازدهم تاخیر شخصیکه بقضای نمازهای گذشته مشغول است نماز حاضره را تا آخر وقت و سید مرتضی تاخیر نماز حاضره را در اینصورت واجب میداند و مذهب او این است که هر کس را نماز قضا در ذمه باشد واجبست علی الفور بجا آورده و او را جائز نیست که بهیچ امر مباح یا سنت اشتغال نماید تا وقتیکه ذمهٔ خود را از همهٔ آن نمازها فارغ سازد اما جمعی کثیر از مجتهدین در این مسئله با سید مرتضی موافقت نکرده اند **فصل** در احکام اذان گفتن چون وقت هر یک از نمازهای پنجگانه داخل شود اذان گفتن سنت مؤکد است خصوصاً از برای نمازی که قرأت آنرا بلند باید خواند و بعضی از مجتهدین اذانرا از برای آن واجب میدانند و بعضی مخصوص آن نمیدانند بلکه اذان از برای هر یک از نمازهای پنجگانه واجب میدانند و بعضی همین از برای نماز صبح و مغرب واجب میدانند و بس و اذان از برای غیر نمازهای پنجگانه سنت نیست بلکه حرام است اما سنت است که سه نوبت الصّلوة گفته شود و اذان گفتن از برای نماز یومیه ثواب عظیم است و احادیث درین باب از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و حضرات ائمه معصومین علیهم السلام بسیار است مثل آنکه در حدیث آمده که هر کس در شهری از شهرهای اسلام اذان بگوید بهشت بر او واجب میشود و بدانکه لازم نیست که مؤذن بالغ باشد پس اگر طفل ممیز اذان بگوید کافیست و اذان زن از برای زنان و از برای مردانی که محرم او باشند جائز است بشرط آنکه نامحرم آواز او را نشنود اما اگر زن بسیار پیر باشد و از رسیدن آواز او خطری نباشد جائز است که مردان نامحرم بشنوند آنچه باذان متعلق است سی امر است نوزده امر سنت و نه امر مکروه و دو امر حرام اما نوزده امر سنت اول آنکه اذان را در اول وقت میگوید دوم مؤذن در وقت اذان گفتن رو بقبله باشد سیم آنکه اذان را بلند بگوید چهارم آنکه ایستاده بگوید پنجم آنکه در وقت اذان وضو داشته باشد ششم آنکه بر جای بلند بایستد هفتم آنکه دو انگشت خود در دو گوش کند هشتم آنکه از آن ابانی بگوید نه بشتاب نهم آنکه در آخر هر فصل سکوت قلیل نماید دهم آن که اختیار مؤذنی کند که عدالت داشته باشد یازدهم آنکه مؤذن وقت شناس باشد دوازدهم آنکه خوش آواز باشد سیزدهم آنکه حرف نزند در وقت اذان شنیدن چهاردهم دانستن مؤذن مسائل اذان را بطریقیکه فقها و علما قرار داده اند پانزدهم صلوات فرستادن

مؤذن وکسیکه اذان میشنود در وقت نام بردن حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و شیخ ابن بابویه صلوات فرستادن مطلقاً واجب میدانند بر هر کس که نام آنحضرت برد یا بشنود و این قول کمال قوّت دارد شانزدهم اظهار کردن مؤذن حرف ها را در لفظ الله و اله و اشهد و الصّلوة هفدهم اظهار کردن حرف حا را در لفظ الفلاح هجدهم آنچه مؤذن از فصول اذان گوید شنونده نیز آنرا بگوید نوزدهم اعاده نمودن مؤذن اذان صبح را اگر قبل از طلوع فجر بفعل آورده باشد واما آن نه امر که در ان مکروه هست اوّل حرف زدن مؤذن در اثنای اذان دویم سکوت طویل در اثنای اذان سیم نگاه کردن مؤذن در حال اذان بجانب راست و چپ چهارم هر یک از شهادتین را زیاده از دو نوبت گفتن چنانکه مخالفان میکنند پنجم اذان گفتن در وقت راه رفتن ششم سواره اذان گفتن هفتم اذان گفتن جهة عصر روز جمعه هرگاه نماز جمعه کرده باشند هشتم اذان گفتن جهة عصر روز عرفه شخصی را که حج میکنداردنهم اذان گفتن جهة عشا در مشعر الحرام شخصی را که حج میکنداردو بعضی از مجتهدین اذان گفتن در این سه جا حرام میدانند واما آن دو امر که حرام است اوّل اذان گفتن قبل از آنکه وقت نماز داخل شود مگر اذان نماز صبح که قبل از طلوع فجر جایز است دویم گفتن الصلوة خیر من النوم در اذان صبح مگر بواسطه تقیّه که نزد مخالفان گفتن آن سنت است **فصل** اقامت بعد از اذان سنت مؤکد است و با آنکه اذان ثواب عظیم دارد ثواب اقامت بیش از ثواب اذان است و سنت است که آواز در اقامت بلند نکند و تانّی در ان سنت نیست بلکه ترک تانّی سنت است و سیّد مرتضی علیه الرحمه اقامت را در نمازهای پنجگانه واجب میداند و بی وضو اقامت گفتن را حرام میداند و ایستادن را در ان واجب میداند و بعضی از مجتهدین حرف زدن را بعد از قامت الصلوة حرام میدانند مگر حرفی که بنماز تعلق داشته باشد مثل التماس کردن حاضران از شخص عادل که پیشنمازی ایشان کند یا امر کردن ماموین را بانکه صفهای خود را راست بدارند و مانند این و بدانکه هرگاه شخصی اذان و اقامت بجا نیاورده داخل نماز شود سنت است که نماز را قطع کند و هر دو را بجا آورده نماز را از سر گیرد و این مشروط بر پنج شرط است اوّل آنکه بسهو ترک اذان و اقامت کرده باشد نه بعمد دویم آنکه هنوز در رکعت اوّل باشد سیّم آنکه رکوع نکرده باشد چهارم آنکه وقت نماز انقدر تنگ نشده باشد که اگر تلافی اذان و اقامت نماید بعضی از نماز در خارج وقت شود پنجم آنکه لازم نیاید که بعضی از نماز در مکان غیر

حاشیه:

۱ فرمایش بعض از مجتهدین موافق با احتیاط است ترک شود صدر دام ظلّه

فرع دوم

۲ و متابعت سیّد اولی بلکه احوط خواهد بود صدر دام ظلّه

۳ و متابعت این مجتهدین احوط است صدر دام ظلّه

مباح یا در جامع غیر مباح واقع شود مثل آنکه صاحب خانه یا صاحب جامه گوید که رخصت است که دو رکعت نماز در خانه من یا در جامه من بگذاری و زیاده از ان رخصت نیست در این صورت جایز نیست که نماز را قطع کند و بعد از گفتن اذان و اقامت نماز را از سر گیرد بجهة آنکه آخر نماز در مکان غیر مباح یا در جامه غیر مباح واقع خواهد شد و واجبست که چون خواهد که بواسطه تلافی اذان و اقامت نماز را قطع کند قبل از قطع بگوید السلام علیک ایها النّبی و رحمة الله و برکاته و هرگاه در اثنای اذان از موذن حدثی سر زند سنت است که اذان را قطع کند و وضو بسازد و اذان را از آنجا که قطع کرده با تمام رساند و لازم نیست که اذان را از سر گیرد امّا اگر در اثنای اقامت از موذن حدثی واقع شود اقامت را از سر گیرد و سنت است که مابین اذان و اقامت فاصله واقع شود بدو رکعت یا بیک سجده یا بیک نشستن تا بیک گام برداشتن یا بگفتن سُبْحَانَ اللهِ یا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ و اگر فصل بسجده یا بنشستن کند در اثنای آن این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ قَلْبِیْ بَارًّا وَعَیْشِیْ قَارًّا وَرِزْقِیْ دَارًّا وَعَمَلِیْ سَارًّا وَاجْعَلْنِیْ عِنْدَ قَبْرِ رَسُوْلِکَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مُسْتَقَرًّا وَقَرَارًا و در وقت نشستن نیز همین دعا بخواند سُبْحَانَ مَنْ لَا تَبِیْدُ مَعَالِمُهُ سُبْحَانَ مَنْ لَا یَنْسٰی ذِکْرُهُ سُبْحَانَ مَنْ لَا یَخِیْبُ سَائِلُهُ سُبْحَانَ مَنْ لَیْسَ لَهُ حَاجِبٌ یُرْشٰی وَلَا اَبْوَابٌ یُغْشٰی وَلَا تَرْجُمَانٌ یُنَاجٰی سُبْحَانَ مَنِ اخْتَارَ لِنَفْسِهِ اَحْسَنَ الْاَسْمَاءِ سُبْحَانَ مَنْ فَلَقَ الْبَحْرَ لِمُوْسٰی سبحان من لا یزداد علی کثرة العطایا الّا کَرَمًا وَجُوْدًا سُبْحَانَ مَنْ هُوَ هٰکَذَا وَلَا هٰکَذَا غَیْرُهُ و بعد از اقامت این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ رَبَّ هٰذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ وَالصَّلٰوةِ الْقَائِمَةِ بَلِّغْ مُحَمَّدًا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ الدَّرَجَةَ وَالْوَسِیْلَةَ وَالْفَضْلَ وَالْفَضِیْلَةَ بِاللهِ اَسْتَفْتِحُ وَبِاللهِ اَسْتَنْجِحُ وَعَلَی اللهِ تَوَکَّلُ وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَتَوَجَّهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْنِیْ بِهِمْ عِنْدَکَ وَجِیْهًا فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِیْنَ **مبحث چهارم** در ملاحظه نمودن قبله بدانکه شخصیکه نماز میکذارد از چهار حال بیرون نیست یا در اندرون خانه کعبه است یا بر بام خانه کعبه یا بخانه کعبه انقدر نزدیکست که اگر خواهد خانه کعبه را تواند دید یا از شهر مکه انقدر دور است که دیدن خانه او را میسر نیست پس اگر در اندرون خانه کعبه است بهر طرف که نماز بگذارد نماز او صحیح است بلکه در نمازهای چهار رکعتی میتواند که در هر رکعتی رو بدیواری از دیوارهای خانه کعبه کند بشرط آنکه فعل کثیر لازم نیاید و اگر بر بام خانه کعبه باشد نیز این حکم دارد

حاشیه:

۱ استحباب آن در غیر منفرد معلوم نیست صدر دام ظلّه

احکام قبله

اما واجبست که آنچنان باشد که در وقت سجده کردن از بام خانهٔ کعبه قدری در قبلهٔ او باشد
و همچنین اگر در اندرون خانهٔ کعبه باشد و رو بجانب در خانه نماز کند واجبست که قدری
از آستان در کعبه در قبلهٔ او باشد و اما شخصیکه نزدیک خانهٔ کعبه باشد بحیثیتی که کعبه را
تواند دید مثل مردمیکه در مکه اند برو لازم نیست که در وقت نماز خانهٔ کعبه را ببیند اما
برو واجبست بطریقی نماز کذارد که اگر از میان دو قدم او تا بمیان پیشانی او در وقت سجود
خطی بکشند آن خط راست بخانهٔ کعبه بخورد و باید دانست که از خانهٔ کعبه تا آسمان
و تا زیر زمین تمام حکم خانهٔ کعبه دارد پس اگر شخصی که بر کوهی که در شهر مکه است یا
در چاهی عمیق نماز کند نماز او صحیح است اگرچه خطی که از میان دو قدم او بطریقی که مذکور
شد بکشند بر عین خانهٔ کعبه نخورد اما هرگاه بانچه در حکم خانهٔ کعبه است میرسد
کافیست و نماز درستست و اما آن شخصیکه از شهر مکه دور است بحیثیتی که دیدن خانهٔ
کعبه او را ممکن نیست مثل آنکه در شهرهای دیگر باشد قبلهٔ او عین کعبه[1] نیست بلکه جهة
کعبه است یعنی جانبی که خانهٔ کعبه در او است نه همهٔ آن جانب بلکه آن مقدار از آن جانب
که مصلّی در هر جزئی از اجزای آن تجویز کند که خانهٔ کعبه در آن بوده باشد و جزم کند که از آن
مقدار بیرون نیست و آنرا بقبلهٔ مساجد و قبرهای مسلمانان معلوم میتوان کرد و بعلاماتی
که در میانهٔ فقها مشهور است نیز معلوم می شود مثلا علامت قبله بعضی از عراق عرب مثل بغداد
آنست که جدی را بر پس دوش راست بگیرند و علامت بعضی دیگر از آن بلاد مثل شهر موصل
آنست که مشرق را بر جانب چپ و مغرب را بر جانب راست بگیرند و علامت قبله بعضی از
بلاد شام آنست که جدی بر دوش چپ گیرند و علامت بعضی از آن بلاد آنست که سهیل را
در وقتی که بغایت بلندی رسد در مابین چشمها گیرند و علامت بلاد یمن آنست که
سهیل را در وقت مذکور در پس سر مابین دوشها گیرند و اکثر این علامات از علم هیئات
معلوم شده و دانستن قبله اعتماد بر این علم جائز است[2] اما اگر شخصیکه در صحرا باشد و از
علامات قبله چیزی ظاهر نباشد و شخصی یافت نشود که از قول او ظن قبله بهم رسد بر آن
شخص واجبست که نماز را چهار نوبت بچهار جهت بکذارد اگر وقت وسیع باشد و اگر وقت
تنگ باشد بهر قدر که وقت گنجد نماز کذارد اگرچه یکنوبت باشد بهر جهت که خواهد
فصل اگر شخصی بعد از آنکه نماز کزارده باشد ظاهر شود که در حال نماز روی او بقبله

[1] قبلهٔ کسیکه از شهر مکه دور است نیز عین کعبه است ولی کفایت می کند ایستادن بجانب او عرفا و مستقبل عرفی کعبه بودن صدر دام ظله

[2] بالحصول ظن در جای که بآن اکتفا میتوان نمود صدر دام ظله

نبوده بلکه پشت او بقبله بوده نماز را اعاده نماید اگر وقت باقی باشد و قضا کند اگر وقت
باقی نباشد و اگر ظاهر شود که قبله در جانب راست او یا در جانب چپ نماز را اعاده نماید اگر وقت
باقی باشد و اگر وقت گذشته باشد نمازیکه کذارده است کافیست و قضای آن لازم
نیست[1] و اگر معلوم شود که قبله در پس پشت او یا در یکی از دو جانب او نبوده در اینصورت
از چهار حال بیرون نیست یا قبله در مابین پیش رو و جانب راست بوده یا در مابین
پیش رو و جانب چپ یا در مابین پس پشت و جانب راست یا در مابین پس پشت و جانب چپ
پس در دو صورت اوّل اگر وقت باقی باشد نماز را اعاده نماید و اگر وقت باقی نباشد قضا
لازم نیست و در دو صورت آخر نماز را از سر گیرد خواه وقت باقی باشد و خواه نباشد[2] و بدانکه
گاهی در نماز واجب رو بقبله کردن ساقط میشود مثل آنکه از دشمنی که در جانب قبله باشد
بگریزد و وقت نماز تنگ باشد پس بر آن شخص واجب است که در اثنای گریختن پشت قبله
نماز بگذارد و همچنین اگر مالک خانه شخصی را امر کند که از خانهٔ من بیرون رود در خانه در
طرف قبله نباشد و وقت نماز تنگ باشد اما اگر وقت نماز تنگ نباشد نماز را در وقت
گریختن و بیرون رفتن نگذارد بلکه صبر نماید تا وقتیکه عذر برطرف شود **فصل** آنچه در
نماز معتبر است دوازده نوع است یا فعل است یا ترک فعل و هر یک ازین دو یا واجبست یا سنت
و هر یک ازین چهار یا بزبانست یا بدل یا باعضا و جمیع آنچه بنماز تعلق دارد ازین دوازده
نوع بیرون نیست اوّل آنچه بزبان بجا آوردن آن واجبست مثل تکبیر احرام و قرائت دوم آنچه
بدل بجا آوردن آن واجب است مثل نیت نماز سیّم آنچه باعضا بجا آوردن آن واجبست مثل
رکوع و سجود چهارم آنچه بزبان بجا آوردن آن سنت است مثل خواندن قنوت پنجم آنچه بدل
بجا آوردن آن سُنّت است مثل بخاطر گذرانیدن معنی آنچه در نماز خوانده میشود ششم آنچه
باعضا بجا آوردن آن سنت است مثل دستها برداشتن در حال قنوت هفتم آنچه بزبان
ترک آن واجبست مثل تکلّم کردن بدو حرف که قرآن و دعا نباشد هشتم آنچه بدل ترک آن
واجب است مثل قصد کردن ریا و غیره ببعضی افعال نماز نهم آنچه باعضا ترک آن واجبست
مثل دست بستن در نماز چنانچه مذهب سُنّیانست دهم آنچه بزبان ترک آن سنّت است
مثل قرأة مأموم با وجود شنیدن قراءة امام یازدهم آنچه بدل ترک آن سنت است مثل
فکر در کار دنیا دوازدهم آنچه باعضا ترک آن سنت است مثل آن که دست بر کمر زند بطریق متکبّران

[1] احوط لزوم است صدر دام ظله

[2] لازم نیست صدر دام ظله

[3] و زیاده بر آن صدر دام ظله

[4] احوط ترک است صدر دام ظله

وما در رسالهٔ اثنی عشریّه که حسب الامر اشرف ارفع بفارسی ترجمه شده بیان کردیم که هریك از این
دوازده نوع دوازده قسم است وهمهٔ اقسام را بترتیب وبتفصیل در ان رسالهٔ مذکور ساختیم

فصل بدانکه در جمیع نمازهای پنجکانهٔ یومیّه سیصد وهفتاد ودو فعل واجب است به
این تفصیل در رکعت اوّل ببیست ویك فعل واجبست اوّل ایستادن دوّیم روبقبله کردن سیّم
نیت کردن چهارم تکبیر احرام کفتن پنجم درنك نمودن در وقت تکبیر ششم قرأت کردن هفتم درنك
نمودن بقدر قرأت هشتم خم شدن بجهة رکوع نهم درنك نمودن در رکوع بقدر ذکر کفتن دهم
ذکر کفتن یازدهم سر از رکوع برداشتن دوازدهم لمحهٔ درنك نمودن سیزدهم خم شدن
بجهة سجود چهاردهم درنك نمودن در سجود بقدر ذکر پانزدهم ذکر کفتن شانزدهم سر از سجده
برداشتن هفدهم نشستن درمیان دو سجده هجدهم لمحهٔ درنك نمودن نوزدهم خم شدن
بجهة سجدهٔ دوّم بیستم درنك نمودن بقدر ذکر ببیست ویکم ذکر کفتن وباین ببیست ویك
فعل رکعت اوّل تمام است ودر رکعت دوّیم ازین ببیست ویکفعل سه فعل کم میشود نیّت و
تکبیر احرام ودرنك کردن در تکبیر احرام پس افعالی که واجب است در رکعت دوّیم هجده است
وبعد ازان چهار فعل دیکر واجب است که انهارا داخل رکعت نمیشمارند اوّل سر از سجدهٔ
برداشتن دوّیم نشستن سیّم تشهّد خواندن چهارم درنك نمودن در تشهّد و
اکر نماز دو رکعتی باشد سه فعل دیکر واجب است اوّل نشستن بجهة سلام کفتن دوّیم
سلام کفتن سیّم درنك کردن بقدر سلام کفتن پس در نماز صبح چهل وشش فعل واجب است
ودر نماز شام شصت وهشت فعل ودر هریك از نماز ظهر وعصر وعشا هشتاد وشش
فعل واجبست این است جمیع سیصد وهفتاد ودو فعل که واجب است در نمازهای پنجکانهٔ
شبانروزی بفعل اوردن ان وبدانکه از جملهٔ این افعال هشت فعل است که احتیاج به بیان
دارد وان نیّت است وتکبیر احرام وقیام وقراءة ورکوع وسجود وتشهّد وتسلیم وبیان این هشت
فعل در هشت فصل تفصیل میاید **فصل اوّل** دربیان انچه تعلق بنیّت دارد بدانکه
نیّت هریك از عبادات قصد بجا اوردن ان عبادتست از برای رضای خدا ودر نیّت
اوّلا تعیین نماز باید نمود که کدام نماز است اداست یا قضا واجبست یا سنّت بعد ازان
قصد کند که انرا بجا می ارم از برای رضای خدا واین قصد در نهایت اسانیست وهیچ
اشکالی ندارد وسواسی که بعضی مردم در نیّت میکنند از فعل شیطان است وبراین مضمون

یعنی سجدهٔ دوّیم صدر ذام ظلّه العالی

فی النیة

حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام منقولست وانکه بعضی کمان برده اند که
نیّت نماز مرکبست از چند چیز مثل تعیین نماز وانکه واجب است یا سنّت اداست یا قضا این
کمان غلط است بلکه این امور منوی اند یعنی نیّت بر اینها واقع میشود **فصل دوّیم**
دربیان انچه تعلّق بتکبیر احرام دارد وان چهارده امر است هفت امر واجب وهفت امر
سنّت امّا هفت امر واجب اوّل انکه بلفظ عربی کفته شود پس اکر بجای الله اکبر خدا بزرکترا ست
کوید مثلا نماز باطل خواهد بود دوّم انکه حروف تکبیر احرام را از مخرج خود بیرون اورد
بطریقی که مقرّر است سیّم انکه مقارن نیّت باشد پس اکر اندك فاصلهٔ درمیان تکبیر احرام و
نیّت واقع شود مثل اندك سکوتی یا لفظی درمیان اخر نیّت واوّل تکبیر احرام درایدمثل انکه
بکوید قربة الی الله هو الله اکبر نماز باطل است چهارم انکه درمیان لفظ الله ولفظ اکبر فاصله در
نیاید خواه سکوت وخواه لفظ دیکر پس اکر درمیان لفظ الله لفظ اکبر سکوت کند یا لفظ
دیکر دراورد مثل انکه بکوید الله تعالی اکبر نماز باطل است پنجم انکه همزهٔ الله وهمزهٔ اکبر را
قطع نماید پس اکر وصل سازد همزهٔ الله را باخر نیّت یا همزهٔ اکبر را بهاء الله نماز باطلست
ششم انکه چنان کوید که خود بشنود اکرچه بتقدیر باشد مثل انکه کر باشد یا در اثنای
فریاد مردم تکبیر را بکوید پس اکر بر تقدیر انکه اکر کر نمیبود یا فریاد مردم نمیشد تکبیر را می شنید
نماز وی صحیح است والا باطلست هفتم انکه اکر کنك باشد بدل قصد کند وبا انکشت اشاره
نماید وزبان را حرکت دهد وامّا هفت امریکه در تکبیر احرام بجا اوردن ان سنّت است اوّل
دستها برداشتن درحال تکبیر کفتن تا برابر کوشها دوّم انکه ابتدای تکبیر کفتن با بتدای دست
برداشتن باشد وانتهای ان با نتهای ان سیّم انکه کفها در وقت دست برداشتن بجانب قبله باشد چهارم
انکه انکشتان بهم چسبیده باشد مکر دو انکشت بزرك که از انکشتان دیکر میباید دور باشد
وانکشت بزرك را ابهام کویند پنجم اهسته کفتن تکبیر است اکر ماموم باشد وبلند کفتن
ان اکر پیشنماز یا منفرد باشد ششم انکه تکبیر احرام را بعد از شش تکبیری که در اوّل نماز سنّت است
بجا اورد یا در اثنای انها یا مقدّم بر انها هفتم انکه شش تکبیر سنّت را با دعاهای مقرّره
بفعل اورد باینطریق که سه تکبیر بکوید وبعد ازان این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الْمَلِكُ الْحَقُّ
لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی ذَنْبِی اِنَّهُ لَا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلَّا اَنْتَ
بعد ازان دو تکبیر دیکر بکوید لَبَّیْكَ وَسَعْدَیْكَ وَالْخَیْرُ فِی یَدَیْكَ وَالشَّرُّ لَیْسَ اِلَیْكَ وَالْمَهْدِیُّ

تکبیر احرام

مَنْ هَدَیْتَ لَا مَلْجَأَ مِنْكَ اِلَّا اِلَیْكَ سُبْحَانَكَ وَحَنَانَیْكَ تَبَارَكْتَ وَتَعَالَیْتَ سُبْحَانَكَ رَبَّنَا وَرَبَّ الْبَیْتِ الْحَرَامِ وبعد ازان دو تکبیر بگوید واین دعا بخواند وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ عَالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ حَنِیْفًا مُسْلِمًا وَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِیْنَ اِنَّ صَلٰوتِی وَنُسُكِی وَمَحْیَایَ وَمَمَاتِی لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ لَا شَرِیْكَ لَهٗ وَبِذٰلِكَ اُمِرْتُ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ فِی الْقِیَامِ

فصل سیّم در بیان آنچه تعلق بقیام دارد وان هجده امراست پنج امر واجب ده امر سنّت سه امر مکروه امّا ان پنج امری که واجب است اوّل راست ایستادن پس اکر بضرورت پشت را خم کرده باشند نماز باطل است هرچند برکوع نرسد دوّم استقلال یعنی بر چیزی تکیه کردن بحیثیتی که اکر ان چیز بر داشته شود مصلّی بیفتد امّا اکر بیمار باشد تکیه کردن مقدّم است بر نشسته نماز کردن سیّم استقرار یعنی حرکت بسیار نکردن پس اکر در وقتیکه باد تند باشد نماز بکذارد و باد او را بسیار بجنباند و تواند که در جای دیکر نماز کزارد که باد او را نجنباند نماز او باطل است چهارم بر هر دو پا ایستادن پس اکر بی ضرورت بر یك پا ایستاده نماز کزارد نماز او باطل است پنجم انکه قدم هارا از یکدیکر دور نکذاردن بحیثیتی که از ایشان متعارف بیرون رود وامّا ان ده چیز که در وقت قیام سنت است اوّل بخضوع وخشوع ایستادن بطریقی که غلامان باخلاص در خدمت اقای خود ایستند دوم نظر بموضع سجود افکندن نه بجای دیکر سیّم قدمها از یکدیکر دور کردن بمقدار سه انکشت تا یکوجب چهارم انکه قدمها بایکدیکر محاذی باشد نه انکه یکی پیش باشد ویکی پس پنجم انکشتان پاها بجانب قبله داشتن ششم انکه هر دو کف دست بر دو ران کذاشتن هفتم انکه انکشتان دست را ملاصق هم داشتن هشتم انکه زن قدمهارا بایکدیکر جفت سازد واز هم دور نکند نهم انکه زن کفهای دست خود را بر پستان خود کذارد دهم قنوت کردن مرد وزن را در رکعت دویّم بعد از قراءة وقبل از رکوع مکر در نماز جمعه که مرد قنوت رکعت دوّیم را بعد از رکوع میکند واز زن نماز جمعه ساقط است وبدانکه قنوت سنت موکّد است و معنی دعاست خواه دست خود را در اثنای ان بردارد وخواه برندارد وشیخ ابن بابویه قنوت را واجب میداند ونماز بی قنوت را باطل میداند واکر فراموش شود بعد از سر برداشتن از رکوع سنّت است که بنیت قضا بجا اورد واکر از انجا نیز فراموش شود بعد از سلام دادن نشسته قضا کند واکر انجا نیز فراموش شود در وقت راه رفتن بخاطر رسد همانجا رو بقبله

کند وبجا اورد ودر قنوت هفت امر سنت است اوّل الله اکبر کفتن قبل از قنوت دوّم دست بالا کردن تا نزدیك کوش در وقت تکبیر سیّم انکه در وقت قنوت دستها را بالا بدارد برابر روی ومحاذی اسمان چهارم انکه انکشتان را بهم بچسپاند مکر دو انکشت بزرك که از انکشتان دیکر دور سازد پنجم تطویل کردن قنوت ششم کلمات فرج در قنوت خواندن وان این است لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْحَلِیْمُ الْكَرِیْمُ لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السّموات السبع ورب الارضین السبع ومافیهن ومابینهن وما تحتهنّ ومافوقهن ورب العرش العظیم والحمد لله رب العلمین بعد ازان بکوید اَللّٰهُمَّ اغفر لنا وارحمنا وعافنا واعفُ عنّا فی الدّنیا والاخرة هفتم بلند خواندن پیشنماز ومنفرد قنوت را واهسته خواندن ماموم ان را وامّا ان سه امر که در قیام مکروهست اوّل دست بر کمر زدن بطریقیکه متکبران دوّیم تورّك نمودن یعنی سنکینی خود را کاهی بر پای راست وکاهی بر پای چپ انداختن سیّم کفها را بعد از قنوت بر رو مالیدن[1] ودر قنوت کردن بفارسی میانهٔ علما خلافست واصحّ انست که جائز نیست ودر کتاب حبل المتین بیان ان شده **فصل چهارم** در بیان انچه تعلق بقراءت فاتحه وسوره دارد وواجبست قراءت فاتحه وسوره در رکعت اوّل ودوّیم از نمازهای پنجکانه امّا در رکعت سیّم وچهارم مصلّی مخیّر است اکر خواهد فاتحه بخواند واکر خواهد تسبیحات اربع چنانچه بتفصیل مذکور خواهد شد وانچه تعلق بقرأت فاتحه وسوره دارد سی ودو امر است یازده امر واجب وده امر سنت وپنج امر مکروه وشش امر حرام امّا یازده امر واجب اوّل انکه فاتحه وسوره بزبان عربی خوانده شود پس اکر بزبان دیکر ترجمهٔ انرا بخواند نماز باطل است دوّم حرفهارا از مخارج مقرره اخراج نمودن سیّم اعراب الفاظ وتشدید را ملاحظه کردن چهارم موافق یکی از هفت قراءت مشهور خواندن ولازم نیست که از اوّل تا اخر بیك قرأت بخواند پس اکر بعضی را مثلاً بقراءت عاصم وبعضی را بقراءت حمزه وبعضی را بقراءت باقی قرّاء بخواند جائز است بلکه سنت است که در قران خواندن التزام یك قرأت نکند پنجم مقدّم داشتن فاتحه بر سوره پس اکر بسهو سوره را مقدّم دارد نوبت دیکر بعد از فاتحه سوره را بخواند واکر عمداً سوره را مقدّم دارد نماز باطل است ششم انکه در میان الفاظ قرأت فاصله واقع نشود خواه سکوت طویل وخواه بیك کلمه که غیر قران ودعا باشد امّا فاصله بهریك از قران ودعا جائز است بشرط انکه انتظام قرأت فوت نشود هفتم انکه اکر مصلّی مرد

[1] در نماز واجب صده دام ظله

باشد نماز صبح و دو رکعت اوّل نماز شام وخفتن را بلند بخواند و باقی را آهسته هشتم آنکه در
اوّل فاتحه وسوره بسم الله بخواند وترک نکند که آن مذهب بعض سُنّیانست نهم آنکه فاتحه وسوره را
ازبر بخواند پس اگر از روی نوشته بخواند با آنکه ازبر تواند خواند نماز باطل است دهم آنکه در
وقت ارادهٔ سوره خواندن قصد سورهٔ معین کند قبل از آنکه بسم الله بخواند پس اگر بعد از
بِسمِ الله خواندن سوره را تعیین نماید نماز باطل است[1] یازدهم آنکه چون سوره الم ترکیف
بخواند سورهٔ لایلاف در عقب آن بخواند وچون سورهٔ والضُّحیٰ بخواند سورهٔ الم نشرح
در عقب آن بخواند واما آن ده امر که در خواندن فاتحه وسوره سنّت است اوّل آنکه قبل از
شروع در فاتحه اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطٰنِ الرَّجِیمِ بگوید دویم ملاحظه نمودن صفات حروف
بطریقی که در علم قرأت مقرراست مثل جهر وهمس وغنه وغیر آن سیّم اشباع[2] کسرهٔ
کاف مالك یوم الدّین کردن چهارم اشباع ضمهٔ دال ایاك نعبُدُ کردن پنجم وقف تام ووقف
حسن بجا آوردن و در فاتحه چهار وقف تام است وده وقف حسن اما چهار وقف تام
برآخر بسم الله است وبر یوم الدّین وبر نستعین وبر ولا الضّالّین اما ده وقف حسن بر بسم الله ا
وبر الرَّحمٰن وبر الحَمدُ لِلّهِ ورَبّ العٰلمین وبر الرحمٰن وبر الرحیم وبر ایّاك نعبد وبر المستقیم
وبر انعمت علیهم وبر غیر المغضوب علیهم ششم آنکه پیشنماز قرأت فاتحه وسوره را بماٗمومین
در نماز جهریه بشنواند بشرط آنکه بسیار بلند بطریق آن نخواند هفتم بلند خواندن پیشنماز
ومنفرد بِسمِ اللهِ را در رکعتی که فاتحه وسوره را آهسته باید خواند هشتم آنکه بعد از خواندن
هریك از فاتحه وسوره مقدار یکنفس ساکت شدن نهم آنکه چون سورهٔ والشمس بخواند بعد
از تمام کردن آن صدق الله بگوید وچون سوره اخلاص بخواند بعد از تمام کردن آن کذٰلِكَ اللهُ
رَبّی سه نوبت بگوید دهم آنکه در نماز صبح سورهٔ بخواند که در درازی آن مثل سورهٔ عَمّ
وسورهٔ قیامة باشد و در نماز ظهر وعشا سورهٔ بخواند مثل سورهٔ والشمس وسورهٔ اعلیٰ بخواند
و در نماز عصر وشام خفتن مثل سورهٔ انّا انزلنٰاهُ وسورهٔ اِذاجاءَ بخواند و در ظهر روز جمعه
سورهٔ جمعه وسوره منافقین بخواند واما آن پنج امر که در خواندن فاتحه وسوره مکروه هست
اوّل ادغام کردن میم الرّحیم در میم مالك دویّم بعد از فاتحه دو سوره خواندن و بعضی از مجتهدین
از احرام میدانند[3] سیّم مکرّر خواندن یکسوره در دو رکعت مگر سوره اخلاص که مکرّر خواندن
آن مکروه نیست چهارم عدول نمودن از سوره بسورهٔ دیگر قبل از آنکه نصف سوره اوّل خوانده

[1] معلوم نیست صدر دام ظله

[2] ولی نه بطریقیکه باء از و ظاهر شود که چهار حرف پنج حرف گردد و همچنین در دال نعبد صدر دام ظله

[3] در نماز واجب البته متابعت بعضی از مجتهدین را نمایند صدر دام ظله

شود وبعد از آن حرام است آنچه مذکور خواهد شد پنجم بسیار کشیدن مدّ الف خواه مدّ متصل و
خواه مدّ منفصل واما آن شش امر که در خواندن فاتحه وسوره بفعل آوردن آن حرام است اوّل آمین
گفتن بعد از خواندن فاتحه دویّم سورهٔ طویل خواندن که موجب آن شود که بعضی از افعال واجبی
نماز در خارج وقت واقع شود سیّم سورهٔ از سورهای عزایم خواندن وسورهای عزایم قبل از این
بتفصیل مذکور شد چهارم خواندن فاتحه یا سوره بطریق تحریر ونقش وصوت پنجم عدول نمودن
از سوره بسورهٔ دیگر بعد از خواندن نصف سورهٔ اوّل نه قبل از آن مگر عدول کردن از سورهٔ
اخلاص یا سوره قل یا ایّها الکٰفرون که آن مطلقا حرام است خواه عدول قبل از خواندن
نصف باشد وخواه بعد از آن الا عدول نمودن ازین دو سوره بسوره جمعه وسورهٔ منافقین
در نماز جمعه وظهر روز جمعه که آن جائز است اما بدو شرط اوّل آنکه اختیار آن دو سوره
از روی عمد نکرده باشد دوّم آنکه بنصف نرسیده باشد وهرگاه از سوره بسورهٔ دیگر
عدول کند واجب است که بسمله را اعاده نماید واکتفا بر بسمله که در سورهٔ اوّل خوانده
نکند ششم بلند خواندن زن فاتحه یا سوره را بنوعی که مرد نامحرم بشنود[2] اما اگر زن
بسیار پیر باشد که مرد را میل باو نه باشد جایز است که نامحرم آواز او را بشنود وبدانکه در
رکعت سیّم وچهارم اگر بجای فاتحه سُبحانَ اللهِ والحمد لله ولا اِلٰهَ اِلّا اللهُ وَاللهُ اکبر
بخواند واجب است که آهسته بخواند واولی آنست که اَستَغفِرُ اللهَ در آخر آن بگوید و اگر
مجموع را مکرّر سازد تا سه نوبت افضل خواهد بود[3] واگر در رکعت اوّل و دوّم خواندن
فاتحه فراموش شود اولی آنست که در رکعت سیّم یا چهارم بجای تسبیحات فاتحه بخواند

فصل پنجم در بیان آنچه تعلق برکوع دارد وآن بیست وشش امر است شش امر
واجب وشانزده امر سنت وچهار امر مکروه اما شش امر واجب اوّل آنکه آن مقدار
خم شود که کف دستها بزانو برسد اما دست بر زانو گذاشتن واجب نیست دویّم سُبحان
ربّی العظیم وبحمده گفتن یا سه نوبت سبحان الله واگر ضرورتی باشد یکنوبت سبحان الله گفتن
کافیست سیّم درنگ نمودن بمقدار ذکر چهارم آنکه چنان گوید که خود بشنود اگرچه بتقدیر شد باچنانچه
در فصل قراءت گفتن وتکبیر احرام مذکور است پنجم سر بر داشتن از آن ششم لمحهٔ درنگ نمودن بعد
از سر بر داشتن واما آن شانزده امر که در رکوع سُنّت است اوّل آنکه چون خواهد که خم شود
الله اکبر بگوید دویّم آنکه در حال رکوع زانوها را به پس برد به پیش نیاورد سیّم

[1] این عبارت خالی از غلط نیست صدر دام ظله

[2] در نماز رعایت احتیاط نمایند صدر دام ظله

[3] بلکه احوط است صدر دام ظله

فی برتقوم

انکه پشت خود را راست بدارد بنوعی که اگر قطرهٔ ابی بران ریخته شود بجای خود ایستد چهارم انکه کردن را موازی پشت بکشد پنجم انکه نظر بما بین دو قدم خود اندازد ششم انکه دو دست خود را از دو پهلوی خود دور دارد هفتم انکه دو کف خود را برد و زانو بکذارد هشتم انکه انکشتان را از هم دور کند نهم انکه دست راست را بر زانو پیش از دست چپ کزارد دهم انکه زن دو کف دست خود بالاتر از زانو کذارد یازدهم مکرر کفتن سبحان رب العظیم و بحمده تا سه نوبت و پنج نوبت فاضلتر است و افضل از ان هفت نوبت است دوازدهم انکه قبل از کفتن سبحان ربی العظیم و بحمده این دعا بخواند اللهم لك رکعت و لك اسلمت و بك امنت و علیك توکلت و انت ربی خشع لك سمعی و بصری و شعری و بشری و لحمی و دمی و مخی و عصبی و عظامی و ما اقلته قدمای غیر مستنکف و لا مستکبر و لا مستحسر سیزدهم انکه اگر پیشنماز باشد ذکر رکوع را بلند کوید چهاردهم اگر ماموم باشد اهسته کوید پانزدهم اگر منفرد باشد ذکر رکوع را بطریق قرائت خواندن در جهر و اخفات شانزدهم انکه چون سر از رکوع بردارد بکوید سمع الله لمن حمده الحمد لله رب العلمین اهل الکبریاء والعظمة و الجود والجبروت و اما ان چهار امر که در رکوع مکروهست اول دستها را در وقت رکوع بدو پهلوی خود چسبانیدن دویم سر بزیر افکندن بر وجهی که سر و کردن موازی پشت نباشد سیم انکه پیشنماز ذکر رکوع را زیاده بر سه نوبت کوید اگر کمان داشته باشد که بعضی از ماموین بواسطهٔ ضرورتی تعجیل دارند چهارم دو کف دست را در وقت رکوع در مابین زانوها کذاشتن[1] و بعضی از مجتهدین ان را حرام میدانند

فصل ششم

در بیان انچه تعلق بسجود دارد و ان سی و هفت امر است ده امر واجب و بیست و پنج امر سنت و دو امر مکروه اما ده امر واجب اول انکه بر مجموع هفت عضو سجده کند که ان پیشانی و دو کف دستها و دو زانو و دو انکشت بزرك پاهاست دویم انکه سنکینی خود را بر کل این هفت عضو اندازد پس اگر بر بعضی مطلقاً سنکینی نینداز نماز باطل است[2] اما لازم نیست سنکینی انداختن بر همهٔ عضوها برابر باشد سیم انکه هر یك از این هفت عضو مستقر باشد یعنی بر محل خود قرار کرفته باشد پس اگر بر روی برف نرم یا پنبه یا پشم سجده کند بحیثیتی که بعضی اعضا مستقر نباشد نماز باطل است[3] چهارم انکه پیشانی را بر خاك کذارد یا بر چیزیکه از خاك روئیده باشد بشرط انکه خوردنی و پوشیدنی نباشد بحسب عادت[4]

[1] احوط ترك است صدر دام ظله

فی السجود

[2] معلوم نیست صدر دام ظله

[3] معلوم نیست صدر دام ظله

[4] مخصوص در خاك نجف نیست صدر دام ظله

پنجم کفتن سبحان ربی الاعلی و بحمده یکنوبت یا سه نوبت سبحان الله چنانچه در رکوع کذشت ششم درنك کردن بقدر ذکر هفتم انکه ذکر را چنان کوید که خود بشنود همچنانکه در رکوع کذشت هشتم سر از سجده اول برداشتن نهم بعد از سر برداشتن لمحهٔ درنك نمودن دهم نوبت دیکر سجده کردن بطریق سجده اول و اما ان بیست و پنج امر که در وقت سجود بفعل اوردن ان سنت است اول الله اکبر کفتن بعد از رکوع و قبل از خم شدن بجهة سجود دویم درنك نمودن بقدر الله اکبر کفتن سیم در وقت الله اکبر کفتن دستها را بالا بردن تا نزدیك کوشها چهارم انکه چون خواهد که بسجده رود اول دو کف دست بر زمین رساند بعد از ان زانوها را و اگر زن باشد زانوها را اول بزمین رساند و بعد از ان دستها را پنجم انکه در وقت سجود انکشتان دستها را بهم چسپاند و از یکدیکر دور نکند ششم انکه سرهای انکشتان بجانب قبله باشد هفتم انکه هیچیك از دستها به پهلو چسپیده نباشد هشتم انکه از پیشانی مقدار یك درهم بسجده کاه برساند نه کمتر از ان و بعضی از مجتهدین را مذهب انست که رسانیدن مقدار یك درهم واجب است نهم انکه بر خاك سجده کند نه بر سنك و چوب و امثال ان افضل انست که خاك یکی از چهارده معصومین علیهم السلام باشد خصوصاً خاك کربلا علی ساکنها السلام دهم انکه قبل از ذکر سجود این دعا بخواند اللهم لك سجدت و بك امنت و لك اسلمت و علیك توکلت و انت ربی سجد وجهی للذی خلقه و شق سمعه و بصره و الحمد لله رب العلمین تبارك الله احسن الخالقین یازدهم انکه ذکر را مکرر بکوید چنانکه در رکوع مذکور شد دوازدهم انکه میانهٔ هر یك از هفت عضو و زمین حایلی نباشد بلکه باید که همهٔ این هفت عضو برهنه بزمین برسد اگر مصلی مرد باشد سیزدهم بینی را هم اعضای سجود کردانیدن چهاردهم بینی را بر خاك کذاشتن پانزدهم زانوها را از هم دور داشتن اگر مصلی مرد باشد نه زن شانزدهم انکه چون سر از سجده بردارد الله اکبر بکوید هفدهم انکه در وقت الله اکبر دستها را بالا بدارد بطریقی که قبل از این کفته شد هجدهم کفتن استغفر الله و اتوب الیه بعد از کفتن الله اکبر نوزدهم درنك نمودن بمقدار الله اکبر کفتن و استغفار کردن بیستم انکه در ما بین دو سجده تورك کند یعنی بر ران چپ نشیند و پشت قدم راست را بر شکم قدم چپ کزارد و اگر زن باشد بر کفل خود نشیند و زانوها را بالا بدارد و کف پاها بر زمین نهد بیست و یکم انکه در وقت سجود ساق دستها را

بالا کیر دو بر زمین بکذارد و اکر زن باشد بر زمین کذارد بلیست و دوم انکه چون در رکعت اول و سیم در نماز چهار رکعتی سر از سجدهٔ دوم بر دارد و لحظهٔ بنشیند و این را جلسهٔ استراحت کویند و سید مرتضی علیه الرحمة از واجب میداند بلیست و سیم انکه در جلسهٔ استراحت تورک کند بلیست و چهارم انکه زن در وقت سجده پیشانی را بر جای نکذارد که از موی سر او چیزی فاصل شود میانهٔ پیشانی او و سجده کاه هر چند از پیشانی او انچه واجبست که بسجده کاه برسد رسیده باشد بلیست و پنجم انکه مواضع هفت عضو برابر باشد یعنی بعضی بلند و بعضی پست نباشد و اما تفاوت در بلندی و پستی بمقدار چهار انکشت جائز است و زیاده از این جائز نیست و اما ان دو چیز که در سجود بفعل اوردن ان مکروه ست اول پف کردن در موضع سجود بشرط انکه دو چیز که از ان حاصل نشود که اکر دو حرف از ان حاصل شود حرام است و نماز باطل میشود دویم اقعا کردن در مابین دو سجده یعنی بر عقب پا نشستن و سرهای انکشتان پا را بر زمین کذاشتن این است جمیع انچه تعلق برکعت اول دارد **تتمّه** در بیان احکام سجود تلاوت قران بدانکه سجده های تلاوت قران پانزده است اول در سورهٔ اعراف دویم در سوره رعد سیم در سورهٔ نحل چهارم در سورهٔ بنی اسرائیل پنجم در سورهٔ مریم ششم و هفتم در سورهٔ حج که انجا دو سجده است هشتم در سورهٔ فرقان نهم در سوره نمل دهم در سورهٔ الم تنزیل یازدهم در سورهٔ ص دوازدهم در سورهٔ فصّلت سیزدهم در سورهٔ والنجم چهاردهم در سورهٔ انشقت پانزدهم در سورهٔ اقراء و این پانزده سجده چهار واجب[1] است و ان در سورهٔ الم تنزیل است و فصّلت و والنجم و اقرأ و یازده باقی سنت است و سجده وقتیست که ایه تمام خوانده شود و در حال سجده پاک بودن از حدث و جنب و رو بقبله کردن و ستر عورت کردن هیچیک لازم نیست امّا اولی انست که بر هفت عضو مقرّر سجده کند و اکتفا بر پیشانی بر زمین نهادن نکند و بر چیزی که سجدهٔ نماز بر ان جائز نیست سجده نکند و در چهار سجده واجب سنت است که این ذکر بکوید لا اله الا الله حقّا حقّا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله عبودیّة و رقّا سجدت لک یا ربّ تعبّدا و رقّا و بدانکه همچنانکه بر خوانندهٔ عزایم سجود واجبست بر شنونده نیز واجبست و تاخیر ان از وقت خواندن یا شنیدن جایز نیست و اکر تاخیر شود بر نیت قضا بجا باید اورد و بعضی از مجتهدین بر انند که همیشه اداست پس اکر تاخیر شود نیت قضا لازم نیست

[1] نیت قضا و ادا نمودن احوط است صدر دام ظلّه

فصل هفتم در بیان انچه تعلق بتشهد دارد و ان هجده امر است نه امر واجب و هشت امر سنت و یک امر مکروه امّا نه امر واجب اوّل نشستن بمقدار تشهد خواندن دوّیم در نک نمودن بان مقدار سیم تشهد خواندن باین طریق اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ و جائز است که باشهد ان لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ اکتفا نماید[1] چهارم اخراج حروف از مخارج مقرره نمودن پنجم در اثنای تشهد سکوت طویل نکردن ششم کلام اجنبی در میان در نیاوردن هفتم بقدر تشهد الحمد لله مکرر کفتن اکر تشهد را نداند و وقت یاد کرفتن تنک باشد هشتم تشهد را بلند خواندن اکر پیشنماز باشد نهم[2] اهسته خواندن اکر ماموم باشد و امّا هشت امر یکه سُنّت است اول تورک نمودن بطریقی که در نشستن مابین دو سجده مذکور شد دوّیم دستها را بر رانها کذاشتن سیّم انکشتان بهم چسبانیدن چهارم نظر بر کنار خود کردن پنجم پیش از شروع در تشهد بسم الله و بالله و خیر الاسماء لله کفتن ششم انکه بعد از کفتن و اشهد انّ محمّدا عبده و رسوله بکوید ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی السّاعة و اشهد ان ربی نعم الرب وانّ محمّدا نعم الرسول هفتم انکه بعد از کفتن اللهم صل علی محمد و ال محمد بکوید و تقبّل شفاعته فی امته و ارفع درجته الحمد لله رب العالمین هشتم انکه در تشهد دوّیم بعد از کفتن و ان محمد نعم الرسول بکوید التّحیّات لله و الصّلوٰة الطّاهرات الطیبات الزّاکیات الغادیات الرّایحات السّابغات النّاعمات لله ما طاب و طهر و زکی و خلص و صفی فلله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمد اعبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی السّاعة و اشهد ان ربی نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول و اشهد ان السّاعة اتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لو لا ان هدانا الله الحمد لله رب العالمین اللهم صل علی محمد و ال محمد و بارک علی محمد و ال محمد و سلّم علی محمد و ال محمد و ترحم علی محمد و ال محمد کما صلّیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و ال ابراهیم انک حمید مجید و امّا ان یک امر که مکروه است اقعا ست در حال تشهد و معنی ان در بحث سجود مذکور شد **فصل هشتم** در انچه تعلق بتسلیم دارد و ان هفده امر است پنج امر واجب و دوازده امر سُنّت امّا پنج امر واجب اوّل نشستن بمقدار تسلیم دوّیم

[1] البته اکتفا ننماید صدر دام ظلّه

[2] وجوب بعض این نه امر معلوم نیست صدر دام ظلّه

در رنگ نمودن با نمقدار سیم گفتن السّلام علیکم ورحمة الله وبرکاته چهارم آنکه تسلیم را بعد از فارغ شدن از تشهد بجا آوردن پنجم آنکه چنان گوید که خود بشنود اگرچه بتقدیر باشد و اما دوازده امری که سنت است اوّل تورّک نمودن بطریق تورّک در تشهد دویم کهفار ابر رانها گذاشتن سیم انگشتان را بهم چسپانیدن چهارم قصد بیرون از نماز کردن پنجم قصد سلام بر انبیا و ائمه و ملائکه و جمیع مومنین انس و جن کردن ششم قصد کردن پیشنماز سلام بر ماموین در ضمن مومنین هفتم قصد کردن ماموین سلام بر پیشنماز در ضمن مؤمنین هشتم بلند گفتن پیشنماز سلام را نهم آهسته گفتن ماموم آنرا و منفرد مخیر است دهم آنکه پیشنماز و ماموم در وقت سلام دادن بجانب روبروی راست برروی خود اشارت کنند یازدهم آنکه ماموم نوبت دیگر بجانب چپ سلام دهد اگر در جانب چپ او شخصی باشد و بعضی دیوار را در این مقام قائم مقام شخص دانسته اند دوازدهم آنکه منفرد در وقت سلام دادن بگوشهٔ چشم بجانب راست اشارت کند **تتمه** چون مصلی از نماز فارغ شود سنت است که بتعقیب اشتغال نماید و اوّل تعقیب سه نوبت الله اکبر گفتن است و در هر نوبت دستها را نزدیک گوش برساند و بعد از ان بگوید لا اله الا الله الٰهًا واحدًا و نحن له مسلمون لا اله الا الله لا نعبد الا ایاه مخلصین له الدین ولو کره المشرکون لا اِلٰهَ اِلَّا الله ربنا و رب آبائنا الاولین لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ صَدَقَ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَاَعَزَّ جُنْدَهُ وَهَزَمَ الْاَحْزَابَ وَحْدَهُ فَلَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیٔ قدیر اللهم اهدنی من عندک وافض علی من فضلک وانشر علی من رحمتک وانزل علی من برکاتک سبحانک لا اله الا انت اغفر لی ذنوبی کلها جمیعا فانه لا یغفر الذنوب کلها جمیعا الا انت اللهم انی اسئلک من کل خیر احاط به علمک واعوذبک من کل شر احاط به علمک اللهم انی اسئلک عافیتک فی جمیع اموری کلها واعوذبک من خزی الدنیا وعذاب الاخرة واعوذ بوجهک الکریم وسلطانک القدیم وعزتک التی لا ترام وقدرتک التی لا یمتنع منها شی من شر الدنیا وعذاب الاخرة ومن شر الاجاع کلها ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم توکلت علی الحی الذی لا یموت وقل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا ولم یکن له شریک فی الملک ولم یکن له ولی من الذل وکبره تکبیرا و بعد ازان تسبیح فاطمهٔ زهرا علیها السّلام را بجا آوردن سی و چهار نوبت الله اکبر است و سی و سه نوبت الحمد لله و سی و سه نوبت سبحان الله

(١) یا السّلام علینا وعلی عباد الله الصّالحین و احوط گفتن هر دو است و در این حال مقدم داشتن السّلام علینا را صدر دام ظله

في التعقيب

(٢) و اولی گفتن سی و سه نوبت الحمد لله است بعد از اتمام سبحان الله بقصد احتیاط صدر دام ظله

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام منقولست که تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام در هر شبانه روز بعد از هر نماز دوستر است نزد من از هزار رکعت نماز که گزارده شود و باید که بعد از تسبیح فاطمه زهرا علیها السّلام سورهٔ توحید را دوازده نوبت بخواند و بعد ازان دستها گشوده این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اسئلک باسمک المکنون المخزون الطهر الطاهر المطهر المبارک واسئلک باسمک العظیم وسلطانک القدیم یا واهب العطایا یا مطلق الاسادی یا فکاک الرقاب من النار واسئلک ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد وان تعتق رقبتی من النّار وان تخرجنی من الدنیا آمنًا وتدخلنی الجنة سالمًا وان تجعل دعائی اوّله فلاحًا واوسطه نجاحًا وآخره صلاحًا انّک انت علام الغیوب بعد ازان سجده شکر بجا آورد و ثواب آن بسیار است و از حضرت امام جعفر صادق منقول است که شخصی که سجدهٔ شکر کند و وضو داشته باشد خدای تعالی ثواب ده نماز باو میدهد و ده گناه عظیم باو میبخشد و باید که پیشانی را در وقت سجده بر خاک گزارد و اگر خاک کربلا باشد افضل است و ساق دستها و سینه و شکم بر زمین برساند و این دعا بخواند اللهم انی اشهدک واشهد ملائکتک وانبیائک ورسلک وجمیع خلقک انک انت الله ربی والاسلام دینی ومحمدا نبیی وعلی ابن ابی طالب والحسن والحسین وعلیًّا ومحمّدًا وجعفرا وموسی وعلیًّا ومحمدا وعلیا والحسن ومحمد المهدی صلواتک علیهم ائمتی بهم اتولّا ومن عدوهم اتبرء بعد ازان سه نوبت بگوید اللهم انی انشدک دم المظلوم و بعد ازان بگوید اللهم انی انشدک بایوائک علی نفسک لاولیائک لتظفرنهم بعدوک و عدوهم ان تصلّی علی محمد وآل محمد وعلی المستحفظین من آل محمد صلی الله علیه وآله بعد ازان سه نوبت بگوید اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر بعد ازان جانب راست روی خود را بر زمین گذارد و بگوید یا کهفی حین تعیینی المذاهب و تضیق علی الارض بما رحبت یا باری خلقی رحمة بی وکان عن خلقی غنیًّا صل علی محمد وآل محمد وعلی المستحفظین من آل محمد صلی الله علیه وآله بعد ازان جانب چپ رو را بر سجده گاه گذارد و سه نوبت بگوید یا مذل کل جبار و یا معز کل ذلیل قد وعزتک بلغ بی مجهودی بعد ازان سه نوبت بگوید یا حنان یا منان یا کاشف الکرب العظام بعد ازان نوبت دیگر پیشانی را بر سجده گاه گذارد و صد مرتبه شکرا شکرا بگوید بعد ازان حاجت خود را از خدای عز وجل بطلبد و چون سر از سجده بردارد دست راست را سه نوبت بر سجده گاه گذارد و هر نوبت بر جانب چپ روی و پیشانی و جانب راست رو

في صلوة الجمعة

بسم الله وبکوید بسم الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم اللهم انی اعوذ بك من الهم والحزن والسقم والعدم والصغار والذل والفواحش ما ظهر منها وما بطن

مقصد دوم در نماز جمعه است بدانکه میانه مجتهدین در وجوب نماز جمعه در زمان غیبت امام علیه السلام خلافست واضح آنست که مکلف مخیر است میانه گذاردن نماز جمعه و نماز ظهر اما چون ثواب نماز جمعه بیش از ثواب نماز ظهر است اولی آنست که بجای نماز ظهر نماز جمعه گذارده شود واگر کسی خواهد که بجهة احتیاط نماز ظهر را بعد از آن بگذارد جایز است و از آن منعی نیست[1] و نماز جمعه دو رکعتست مثل نماز صبح و از هشت کس ساقط است اول از زن دویم بنده سیم مسافر چهارم کور پنجم پیر عاجز ششم بیمار عاجز هفتم شلی که از راه رفتن عاجز باشد هشتم از کسیکه از نزد او تا جای که نماز جمعه گذارده میشود زیاده بر دو فرسخ باشد واگر کسی از این جماعت غیر از زن حاضر شود نماز جمعه از و ساقط نیست[1] وانچه بنماز جمعه تعلق دارد سی امر است نه امر واجب وبیست و یك امر سنت اما نه امر واجب اول ملاحظه وقت نماز جمعه است و وقت آن از زوال آفتاب ست تا وقتیکه سایه که بعد از زوال حادث شده مساوی شاخص شود وبعضی مجتهدین بر انند که وقت نماز جمعه مثل وقت نماز ظهر است دویم آنکه بجماعت گذارند چه فرادای گذاردن نماز جمعه حرامست سیم آنکه جماعتی که نماز جمعه میگذارند کمتر از پنج نفر نباشند که یکی از ایشان پیشنماز است چهارم آنکه پیشنماز یا غیر او قبل از نماز جمعه دو خطبه بخواند که هر یك از آن دو خطبه مشتمل باشد بر حمد و ثنای خدا وصلوات بر پیغمبر ص وآل و وعظ وخواندن یك سوره کوتاه یا یك آیه تام الفائده پنجم آنکه خطیب در وقت خطبه خواندن ایستاده باشد ششم آنکه وضو داشته باشد هفتم آنکه هر دو خطبه را به پنج نفر از حاضران یا زیاده بشنواند هشتم آنکه در ما بین دو خطبه لمحه بنشیند نهم آنکه هرگاه دو جماعت در دو جا نماز جمعه گذارند واجبست که میانه ایشان یک فرسخ یا زیاده فاصله بوده باشد پس اگر میانه ایشان کمتر از یکفرسخ باشد وهر دو بیکبار شروع در نماز کرده باشند نماز هر دو باطل است والا نماز سابق صحیح است و نماز لاحق باطل واما آن بیست و یك امر سنت که تعلق بنماز جمعه دارد اول غسل جمعه کردن چنانکه در باب طهارت مذکور شد دویم سر تراشیدن وبسدر وخطمی شستن سیم محاسن شانه کردن چهارم ناخن چیدن پنجم سبیل گرفتن ششم بهترین وپاکترین رخوت خود پوشیدن هفتم خود را ببوی خوش معطر ساختن هشتم قبل از

[1] ولی احوط اکتفا نمودن وخواندن نماز ظهر است نیز صدر دام ظله العالی

[1] واولی بلکه احوط به ملاحظه بعض اخبار ترك نکردن آنست وفقنا وجمیع المؤمنین لذلك انشاء الله تعالی صدر دام ظله

في الصلوة العيد

زوال پیاده بمسجد رفتن نهم آنکه جماعتی را که در زندان محبوسند رخصت دهند که بنماز جمعه حاضر شوند بعد از آن اگر حبس کردن ایشان موافق شرع باشد ایشان را بزندان باز گردانند دهم آنکه خطیب عادل باشد یازدهم آنکه فصیح و بلیغ باشد دوازدهم آن که در وقت خطبه خواندن بر شمشیر یا کمان یا عصا تکیه کند سیزدهم آن که چون بر منبر بر اید سلام بر حاضران کند چهاردهم آنکه بعد از سلام آنقدر بر منبر بنشیند که مؤذن اذان را بگوید وبعد از آن شروع در خطبه نماید پانزدهم آنکه در خطبه بسیار تطویل نکند شانزدهم آنکه حاضران در وقت خطبه خواندن حرف نزنند هفدهم آنکه متوجه شنیدن خطبه باشند وبعضی از مجتهدین این دو امر را واجب میدانند هجدهم آنکه پیشنماز در رکعت اول سوره جمعه بخواند ودر رکعت دویم سوره منافقین نوزدهم آنکه در رکعت اول قبل از رکوع قنوت بخواند ودر رکعت دویم بعد از رکوع چنانچه در بحث قنوت مذکور شد بیستم آنکه جهر[1] نماید در قرائت وقنوت وذکر رکوع وسجود وتشهد وتسلیم بیست و یکم نافله جمعه گذاردن قبل از نماز جمعه وآن بیست رکعت است وهر وقت از روز جمعه که میتواند گذارد وافضل آنست که شش رکعت بعد از طلوع آفتاب باندك زمانی بگذارد وشش رکعت بعد از آن باندك زمانی وشش رکعت قبل از زوال باندك زمانی ودو رکعت بعد از زوال **مقصد سیم** در نماز عیدین یعنی نماز عید ماه رمضان وعید قربان وان نماز واجبست بر جماعتی که نماز جمعه بر ایشان واجبست هرگاه امام علیه السلام ظاهر باشد ودر زمان غیبت سنت است حتی بر آن جماعتی که نماز جمعه از ایشان ساقط است وافضل آنست که بجماعت گذارده شود وآن دو رکعت است بطریق نماز صبح ودر رکعت اول پنج تکبیر قبل از رکوع بگوید وبعد از هر تکبیر قنوت بخواند ودر رکعت دویم چهار تکبیر بهمان طریق بجا آورد وانچه باین نماز تعلق دارد بیست و یك امر است شانزده امر سنت و پنج امر مکروه اما شانزده امر سنت اول ملاحظه نمودن وقتست وآن از طلوع آفتاب روز عید است تا زوال دویم غسل کردن سیم خود را معطر ساختن چهارم بهترین رخت خود پوشیدن پنجم پیاده و پا برهنه ذکر گویان بمصلی رفتن ششم زند انیان را بمصلی بردن بطریقی که در نماز جمعه مذکور شد هفتم نماز را بجماعت گزاردن هشتم خواندن سوره سبح اسم ربك الاعلی در رکعت اول وسوره والشمس در رکعت دویم نهم بلند خواندن فاتحه و

[1] ترك احتیاط در هجدهم ونوزدهم وبیستم در جهر بقرائت ننمایند صدر دام ظله

سوره دهم ایند عادادر قنوت خواندن اللهم اهل الکبریاء والعظمة واهل الجود والجبروت
واهل العفو والرحمة واهل التقوی والمغفرة اسئلك بحق هذ الیوم الذی جعلته
للمسلمین عیداً ولمحمد صلی الله علیه وآله ذخراً وشرفاً وکرامة ومزیداً ان تصلی علی محمد
وآل محمد وان تدخلنا فی کل خیر ادخلت فیه محمداً وآل محمد وان تخرجنا من
کل سوء اخرجت منه محمداً وآل محمد صلواتك علیه وعلیهم اللهم انا نسئلك
خیر ما سئلك به عبادك الصالحون ونعوذ بك مما استعاذ منه عبادك المخلصون
یازدهم آنکه نماز بر روی زمین بی حائل واقع شود دوازدهم دو خطبه بعد از نماز خواندن
بطریقیکه در نماز جمعه کذشت سیزدهم آنکه اگر نماز عید رمضان باشد خطیب در
اثنای خطبه آداب فطره دادن را بمردم بیان کند واگر عید قربان باشد آداب قربان
کردنرا بیان نماید چهاردهم آنکه خطیب ایستاده خطبه را بخواند پانزدهم آنکه این نماز
در صحرا واقع شود مگر در مکه معظمه که در مسجد الحرام اولی است شانزدهم در وقت
برگشتن از مصلی از راه دیگر برگردند واما آن پنج امر مکروه اول حرف زدن در اثنای
خطبه دوم سفر کردن بعد از طلوع فجر قبل از نماز عید گزاردن سیم سلاح بسته بمصلی
رفتن چهارم نافله گذاردن پیش از نماز و بعد از نماز حتی تحیت مسجد مگر تحیت مسجد
پیغمبر صلی الله علیه وآله پنجم منبر مسجد را بمصلی بردن سنت است که اگر عید ماه
رمضان باشد قبل از رفتن بمصلی چیزی خوردن واگر عید قربان باشد بعد از برگشتن
مقصد چهارم در نماز طواف خانه کعبه وآنچه بآن متعلق است چهار امر است
دو امر واجب و دو امر سنت اما دو امر واجب اول آنکه اگر طواف واجب باشد این
نماز را در پس مقام ابراهیم علیه السلام گذارند یا در یکی از دو جانب آن واگر طواف سنت
باشد در هر جا از مسجد الحرام که خواهد بگذارد دوم آنکه نماز را بعد از فراغ از طواف
وقبل از شروع در سعی بگذارند واما دو امر سنت اول خواندن سوره قل یا ایها الکافرون
در رکعت اول و سوره توحید در رکعت دویم دوم آنکه بفاصله بعد از طواف نماز
بگذارند **مقصد پنجم** در نماز آیات یعنی کسوف وخسوف وهر امر آسمانی که
موجب خوف باشد مثل بادهای سیاه وسرخ وامثال آن واین نماز دو رکعت است در
رکعت اول پنج رکوع واجب است باینطریق که چون بعد از تکبیر احرام فاتحه وسوره بخواند

فی صلوة الطواف

فی صلوة الآیات

برکوع رود وچون سر از رکوع بردارد نوبت دیگر فاتحه وسوره بخواند باز برکوع رود تا
پنج نوبت وبعد از سر برداشتن از رکوع پنجم بسجده رود ودو سجده بجا آورد و رکعت
دوم را نیز باین طریق بگذارد وبعد از آن تشهد بخواند وسلام دهد واین نماز را باین
طریق بجا آوردن افضل است وجایز است که در هر رکعت بعد از فاتحه یك آیه از سوره
بخواند وبرکوع رود وچون سر از رکوع بردارد از موضع قطع یك آیه دیگر یا زیاده بی فاتحه
بخواند وبرکوع رود وهمچنین کند تا قبل از رکوع پنجم سوره و نماز تمام شود واول وقت
نماز کسوف وخسوف ابتدای گرفتن آفتاب وماهست وآخر آن شروع در انجلاست
وسید مرتضی آخر وقت را آخر انجلا میداند واگر شخصی این نماز را در وقت ترك کند از روی
عمد پس اگر تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته شده باشد قضای آن واجبست واگر بعضی گرفته
باشد قضا ندارد وبعضی از مجتهدین قضا را واجب میدانند خواه تمام قرص گرفته
شده باشد وخواه بعض ونماز زلزله در تمام عمر اداست ودر باد سیاه وسرخ
وامثال آن بعضی از مجتهدین برآنند که اگر وقت نماز را نمیگنجد نماز ساقط میشود وبعضی
برآنند[2] که ساقط نمیشود وبعضی برآنند که اگر وقت گنجایش طهارت ویك رکعت داشته
باشد نماز واجبست والا ساقط است **تتمه** هشت امر سنت باین نماز متعلق است
اول جهر نمودن مصلی در قرائت خواه در روز این نماز واقع شود وخواه در شب
دوم خواندن سورهای طویل مانند سوره انبیا وکهف هرگاه وقت باشد
سیم الله اکبر گفتن بعد از سر برداشتن از هر رکوع مگر در رکوع پنجم ودهم که آنجا سمع
الله لمن حمده بگوید چهارم قنوت کردن بعد از رکوع پنجم ودهم[3] پنجم آن که این
نماز را در مسجد گذارند یا جائیکه سقف نداشته باشد ششم آنکه مقدار زمان
هر یك از رکوع وسجود وقنوت مساوی زمان قرائة باشد هفتم آنکه بجماعت گذارده شود
خواه همه قرص گرفته باشد وخواه بعضی وشیخ ابن بابویه برآنست که اگر همه قرص گرفته نشده
باشد بجماعت گزاردن جائز نیست هشتم آنکه اگر قبل از تمام انجلا از نماز فارغ شود
نماز را اعاده کند وسید مرتضی برآنست که اعاده نماز در اینصورت واجبست وبدانکه
اگر وقت این نماز با وقت یکی از نمازهای یومیه جمع شود ووقت گنجایش هردو داشته باشد
در اینصورت مکلف مخیر است در تقدیم هر کدام که خواهد واگر وقت یکی مضیق باشد

[1] واحوط مبادرت در اداء آنست صدر دام ظله

[2] البته متابعت این بعض را نمایند صدر دام ظله

[3] ظاهر این است که قنوت مستحب است پیش از رکوع دوم وچهارم وششم وهشتم ودهم والله العالم صدر دام ظله ۱۲

و وقت دیکری موسع تقدیم آنکه وقت آن مضیق است نماید واکر وقت نسبت بهر یك
مضیّق باشد واجبست تقدیم نماز یومیّه و همچنین اکر این نماز جمع شود با نماز میت
یا نماز طواف خانهٔ کعبه اکر واجب باشد واکر در اثنای این نماز وقت یکی از نمازهای
یومیّه داخل شود جائز است که این نماز را قطع کند اکر وقت تنك باشد و بنماز یومیّه
مشغول شود و چون سلام دهد این نماز را از انجا که قطع کرده باتمام رساند **مقصد**
ششم در نماز میّت و این واجب کفائی است یعنی هر کاه یك شخص بکند ازدیکران
ساقط میشود و نماز کردن بر میّت واجب است بشرطیکه مسلمان باشد یا در حکم مسلمان
مثل اطفال مسلمان بشرط انکه شش سال تمام کرده باشد واکر کمتر از شش سال داشته
باشد نماز بر ایشان سنت است و کیفیت این نماز آنست که مصلّی اول نیّت کند باین قسم
که نماز باین مرده میکذارم واجب تقرب بخدا و بعد از ان تکبیر احرام بجا آورد و بکوید
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له واشهد ان محمد عبده و رسوله تکبیر
دوم بجا آورد بکوید اللهم صل علی محمد وآل محمد وبارك علی محمد وآل محمد وترحم
علی محمد وآل محمد کافضل ما صلّیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم وآل ابراهیم
انك حمید مجید باز تکبیر سیم بجا آورد و بکوید اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات و
المسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات تابع بیننا وبینهم بالخیرات انك مجیب
الدعوات انك علی کل شیٔ قدیر باز تکبیر چهارم بجا آورده بکوید اکر میت مرد مؤمن
باشد اللهم ان هذا عبدك وابن عبدك وابن امتك نزل بك وانت خیر منزول
به اللهم انا نعلم منه الا خیرا وانت اعلم به منا اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه
وان کان مسیئا فتجاوز عنه واحشره مع من کان یتولاه من الائمة الطاهرین
واکر مخالف و معاند باشد بجای آن بکوید اللهم املاء جوفه نارا وقبره نارا وسلط
علیه الحیات والعقارب واکر میت مستضعف باشد یعنی مذهب حق را نداند وعناد هم
نداشته باشد بعد از تکبیر چهارم بکوید اللهم اغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلك وقهم
عذاب الجحیم واکر اعتقاد میّت را مطلقا نداند بعد از تکبیر چهارم بکوید اللهم ان هذه
النفس انت احییتها وانت امتّها اللهم ولها ما تولّت واحشرها مع من احبّت واکر میّت
طفل باشد بعد از تکبیر چهارم بکوید اللهم اجعله لابویه ولنا سلفا وفرطا و ذخرا

در نماز میت

اکر زن مؤمنه باشد بعد از تکبیر چهارم بکوید اللهم ان هذه امتك وابنت عبدك وابنت
امتك نزلت بك وانت خیر منزول بها اللهم انا لا نعلم منها الا خیرا وانت اعلم بها منا اللهم
اللهم ان کانت محسنة فزد فی احسانها وان کانت مسیئة فتجاوز عنها واحشرها مع من
کانت تتولاه من الائمة الطاهرین و آخر نماز میت تکبیر پنجم است و بان ختم نماز میشود
تتمه آنچه باین نماز تعلق دارد بعد از نیت و پنج تکبیر و دعاها نوزده است چهار امر
واجب و دوازده امر سنت سه امر مکروه اما چهار امر واجب اول آنکه در وقت نماز کذاردن
سر میّت بجانب راست مصلّی باشد پس اکر خلاف این ظاهر شود اعادهٔ نماز واجب است
دویم آنکه میّت را در انوقت بر پشت بخوابانند نه بر پهلو واکر خلاف این ظاهر شود
اعادهٔ نماز واجب است سیم آنکه مصلّی از تابوت میّت بسیار دور نباشد چهارم آن که
نماز کزاردن بعد از تغسیل و تکفین باشد وبدانکه آنچه درین نماز مجز است و کمتر از ان
مجزی نیست آنست که بعد از نیّت تکبیر احرام بکوید اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان
محمدا رسول الله و بعد از تکبیر دوم بکوید اللهم صل علی محمد وآل محمد و بعد از تکبیر سیم بکوید
اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات و بعد از تکبیر چهارم دعای میت را بجا آورد باین نحو
اللهم اغفر لهذا المیّت و در تکبیر پنجم نماز را ختم کند و اما آن دوازده امر یکه در این نماز
سنت است اول مصلّی متطهر باشد دویم پیشنماز محاذی کمر میت بایستد اگر مذکر باشد و
محاذی سینه میّت ایستد اکر مؤنث باشد سیم کفش از پا بیرون کردن چهارم نزدیك
ایستادن بحیثیّتی که اکر بادی وزد دامن مصلّی بتابوت برسد پنجم آنکه مصلّی در هر یك از
پنج تکبیر دستها را بنزدیك کوش رساند ششم آنکه این نماز را بجماعت کزارند هفتم آنکه
اکر مأموم همین یك کس باشد در پس سر پیشنماز ایستد امّا در غیر این نماز سنت است که
در جانب راست پیشنماز ایستد هشتم ایستادن در صف آخر جماعت که ثواب آن بیشتر است
نهم نماز کذاردن بر طفلی که کمتر از شش سال داشته باشد بشرط آنکه زنده از رحم جدا
شده باشد پس اکر در رحم زنده بوده و مرده جدا شده نماز بر و سنت نیست دهم آنکه
نماز میت را دیر و زکذارند اکر عذری نباشد یازدهم آنکه مرد را بجانب مصلّی کزارند و زن را
بجانب قبله اکر جمع شوند امّا بنوعیکه سینهٔ زن محاذی کمر مرد شود و اکر طفلی که کمتر از
شش سال داشته باشد با ایشان جمع شود او را از زن مؤخر کذارند و بر هر سه یکنماز

جائز است و دعا بجهة هر یك بطریقی که مذکور شد بفعل آورد و اگر هر سه را در یك دعا
شریك سازد هم جائز است مثل آنکه بگوید اللهم ارحم هولاء الاموات دوازدهم آنکه چون
از نماز فارغ شود پیشنماز در مکان خود ایستد تا تابوت را بردارند و امّا آن سه امر که مکروه است
اوّل نماز بر میّت در مسجد گزاردن دوم فاتحه یا سوره در این نماز خواندن هر گاه تقیّه
نباشد سیم سلام دادن در آخر این نماز در وقتیکه تقیّه نباشد و بعضی از مجتهدین سلام
دادن در این نماز مکروه نمیدانند و این نماز را جنب و زن حیض دار میتوانند گزارد چنانکه
در باب طهارت مذکور شد **مقصد هفتم** در نمازی که بنذر واجب شود
یا بعهد یا بسوگند و شرط نمازی که بیکی از این سه امر واجب میشود آنست که کیفیت آن
مخالف کیفیت نمازهای متعارف شرع نباشد پس اگر نذر کند که پنج رکعت بیك سلام
بگذارد یا دو رکعت بچهار رکوع آن نذر باطلست امّا اگر نذر کند که سه رکعت بیکسلام یا
یکرکعت بیکسلام بگذارد در صحت آن نذر خلافست و اصحّ صحت است واگر نذر کند که
نماز عید را یا نماز کسوف را در غیر وقت عید و کسوف بگذارد اولی عدم صحت است و اگر
شخصی نماز واجب مثل یکی از نمازهای یومیّه را نذر کند نذر او صحیح است و وجوب آن
موکد میشود پس اگر بجا نیاورد کفّاره بر او لازم است و مقدار کفّاره در باب نذر مذکور
خواهد شد و چون کفاره دهد گناه مخالفت نذر تخفیف مییابد امّا گناه ترك نماز
بحال خود باقیست و بکفاره دادن تخفیف نمی یابد و اگر شخصی نذر دو رکعت از نمازهای
نافله کند بعضی از مجتهدین را مذهب آنست که واجبست که در هر یك بعد از فاتحه
سوره را بخواند هر چند در نافله سوره واجب نیست و اگر شخصی نذر کند که هر روز دو رکعت
نماز گذارد مثلا یکروز عمدا ترك کند نذر را و بر طرف میشود و لازم نیست که دیگر روز بجا
گذارد امّا کفاره خلاف نذر لازم است و اگر نذر کند که سجده بجا آورد نذر او صحیح است
امّا اگر نذر کند که رکوعی یا تکبیر احرامی بجا آورد آن نذر باطل است **مقصد هشتم**
در نماز که باجاره واجب میشود هر گاه در ذمّت شخصی نماز واجبی باشد واجبست که
وصیّت کند شخصی را اجاره کنند که نمازیکه در ذمّت اوست بگذارد و این وقتیست که
آن شخص پسر نداشته باشد که اگر پسر دارد قضای نماز پدر بر اوست چنانچه بعد از این
مذکور خواهد شد و بر پدر واجبست که پسر را بر آن مطلع سازد و چون شخصی را بجهة قضای

[1] در جواز خواندن فاتحه یا سوره و سلام دادن تامّل است صدر دام ظله

[2] معلوم نیست پس چنین نذری را ترك نمایند صدر دام ظله

[3] بلکه اقوی صدر دام ظله

[4] مطلقا معلوم نیست بلکه تفصیل دارد صدر دام ظله

نماز میّت باجاره گیرند وجه اجاره را از ثلث متروکات اخراج باید کرد و اگر وصیّت نکند بر
ورثه لازم نیست که اخراج کنند و بعضی از مجتهدین برآنند که وجه اجاره نماز بطریق وجه
اجاره حج از اصل ترکه باید داد خواه وصیّت کرده باشد و خواه نکرده باشد و شخصی را
که باجاره میگیرند نماز جهت میّت بگذارد میباید که مسائل ضروری نماز را بداند و عادل
باشد و عاجز از بعض افعال نماز مثل قیام و غیر آن نباشد و واجب نیست که بعد از
وقوع اجاره علی الفور بآن اشتغال نماید یا اکثر اوقات بآن مشغول باشد بلکه القدر
کافیست که بعضی اوقات بجا آورد بحیثیتی که بحسب عرف گویند که او اشتغال دارد و
کاهلی نمیکند و جائز است که دو شخص را یا زیاده بجهة قضای نماز یك شخص باجاره
گیرند امّا وقت نماز هر یك از آن جماعت میباید که معین باشد تا دیگری در آن وقت بقضای نماز
میّت اشتغال ننماید و نماز او بترتیب قضا شود و چون مرد خود را بجهة نماز قضای زن باجاره
دهد مخیر است میان جهر و اخفات و همچنین اگر زن خود را بجهة قضای نماز مرد باجاره
دهد بشرط آنکه نامحرم آواز او را نشنود بتفصیلی که قبل از این مذکور شد **مقصد**
نهم در نمازیکه از پدر فوت شده باشد بر پسر واجبست بعد آنکه پسر واجبست که
بعد از فوت پدر آنرا بجا آورد و شرط اوّل آنکه میّت را پسری بزرگتر از او نباشد که اگر
بزرگتر باشد بر پسر کوچك واجب نیست امّا اگر دو پسر داشته باشد یا زیاده که همه در سن برابر
باشند واجبست که نماز پدر را بالسویّه با یکدیگر قضا کنند و اگر یکنماز باقی بماند مثل آنکه
چهار پسر از و بماند و پنج نماز از و فوت شده باشد در اینصورت قضای آن یکنماز بر
ایشان واجب کفائیست یعنی هر کدام که بجا آورند از دیگران ساقط میشود دویم آنکه
پدر وصیّت نکرده باشد که شخصی را غیر پسر بزرگتر جهة نماز استیجار نمایند که اگر وصیّت
کرده باشد قضای نماز پدر از پسر بزرگتر ساقطست و بعضی از مجتهدین شرط ثالث کرده اند
و آنست که آن نماز بواسطهٔ بیماری یا عذری از پدر فوت شده باشد پس اگر عمداً بی عذر
از او فوت شده باشد قضای آنرا بر پسر لازم نمیدانند و بعضی دیگر شرط رابع کرده اند و
آن آنست که پسر بزرگتر در وقت فوت پدر بالغ و عاقل باشد پس اگر طفل یا مجنون باشد
قضای نماز پدر را بعد از بلوغ و عقل بر او واجب نمیدانند **مطلب دویم** در نمازهای
سنّتی و انواع آن بسیار است و در این کتاب از آنجمله بیست و چهار نماز مذکور میشود چنانچه

[1] و احوط بر ورثه این است که بعض از مجتهدین فرموده اند صدر دام ظله

[2] در جهر و اخفات و امثال آن ظاهر این است که اجیر باید ملاحظهٔ تکلیف خود را نماید صدر دام ظله

[3] نماز یکه از مادر فوت شده نیز پسر بزرگتر بجا آورد علی الاحوط صدر دام ظله

[4] سقوط بمجرد وصیت معلوم نیست پس اگر بعمل نیامد پسر بزرگتر نماید صدر دام ظله

قبل ازین مذکور شد اوّل نوافل یومیه است که در هر شبانروزی گذاردن آن سنّت است
وآن سی وچهار رکعت است هشت رکعت نافلهٔ ظهر است مقدّم بر ظهر وهشت رکعت نافلهٔ
عصر است مقدّم بر عصر وچهار رکعت نافله مغرب است بعد از مغرب ودو رکعت نشسته نماز
که بیک رکعت حساب است وانرا وتیره گویند نافله خفتن است بعد از خفتن وهشت رکعت نماز
نافلهٔ شب است ودو رکعت نماز شفع ویک رکعت نماز وتر است ودو رکعت نماز نافله صبح است
مقدّم بر صبح واوّل وقت نافلهٔ ظهر از زوال آفتابست وآخر آن وقتیست که سایهٔ شاخص بمقدار
دو قدم بر سایهٔ وقت زوال افزاید در جائیکه وقت زوال شاخص را سایه باشد ودر جائی که
در وقت زوال شخص را سایه نماند اول وقت نافلهٔ ظهر وقتیست که سایه معدوم شد آخر آن وقتیست که
سایه بعد از عدم بدو قدم برسد ومراد از قدم هفت یك شاخص است واوّل وقت نافله عصر فارغ شدن از نماز
ظهر که در اوّل وقت گذارده شود وآخر آن وقتیست که سایهٔ شاخص بمقدار چهار قدم برسد
واوّل وقت نافلهٔ مغرب فارغ شدن است از نماز مغرب که در اوّل وقت گذارده شود وآخر آن
برطرف شدن سرخیست که در جانب مغرب بهم میرسد واوّل وقت نافلهٔ نماز
خفتن فارغ شدن است از نماز خفتن هرگاه که در اوّل وقت گذارده شود وآخر آن تا نصف
شب است ووقت نماز شب از نصف شب است تا طلوع فجر دوم وهرچند بفجر دویم نزدیکتر
باشد ثواب آن بیشتر است واگر بعد از گذاردن چهار رکعت فجر دویم طالع شود چهار رکعت
باقی نافله را مخفف بگذارد واگر قبل از گذاردن چهار رکعت طالع شود نافله را قطع کند
وبنماز صبح اشتغال نماید وجائز است که نماز شب را در اوّل شب بگذارد هرگاه ترسد که
در نصف شب بیدار نشود ووقت نماز شفع ووتر بعد از فارغ شدن نماز شب است و
افضل آنست که شفع ووتر را ما بین فجر اوّل وفجر دوّم بجا آورد ووقت نافله صبح بعد از فارغ
شدن است از شفع ووتر ووقت آن میکشد تا پیدا شدن سرخی مشرق وادعیه وآداب
نوافل یومیّه بسیار است وآنرا در کتاب مفتاح الفلاح بتفصیل مذکور ساختیم ودر این
کتاب آنچه اهمّ است مذکور میسازیم بدانکه چون زوال آفتاب متحقق شود یعنی وقت
ظهر داخل شود باید که این دعا بخواند که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه تعلیم
محمد بن مسلم داده وفرموده که محافظت کن بر آن چنانکه محافظت میکنی بر چشمهای خود و
آن اینست سبحان الله ولا اله الا الله والحمد لله الذی لم یتخذ ولدا ولم یکن له شریك

یا بنافله صبح مشغول شود مادامیکه وقت آن باقی باشد صدر دام ظله

٢

اگر شفع ووتر را بعد از فجر اول بجای آورده باشد زیراکه وقت نافله صبح بعد از فجر اول است صدر دام ظله

فی الملك ولم یکن له ولیّ من الذلّ وکبّره تکبیرا بعد از آن وضو سازد وشروع در نافلهٔ ظهر
کند ودر رکعت اوّل تکبیرات سبعهٔ افتتاحیّه را با ادعیهٔ ثلاثهٔ آن بطریقی که در فصل تکبیره
احرام مذکور شد بجا آورده بعد از فاتحه سوره قل هو الله احد بخواند ودر رکعت دویم
بعد از فاتحه سوره قل یا ایها الکافرون بخواند پس سلام دهد وبعد از سلام سه تکبیر
بگوید وتسبیح فاطمهٔ زهرا علیها السلام بجا آورد واین دعا بخواند اللّهمّ انّی ضعیف فقوّ فی
رضاك ضعفی وخذ الی الخیر بناصیتی واجعل الایمان منتهی رضاك وبارك لی فیما قسمت
لی وبلّغنی برحمتك کلّ الذی ارجو منك واجعل لی ودّا وسرورا للمؤمنین وعهدا عندك
پس دو رکعت دیگر نافله ظهر بگذارد بطریقی که ذکر شد سوای شش تکبیر افتتاحیه وادعیهٔ
آن پس دو رکعت دیگر را نیز بهمین طریق بجا آورد وبعد از هر دو رکعت از این شش رکعت
آنچه میسّر باشد از تعقیب بجا آورده بعد از آن اذان ظهر بگوید وبعد از آن دو رکعت دیگر
نافلهٔ ظهر را باین طریق بجا آورد وبعد از فارغ شدن از نماز ظهر ومتعلّقات آن شروع کند
در نافلهٔ عصر ودر هر رکعت بعد از فاتحه هر سوره که خواهد بخواند وچون از دو رکعت
اوّل فارغ شود این دعا بخواند اللّهمّ انّه لا اله الّا هو الحیّ القیّوم العلیّ العظیم الحلیم
الکریم الخالق الرّازق المحیی الممیت المبدئ البدیع لك الحمد ولك المنّ ولك الکرم ولك
الجود ولك الامر وحدك لا شریك لك یا واحد یا احد یا صمد یا من لم یلد ولم یولد
ولم یکن له کفوا احد ولم یتّخذ صاحبة ولا ولدا صلّ علی محمّد وآله پس حاجت خود
بخواهد وبعد از آن دو رکعت دیگر نافله عصر بگذارد بطریق دو رکعت اوّل پس این دعا
اللّهمّ ربّ السّموات السّبع وربّ الارضین السّبع وما فیهنّ وما بینهنّ وما تحتهنّ
وربّ العرش العظیم وربّ جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وربّ السّبع المثانی والقرآن
العظیم وربّ محمّد خاتم النّبیّین صلّ علی محمّد وآله واسئلك باسمك الاعظم الّذی به تقوم
السّموات والارض وبه تحیی الموتی وترزق الاحیاء وتفرّق بین المجتمع وتجمع بین المتفرّق
وبه احصیت عدد الآجال ووزن الجبال وکیل البحار اسئلك یا من هو کذلك ان
تصلّی علی محمّد وآل محمّد پس حاجت خود را بخواهد پس دو رکعت دیگر بگذارد باین طریق
وبعد از آن این دعا بخواند اللّهمّ انّی ادعوك بما دعاك به عبدك یونس اذ ذهب
مغاضبا فظنّ ان لن نقدر علیه فنادی فی الظّلمات ان لا اله الّا انت سبحانك انّی کنت

من الظالمین فاستجبت له ونجیته من الغم وکذلك ننجی المومنین فانه دعاك وعبدك
وانا ادعوك وانا عبدك وسئلك وهو عبدك وانا اسئلك وانا عبدك ان تصلی علی
محمد وال محمد وان تستجیب لی کما استجبت له وادعوك بما دعاك به عبدك ایوب اذ امسه
الضر فدعاك انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین فاستجبت له وکشفت ما به من ضر و
اتیته اهله ومثلهم معهم فانه دعاك وهو عبدك وانا ادعوك وانا عبدك وسئلك
وهو عبدك وانا اسئلك وانا عبدك ان تصلی علی محمد وال محمد وان تفرج عنی کما فرجت
عنه وان تستجیب لی کما استجبت له وادعوك بما دعاك به یوسف عبدك اذ فرقت بینه
وبین اهله وهو فی السجن فانه دعاك وهو عبد لك وانا ادعوك وانا عبدك وسئلك وهو
عبدك وانا اسئلك وانا عبدك ان تصلی علی محمد وال محمد وان تفرج عنی کما
فرجت عنه وان تستجیب لی کما استجبت له فصل علی محمد وال محمد پس حاجت خود را
بخواهد وبعد ازان دو رکعت دیگر نافله عصر را بگذارد پس اید عا بخواند یا من اظهر
الجمیل وستر القبیح یا من لم یواخذ بالجریرة ولم یهتك الستر یا کریم الصفح یا عظیم المن
یا حسن التجاوز یا واسع المغفرة یا باسط الیدین بالرحمة یا سامع کل نجوی ویا منتهی کل
شکوی یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها یا رباه یا رباه یا رباه یا رباه یا سیداه یا سیداه یا سیداه
یا سیداه یا غایة رغبتاه یا ذا الجلال والاکرام اسئلك بحق محمد وعلی وفاطمة والحسن
والحسین وعلی ومحمد وجعفر وموسی وعلی ومحمد وعلی والحسن ومحمد صاحب الزمان
سلام الله علیهم اجمعین ان تصلی علی محمد وال محمد وان تکشف کربی وتغفر ذنبی و
تنفس همی وتفرج غمی وتصلح شانی فی دینی ودنیای واخرتی وان تدخلنی الجنة ولا
تشوه خلقی بالنار ولا تفعل بی ما انا اهله برحمتك یا ارحم الراحمین پس اذان واقامت
بگوید برای نماز عصر وبعد از نماز عصر تعقیب بجا اورد وبعد ازان بگوید استغفر الله الذی
لا اله الا هو الحی القیوم الرحمن الرحیم ذو الجلال والاکرام واسئله ان یتوب علی توبة
عبد ذلیل خاضع فقیر بائس مسکین مستجیر لا یملك لنفسه ضرا ولا نفعا
ولا حیوة ولا نشورا اللهم انی اعوذ بك من نفس لا تشبع ومن قلب لا یخشع ومن علم
لا ینفع ومن صلوة لا ترفع ومن دعاء لا یسمع اللهم انی اسئلك الیسر بعد العسر
والفرج بعد الکرب والرخاء بعد الشدة اللهم ما بنا من نعمة فمنك وحدك لا شریك

لك لا اله الا انت استغفرك واتوب الیك وسنت است که بعد از نماز عصر هفتاد
نوبت استغفار کند وسوره انا انزلناه فی لیلة القدر ده نوبت بخواند وبعد ازان دو سجده
شکر بجا اورد بطریقیکه قبل ازین مذکور شد وباید که اخر دعاهای که بعد از نماز عصر میخوانند
این دعا باشد اللهم انی وجهت وجهی الیك واقبلت بدعائی علیك راجیا اجابتك
طامعا فی مغفرتك طالبا ما وایت به علی نفسك مستنجزا وعدك اذ تقول ادعونی استجب
لکم فصل علی محمد وال محمد واقبل الی بوجهك وارحمنی واستجب دعائی یا اله العالمین
فصل چون وقت نماز مغرب داخل شود باید که بی تاخیر متوجه بنماز مغرب شود بجهت انکه
وقت ان مضیق است چنانکه قبل ازین مذکور شد وبعد ازانکه نماز مغرب بگذارد وتعقیب را
بطریقیکه مذکور شد بجا اورد سه نوبت بگوید الحمد لله الذی یفعل ما یشاء ولا یفعل ما
یشاء غیره پس نافله مغرب را بگذارد وازائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین مبالغه
وتاکید در گذاردن نافله مغرب بسیار است چنانکه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه منقولست که انحضرت فرمودند بحارث بن مغیره که ترك مکن چهار رکعت را بعد از
مغرب در سفر ودر حضر اگرچه گریخته باشی از اعدا والیشان در عقب توشتابند ومکروه هست
حرف زدن میانه چهار رکعت نافله مغرب وهرگاه فوت شود وقت نافله مغرب قضا کند
انرا همچو سائر نوافل وچون شروع در نافله مغرب کند هفت تکبیر افتتاحیه را با ادعیه
ثلثه بجا اورد ودر رکعت اول بعد از حمد سوره قل هو الله احد سه نوبت بخواند ودر رکعت
دویم بعد از حمد سوره انا انزلناه یکبار واگر خواهد در رکعت اول قل یا ایها الکافرون
بخواند ودر رکعت دویم سوره قل هو الله احد واگر در هر دو رکعت بالحمد تنها اکتفا کند جایز است
همچنانکه در سائر نوافل وباید که قراءت را در نافله مغرب وجمیع نوافل شب بلند بخواند و
بعد از فارغ شدن از دو رکعت اول این دعا بخواند اللهم انك تری ولا تری وانت بالمنظر
الاعلی وان الیك الرجعی والمنتهی وان لك الممات والمحیی وان لك الاخرة والاولی
اللهم انا نعوذ بك ان نذل ونخزی وان نأتی ما عنه تنهی اللهم انی اسئلك ان تصلی
علی محمد وال محمد واسئلك الجنة برحمتك واستعیذ بك من النار بقدرتك واسئلك
الحور العین بعزتك وان تجعل اوسع رزقی عند کبر سنی واحسن عملی عند اقتراب اجلی
اطل فی طاعتك وما یقرب منك ویحظی عندك ویزلف لدیك عمری واحسن فی جمیع

احوالی واموری ومعرفتی ولا تکلنی الی احد من خلقك وتطوّل علیّ بقضاء جمیع حوائجی للدنیا والاخرة وابداء بوالدی وولدی وجمیع اخوانی المومنین فی جمیع ما سئلتك لنفسی برحمتك یا ارحم الرّاحمین پس شروع کند و دو رکعت دیگر از نافلهٔ مغرب[1] و در رکعت اول ازین دو رکعت این چند آیه را از اوّل سورهٔ حدید بخواند بسم الله الرّحمن الرّحیم سبّح لله مافی السّموات والارض وهو العزیز الحکیم له ملك السّموات والارض یحیی ویمیت وهو علی کلّ شیءٍ قدیر هو الاوّل والاخر والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم هو الّذی خلق السّموات والارض فی ستّة ایّام ثم استوی علی العرش یعلم ما یلج فی الارض وما یخرج منها وما ینزل من السّماء وما یعرج فیها وهو معکم اینما کنتم والله بما یعملون بصیر له ملك السموات والارض والی الله ترجع الامور یولج اللیل فی النّهار ویولج النهار فی اللیل وهو علیم بذات الصدور و در رکعت دوّم آخر سورهٔ حشر را بخواند لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعا متصدّعا من خشیة الله وتلك الامثال نضربها للناس لعلّهم یتفکرون هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم هو الله الذی لا اله الا هو الملك القدوس السّلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عمّا یشرکون هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنی یسبح له ما فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم و در سجده آخر ازین دو رکعت هفت نوبت بگوید اللهم انی اسئلك بوجهك الکریم واسمك العظیم وملکك القدیم ان تصلی علی محمد وال محمد وان تغفر لی ذنبی العظیم انه لا یغفر الذنب العظیم الّا العظیم پس دو سجدهٔ شکر بجا آورده بگوید الخ قبل ازاین در سجدهٔ شکر مذکور شد و در هر یك شکراً شکراً کافیست بعد از ان دو رکعت نماز غفیله بگذارد و کیفیّت ان عنقریب مذکور خواهد شد و چون سرخی ان جانب مغرب برطرف شود از برای نماز خفتن اذان و اقامت بگوید و ادعیّهٔ بین اذان و اقامت و بعد از اقامت را بجا آورد و چون از نماز خفتن فارغ شود و تعقیب بجا آورد این دعا بخواند اللّهمّ بحق محمد وال محمد صل علی محمد وال محمد ولا تؤمنّا مکرك ولا تنسنا ذکرك ولا تکشف عنّا سترك ولا تحرمنا فضلك ولا تحل علینا غضبك ولا تباعدنا من جوارك ولا تنقصنا من رحمتك ولا تنزع عنا برکاتك ولا تمنعنا عافیتك واصلح لنا ما اعطیتنا وزدنا من فضلك المبارك الطیّب الحسن الجمیل ولا تغیّر ما بنا من نعمتك ولا تؤیسنا من

[1] احوط آنستکه دو رکعت نماز غفیله را از نافله مغرب قرار دهد صدر دام ظله

رَوحِكَ وَلا تُهِنّا بعد کرامتك ولا تُضلّنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنك رحمة انّك انت الوهّاب پس هر یك از فاتحه وقل هو الله احد وقل اعوذ بربّ الفلق وقل اعوذ بربّ النّاس را ده نوبت بخواند و ده نوبت بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الّا الله والله اکبر و ده نوبت اللّهمّ صلّ علی محمّد وآل محمّد و بعد از ان این دعا بخواند اللّهمّ افتح لی ابواب رحمتك واسبغ علیّ من حلال رزقك ومتّعنی بعافیة ما ابقیتنی فی سمعی وبصری وجمیع جوارحی اللّهمّ ما بنا من نعمة فمنك لا اله الّا انت استغفرك واتوب الیك یا ارحم الرّاحمین پس دو سجدهٔ شکر بجا آورد و بعد از ان دو رکعت وتیره را نشسته بگذارد وایستاده نیز جایز است و هفت تکبیر افتتاحیّه را با ادعیّهٔ ثلثه بجا آورد و در رکعت اوّل بعد از فاتحه سورهٔ تبارك یا سورهٔ واقعه بخواند و در رکعت دوّیم بعد از فاتحه سورهٔ توحید و بعد از فارغ شدن حاجت خود را بخواهد

فصل در بیان آداب نماز شب چون بندهٔ مؤمن شب از خواب بیدار شود اوّل چیزی که باید بکند آنست که سجده کند پس بگوید در سجود یا بعد از سر برداشتن از سجود الحمد لله الّذی احیانی بعد ما اماتنی والیه النشور الحمد لله الّذی ردّ علیّ روحی لاحمده واعبده پس چون خواهد که شروع در نماز شب کند این دعا بخواند اللّهمّ انّی اتوجّه الیك بنبیّك نبیّ الرّحمة وآله واقدّمهم بین یدی حوائجی فاجعلنی بهم وجیها فی الدّنیا والآخرة ومن المقرّبین اللّهمّ ارحمنی بهم ولا تعذّبنی بهم واهدنی بهم ولا تضلّنی بهم وارزقنی بهم ولا تحرمنی بهم واقض لی حوائج الدّنیا والآخرة انّك علی کلّ شیءٍ قدیر وبکلّ شیءٍ علیم پس افتتاح کند رکعت اول را از نماز شب بتکبیرات سبعهٔ افتتاحیّه با ادعیّهٔ ثلثه وافضل آنست که در رکعت اوّل بعد از حمد سورهٔ قل هو الله احد را سی نوبت بخواند و در رکعت دوّیم سورهٔ قل یا ایّها الکافرون و در شش رکعت دیگر از نماز شب سوره های دراز مانند سورهٔ انعام وکهف وانبیا و یس بخواند و اگر وقت تنگ شود از خواندن سوره های دراز کافیست خواندن حمد وقل هو الله در هر رکعت وجایز است که اختصار بحمد تنها کند همچو سائر نوافل و بدانکه اتّفاق کرده علمای ما قدّس الله ارواحهم بر اینکه قنوت همچنانکه سنّت است در نمازهای واجبی سنّت است در هر رکعت دوّیم از نوافل مگر رکعت دوّیم شفع که در و قنوت نیست بلکه قنوت در رکعت سیّم است که از و وتر گویند چنانکه عنقریب مذکور میشود وکافی است

از قنوت اینکه بگوید اللّهمّ اغفر لنا وارحمنا وعافنا واعف عنّا فی الدنیا والآخرة انّک علی
کلّ شیء قدیر و سنّت است بلند خواندن قنوت اگرچه در نوافل روز باشد و همچنین سنّت است
تطویل قنوت خصوصاً در نماز شب که وقت آن وسیع است و از قنوتهای مختصر که سزاوار است
که در نماز واجب و سنّت خوانده شود این دعاست الهی کیف ادعوک وقد عصیتک وکیف
لا ادعوک وقد عرفت حبّک فی قلبی وان کنت عاصیاً مددت الیک یداً بالذنوب مملوّة و
عیناً بالرجاء ممدودة مولای انت اعظم العظماء وانا اسیر الاسراء وانا الاسیر بذنبی المرتهن
بجرمی الهی لئن طالبتنی بذنبی لاطالبنّک بکرمک ولئن طالبتنی بجریرتی لاطالبنّک
بعفوک ولئن امرت بی الی النار لاخبرنّ اهلها انّی کنت اقول لا اله الّا الله محمّد رسول الله
اللّهمّ انّ الطاعة تسرّک والمعصیة لا تضرّک فهب لی ما یسرّک واغفر لی ما لا یضرّک
یا ارحم الراحمین و سنّت است که میانه هر دو رکعت از هشت رکعت نماز شب این دعا بخواند
اللّهمّ انّی اسئلک ولم یسئل مثلک انت موضع مسئلة السائلین ومنتهی رغبة
الراغبین ادعوک ولم یدع مثلک وارغب الیک ولم یرغب الی مثلک وانت مجیب دعوة
المضطرّین وارحم الراحمین واسئلک بافضل المسائل وانجحها واعظمها یا الله یا رحمن
یا رحیم وباسمائک الحسنی وامثالک العلیا ونعمک التی لا تحصی وباکرم اسمائک و
احبّها الیک واقربها منک وسیلة واشرفها عندک منزلة واجزلها لدیک ثواباً و
اسرعها فی الامور اجابة وباسمک المکنون الاکبر الاعزّ الاجلّ الاعظم الاکرم الذی تحبّه
وتهواه وترضی به عمّن دعاک فاستجبت له دعاءه وحقّ علیک ان لا تحرم سائلک ولا
تردّه وبکلّ اسم هو لک فی التوریة والانجیل والزبور والفرقان العظیم وبکلّ اسم دعاک
به حملة عرشک وملائکتک وانبیائک ورسلک واهل طاعتک من خلقک ان تصلّی
علی محمّد وآل محمّد وان تعجّل فرج ولیّک وابن ولیّک وتعجّل خزی اعدائه وان تفعل بی کذا
وکذا بعد از آن حاجت خود را بخواهد و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام بجا آورد و بعد
از آن دو سجدهٔ شکر کند و بخواند در یکی از آن دو سجده این دعا را که منسوبست بحضرت امام
زین العابدین صلوات الله علیه الهی وعزّتک وجلالک وعظمتک لو انّی منذ بدعت
فطرتی من اوّل الدهر عبدتک دوام خلود ربوبیّتک بکلّ شعرة فی کلّ طرفة العین سرمد
الابد بحمد الخلایق وشکرهم اجمعین لکنت مقصّراً فی بلوغ اداء شکر خفیّ نعمة من

نعمک علیّ ولو انّی کربت معادن حدید الدنیا بانیابی وحرثت اراضیها باشفار عینی وبکیت
من خشیتک مثل بحور السموات والارضین دماً وصدیداً لکان ذلک قلیلاً منّی فی
کثیر ما یجب من حقّک علیّ ولو انّک الهی عذّبتنی بعد ذلک بعذاب الخلایق اجمعین
وعظّمت للنار خلقی وجسمی وملأت طبقات جهنّم منّی حتّی لا یکون فی النار معذّب
غیری ولا یکون لجهنّم حطب سوای لکان ذلک بعدلک علیّ قلیلاً فی کثیر ما استوجبه من
عقوبتک پس ده نوبت بگوید یا الله یا الله پس این دعا بخواند صلّ علی محمّد وآله وارحمنی
وثبّتنی علی دینک ودین نبیّک ولا تزغ قلبی بعد اذ هدیتنی وهب لی من لدنک رحمة
انّک انت الوهّاب **فصل** بعد از فارغ شدن از هشت رکعت نماز شب و آداب و ادعیهٔ آن
شروع کند در دو رکعت شفع و مفردهٔ وتر و افضل اوقات آن مابین فجر اوّل و فجر دوّم است
و در هر یک از دو رکعت شفع بعد از حمد سورهٔ توحید بخواند و اگر خواهد در رکعت اوّل سورهٔ
قل اعوذ بربّ الفلق و در رکعت دوّم سورهٔ قل اعوذ بربّ الناس بخواند و بعد از سلام دادن
این دعا بخواند الهی تعرّض لک فی هذا اللیل المتعرّضون وقصدک فیه القاصدون
وامّل فضلک ومعروفک الطالبون ولک فی هذا اللیل نفحات وجوائز وعطایا و
مواهب تمنّ بها علی من تشاء من عبادک وتمنعها من لم تسبق له العنایة منک وها
انا ذا عبیدک الفقیر الیک المؤمّل فضلک ومعروفک فان کنت یا مولای فی هذه
اللیلة تفضّلت علی احد من خلقک وعدت علیه بعائدة من عطفک فصلّ علی محمّد
وآله الطیّبین الطاهرین الخیّرین الفاضلین وجد علیّ بطولک ومعروفک یا ربّ العالمین و
صلّی الله علی محمّد خاتم النبیّین وآله الطاهرین الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهّرهم
تطهیراً انّ الله حمید مجید اللّهمّ انّی ادعوک کما امرت فاستجب لی کما وعدت انّک
لا تخلف المیعاد پس اشتغال نماید بگذاردن مفردهٔ وتر و افتتاح کند بتکبیرات سبعه
و ادعیهٔ ثلثه و بخواند در او بعد از حمد سورهٔ توحید را سه نوبت و معوّذتین بردارد دستها را برابر رو
قنوت کند در حالیکه بگرید یا بگریاند خود را باید لا اله الّا الله الحلیم الکریم لا اله الّا الله العلیّ العظیم
الله ربّ السموات السبع وربّ الارضین السبع وما فیهنّ وما بینهنّ وربّ العرش العظیم اللّهمّ انت
الله نور السموات والارض وانت الله زین السموات والارض وانت الله جمال السموات والارض
وانت الله عماد السموات والارض وانت الله قوام السموات والارض وانت الله صریخ المستصرخین

وانت الله غیاث المستغیثین وانت الله المفرج عن المکروبین وانت الله المروّج عن المغمومین
وانت الله مجیب دعوة المضطرین وانت الله اله العالمین وانت الله الرحمن الرحیم و انت الله
کاشف السوء وانت الله بک تنزل کل حاجة یا الله لیس یرد غضبک الا حلمک و لا ینجی من
عقابک الا رحمتک ولا ینجی منک الا التضرع الیک فهب لی من لدنک یا الهی رحمة تغنینی
بها عن رحمة من سواک بالقدرة التی بها احییت جمیع ما فی البلاد وبها تنشر میت العباد ولا
تهلکنی غما حتی تغفر لی وترحمنی وتعرفنی الاستجابة فی دعائی وارزقنی العافیة
الی منتهی اجلی واقلنی عثرتی ولا تشمت بی عدوی ولا تمکنه من رقبتی اللهم ان رفعتنی
فمن ذا الذی یضعنی وان وضعتنی فمن ذا الذی یرفعنی وان اهلکتنی فمن ذا الذی یحول بینک
وبینی او یتعرض لک فی شیء من امری وقد علمت ان لیس فی حکمک ظلم ولا فی
نقمتک عجلة فانما یعجل من یخاف الفوت وانما یحتاج الی الظلم الضعیف وقد تعالیت
عن ذلک یا الهی فلا تجعلنی للبلاء غرضا ولا لنقمتک نصبا ومهلنی ونفسنی واقلنی
عثرتی ولا تتبعنی ببلاء علی اثر بلاء فقد تری ضعفی وقلة حیلتی استعیذ بک اللیلة
فاعذنی واستجیر بک من النار فاجرنی واسئلک الجنة فلا تحرمنی پس بخواند در قنوت هر
دعا که خواهد و هفتاد نوبت استغفار کند باین طریق استغفر الله ربی واتوب الیه و بعد
از آنکه دعا کند از برای چهل شخص یا بیشتر از برادران مؤمن باین طریق اللهم اغفر لفلان و
فلان واسم ایشان را ذکر کند تا آخر واگر صد نوبت استغفار کند افضل است و ثواب آن بیشتر
است پس هفت نوبت بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم بجمیع ظلمی وجرمی و
اسرافی علی نفسی واتوب الیه پس بگوید رب اسأت وظلمت نفسی وبئس ما صنعت
وهذه یدای یا رب جزاء بما کسبت وهذه رقبتی خاضعة لما اتیت وها انا ذا بین یدیک
فخذ لنفسک من نفسی الرضا حتی ترضی لک العتبی لا اعود پس سیصد نوبت بگوید العفو
العفو پس بگوید رب اغفر لی وارحمنی وتب علی انک انت التواب الرحیم و بدانکه قنوت
در نماز وتر در رکعت سیم است پس در رکعت دویم شفع قنوت نخواند واگر وقت تنگ باشد
از تطویل قنوت اختصار کند بر آنچه وقت وسعت آن داشته باشد و بعد از سلام تسبیح
فاطمه زهرا علیها السلام بجا آورد و بعد از آن سجده کند و این دعا بخواند اللهم صل علی
محمد وآله وارحم ذلی بین یدیک وتضرعی الیک ووحشتی من الناس وانسی بک یا کریم

یا کائنا قبل کل شیء یا کائنا بعد کل شیء یا مکون کل شیء لا تفضحنی فانک بی عالم ولا تعذبنی
فانک علی قادر اللهم انی اعوذ بک من کرب الموت ومن سوء المرجع فی القبور
ومن الندامة یوم القیمة اسئلک عیشة هنیئة ومیتة سویة ومنقلبا کریما غیر
مخز ولا فاضح اللهم ان مغفرتک اوسع من ذنوبی ورحمتک ارجی عندی من عملی فصل
علی محمد وآل محمد واغفر لی یا حیا لا یموت و بعد از فارغ شدن از مفردهٔ وتر آنچه
متعلق است بآن از ادعیه وآداب دو رکعت نافله صبح را بگذارد و در رکعت اول بعد
از حمد سورهٔ قل یا ایها الکافرون بخواند و در رکعت دویم بعد از حمد سورهٔ قل هو الله
پس چون سلام دهد بر پهلوی راست بخوابد رو بقبله و جانب راست رو را بدست
راست بگذارد و این دعا بخواند استمسکت بعروة الله الوثقی التی لا انفصام لها و
اعتصمت بحبل الله المتین واعوذ بالله من شر فسقة العرب والعجم ومن شر فسقة
الجن والانس ربی الله ربی الله ربی الله آمنت بالله وتوکلت علی الله لا حول ولا قوة
الا بالله ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا حسبی
الله ونعم الوکیل اللهم من اصبح وله حاجة الی مخلوق فان حاجتی ورغبتی الیک
وحدک لا شریک لک لک الحمد لله الحمد رب الصباح الحمد لله فالق الاصباح الحمد لله
ناشر الارواح الحمد لله قاسم المعاش الحمد لله جاعل اللیل سکنا والشمس والقمر حسبانا
ذلک تقدیر العزیز العلیم اللهم صل علی محمد وآل محمد واجعل فی قلبی نورا وفی بصری
نورا وعلی لسانی نورا ومن بین یدی نورا ومن خلفی نورا وعن یمینی نورا وعن شمالی
نورا ومن فوقی نورا ومن تحتی نورا واعظم لی النور واجعل لی نورا امشی به فی الناس
ولا تحرمنی نورک یوم القیمة پس بخواند آیة الکرسی وقل اعوذ برب الناس وقل اعوذ برب
الفلق و پنج آیه از آخر سورهٔ آل عمران ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار
لآیات لاولی الالباب الذین یذکرون الله قیاما وقعودا وعلی جنوبهم ویتفکرون فی
خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار ربنا انک
من تدخل النار فقد اخزیته وما للظالمین من انصار ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی
للایمان ان آمنوا بربکم فآمنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وکفر عنا سیئاتنا وتوفنا مع الابرار
ربنا وآتنا ما وعدتنا علی رسلک ولا تخزنا یوم القیمة انک لا تخلف المیعاد پس تسبیح فاطمه

زهرا علیها السلام بجا آورد و بعد از آن صد نوبت بگوید سُبحانَ رَبِّیَ العظیم وبحمده استغفر الله ربی واتوب الیه بعد از آن هفت نوبت بگوید بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم لاحولَ ولا قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ العَلِیِّ العَظیم پس دو سجده شکر بجا آورد بطریقی که قبل از این مذکور شد و ایند عارا نیز بخواند اللهم رب الفجر و اللیالی العشر و الشفع و الوتر و اللیل اذا یسر و رَبَّ کُلِّ شیءٍ و اِلهَ کُلِّ شیءٍ وَخالِقَ کل شیءٍ ومَلیکَ کُلِّ شیءٍ صل علی محمد وال محمد وافعل بی وبفلان وفلان یعنی نام برادران مومن ببرد ما انت اهله ولا تفعل بنا مانحن اهله فانک اهل التقوی واهل المغفرة دویم از نمازهای سُنّتی نمازیست که بحضرت رسالتپناه صلی الله علیه وآله منسوبست وآن دو رکعت است در هر رکعتی فاتحه یکنوبت و انا انزلناه پانزده نوبت بخواند و در رکوع نیز انا انزلناه پانزده نوبت بخواند و همچنین در هر سر برداشتن از رکوع و در هر سجود و در هر سر برداشتن از سجود سیم نمازیکه بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام منسوبست و آن چهار رکعت است بدو سلام در هر رکعت فاتحه یکنوبت بخواند و قل هو الله پنجاه نوبت چهارم نمازیکه بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام منسوبست وآن دو رکعتست در رکعت اول فاتحه یکنوبت و انا انزلناه صد بار و در رکعت دویم فاتحه یکبار و قل هو الله صد بار پنجم نمازی که منسوبست بجعفر طیار رضی الله عنه وآن چهار رکعت است بدو سلام در رکعت اول بعد از فاتحه اذا زلزلت بخواند و در رکعت دویم بعد از فاتحه والعادیات و در رکعت سیم بعد از فاتحه اذا جاء و در رکعت چهارم بعد از فاتحه قل هو الله و قبل از هر رکوع سُبحانَ اللهِ وَالحَمدُ لِلّهِ وَلا اِلهَ اِلّا اللهُ وَاللهُ اکبر پانزده نوبت بخواند و در هر رکوع[1] ده نوبت و در هر سر برداشتن از رکوع ده نوبت و در هر سجود ده نوبت و در هر سر برداشتن از سجود ده نوبت پس این تسبیح در این نماز سیصد نوبت گفته میشود و این نماز را اگر هر شب گذارند ثواب عظیم دارد و اگر میسر نشود هر هفته یکنوبت گذارند و الا هر ماه یکنوبت و الا هر سال یک نوبت و اگر شخصی نوافل یومیه را باین طریق گذارد ثواب هر دو را در می یابد و بعضی از مجتهدین بر آنند که نماز واجب یومیه را نیز باین طریق میتوان گذارد و مصلی ثواب هر دو را بخواهد یافت و جایز است که در رکعت اول این نماز بجای این سه سوره سورهٔ قُل هُوَ اللهُ بخواند و سُنّت است که چون از این نماز فارغ شود این دعا بخواند سبحان من لبس العز والوقار سُبحان من تعطف بالمجد و تکرم به سبحانک لا ینبغی التسبیح الا له سبحان من احصی کل شیءٍ علمه سبحان ذی المن والنعم سبحان ذی القدرة والکرم سبحان ذی العزة والفضل سبحان

نماز حضرت رسول

نماز حضرت امیر

نماز حضرت فاطمه

نماز جعفر طیار

[1] ذکر رکوع و سجود را بیشتر از تسبیح بگوید علی الاحوط صدر دام ظله

ذی القوة والطَّولِ وَ الاَمر اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بمَعاقِدِ العِزِّ مِن عَرشِکَ وَمُنتَهی الرَّحمَةِ مِن کِتابِکَ وَبِاسمِکَ الاعظم وکلماتک التامات التی تمت صدقا وعدلا صل علی محمد و اهل بیته بعد از آن حاجت خود را بخواهد ششم نماز اعرابی[1] وآن ده رکعتست دو رکعت بیکسلام بعد از آن هشت رکعت دیگر هر چهار رکعت بیکسلام و وقت آن چاشت روز جمعه است در رکعت اول بعد از فاتحه قل اعوذ برب الفلق هفت نوبت بخواند و در رکعت دویم بعد از فاتحه قل اعوذ برب الناس هفت نوبت و چون سلام دهد آیة الکرسی را هفت نوبت بخواند و بعد از آن هشت رکعت باقی را بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه سورهٔ اذا جاء یکنوبت بخواند و قل هو الله بیست و پنج نوبت و چون سلام دهد هفتاد نوبت بگوید سبحان الله رب العرش الکریم ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم هفتم نماز طلب باران و آنرا نماز استسقا گویند و گذاردن آن بجماعت افضل است و سُنّت است که امام در خطبهٔ روز جمعه مردم را امر کند بتوبه و بآنکه سه روز بعد از روز جمعه روزه بدارند و در روز سیم که روز دوشنبه است بصحرا روند اگر در مکه نباشد که در مکه این نماز را در مسجد الحرام گذارند و سنت است که پابرهنه بخضوع و خشوع واستغفار کنان بصحرا روند و مردان پیر و زنان پیر و اطفال و چهارپایان را ببرند و اطفال را از مادران جدا سازند و زنان جوان و مخالفان ملت را همراه نبرند و مؤذنان پیش پیش باشند و در وقت نماز بجای اذان سه نوبت الصلوة بگویند و وقت این نماز وقت نماز عید است وآن دو رکعتست بطریق نماز عید مکر دعای قنوت که در قنوت این نماز این دعا بخواند اَللّهُمَّ اسقِ عِبادَکَ وَبَهائِمَکَ وانشُر رَحمَتَکَ وَاَحیِ بِلادَکَ المَیتَةَ و چون از نماز فارغ شوند پیشنماز بر منبر رود و ردای خود را بگرداند یعنی آنچه بر دوش راست است بر دوش چپ اندازد و بر عکس و خطبه بخواند و چون از خطبه فارغ شود رو بقبله کند و صد نوبت الله اکبر بگوید و بعد از آن رو بجانب راست کند و صد نوبت لا اِلهَ الا الله بگوید بعد از آن رو بجانب چپ کند و صد نوبت سبحان الله بگوید و بعد از آن رو بجانب حاضران کند و صد نوبت الحَمدُ لِلّهِ بگوید و همهٔ حاضران با او جمیع این ذکرها را باواز بلند بگویند هشتم نماز عید غدیر است وآن دو رکعتست در هر رکعت فاتحه یکنوبت بخواند و هر یک از آیة الکرسی و انا انزلناه و قل هو الله را ده نوبت بخواند و اول وقت آن قبل از زوال است بنیم ساعت و سُنّت است که بعد از نماز دعای طویل که در مصباح مذکور است

نماز استسقا

نماز عید غدیر

[1] چون نماز چهار رکعتی مستحب معهود از شرع نیست پس ترک نماز اعرابی موافق نماز با احتیاط است چنانچه گذشت صدر دام ظله

نماز اول هر ماه
نماز نافلهٔ ماه رمضان
نماز روز مبعث
نماز شب مبعث

بخواند و بعد از دعا حاجت خود را بطلبد و خطبهٔ این نماز قبل از نماز است بطریق نماز جمعه و زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از دور و نزدیک در این روز سنت است و در حدیث آمده که شهرت عید غدیر در آسمان بیش از زمین است و ثواب تصدق بکید رهم در این روز برابر ثواب تصدق بهزار درهم است و غسل کردن و روزه داشتن و روزه دادن و ضیافت کردن در این روز ثواب عظیم دارد نهم نماز روز اول هر ماه و آن دو رکعتست در رکعت اول فاتحه یکبار بخواند و قل هو الله سی بار و در رکعت دوم فاتحه یکبار و انا انزلناه سی بار دهم نماز نافله ماه رمضان و آن هزار رکعتست و کزاردن آن بدو طریق است طریق اول آنکه در شب اول تا بیست شب هر شب بیست رکعت کذارد هشت رکعت میانه شام و خفتن و دوازده رکعت بعد از خفتن و در شب نوزدهم صد رکعت افزاید و پانصد رکعت که باقی میماند و دوازده شب آخر هر شبی سی رکعت بکذارند هشت رکعت میانه شام و خفتن و بیست و دو رکعت بعد از خفتن و در شب بیست و یکم صد رکعت افزاید و همچنین در شب بیست و سیم طریق دوم آنکه در هر یک از شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم بصد رکعت اکتفا کند و از هشتاد رکعت که میماند چهل رکعت را در چهار روز جمعه بکذارند هر روز ده رکعت چهار رکعت نماز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و دو رکعت نماز فاطمه زهرا علیها السلام و چهار رکعت نماز جعفر طیار و اگر پنج جمعه در ماه رمضان اتفاق افتد مخیر است اگر خواهد در یک جمعه هیچ نکذارد و اگر خواهد چند رکعت از آنجمله در جمعهٔ پنجم بکذارد و از چهل رکعت باقی بیست رکعت نماز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در شب جمعهٔ آخر بکذارد و بیست رکعت نماز حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در شب شنبه که بعد از جمعهٔ آخر بکذارد و اگر ماه رمضان از سی روز کمتر باشد نماز شب سی ام ساقط است و قضای آن شرعی نیست و هر چه غیر از آن کذارده نشود قضای آن سنت است یازدهم نماز روز مبعث حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و آن بیست و هفتم ماه رجب است و این نماز دوازده رکعتست هر دو رکعت بیکسلام در هر وقت از آن روز که خواهد بکذارد و در هر رکعت فاتحه یکبار و هر سوره که خواهد یکبار بخواند و چون از نماز فارغ شود در همانجا که نشسته است چهار نوبت بکوید لا اله الا الله و الله اکبر و الحمد لله سبحان الله و لا حول و لا قوة الا بالله بعد از آن چهار نوبت بکوید الله اکبر لا اشرک به شیئاً بعد از آن حاجت خود را بطلبد دوازدهم نماز شب مبعث و این نماز نیز دوازده رکعت است

نماز روز مباهله
نماز زیارت چهارده معصوم
نماز رغایب
نماز نیمهٔ رجب
نماز شب نیمهٔ شعبان

هر وقت از شب که خواهد بکذارند در هر دو رکعت بیکبار سلام بدهد و در هر رکعت فاتحه یکبار و هر یک از سورهٔ ناس و سوره فلق و قل هو الله بخواند چهار بار و چون از نماز فارغ شود در همانجا که نشسته چهار نوبت بکوید لا اِلٰهَ اِلَّا الله و الله اکبر و الحمد لله و سبحان الله و لا حول و لا قوة الا بالله بعد از آن حاجت خود را بخواهد سیزدهم نماز روز مباهله است و آن بیست و چهارم ذیحجه است و آن روز تصدق حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است بخاتم و این نماز مثل نماز عید غدیر است چهاردهم نماز زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و باقی ائمهٔ معصومین علیهم السلام و آن دو رکعت است بعد از زیارت کردن و چون زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کند دو رکعت نماز زیارت حضرت آدم علیه السلام و دو رکعت نماز زیارت حضرت نوح علیه السلام کند چون هر دو در آن مکان مقدس مدفونند و سنت است که نماز زیارت را در بالای سر بکذارند و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر شخصی از دور زیارت کند یعنی در شهر دیگر باشد اول دو رکعت نماز زیارت را بجا آورد و بعد از آن زیارت کند پانزدهم نماز رغایب و آنرا در شب جمعهٔ اول ماه رجب میان شام و خفتن باید کزارد بعد از آنکه پنجشنبه را روزه بدارد و این نماز دوازده رکعتست هر دو رکعت بیکسلام و در هر رکعت الحمد یکبار بخواند و انا انزلناه سه بار و قل هو الله دوازده بار و چون سلام دهد هفتاد نوبت بکوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ بعد از آن بسجده رود و هفتاد نوبت بکوید سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّنَا وَ رَبُّ الْمَلٰائِکَةِ وَ الرُّوحِ و چون سر از سجده بردارد هفتاد مرتبه بکوید رَبِّ اغْفِرْ وَ ارْحَمْ وَ تَجَاوَزْ عَمَّا تَعْلَمُ اِنَّکَ اَنْتَ الْعَلِیُّ الْاَعْظَمُ باز بسجده رود و آنچه در سجدهٔ اول کفته بهمان طریق باز بکوید و بعد از آن حاجت خود را از خدای تعالی بطلبد شانزدهم نماز شب نصف ماه رجب و آن سی رکعتست هر دو رکعت بیکسلام در هر رکعت فاتحه یکنوبت بخواند و قل هو الله یازده نوبت هفدهم نماز شب نصف شعبان و آن چهار رکعتست بدو سلام در هر رکعت فاتحه یکبار بخواند و قل هو الله صد بار هجدهم نماز عید ماه رمضان و آن دو رکعت است در رکعت اول فاتحه یکبار بخواند و قل هو الله هزار بار و در رکعت دویم فاتحه یکبار و قل هو الله یکبار نوزدهم نماز ساعت غفلت و آن ساعت ما بین نماز شام و خفتن است و این نماز را نماز غفیله کویند و آن دو رکعتست در رکعت اول بعد از فاتحه این آیه بخواند وَ ذَا النُّونِ اِذْ ذَهَبَ مُغَاضِباً فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ فَنَادٰی فِی الظُّلُمَاتِ

احوط آنست که نماز غفیله را از چهار رکعت نافله مغرب قرار دهند چنانچه کذشت صدره دام ظله

ان لا اله الا انت سبحانك انی كنت من الظالمین فاستجبنا له ونجیناه من الغم وكذلك
ننجی المؤمنین ودر رکعت دویم بعد از فاتحه این ایه بخواند وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها
الا هو ویعلم ما فی البر والبحر وما تسقط من ورقة الا یعلمها ولا حبة فی ظلمات الارض ولا
رطب ولا یابس الا فی كتاب مبین وبعد ازان دست بردارد واین قنوت بخواند اللهم
انی اسئلك بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد وال محمد وان تقضی
حاجتی بعد ازان حاجت خود را بطلبد ببیستم نماز سنتی که در وقت شروع در سفر بجا
اورد وان دو رکعت است در هر یك فاتحه وسوره یکبار بخواند وچون از نماز فارغ شود این
دعا بخواند اللهم انی استودعك نفسی واهلی ومالی ودینی ودنیای واخرتی و
خواتیم عملی بیست ویکم نماز توبه وان دو رکعتست در هر رکعت فاتحه وهر سوره که
خواهد بخواند واین نماز را بعد از توبه وغسل توبه بکذارد وچون از نماز فارغ شود دعای
توبه را که در صحیفهٔ کامله مذکور است بخواند بیست ودویم نماز هدیهٔ میت است وان دو رکعتست
در رکعت اول فاتحه یکنوبت وایة الکرسی یکنوبت ودر رکعت دوم فاتحه یکنوبت وانا انزلناه ده نوبت
وچون سلام دهد بکوید اللهم صل علی محمد وال محمد وابعث ثواب هاتین الرکعتین الی قبر فلان
ونام میت را ببرد ووقت این نماز شب اول دفن میت است بیست وسیم نماز روز عاشورا
وان چهار رکعت است بدو سلام در رکعت اول فاتحه یکنوبت بخواند وقل یا ایها الکافرون
یکنوبت ودر رکعت دویم فاتحه یکنوبت وقل هو الله یکنوبت ودر رکعت سیم فاتحه یکنوبت
وسورهٔ احزاب یکنوبت ودر رکعت چهارم فاتحه یکنوبت وسورهٔ منافقین یکنوبت و
بعد از نماز زیارت حضرت امام حسین علیه السلام کند بیست وچهارم نماز روز نوروز است
وان چهار رکعت است بدو سلام در رکعت اول فاتحه یکنوبت وانا انزلناه ده نوبت و
در رکعت دویم بعد از فاتحه ده نوبت قل یا ایها الکافرون ودر رکعت سیم بعد از فاتحه
ده نوبت قل هو الله احد ودر رکعت چهارم بعد از فاتحه هر یك از قل اعوذ برب الفلق
وقل اعوذ برب الناس ده نوبت وبعد از سلام بسجده رود واین دعا را در سجده بخواند
اللهم صل علی محمد وال محمد الاوصیاء المرضیین وعلی جمیع انبیائك ورسلك
افضل صلواتك وبارك علیهم بافضل برکاتك وصل علی ارواحهم واجسادهم
اللهم بارك علی محمد وال محمد وبارك لنا فی یومنا هذا الذی فضلته وکرمته و

نماز توبه
نماز هدیه میت
نماز عاشورا
نماز زیارت
نوروز

شرفته وعظمت خطره اللهم بارك لی فیما انعمت به علی حتی لا اشکر احدا غیرك و
وسع علی فی رزقی یا ذا الجلال والاکرام ووقت این نماز بعد از فارغ شدن ست از نماز ظهر
وعصر ونافلهٔ ان که در اول وقت کذارده شود **مطلب سیم** در بیان احکام
خللی که در نماز واقع میشود ودران سه مقصد است **مقصد اول** در بیان
احکام خللی که موجب بطلان نماز است ودران بیست وسه امر است اول حدث کردن در
اثنای نماز خواه از روی عمد واقع شود وخواه از روی سهو وخواه از روی اختیار وخواه از روی
اضطرار وخواه قبل از سر برداشتن از سجدهٔ اخر نماز وخواه بعد ازان وشیخ ابن بابویه برانست
که اکر حدث در نماز بعد از سر برداشتن از سجدهٔ اخر واقع شود نماز باطل نمیشود وواجب است
که وضو بسازد ونماز را باتمام رساند دویم عمدا پشت بقبله کردن بضرورت واکر ضرورت
باشد مثل وقت جنك که خصم در بقبله باشد ووقت نماز تنك شده باشد نماز باطل
نیست اما اکر پشت بقبله کردن از روی سهو واقع شود در این صورت شرط بطلان نماز
انست که وقت نماز باقی باشد که اکر بعد از خروج وقت بخاطر رسد که پشت بقبله نماز
کرده ان نماز صحیح است چنانکه در بحث قبله مذکور شد سیم انحراف از قبله بجانب
یمین یا یسار از روی عمد که بضرورت واقع شود اما اکر از روی سهو باشد وقتی ان
نماز باطل است که وقت نماز باقی باشد چنانکه سابقا مذکور شد چهارم هرکاه ظاهر
شود که غسل یا وضو یا تیمم یا خللی داشته مثل انکه ظاهر شود که بعضی اعضا را نشسته یا مسح
نکرده یا اب وضو یا غسل یا خاك تیمم مضاف بوده یا مشتبه بمضاف یا نجس بوده یا
مشتبه بنجس یا اب یا خاك غصبی بوده یا مشتبه بغصبی دانسته وضو یا غسل یا تیمم
کرده باشد اما اکر در وقت وضو یا غسل یا تیمم عالم بغصبیت یا اشتباه نباشد و
بعد ازان ظاهر شود که غصبی بوده یا مشتبه بغصبی در اینصورت نمازیکه کرده صحیح است
پنجم هرکاه نداند که یک رکعت کذارده یا دو رکعت ششم شك در عدد رکعات نماز
مغرب کردن هفتم رکنی از ارکان خمسهٔ نماز که نیت وتکبیر احرام وقیام ورکوع ودو سجده است
زیاده یا کم کردن اکرچه از روی سهو باشد هشتم فعل کثیر در اثنای نماز کردن بحیثیکه در
عرف اورا مصلی نکویند اکرچه سهوا باشد اما اکر فعل قلیل باشد مثل کشتن یا عقرب
بکشتن یا یك قدم پیش یا پس رفتن نماز باطل نمیشود نهم سکوت طویل کردن

احکام خلل

ولی قضای ان را
ترك ننمایند
صد دام
ظله

بطریق فعل کثیر که در عرف او را مصلّی نگویند دهم یک رکعت یا زیاده فراموش کردن و بجا نرسد مگر وقتی که در ما بین امری ز و صادر شده باشد که نماز بان باطل شود عمداً او سهواً مثل حدث یا پشت بقبله کردن امّا اگر در ما بین امری صادر شده باشد که اگر عمداً اصادر شود نماز باطل میشود و اگر سهواً اصادر شود نماز باطل نمیشود مثل تکلّم بد و حرف در اینصورت نماز باطل نمیشود و با تمام باید رساند یازدهم در نماز چهار رکعتی یک رکعت سهواً زیاده کردن بشرط انکه بعد از رکعت چهارم بمقدار تشهد ننشسته باشد که اگر بقدر تشهد نشسته باشد نماز او صحیح است هر چند تشهد نخوانده باشد دوازدهم کل نماز را پیش از وقت بجا اوردن خواه عمداً و خواه سهواً امّا اگر بگمان انکه وقت داخلشده نماز بکذارد و در اثنای نماز وقت داخل شود در اینصورت نماز او صحیح است سیزدهم دانسته در مکان غصبی یا در فرش غصبی یا در جامهٔ غصبی نماز کزاردن چهاردهم در جامه یا بدن نجس که پیش از نماز میدانست که نجس است و بعد از ان فراموش کرد نماز کذاردن پانزدهم بی تقیّه عمداً بطریق سنّیان دست در نماز بستن شانزدهم در اثنای نماز عمداً چیزی خوردن هر چند اندک باشد هفدهم عمداً ابد[2] و حرف تکلّم نمودن هجدهم عمداً بقهقهه خندیدن نوزدهم از برای امور دنیا عمداً گریه کردن بیستم عمداً ترک واجبی از واجبات نماز کردن اگر چه رکن نباشد امّا اگر بجهة جهل بمسئله عمداً ترک کند جهر را در جای که جهر واجبست یا اخفات را در جای که اخفات واجبست ان نماز صحیح است بیست و یکم عمداً زیاد کردن واجبی از واجبات نماز را اگر چه رکن نباشد بیست و دوم عمداً انحراف قلیل از قبله کردن که بحد یمین یا یسار نرسد بیست و سیم عمداً کشف عورت خود کردن **مقصد دویم** در بیان احکام خللی که بوقوع ان نماز باطل نمیشود و ان دو نوع است نوع اوّل در بیان خللی که بواسطه ان سجده سهو واجب نمیشود نوع دویم در بیان خللیکه بواسطهٔ ان سجده سهو واجبست و احکام این دو نوع در دو فصل تفصیل میاید **فصل اوّل** در بیان خللی که بواسطهٔ ان سجده سهو واجب نمیشود و ان فراموش کردن فعلی از افعال واجبی نماز است که قبل از فوت محلّ ان بیاد اید پس اگر خواندن فاتحه را فراموش کند و بعد از خواندن سوره و قبل از رکوع بیادش اید فاتحه را بخواند و سوره را معاوده نماید و اگر رکوع را فراموش کند و بعد از خم شدن بقصد سجود و قبل از سجود بیادش اید راست ایستد و رکوع را بجا اورد و جایز نیست که اکتفا بان خم شدن کند

[1] انچه فرموده اند مضمون خبر دارد در این مقام است ولی منافی بان احتیاط نیست پس اعادهٔ نماز را مطلقا ترک ننمایند صدر دام ظله

[2] یا زیاده صدر دام ظلّه

خواه ان خم شدن بحد رکوع رسیده باشد و خواه کمتر از حد رکوع باشد و خواه زیاده بر ان و اگر دو سجده یا تشهد اوّل را فراموش کند و بعد از ایستادن و قبل از رکوع بیادش اید دو سجده و تشهد را بجا اورد و نماز را باتمام رساند و اگر یک سجده را فراموش کرده پس اگر بعد از سجده که کرده نشستن و طمأنینه را بجا اورده احتیاج بنشستن و طمانینه دیگر نیست و الا باز بنشیند و طمأنینه را بجا اورد و احتیاج بسجده سهو نیست و اگر پیشنماز در فعلی از افعال نماز شک کند و مأموم از برفعل ان یا بر عدم فعل واقف سازد بر پیشنماز واجبست که عمل بقول مأموم نماید اگر چه مأموم یک شخص باشد و عادل نباشد در اینصورت بر پیشنماز سجده سهو واجب نیست و واقف ساختن مأموم پیشنماز را جائز است که باشارهٔ انگشتان باشد اگر نزدیک به پیشنماز باشد یا بلفظ قران مثل انکه پیشنماز شک کرده باشد در نماز چهار رکعتی میانه دو و سه یا میانهٔ سه و چهار و مأموم داند که سه رکعت گذارده پس از سورهٔ کهف سیقولون ثلثة بخواند اگر شخصی سهو بسیار در نماز کند بحیثیتی که او را در عرف کثیر السهو گویند در این صورت تلافی انچه نکرده بر او واجب نیست هر چند محلّش باقی باشد و سجده سهو نیز بر او واجب نیست و بعضی از مجتهدین او را وقتی کثیر السهو میگویند که در سه نماز متوالی سه سهو کند یا در یک نماز سه سهو و اگر شک بسیار کند بحیثیتی که در عرف او را کثیر الشک گویند ملتفت نشود هر چند محلّ[1] باقی باشد و نماز او صحیح است و سجده سهو بر او واجب نیست پس اگر مثلاً شک کند در خواندن سوره قبل از رکوع بر او واجبست که بان ملتفت نشده هر چند محلّ باقی باشد برکوع رود و سوره را نخواند که اگر سوره را در اینصورت بخواند ان نماز باطل[2] است هر چند بعد از خواندن ظاهر شود که سوره را نخوانده بود **فصل دویم** در بیان خللی که سجده سهو بسبب ان واجبست و ان در هفت موضع است اوّل فراموش کردن یک سجده دویم فراموش کردن شهادتین در تشهد سیم فراموش کردن صلوات بر پیغمبر و ال ان سرور بشرط انکه محلّ هر یک از این سه گذشته باشد پس در این صورت واجبست که انرا بعد از سلام دادن بجا اوردن بعد از ان دو سجده سهو بجا اورد و اگر دو چیز از این سه چیز که مذکور شد فراموش شده باشد واجبست که اوّل بعد از سلام دادن هر دو را بان ترتیب که فوت شده بجا اورد و بعد از ان از برای هر یک دو سجدهٔ سهو بکند امّا لازم نیست که قصد کند که دو سجدهٔ اوّل از جهة خلل اوّلست و دو سجدهٔ ثانی از برای خلل دویم پس اگر در نماز ظهر مثلاً تشهد اوّل را یا یک سجده را از رکعت سیم فراموش کرده باشد اوّل تشهد را بجا

[1] اگر داخل فعل دیگر مثل تکبیر رکوع مثلا شده باشد صدر دام ظله

[2] احوط اتمام نماز و اعادهٔ انست صدر دام ظله

اورد و نیّت چنین کند که تشهّد فراموش شدهٔ نماز ظهر را بجا میاورم ادا واجب تقرب بخدا و اگر
وقت گذشته باشد بجای ادا قضا بگوید و بعد از ان سجده فراموش شده را بهمین طریق بکند
و سجده های سهو را بعد از ان بجا اوردن و اگر دو سجدهٔ سهو تشهّد را بر دو سجدهٔ سهو مقدم
دارد بهتر است امّا واجب نیست و نیّت چنین کند که دو سجده سهو را از برای سهوی که در
نماز ظهر کرده ام بجا میاورم واجب تقرب بخدا و ذکر ادا و قضا لازم نیست و اگر در نماز یکه
باجاره یا بجهة پدر میکند مثل این سهو واقع شود نیّت چنین کند که بنیابت فلان تشهّد
فراموش کرده را بجا میاورم بجهة انکه واجب است برو باصالة و بر من بنیابت ادا تقرب بخدا
امّا در نیت سجدهٔ سهو نام ان شخص بردن واجب نیست و بعضی از مجتهدین واجب میدانند
و نیّت سجدهٔ سهو شده و سجده سهو را واجبست که مقارن سازد به پیشانی بر زمین
گذاشتن و ذکر سجدهٔ سهو این است بِسمِ اللهِ وبِاللهِ اللهم صل علی محمد وال محمد و چون
سر از سجدهٔ دویّم بردارد تشهّد باین طریق بخواند اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان
محمد رسول الله اللهم صل علی محمد وال محمد بعد از ان سلام دهد و واجبست دران استقبال
قبله و طهارت از حدث و خبث چهارم از هفت موضعی که دو سجده سهو دران واجبست
شک کردن ست میانهٔ چهار رکعت و پنج رکعت چنانکه در بحث شکیات مذکور خواهد شد
پنجم سلام دادن از روی سهو در غیر محل ششم ایستادن یا نشستن در غیر محل هفتم حرف
زدن بزیاده از دو حرف غیر قران و دعا و بعضی از مجتهدین دو سجده سهو را واجب میدانند
از برای هر زیاده و نقصی که در نماز واقع شود و نماز را باطل نسازد و این قول احوط است و
وقت ان بعد از سلام دادن است خواه از برای زیاده باشد و خواه از برای کم و بعضی از
مجتهدین اخیر از برای نقص است مقدم بر سلام میدانند و اولی انست که این دو سجده
را قبل از فعل منافی و بعد از سلام دادن بیفاصله بجا اورند **مقصد سیّم** در بیان
بیان احکام شک مصلی شک در نماز یا در غیر عدد رکعاتست یا در رکعات و احکام
هر یک در بحثی مذکور میشود **بحث اوّل** در شک در غیر عدد رکعات بدانکه هرگاه
مصلی در فعلی از افعال نماز شک کند خواه ان فعل رکن باشد و خواه غیر رکن پس اگر محل
ان فعل نگذشته واجبست که انرا بجا اورد مثل انکه قبل از رکوع شک کند که قراءت
کرده یا نه یا بعد از قراءت و پیش از خم شدن بواسطه سجود شک کند که رکوع کرده است

[1] نیت ادا و قضا نکند و اگر در رکعت اخیره بوده باشد اعاده شهادتین و صلوة و سلام را نمایند اگر سجده فراموش شده و اعاده سلام تنها را اگر صلوات فراموش شده والله العالم صدر دام ظله

[2] احوط تشهد متعارف است بزیادتی اشهد ان محمداً رسول الله و بعد از شهادت بتوحید و پیش از صلوة و خواند مجموع بقصد قربة مطلقه صدر دام ظله

[3] از روی سهو صدر دام ظله

[4] بملاحظه خبر وارد در اینمقام رعایت احتیاط را البته نمایند صدر دام ظله

[5] البته مبادرت در بجای اوردن سجده سهو نمایند صدر دام ظله

یا نه یا قبل از درست نشستن بواسطهٔ تشهد یا راست ایستادن بواسطهٔ قیام شک کند که
سجود کرده است یا نه و اگر محل ان گذشته باشد یا شروع در واجب دیگر کرده باشد بجای اوردن
ان لازم نیست و شک مذکور از مرض اعتبار ساقط است مثل انکه در اثنای قرأت شک
کند که تکبیر احرام را بجا اورده یا نه یا در اثنای سجود شک کند که رکوع کرده یا نه یا در اثنای
تشهد شک کند که سجود کرده یا نه یا در وقت شروع در قیام شک کند که سجود کرده یا نه امّا
در دو صورت اخر بعضی از مجتهدین بر انند که سجود را بجا باید اورد و بدانکه هرگاه فعلی از
افعال مشکوک فیه را در محل تلافی کند و بعد از ان ظاهر شود که انرا بجا اورده پس
اگر ان فعل رکن است نماز باطل میشود و اگر رکن نیست نماز صحیح است و اگر بعد از فوت
محل تلافی کند نماز باطل است خواه ان فعل رکن باشد و خواه غیر رکن **بحث دویم**
در شک در عدد رکعات بدانکه شک عدد رکعات نماز مغرب و نماز صبح موجب بطلان
نماز است و همچنین شک میانهٔ یک رکعت و دو رکعت هر چند در نماز چهار رکعتی باشد
و هرگاه در نماز چهار رکعتی شک در میانهٔ عدد رکعات واقع شود مشهود از ان
دوازده صورتست اوّل شک کردن میانه دو و سه بعد از اتمام سجدتین و اتمام ان
بفارغ شدن از ذکر سجده اخر است اگرچه سر از سجده بر نداشته باشد پس واجبست
که بنا بر سه نهد و نماز را باتمام رساند و بعد از سلام دادن یک رکعت احتیاط ایستاده
بگذارد یا دو رکعت نشسته دویم شک کردن میانهٔ سه و چهار خواه سجدتین را باتمام
رسانیده باشد و خواه نرسانیده باشد پس بنا بر چهار نهد و احتیاط بطریق سابق
بجا اورد سیّم شک کردن میانهٔ دو و چهار بعد از اکمال سجدتین پس بنا بر چهار
نهد و دو رکعت ایستاده بجهة احتیاط بگذارد و شیخ ابن بابویه شک میانهٔ دو و چهار را
باطل میداند چهارم شک کردن میانهٔ دو و سه و چهار بعد از اکمال سجدتین پس بنا
بر چهار نهد و دو رکعت احتیاط ایستاده بگذارد و دو رکعت نشسته و مخیر است در تقدیم
هر کدام که خواهد و بعضی از مجتهدین بر انند که دو رکعت نشسته را مقدم باید
داشت پنجم شک کردن میانهٔ دو و پنج بعد از اکمال سجدتین ششم شک کردن میانهٔ
سه و پنج بعد از رکوع امّا اگر قبل از رکوع این شک واقع شود ان رکعت را منهدم سازد یا
شک او میانهٔ دو و چهار افتد و حکم او مذکور شد امّا بر او دو سجدهٔ سهو واجبست بواسطهٔ

[1] بعد از درست نشستن و پیش از دخول در شهادتین سجده را بجای اورد و نماز را اعاده نماید صدر دام ظله العالی

[2] واجب دیگر لازم نیست مستحب نیز چنین است بلی دخول در مقدمات مثل خم شدن و امثال ان محل اشکال است پس ترک احتیاط ننماید صدر دام ظله العالی

[3] ولی ترک احتیاط باتمام نماز و اعاده ان ننماید صدر دام ظله

[4] عمل بفرمایش بعض از مجتهدین چون موافق با خبری است که در این مقام وارد شده است البته ترک ننماید و دو رکعت نشسته دیگر بعد از دو رکعت ایستاده نیز بجای اورند انشاء الله تعالی صدر دام ظله

زیاده کردن قیام هفتم شک کردن میانه دو و سه و پنج بعد از اکمال سجدتین هشتم شک کردن میانه دو و چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین در این چهار صورت مجتهدین را دو وجه است یکی آنکه بنا بر کمتر نهد و نماز را تمام کند و وجه دیگر آنکه نماز باطل است و در صورت آخر وجهی دیگر گفته اند و آن بر چهار نهادن است و دو رکعت نماز ایستاده ایستاره بجا آوردن و دو سجده سهو کردن نهم شک کردن میانه دو و سه و چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین و این حکم صورت هشتم دارد با زیادتی دو رکعت احتیاط نشسته و اگر خواهد یک رکعت بجای آن ایستاده بگذارد دهم شک کردن میانه چهار و پنج پس اگر بعد از سجود است سلام دهد و دو سجده سهو بجا آورد و اگر قبل از رکوع است آن رکوع را منهدم سازد تا شک میانه سه و چهار شود پس مخیر است در گذاردن یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته با دو سجده سهو بجا آورد و اگر بعد از رکوع است بعضی از مجتهدین این نماز را باطل میدانند و بعضی مثل شک قبل از رکوع میدانند یازدهم شک کردن میانه سه و چهار و پنج در اینصورت بعض از مجتهدین برانند که بنا بر سه نهد و نماز را اتمام کند و نماز احتیاط نکند و بعضی برانند که بنا بر چهار نهد و یک رکعت احتیاط ایستاده بگذارد و دو سجده سهو بجا آورد دوازدهم آنکه شک تعلق برکعت ششم گیرد در اینصورت بعضی از مجتهدین برانند که نماز باطل است و بعضی برانند که بنا بر کمتر نهد و حکم آن مثل حکم تعلق شک برکعت پنجم است و هرگاه در عدد رکعات نماز سنتی شک واقع شود مصلی مخیر است در بنا بر اقل و بنا بر اکثر و بنا بر اقل افضل است

فصل در بیان نماز احتیاط بدانکه آنچه در اصل نماز واجبست در نماز احتیاط واجبست مثل طاهر بودن از حدث و خبث و استقبال قبله و ستر عورت و نیت قربت و تکبیر احرام و تشهد و تسلیم و چهارم در نیت آن واجبست که در نماز اصل واجب نیست اول قصد نماز احتیاط دوم تعیین یک رکعت یا دو رکعت سیم تعیین آنکه نشسته می شود یا ایستاده چهارم تعیین نمازی که احتیاط بجهة اوست و در این نماز بعد از فاتحه سوره نمی باید خواند و فاتحه را بلند خواندن جائز نیست و تسبیحات اربع قایم مقام فاتحه نمیشود و نیت چنین کند که دو رکعت ایستاده میگذارم جهة احتیاط فلان نماز از برای آنکه واجب است ادا قربة الی الله و اگر نشسته میگذارد قصد نشسته کند و اگر بعد از وقت است قصد قضا کند[2] و هرگاه میانه نماز اصل و نماز احتیاط منافی نماز واقع شود مثل استدبار قبله یا حدث یا فعل کثیر در اینصورت

نماز احتیاط

[1] حتی در بسمله آن علی الاحوط صدر دام ظله

[2] قصد قضا البته نکند بلکه معترض ادا و قضا هیچ نشود صدر دام ظله

بعضی از مجتهدین برانند که نماز اصل باطل میشود و اولی بطلان است[1] و هرگاه در اثنای نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل کم بوده بعضی از مجتهدین برانند که نماز احتیاط را تمام کند و چیزی دیگر لازم نیست و بعضی برانند که نماز اصل باطل میشود و اعادهٔ آن نماز باید کرد و قول دوم احوط است[2] و اگر بعد از فارغ شدن از نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل کم بوده بآن التفات نکند و نماز او صحیح است و اگر در اثنای نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل درست بوده در این صورت نماز احتیاط نافله میشود و مصلی مخیر است میانهٔ قطع و اتمام آن و بدانکه هرگاه شخصی که نماز احتیاط برو واجب شده باشد ترک آن کرده نماز را از سر گیرد آن نماز در ذمت او ساقط نمیشود[3] و واجبست برو که احتیاطی را که شارع فرموده بجا آورد و اگر نماز احتیاط را بعد از اعادهٔ نماز اصل بجا آورد در اینصورت نیز نماز در ذمت او باقیست بجهة آنکه فعل منافی در مابین نماز اصل و نماز احتیاط واقع شده و آن نماز نیست که بخلاف شرع کرده **خاتمه** در بیان احکام نماز قضا و نماز احتیاط و نماز خوف و نماز جماعت و در آن چهار فصل است **فصل اول** در بیان احکام نماز قضا هرگاه نمازی از نمازهای یومیه از شخصی فوت شده باشد و آن شخص در وقت فوت نماز بالغ و عاقل و خالی از حیض و نفاس بوده باشد و کافر اصلی نبوده باشد قضای آن نماز برو واجبست پس اگر نماز در وقت جنون یا وقت حیض یا نفاس فوت شود قضا ندارد و همچنین هرگاه کافر اصلی مسلمان شود نماز ایام کفر قضا ندارد و اما کافر مرتد هرگاه مسلمان شود واجبست برو قضای نمازهای ایام ارتداد و همچنین نمازی که در وقت خواب یا در وقت مستی از شخصی فوت شود قضای آن نماز نیز واجبست و اگر شخصی چیزی بخورد که موجب خوابی شود که همهٔ وقت نماز در خواب باشد پس اگر نمیدانست که خوردن آن موجب اینچنین خوابیست بر و قضای آن نماز واجب نیست و اگر میدانست که موجب آنچنان خوابیست اما آنرا بواسطهٔ معالجهٔ مرض خورده و علاج بقول طبیب حاذق منحصر در آن بوده در اینصورت نیز قضای آن نماز واجب نیست و همچنین قضا ندارد اگر آنرا باکراه بخورد او داده باشند اما اگر نه بواسطهٔ معالجهٔ مرض خورده باشد یا بقول طبیب غیر حاذق تناول نموده باشد یا علاج منحصر در آن نبوده باشد در این سه صورت[4] قضا برو واجبست و هرگاه شخصی سنی شیعه شود برو واجب نیست که نمازی که در ایام تسنن کرده قضا کند اما واجب است که نمازی که در ایام تسنن برو واجب بوده و از او فوت شده قضا کند و اگر شخصی محدث باشد و تا آخر وقت نماز

[1] البته عمل بآن اولویت نمایند و احتیاط سبیل النجاة صدر دام ظله

[2] در ظاهر شدن در اثناء یا بعد از فارغ شدن مسائلی است که مجال ذکر آن در حاشیه نیست صدر دام ظله

[3] اگر ترک نماز احتیاط نموده و مبطلی بعمل آمده نماز را از سر گیرد ظاهراً آن نماز از ذمه او ساقط میشود اگرچه معصیت کرده است صدر الملة والدین دام ظله علی رؤس المسلمین

[4] در جمیع صور قضا را ترک ننمایند صدر دام ظله

نه آب یابد و نه خاک که وضو سازد یا تیمم کند نماز از و ساقط میشود اما در وجوب قضای آن میانهٔ مجتهدین خلافست و اولی قضا است[١] اما اگر از وقت آن مقدار زمان گذشته باشد که طهارت و نماز را در آن بجا تواند آورد و عمداً نماز نکرده باشد و بعد از آن آب و خاک بیابد در اینصورت قضای آن نماز بر وی واجبست[٢] و بدانکه هرگاه نمازی از شخصی فوت شود و آن شخص در آن وقت صحیح و قادر بر قیام و بر همهٔ افعال متعلقه بنماز بوده باشد آنشخص را جایز است که در ایام بیماری و عدم قدرت بر قیام و بر بعضی افعال آن نماز را بحسب مقدور قضا کند و لازم نیست که منتظر ایام صحت و قدرت بر همهٔ افعال باشد پس بیماریکه قادر بر قیام نباشد جایز است که نشسته نماز کند خواه ادا و خواه قضا و اگر بر نشستن قادر نباشد بر جانب راست خوابیده نماز کند و اگر از آن عاجز شود بر جانب چپ و اگر از آن نیز عاجز باشد بر پشت خوابد بطریق وقت احتضار و رکوع و سجود را باشارهٔ سر بجا آورد و اگر از اشارت بسر عاجز باشد بچشم اشاره کند و در این دو صورت سجود را از رکوع منخفض تر سازد و قرائت و باقی اذکار را بجا آورد و اگر از همهٔ اینها عاجز باشد افعال نماز را بترتیب بخاطر بگذراند و اگر بیماری که نشسته نماز میگذارد در اثنای نشستن قدرت بر قیام پیدا کند باید که بایستد و قرائت کند و اگر قرائت را تمام کرده باشد این ایستادن بجهة رکوع باشد و درنگ کردن در این قیام واجبست اگر از قیام عاجز باشد اما در حال انتقال از قعود بقیام یا از قیام بقعود قرائت نکند[٣] و اگر بیماریکه نشسته رکوع میکند بعد از رکوع و قبل از سجود قدرت بر قیام پیدا کند باید که بایستد و بعد از آن بجهت سجود خم شود و درنگ در این قیام لازم نیست و در همهٔ این احکام میانهٔ اداء و قضا فرق نیست[٤] تتمه ترتیب در نماز قضا نزد جمعی از مجتهدین واجبست پس هرگاه از شخصی ظهری و عصری فوت شده باشد و نداند که اول کدام فوت شد در اینصورت سه نماز بگذارد یک عصر مابین دو ظهر یا یک عشا مابین دو عصر و اگر با ظهر عصر و مغربی فوت شده باشد در اینصورت بنه نماز گزاردن ذمت او بری میشود باینطریق که ظهری بگذارد بعد عصری باز مغربی باز عصری باز مغربی باز ظهری باز مغربی باز ظهری باز عصری و اخصر از این آنست که قبل از مغرب و بعد از آن ظهری و عصری و ظهری بگذارد پس بهفت نماز ذمت او بری میشود و اگر با ظهر و عصر و مغرب عشائی فوت شده باشد شانزده نماز بگزارد یکی ازین چهار را بکند و سه دیگر را بعد از آن باز یکی دیگر را بکند و سه دیگر را بعد از آن باز دیگری و سه دیگر را

[١] بلکه احوط و احوط از آن جمع مابین ادا و قضا است صدر دام ظله

[٢] بلکه گذشتن مقدار نماز زمان تنها ظاهراً کافی است صدر دام ظله

[٣] احوط در انتقال از قیام بقعود ترک کردن است در حال قعود بنیت قربت مطلقه صدر دام ظله العالی

[٤] احوط در قضایا وسعت وقت تاخیر است صدر دام ظله

بعد از آن باز دیگری و سه دیگر را بعد از آن و اخصر از این آنست که آن هفت نماز را که مذکور شد قبل از عشا و بعد از عشا بگذارد پس بپانزده نماز ذمت او بری میشود و اگر با آن چهار صبحی فوت شده باشد ببیست و پنج نماز بگذارد یکی ازین پنج و چهار دیگر بعد از آن باز دیگری و چهار دیگر بعد از آن و همچنین تا پنج نوبت و اخصر ازین آنست که چهار روز نماز را بترتیب بگذارد و بعد از آن صبحی بجا آورد تتمه اگر از شخصی یک نماز از نمازهای پنجگانه فوت شود و نداند که کدام نماز است پس اگر در حضر فوت شده صبحی و مغربی و چهار رکعتی بگذارد و چهار رکعتی را اطلاق کند میانهٔ ظهر و عصر و عشا و در جهر و اخفات آن مخیر است و همچنین مخیر است میانهٔ جهر و اخفات هر نمازی که اطلاق کند میانهٔ نماز جهری و نماز اخفاتی و اگر در سفر فوت شده باشد مغربی بگذارد و دو رکعتی مطلق میانهٔ صبح و ظهر و عصر و عشا و اگر مشتبه باشد و نداند که آن نماز در سفر فوت شده یا در حضر دو رکعتی بگذارد مطلق میانهٔ صبح و ظهر و عصر و عشا و چهار رکعتی مطلق میانهٔ ظهر و عصر و عشا و مغربی بگذارد و اگر دو نماز فوت شده باشد پس اگر در حضر فوت شده چهار نماز بگذارد صبحی و دو چهار رکعتی اول را اطلاق کند میانهٔ ظهر و عصر و چهار رکعتی دویم را میانهٔ عصر و عشا و مغربی میانهٔ دو چهار رکعتی بگذارد تا ترتیب حاصل شود و اگر در سفر فوت شده سه نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانهٔ صبح و ظهر و عصر و بعد از آن مغربی و بعد از مغرب دو رکعتی مطلق میانهٔ ظهر و عصر و عشا و اگر مشتبه باشد و نداند که آن دو نماز در سفر فوت شده یا در حضر پنج نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانهٔ صبح و ظهر و عصر و بعد از آن چهار رکعتی مطلق میانهٔ ظهر و عصر بعد از آن مغربی و بعد از آن دو رکعتی مطلق میانهٔ ظهر و عصر و عشا و بعد از آن چهار رکعتی مطلق میانهٔ عصر و عشا و اگر سه نماز فوت شده باشد پس اگر در حضر فوت شده پنج نماز یومیه را بترتیب بگذارد و اگر در سفر فوت شده چهار نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانهٔ صبح و ظهر و دو رکعتی دیگر مطلق میانهٔ ظهر و عصر بعد از آن مغربی و بعد از آن دو رکعتی مطلق میانهٔ عصر و عشا و اگر نداند که آن سه نماز در حضر فوت شده یا در سفر هفت نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانهٔ صبح و ظهر و عصر بعد از آن ظهر و عصری تمام بعد از آن دو رکعتی مطلق میانهٔ ظهر و عصر بعد از آن مغربی بعد از آن دو رکعتی مطلق میانهٔ عصر و عشا بعد از آن عشا را تمام بگذارد و اگر چهار نماز فوت شده باشد پنج نماز حاضر را بگذارد اگر در حضر فوت شده باشد و پنج نماز مسافر را اگر در سفر فوت شده باشد و اگر نداند

کہ این چهار نماز در سفر فوت شده یا در حضر هشت نماز بکذارد صبحی بعد از ان ظهری تمام بعد
ازان ظهری قصر بعد ازان عصری تمام بعد ازان عصری قصر بعد ازان مغربی بعد ازان عشائی
تمام بعد ازان عشائی قصر و همچنین اکر پنج نماز شبانروزی فوت شود و نداند کہ در سفر فوت
شده یا در حضر پس هشت نماز بهمین طریق بکذارد و بدانکه شش نماز است از نمازهای واجبی کہ
قضا ندارد نماز جمعه و عید قربان و عید رمضان و امّا نماز ایات غیر زلزله پس اکر بعضی قرص
ماه یا افتاب کرفته باشد و بعد از خروج وقت بران مطلع شده باشد قضا ندارد و اکر
قبل از خروج وقت مطلع شده و عمدًا بجا نیاورده یا فراموش کرده بعضی از مجتهدین قضای
انرا واجب میدانند و بعضی واجب نمیدانند و اولی وجوبست[1] و اکر همهٔ قرص افتاب یا ماه کرفته
شد بر جمیع تقادیر قضا لازم است خواه بعد از خروج وقت بران مطلع شده باشد و خواه قبل
ازان و خواه عمدًا بجا نیاورده باشد و خواه فراموش شده باشد و امّا نماز زلزله در تمام عمر
اد است **فصل دوم** در بیان احکام نماز سفر واجبست بر مسافر کہ هر یک از نماز ظهر
و عصر و عشا را دو رکعت بکذارد به هشت شرط اوّل قصد مسافت و ان هشت فرسخ شرعی است
یا قصد چهار فرسخ بشرط انکہ ارادهٔ باز کشتن در همان روز یا در همان شب داشته باشد و فرسخی
سه میل است و میلی چهار هزار کز است بکز دست و کزی بیست و چهار انکشت است کہ
بعرض در پهلوی هم باشد و انکشتی هفت جو متوسّط است کہ بعرض در پهلوی هم باشد و جوی
هفت مو از موهای یال یا بوست کہ در پهلوی هم باشد پس فرسخ شرعی بکز شرعی دوازده
هزار کز است و بانکشت دویست و هشتاد و هشت هزار انکشت است و بجو یک هزار هزار
و سیصد و شانزده هزار جو است و بموی یا بو چهارده هزار هزار و سیصد و دوازده هزار
مو است و این هشت فرسخ را در شرع برابر میدانند بمیزان راهی کہ شتر باردار برود بشرط
انکہ از و زمین معتدل باشد در درازی و کوتاهی و ان راه معتدل باشد در اسانی و دشواری
و اکر موضعی باشد کہ دو راه داشته باشد یکی هشت فرسخ و دیکری کمتر در اینصورت جائز است
از راه دور رفتن بقصد نماز قصر کردن و لازم نیست از راه نزدیکتر رفتن و نماز را تمام کردن
و بدانکه اکر شخصی قصد مسافت نکند مثل انکہ در طلب غلام کریختهٔ خود از شهر بیرون رود
بقصد انکه هر جا غلام را یابد برکردد در اینصورت ان شخص را قصر کردن نماز جائز نیست هر چند
از هشت فرسخ بیشتر رود امّا در وقت برکشتن بشهر قصر کند اکر میانهٔ او و شهر هشت فرسخ

[1] بلکه ظاهرًا اقوی وجوبست صدر دام ظله

نماز مسافر

شرعی باشد یا بیشتر دوم انکہ از موضع اقامت انمقدار برود کہ اذان شهر را نشنود و دیوارهای شهر را
تمیز نکند و این مقدار را حدّ ترخّص کویند سیّم انکہ سفر معصیت نباشد پس غلام کریخته
و زن ناشزه و شکار کننده کہ بمحض لهو و لعب شکار کند و شخصی کہ مقصدش امر حرام باشد هیچیک
ازینها را قصر نماز نیست چهارم انکہ سفر همه وقت نماز را فرا کرفته باشد پس اکر بسفر رود
بعد از انکہ از اوّل وقت مقدار طهارت و نماز تمام کذشته باشد در اینصورت این نماز را تمام
کذارد و قصر جایز نیست[1] و همچنین هرکاه از سفر بوطن اید و از وقت نماز مقدار طهارت
و یک رکعت مانده باشد نماز را تمام بکذارد پنجم انکہ کثیر السفر نباشد یعنی در عرف اورا
کثیر السفر نکویند مثل مکاری و ملاح و بعضی از مجتهدین برانند کہ وقتی کثیر السفر میشود کہ سه
سفر کند و در ما بین این سه سفر ده روز در وطن خود توقف نکند و در غیر وطن خود نیز ده
روز بقصد توقف بایستد پس مادام کہ کثیر السفر باشد او را قصر کردن نماز جایز نیست ششم
انکہ در اثنای سفر بوطن خود نرسد پس اکر مسافر در اثنای سفر بوطن خود عبور کند نماز را
تمام کند هر چند قصد اقامت ده روز ننماید هفتم انکہ در اثنای سفر بموضعی نرسد کہ اورا
در انموضع ملکی باشد اکر چه یک درخت باشد شش ماه در انموضع توطن کرده باشد خواه
انمدّت ششماه متوالی باشد و خواه متفرق[2] پس هرکاه مسافر بچنین موضعی برسد واجبست کہ
نماز را تمام کند اکر چه قصدش این باشد کہ زیاده بر یک روز یا کمتر در انجا نباشد هشتم انکہ در
اثنای سفر بیکی از چهار موضع کہ ان مسجد مکه و مسجد مدینه و مسجد کوفه و حایر کربلاست نرسد
و مراد از حایر زمینی است کہ متوکل اب فرات را در ان سر داده بود تا مرقد مقدس حضرت
امام حسین علیه السلام خراب شود پس اب بر دور ان زمین بر بالای هم ایستاد و یک قطره
داخل ان نشد و ان را حایر جهة این کفتند کہ اب حیران وار بر کرد ان ایستاده بود و نتوانست
کہ داخل انموضع شود و ان صحن استانهٔ مقدّس است با عماراتی کہ در انست[3] پس هرکاه
مسافر بیکی ازان چهار موضع برسد و قصد اقامت ده روز نکند بر و لازم نیست کہ نماز
را قصر کند بلکه مخیّر است میانهٔ قصر و اتمام و اکر نماز را اتمام کذارد ثواب ان بیشتر خواهد
بود و قول مشهور انست تخییر میانهٔ قصر و اتمام مخصوص مواضع اربع است و سیّد مرتضی
با بعضی از مجتهدین برانند کہ فرقی میانهٔ این چهار مواضع و مشاهد مقدسهٔ حضرات
ائمهٔ معصومین علیهم السلام نیست و ظاهر کلام ایشان انست کہ اتمام نماز در همهٔ این

[1] قصر جایز بلکه ظاهرًا لازم است و بی بملاحظهٔ بعض اخبار دیکری کہ در این مقام وارد شده تمام را نیز بجای اورد صدر دام ظله

[2] احوط جمع است مکر انکہ منزلی داشته باشد کہ ششماه متوالی توطن کرده باشد صدر دام ظله

[3] احوط اقتصار بر بیست و پنج ذراع است از چهار طرف قبر مطهر صدر دام ظله

مواضع بر مسافر واجبست و قصر جایز نیست و ابن بابویه بر آنست که چهار موضع مذکور
قصر واجبست و اتمام جایز نیست و اصح قول مشهور است و واجب نیست در نیت نماز قصد
قصر یا اتمام کردن اما جایز است در اثنای نماز عدول کردن بقصر بعد از نیت اتمام و عدول
کردن باتمام بعد از نیت قصر اما در صورت اولی وقتی عدول بقصر جایز است که برکعت
سیم شروع نکرده باشد و هرگاه نماز در یکی از چهار موضع فوت شود مجتهدین را در کیفیت قضا
آن سه احتمال است اول آنکه همچنانکه مکلف در ادا مخیر بود در قضا نیز مخیر است اگرچه قضا را
در غیر چهار موضع بجا آورد دویم آنکه اگر مکلف قضا را در یکی از آن چهار موضع بجا میاورد
مخیر است اما در غیر آن مخیر نیست بلکه قصر لازم است سیم آنکه مطلقا قصر لازم است خواه
قضا در یکی از آن چهار موضع واقع شود و خواه در غیر آن و اصح احتمال اولست[1] **تتمه**
هرگاه شخصی بقصد سفر از شهر بیرون رود و بموضعی رسد که از شهر تا آنموضع هشت فرسخ
باشد و در آنموضع انتظار قافله کشد و قافله دیر بهم رسد در این صورت واجبست
که از روزیکه بآن موضع رسیده تا سی روز نماز را قصر کند و بعد از سی روز نماز را اتمام
هرچند داند که قافله ساعتی دیگر میرسد و همچنین هر مسافر یکه در اثنای سفر بموضعی
رسد و در بودن ده روز در آنموضع مترددد باشد پس مادام که تردد او باقی باشد تا سی
روز نماز را قصر کند و بعد از آن نماز را اتمام گذارد اگرچه یک نماز باشد و بدانکه هرگاه
مسافر در موضعی قصد اقامت ده روز کند و در اثنای آن ده روز از آن موضع بیرون رود
بموضعی که حد ترخص است و از موضع اول تا این موضع کمتر از هشت فرسخ باشد پس اگر در
وقت بیرون رفتن از موضع اول عزم داشته که معاودت کند و ده روز مجدد در آنجا توقف
نماید در اینصورت در وقت رفتن بموضع دویم و در وقت معاودت و در وقت توقف
نماز را تمام بگذارد و اگر در وقت بیرون رفتن از موضع اول بعزم سفر بیرون رفته باشد نه
بعزم آنکه بعد از عود ده روز در آنجا توقف نماید و عزم عدم توقف باقی باشد در اینصورت
نماز را در وقت رفتن چون بمحل ترخص رسد و در وقت برگشتن و توقف نمودن قصر کند[2] و
هرگاه مسافر در موضعی قصد اقامت ده روز نماید و بعد از آن عزم را تغییر دهد و قصد سفر
کند پس اگر بعد از عزم اقامت یک نماز را تمام گذارده باشد باقی نمازها را اگر در آنموضع می
گذارد تمام گذارد و الا قصر کند و جایز است مسافر را در اثنای گذاردن نماز فریضه قصد اقامت

[1] بلکه احتمال سیم احوط است صدر ظله

[2] احوط جمع است مد ظله العالی

ده روز نماید پس در این حال لازم است که آن نماز را که شروع در آن کرده تمام بگذارد و سنت است
که مسافر بعد از هر نماز قصر سی نوبت بگوید سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَکْبَرُ
فصل سیم در بیان نماز خوف بدانکه خوف موجب قصر نماز میشود خواه در سفر باشد
و خواه در حضر و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مکرر نماز خوف را بجماعت گذارده اند
پس هرگاه خوف حاصل شود و اعدا در غیر جهة قبله باشند و اهل اسلام اراده نمایند که نماز را
بجماعت گزارند و ترسند که در اثنای نماز اعدا بر ایشان حمله آورند دو فرقه شوند اگر احتیاج
بزیاده از دو فرقه نباشد یکفرقه نماز را بجماعت گذارند و فرقه دیگر حراست ایشان نمایند و
پیشنماز با یکفرقه یکرکعت بگذارد و چون برکعت دویم برخیزد فرقه که اقتدا کرده اند قصد انفراد
کنند و رکعت دویم را منفردا بگذارند و چون فارغ شوند بحراست اشتغال نمایند و فرقه دیگر
آیند و رکعت اول خود را برکعت دویم پیشنماز اقتدا کنند و چون پیشنماز بتشهد نشیند ایشان
برخیزند و رکعت دویم را انفراد بگذارند و پیشنماز تشهد را تطویل نماید تا با ایشان تشهد را
بفعل آورده سلام دهند و اگر نماز مغرب باشد پیشنماز مخیر است بهر یک از این دو فرقه که
خواهد یکرکعت بگذارد و بفرقه دیگر دو رکعت جایز است که پیشنماز نماز را با یکفرقه باخر
رساند و نوبت دیگران نماز را با فرقه دیگر بگذارد و این نماز دویم پیشنماز نافله خواهد بود
و اگر اعدا در جهة قبله باشند و نمایان باشند پیش نماز اهل اسلام را دو صف سازد و صفی پیش و
پس و هر دو صف با او برکوع روند و چون او بسجود رود صف اول با او بسجود روند و صف
دویم با او سجود نکنند بلکه ایستاده بحراست مشغول باشند و چون پیشنماز برکعت دویم
شروع نماید بسجود روند و صف اول بحراست اشتغال نمایند و چون برکوع رود هر دو صف
با او رکوع کنند و چون بسجود رود صف اول با او سجود کنند و صف دویم حراست نمایند و چون
با صف اول تشهد مشغول شود صف دویم بسجود روند و بعد از تشهد هر دو صف با او
سلام دهند و بدانکه در نماز خوف چون محل ضرورتست سلاح با خود داشتن واجبست
هرچند سلاح نجس باشند و اگر کلاه خود پیشانی را بپوشد و نتوان دور کردن در وقت
سجود دور کردن آن لازم نیست و نماز صحیح است **تتمه** هرگاه جنگ درگیرد در آن
وقت بهر طریق که ممکن باشد ایستاده یا سواره یا در حالت راه رفتن نماز بگذارد پس اگر رو به
قبله کردن در کل نماز متعذر باشد در بعضی که تواند بکند اگرچه تکبیر احرام باشد و بس و

سجده بر پالان اسب یا کوهه زین کند اگر رکوع و سجود متعذر باشد اشارت بسر کافیست و اگر نتواند بچشم اشارت کند و اگر حال بجائی رسد که اشارت نیز ممکن نباشد عوض هر رکعت سُبحانَ اللهِ وَالحَمدُ لِلّٰهِ وَلا اِلٰهَ اِلّا اللهُ وَاللهُ اَکبَر بگوید پس عوض نماز مغرب سه نوبت بگوید و عوض هر یک از چهار نماز دیگر دو نوبت و نیت و تکبیر احرام و تشهد و تسلیم بجا آورد

فصل چهارم در بیان احکام نماز جماعت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که نماز جماعت افضل است از نماز منفرد به بیست و چهار درجه و جماعت در نمازهای پنجگانه یومیه مستحب است باستحباب مؤکد و در نماز جمعه واجب است خواه سنت گذارده شود و خواه واجب و در نماز عید قربان و عید رمضان هرگاه واجب باشد و در نماز کسوف و خسوف و مانند آن مستحب است اما در نماز سنتی جماعت حرامست مگر در شش جا اول نماز طلب باران دوم نماز عید قربان سیم نماز عید رمضان وقتی که سنت باشد چهارم نماز عید غدیر پنجم نماز بر میتی که بشش سال نرسیده باشد ششم نمازی که یکنوبت پیشنماز گزارده باشد و جمعی حاضر شوند و خواهند که در آن نماز باو اقتدا کنند پس جایز است که پیشنماز آن نماز را نوبت دیگر بنیت سنت بگذارد و جمعی که با او آن نماز را گذارده بودند نیز جایز است که نوبت دیگر با او آن نماز را بنیت سنت بگذارند و بدانکه مشروع بودن نماز جماعت مشروطست بچهارده شرط اول آنکه پیشنماز بالغ باشد و بعضی از مجتهدین جایز داشته اند که طفل نزدیک ببلوغ پیشنمازی کند و این مذهب ضعیف است دوم آنکه شیعه اثنی عشری باشد سیم آنکه عادل باشد اگرچه بنده باشد و بعضی از مجتهدین تجویز نکرده اند که بنده پیشنمازی غیر بنده کند و هرگاه بعد از نماز جماعت ظاهر شود که پیشنماز عادل نبوده بر مأمومین لازم نیست که نماز را اعاده کنند خواه وقت نماز باقی باشد و خواه نباشد و اگر در اثنای نماز ظاهر شود نیت انفراد کنند و آنچه بنیت اقتدا واقع شده صحیح است چهارم آنکه ایستاده نماز گذارند پس اگر بجهة بیماری نشسته نماز گذارد جایز نیست شخصی را که قادر بر ایستادن باشد باو اقتدا کند اما کسیکه قدرت بر ایستادن ندارد جایز است پنجم آنکه از اخراج بعض حروف و فاتحه و سوره و اذکار واجبی عاجز نباشد پس اگر عاجز باشد او را جایز نیست که پیشنمازی شخصی کند که بر آن قادر باشد و جایز است که پیشنمازی مثل خود کند ششم آنکه مرد باشد هرگاه پیشنمازی مردان کند چه زن را پیشنمازی مردان کردن جایز نیست اما پیشنمازی زنان کردن جایز است مرد را و زن را و خنثی را جایز است که پیشنمازی زنان کند اما پیشنمازی مردان و مثل خود

جایز نیست هفتم آنکه مأموم تقدم بر پیشنماز نکند یعنی جای ایستادن او نزدیکتر بقبله نباشد اما در پهلوی پیشنماز ایستادن او جایز است و بعضی از مجتهدین آنرا نیز جایز نمیدانند و اگر سجده گاه مأموم بواسطه درازی قد او بقبله نزدیکتر باشد بعضی از مجتهدین نماز مأموم را جایز نمیدانند[1] و همچنین هرگاه مأمومین بر دور کعبه نماز گزارند جایز نیست که احدی از ایشان بکعبه نزدیکتر باشد از پیشنماز و اگر در اندرون خانه کعبه نماز گذارند جایز است که یکصف در پس سر پیشنماز و یک صف در پیش ایستند روبروی پیشنماز و جایز است که بر دور پیشنماز ایستند و او در میان دایره ایستد و اگر کشتی که مأمومین در آن نماز گزارند بوزیدن باد مقدم بر کشتی پیشنماز شود واجب است که مأمومین نیت انفراد کنند که اگر بر نیت جماعت نمایند نماز ایشان باطل است که مأمومین نیت پیشنماز بسیار دور نباشد[3] بحیثیتی که بخلاف عادت رسد اما اگر بعضی از مأمومین بواسطه تعدد صفها بسیار دور شوند قصوری ندارد نهم آنکه مکان پیشنماز از مکان مأمومین آنقدر بلند نباشد که نتوان آنرا گام زدن[4] اما جایز است که مکان مأموم بلندتر باشد از مکان پیشنماز بزیاده از یک گام اما هرگاه زمین سربالا یا سراشیب باشد نماز جماعت در آن جایز است خواه مأموم بلند باشد و خواه پیشنماز دهم نیت اقتدا کردن بعد از آنکه پیشنماز تکبیر احرام بگوید و اگر بی نیت اقتدا متابعت کند و امری که بر منفرد واجبست مثل ذکر رکوع و سجود بجا نیاورد نماز او باطل است اما بر پیشنماز نیت پیشنمازی واجب نیست مگر در نمازی که جماعت در آن واجبست مثل نماز جمعه که در آن بر پیشنماز نیت نماز جماعت واجب است یازدهم آنکه پیشنماز نزد مأمومین معین باشد پس اگر دو پیشنماز نماز گذارند و مأموم بیکی غیر معین اقتدا کند نماز او باطل است دوازدهم آنکه پیشنماز زیاده از یک شخص نباشد پس اگر اقتدا بدو شخص کند نماز او باطل است اما اگر پیشنمازی را بیهوشی یا حدثی واقع شود درین صورت بواسطه این عذر مأموم را جایز است که در باقی نماز اقتدا به پیشنماز دیگر کند و بعضی از مجتهدین برآنند که بی عذر نیز جایز است در اثنای اقتدا به پیشنماز عدول به پیشنماز دیگر کردن خصوصاً اگر پیشنماز دیگر افضل و اتقی باشد سیزدهم آنکه مأموم پیشنماز را ببیند یا شخصی از مأمومین را ببیند که پیشنماز را بی واسطه ببیند بواسطه یا بوسایط پس اگر پرده یا دیواری حائل باشد بحیثیتی که مأموم نه پیشنماز را ببیند و نه کسی را بواسطه یا بوسایط

[1] واحوط نیز جایز نبودن است صدر دام ظله

[2] واحوط جایز نبودن است صدر دام ظله

[3] بملاحظه خبر یکیه تحدید دوری بما لا یتخطی فرموده البته زیاده بر خطوه متعارفه از سر مأموم تا موقف امام دور نباشد صدر دام ظله

[4] بلکه مقداریکه از آن عرفاً بلندتر از مکان مأمومین میگویند نباشد صدر دام ظله العالی

پیشنماز را ببیند نماز باطل است و اگر حائل کوتاه باشد چنانکه پیشنماز در وقت نشستن دیده
نشود اما در وقت قیام دیده شود در اینصورت نماز جماعت صحیح است اما اگر زن بمرد اقتدا کند
و حائل در میان باشد نماز زن صحیح است[1] چهارم آنکه صورت نماز پیشنماز مخالف صورت
نماز مأموم نباشد پس در وقتیکه پیشنماز مثلاً نماز کسوف میگذارد جایز نیست که شخصی
در نماز صبح یا ظهر با او اقتدا کند و جایز است در نماز واجبی اقتدا کردن بشخصیکه نماز سنت
میگذارد در شش[2] صورت که قبل ازین مذکور شد و همچنین جایز است اقتدا کردن در نماز
ظهر بنماز عصر و برعکس و در نماز ادا بنماز قضا و برعکس و در نماز دو رکعتی بنماز سه رکعتی یا چهار
رکعتی و برعکس و چون نماز مأموم کمتر باشد مخیر است اگر خواهد انتظار پیشنماز کشد تا وقتیکه
سلام دهد او نیز سلام دهد و اگر خواهد بی انتظار سلام دهد اما انتظار افضل است اما
اگر نماز مأموم اطول باشد مخیر است اگر خواهد قبل از آنکه پیشنماز سلام دهد برخیزد و تتمه
نماز خود را بجا آورد و اگر خواهد انتظار سلام دادن او بکشد و بعد از آن نماز خود را تمام کند و انتظار
افضل است **تتمه** بر مأموم واجبست متابعت کردن پیشنماز یعنی هیچیک از اقوال و
افعال نماز را قبل از پیشنماز بفعل نیاورد اما باهم بجا آوردن جایز است مگر تکبیر احرام که
از او واجبست که مأموم بعد از پیشنماز بجا آورد پس اگر باهم تکبیر احرام را بجا آورند نماز مأموم
باطل خواهد بود و بعضی از مجتهدین برانند که متابعت پیشنماز در اقوال سوای تکبیر احرام واجب
نیست پس اگر مأموم ذکر رکوع یا سجود یا امثال آن را قبل از پیشنماز بجا آورد قصوری
ندارد و این قول اصح است و هرگاه بعضی افعال را پیش از پیشنماز عمداً بجا آورد نماز او
باطل نمیشود پس اگر قبل از پیشنماز رکوع کند واجبست که در رکوع توقف کند تا پیشنماز رکوع را بجا
آورد و نماز او صحیح است[3] مگر در یکصورت و آن آنست که عمداً برکوع رود قبل از آنکه پیشنماز
قرائت را تمام کند اما اگر از روی سهو قبل از پیشنماز رکوع کند در اینصورت واجبست که سر
از رکوع بردارد و متابعت پیشنماز کند در رکوع و جایز است مأموم را سلام دادن قبل از آنکه
پیشنماز سلام دهد خواه ضرورت داشته باشد و خواه نه اما بعد از آنکه نیت انفراد
کند و همچنین جایز است[4] که در اثنای نماز نیت انفراد نماید و تتمه نماز را منفرداً بگذارد
مگر نمازی که جماعت در آن واجبست مثل نماز جمعه و نماز عید وقتی که واجب شود و هرگاه
مأموم در اثنای نماز نیت انفراد کند پس اگر انفراد او قبل از آنست که پیشنماز حمد خوانده

[1] مشکل است صدر دام ظله العالی

[2] در بعضی از اینها معلوم نیست صدر دام ظله

[3] ترک احتیاط با تمام نماز و اعاده آن ننمایند صدر دام ظله العالی

[4] بملاحظه اخبار وارده از اهل بیت اطهار صلوة الله علیهم اجمعین بدون عذر و علت نیت انفراد ننمایند صدر دام ظله العالی

لازم است که او حمد و سوره را بخواند اگر محل سوره باقی باشد و اگر بعد از خواندن پیشنماز حمد را
منفرد شده اکتفا بخواندن پیشنماز نکند در خواندن حمد و خود سوره را بخواند اگر محل سوره
باقی باشد و اگر در اثنای خواندن پیشنماز[1] حمد را یا سوره یا تسبیحات اربع نیت انفراد کند
لازم است که آنچه پیشنماز نخوانده بخواند و از مأموم غیر از قرائت حمد و سوره و تسبیحات[2] اربع
چیزی ساقط نمیشود خواه قرائت پیشنماز را بشنود[3] و خواه نشنود اما تکبیر احرام و ذکر رکوع و سجود
و تشهد و سلام دادن بر مأموم واجبست و بفعل آوردن پیشنماز از او ساقط نمیشود و بعضی از
مجتهدین قرائت مأموم را حرام میدانند و بعضی مکروه مگر آنکه مأموم قرائت پیشنماز را
بهیچ وجه نشنود در اینصورت قرائت او را مکروه نمیدانند و بدانکه هرگاه شخصی وقتی برسد
که پیشنماز در رکوع باشد در اینصورت نیت اقتدا کند و برکوع رود حکم آن دارد که کل رکعت را
دریافته باشد هرچند بعد از فارغ شدن پیشنماز از ذکر رکوع رسیده باشد و اگر ترسد که تا
بصف مأمومین رسیدن پیشنماز سر از رکوع بردارد در اینصورت مخیر است اگر خواهد[4] همانجا
که رسیده نیت اقتدا کند و تکبیر احرام بگوید و برکوع رود و در رکوع کرده خود را بصف رساند و
اگر خواهد دو سجده را نیز آنجا بجا آورد و بعد از آن خود را بصف رساند و سنت است که در وقت
رفتن بجانب صف پای خود را بروی زمین بکشد و گام برندارد و اگر وقتی برسد که پیشنماز
سر از رکوع برداشته و بسجود رفته یا وقتی که در سجده اول باشد در این دو صورت سنت است
که بنیت اقتدا تکبیر احرام بجا آورد و با پیشنماز سجده کند و چون پیشنماز برکعت دویم برخیزد
با او برخیزد و نیت کرده نماز را از سر گیرد و بعضی از مجتهدین برانند که نیت اول کافیست احتیاج
به نیت دیگر نیست و اگر وقتی برسد که پیشنماز سر از سجده دویم برداشته بتشهد نشسته
باشد سنت است که بعد از نیت و تکبیر احرام با او بنشیند و ذکر تشهد را بجا آورد پس اگر
تشهد آخر باشد مأموم آنقدر صبر کند که پیشنماز سلام دهد و بعد از آن برخیزد و نماز را
بهمان نیت اقتدای سابق تمام کند و اگر تشهد اول باشد با پیشنماز برخیزد و نماز را بهمان
نیت باتمام رساند و هرگاه مأموم دو رکعت آخر را با پیشنماز دریافته باشد مخیر است در
دو رکعت باقی که منفرداً میگذارد در میانه حمد و تسبیح اگرچه پیشنماز در دو رکعت فاتحه نخوانده
باشد و بعضی از مجتهدین برانند که هرگاه پیشنماز در دو رکعت آخر فاتحه نخوانده باشد و
اکتفا بتسبیح کرده باشد بر مأموم واجبست که در یکی از دو رکعت فاتحه بخواند و اکتفا به

[1] احوط در نیت انفراد قبل از رکوع مطلقا خواندن حمد و سوره است صدر دام ظله

[2] سقوط تسبیحات از مأموم معلوم نیست ولی بملاحظه خبریکه در این مقام وارد است بنیت قربت مطلقه بخواند خالی از شبهه است صدر دام ظله

[3] با نشنیدن قراءت جهریه امام قراءت را بنیت قربت مطلقه بخوانند صدر دام ظله العالی

[4] ولی آنقدر دور نباشد که مانع از تحقق جماعت است صدر دام ظله

تسبیح نکند واکر شخصی بواسطهٔ تقیه به پیشنماز سنی اظهار اقتدا نماید واجبست که اهسته قرأت کند واکر مجال سوره خواندن نماند فاتحه کافیست واکر مطلقا قرأت نکند نماز او باطل است واکر در اثنای قرأت کردن او پیشنماز برکوع رود او نیز برکوع رود واز قرائت انچه تواند بجا اوردن در وقت خم شدن ودر حال رکوع قبل از ذکر بجا اورد **تتمه** سنت است که صفهای نماز جماعت راست بدارند وصف اول را مخصوص اهل فضل و تقوی کردانند اکر مأموم یك شخص باشد در جانب راست پیشنماز ایستد اکر مرد باشد و اکر زن یا خنثی باشد در پس سر پیش نماز ایستد واکر زن پیشنمازی زنان کند داخل صف ایشان ایستد و تقدم بر ایشان نکند ونیز سنت است که پیشنماز در ذکر رکوع وسجود وقنوت جهر نماید و نماز را تطویل ننماید بسوره های دراز خواندن یا بتطویل قنوت یا ذکر رکوع وسجود وامثال ان و هرکاه پیشنماز در اثنای نماز واقف شود که شخصی داخل مسجد شد واراده نماز جماعت دارد انتظار او بکشد بتطویل ذکر یا قرأت تا ان شخص رکعت را دریابد ومیباید که مدت انتظار زیاده از مقدار ذکر رکوع نباشد وهرکاه داند که جماعتی حاضر خواهند شد که با او اقتدا کنند انتظار امدن ان جماعت بکشد انقدر که وقت فضیلت نماز فوت نشود و مکروهست که پیشنماز جولاه باشد اکرچه عالم باشد یا حجام باشد اکرچه زاهد باشد یا دباق باشد اکرچه عابد باشد وهمچنین مکروهست که کور باشد یا افلج یا جذام باشد داشته باشد مکر انکه پیشنمازی جماعتی کند که در این علتها مثل او باشد وهمچنین مکروهست اقتدا کردن شخصی که وضو دارد بشخصی که نماز را بواسطهٔ ضرورت بتیمم میکذارد

ولی اعاده ان نماز را ترك ننماید صدر دام ظله الکاتبی

باب سیم از کتاب جامع عباسی

در بیان احکام زکوة واجبی وسنتی وخمس واجبی وسنتی دران سه مطلب است **مطلب اول** در بیان زکوة واجبی وادران شش فصل است **فصل اول** بدانکه در باب زکوة دادن مبالغهٔ بسیار در حدیث وارداست از انجمله از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله منقولست که فرمود زکوا اموالکم حتی تقبل صلوتکم یعنی زکوة مال خود بدهید تا نماز شما قبول شود ونیز از انحضرت منقولست که فرمود مانع الزکوة فی النار یعنی منع کنندهٔ زکوة در اتش خواهد سوخت ودر حدیث نیز این مضمون وارد است که شخصی که زکوة مال

خود نمیدهد خدای تعالی در روز قیامت ماری افعی بر او میکمارد که دست او را بکزد وطوق کردن او باشد و هر شتر وکاو وکوسفندی که زکوة او را نداده باشند ان شخص را در زیر دست و پای خود میکیرند وشاخ داران او را شاخ میزنند تا وقتی که حساب خلایق باخر رسد **فصل دوم** بدانکه زکوة در نه چیز واجب است طلا ونقره وکندم وجو وخرما ومویز وشتر وکاو وکوسفند وبر شخصی واجب است که بالغ وعاقل باشد وبنده نباشد و مالك نصاب باشد بتفصیلی که مذکور خواهد شد وقدرت داشته باشد که در مال خود تصرف نماید پس در مالی که غصب شده باشد زکوة نیست و زکوة طلا ونقره دادن وقتی واجبست که سه شرط بهم رسد شرط اول انکه سکه داشته باشد اکرچه ان سکه متروك شده باشد وکسی بان معامله نکند پس در شمسه طلا ونقره وطلا الات ونقره الات زکوة نیست و همچنین در زر مطلس اکرچه مردم بان معامله کنند شرط دوم انکه هر یك از طلا ونقره بنصاب رسیده باشد ونصاب طلا بیست مثقال شرعیست ودر کمتر از بیست مثقال زکوة نیست واکر بر بیست مثقال یك مثقال یا دو مثقال یا سه مثقال زیاده شود در ان زیاده زکوة نیست تا بچهار مثقال رسد وهمچنین اکر بر بیست وچهار مثقال یك مثقال یا دو مثقال یا سه مثقال زیاده شود در ان زیاده زکوة نیست تا وقتی که بچهار مثقال برسد وبر این قیاس و نصاب نقره دویست درهم است ودر کمتر از ان زکوة نیست وهمچنین اکر بر دویست درهم چیزی زیاده شود در ان زیاده زکوة نیست تا وقتیکه بچهل درهم برسد وبر این قیاس و زکوة طلا ونقره یك دانك ونیم ده یکست پس زکوة بیست مثقال طلا نیم مثقال است و زکوة هر چهار مثقال که بعد از بیست مثقال بهم رسد ده یك مثقال است و زکوة دویست درهم نقره پنج درهم است و زکوة چهل درهم که بعد از دویست درهم بهم رسد یك درهم است شرط سیم حولست یعنی انکه نصاب مدت یازده ماه در ملك اینکس باشد و در این یازده ماه سکه دار باشد پس در اول ماه دوازدهم زکوة واجب میشود واکر در اثنای این مدت چیزی از مقدار نصاب تلف شود یا بقرض بشخصی داده شود یا بعضی از طلا الات یا نقره الات یا مطلس سازد زکوة ساقط میشود هر چند تعمد کرده باشد تا زکوة بر او واجب نشود وبدانکه قرض داری مانع زکوة نمیشود پس اکر شخصی مالك دویست درهم باشد و دویست درهم یا زیاده قرض داشته باشد زکوة دادن بر او واجب است هر چند مالك

در فرار از زکوة رعایت احتیاط را نمایند صدر دام ظله

چیز دیکر نباشد **فصل سیم** در بیان زکوة کندم وجو وخرما ومویز زکوة در این اجناس
اربعه واجب میشود بدو شرط شرط اول انکه خود این اجناس را کاشته باشد یا قبل از انکه
کندم وجو وانکور دانه بندد وخرما زرد یا سرخ شود بملك او در اید پس اکر کندم وجو وانکور
بعد از دانه بستن وخرما بعد از انکه سرخ یا زرد شود بملك شخصی در اید زکوة بر او واجب
نیست شرط دویم انکه بنصاب رسیده باشد وان سیصد صاع شرعیست وصاع شرعی
یکهزار ویکصد وهفتاد درهم شرعیست و درهم شرعی بوزن چهل وهشت جو میانه
است پس صاع بوزن پنجاه وشش هزار ویکصد وشصت جو میانه است چنانکه در بحث
وضو مذکور شد وهرچه از نصاب زیاده باشد اکرچه ان یکمن باشد یا کمتر زکوة دادن
ان واجبست وزکوة این اجناس ده یکست اکر باب روان اب باران یا بی احتیاج
باب دادن حاصل شود ونصف ده یکست اکر باب چاه وکاو وامثال ان حاصل شده
باشد واکر بهر دو حاصل شده باشد حکم بر اغلب است واکر برابر باشد چهار دانك ونیم از ده
یك ان باید داد پس اکر شصت خروار کندم بهر دو اب بالتسویه حاصل شود زکوة ان چهار
خروار ونیم است واعتبار نصاب این اجناس بعد از وضع خراج[1] وتخم وحصه برزکر ونقصان
کاو ومصالح الاملاك است واکر اب یا زراعت را قبل از دانه بستن خریده باشد قیمت انرا
نیز بیرون کند وبعد از بیرون کردن اینها اکر مقدار نصاب بماند زکوة واجبست[2] و
اکر کمتر بماند ساقط است وانکوری که عادت نیست که انرا مویز کنند ورطبی که عادت
نیست که انرا خرما کنند تخمین باید کرد که اکر مویز وخرما شود بنصاب میرسد یا
نه اکر بنصاب رسد زکوة واجب است والا ساقط است وتا وقت دادن زکوة هرچه
صاحب مال ازین اجناس تصرف نماید از انکور ورطب وغیره واجبست که مقدار
زکوة انرا معلوم خود سازد تا در وقت دادن زکوة عوض ان بمستحق رساند وهرکاه زکوة این
اجناس را یکنوبت داده باشد دیکر دادن زکوة انها واجب نیست اکرچه چند سال بر ان
بکذرد **فصل چهارم** در بیان زکوة شتر وکاو وکوسفند زکوة اینها واجب است
بچهار شرط اول انکه مدت یازده ماه در ملك اینکس باشد دویم انکه در مدت مذکور
قوت انها از چریدن باشد نه از مال مالك سیم انکه در مدت مذکور شتر وکاو وا کار
نفرماید[3] مثل بار کردن وزمین شیار کردن چهارم انکه بنصاب رسد پس در کمتر از پنج

[1] خراج سلطان شیعه موضوع نیست بلی انچه از عین جنس میبرد زکوة ان مقدار را جایز است ندهند صدر دام ظله

[2] احوط وضع نکردن مؤنه است خصوصا انچه پیش از دانه بستن بوده است صدر دام ظله العالی

[3] چون در کوسفند کار فرمودن ان متعارف نیست صدر دام ظله العالی

شتر زکوة نیست وتا به بیست وشش شتر رسد زکوة هر پنج شتر یك رأس کوسفند است و
چون به بیست وشش رسد زکوة ان یکنفر شتر ماده است که یکسال تمام کرده باشد
وداخل سال دویم شده باشد وچون بسی وشش رسد زکوة ان یکنفر شتر ماده است
که داخل سال سیم شده باشد وچون بچهل وشش رسد زکوة ان یکنفر شتر ماده است
که در سال چهارم داخل شده باشد وچون بشصت ویك رسد زکوة ان یکنفر شتر ماده
است که در سال پنجم داخل شده باشد وچون بهفتاد وشش رسد زکوة ان دو
نفر شتر ماده است که داخل در سال سیم شده باشد وچون بنود ویك رسد زکوة دو نفر
شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده باشد وچون بصد وبیست ویك
رسد زکوة ان در هر چهل نفر یك شتر ماده است که در سال دوم داخل شده باشد و
در هر پنجاه نفر یکنفر شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده باشد[1] وکاو تا بسی
نرسد زکوة ندارد وچون بسی رسد زکوة ان یکفرد کوساله است خواه نر وخواه ماده
که در سال دویم داخل شده باشد وچون بچهل رسد زکوة یکفرد کوساله است که در سال
سیم داخل شده باشد وکوسفند تا بچهل نرسد زکوة ندارد وچون بچهل رسد زکوة
یك رأس کوسفند است وچون بصد وبیست ویك رسد زکوة دو رأس کوسفند است
وچون بدویست ویك رسد زکوة سه رأس کوسفند است وچون بسیصد ویك رسد زکوة
چهار رأس کوسفند است وچون بچهارصد رسد زکوة در هر صد رأس یك رأس است وهر
عددی که مذکور شد از شتر وکاو وکوسفند انرا در شرع نصاب کویند وهرچه در مابین
دو نصاب واقع است زکوة ندارد وکوسفندی که بزکوة داده میشود واجبست که کمتر از
هفت ماهه نباشد[2] وبیمار وعیبناك ولاغر وابستن[3] نباشد واکر تازه زائیده باشد تا
پانزده روز نکذرد زکوة نمیتوان داد **فصل پنجم** در مستحقان زکوة وایشان
هشت فرقه اند اول ودویم فقرا ومساکین اند یعنی کسانیکه مالك قوت یکساله خود
وعیال خود نباشد وکسبی وصنعتی نداشته باشد که بان وفا کند بشرط انکه سید
نباشد مکر انکه زکوة دهنده سید باشد چه زکوة سید بر سادات رواست سیم
جماعتی اند که حاکم شرع ایشان را بواسطه اخذ زکوة از مردم وضبط ومحاسبه وقسمت ان
تعیین نموده باشد وشرط نیست که این جماعت فقرا ومساکین باشند پس هرچند مالدار

[1] احوط انست که بهر یك از چهل و پنجاه که تمام عدد را میکیرد یا کمتر باقی میماند بان حساب کنند پس در صد وبیست و یك اختیار چهل ودر صد وپنجاه مثلا اختیار پنجاه نمایند انشاء الله تعالی ودر کاو نیز رعایت این احتیاط را مرعی دارند صدر دام ظله

[2] والاحوط انست که کمتر از یکساله نباشد صدر دام ظله

[3] علی الاحوط ودر تازه زائیده احوط ...

باشند انچه حاکم شرع بحق السعی ایشان تعیین نماید میتوانند کرفت چهارم جماعت کافر که در
جهاد مدد اهل اسلام میکنند پنجم هر بنده که در خدمت اقای خود مشقت و ازار کشد پس
اورا از زکوة میتوان خریدن وازاد کردن وهمچنین بنده که شرط کرده باشد که مبلغی باقا دهد
وبعد ازان ازاد باشد هرکاه عاجز باشد از تحصیل کل ان مبلغ یا بعض ان پس ان مبلغ را تا
تتمه انرا از زکوة باقای او میتوان داد تا ازاد شود ششم جماعتی که قرض بسیار براورده باشد
واز دادن ان عاجز باشند بشرط انکه ان قرض را در معصیت صرف نکرده باشند هفتم
سبیل الله مثل پل ساختن ومسجد عمارت کردن ومدرسه جهة طالبان علم ساختن که
بعلمی مشغول باشند که در اخرت نفعی ازان بایشان رسد هشتم ابن سبیل یعنی شخصی که اکر در
شهر خود مالدار وغنی باشد اما بغربت افتاده وپریشان شده باشد باو زکوة میتوان داد
بشرط انکه سفر او سفر معصیت نباشد وشخصی نیابد که ازو قرض بکیرد یا چیزی از اموال
که در شهر خود دارد بفروشد **فصل ششم** در بیان زکوة فطره بدانکه هر شخصی که
عاقل وبالغ باشد وقادر بر قوت یکساله خود وعیال خود باشد خواه خود وعیالان
او روزه ماه رمضان کرفته باشند وخواه نکرفته باشند براو واجب است که از خود و
از هریك از عیالان مقدار یکصاع یعنی یکمن ویك چهاریك بوزن تبریز تخمینا از کندم یا جو
یا خرما یا مویز یا برنج یا کشك یا شیر یا انچه در اغلب اوقات قوت اهل ان ملك باشد
بمستحق رساند ومقدار صاع قبل ازاین نیز مذکور شد ووقت دادن بمستحق نیت چنین
کند که این جنس را بمستحق میدهم بجهة زکوة فطره واجب تقرب بخدا وکسیکه فقیر بود
ویرا سنت است که زکوة فطره را اخراج نماید وکیفیت ان چنانست که یکصاع را نیت کند
وبدست عیال بدهد تا یك یك بدست کیرند انکاه از ایشان بستاند وبمستحق برساند
ومصرف زکوة فطره مصرف زکوة مال است وجایز است دادن قیمت ان جنس بمستحق
واکر در شب عید رمضان مهمانی قبل از شام برسد فطره او براینکس واجبست خواه
طعام اینکس را خورد وخواه نخورد وهمچنین هر غلام وکنیز که کریخته یا غائب باشند فطره
ایشان نیز براینکس واجبست مادام که مردن ایشان معلوم نباشد ووقت دادن زکوة
فطره از اول شب عید است تا وقت ظهر روز عید وحرام است تاخیر ان بعد ازان پس
اکر تاخیر کند بر نیت قضا باید داد وبعضی از مجتهدین برانند که تا اخر روز عید

بنیت ادا میتوان داد وبعد ازان قضاست **مطلب دویم** در بیان زکوة سنتی بدانکه زکوة در
هشت چیز سنت است اول اسب مادیان است وزکوة هر اسبی در سالی دو مثقال شرعی طلا
است اکر پدر ومادرش هردو اصیل باشند یك مثقال است اکر یکی از ایشان اصیل باشد یا
هیچیك اصیل نباشند بشرط انکه تمام سال در صحرا بچرند یعنی علیق ایشان از مال مالك نباشد دویم
از انچه زکوة دادن در ان سنت است مالیست که مالك ان کاری کرده باشد که بواسطه ان کار
زکوة در ان واجب نشده باشد مثل انکه در اثنای سال شخصی قرض دهد یا زر سکه دار را
مطلس سازد یا از نصاب اول شتر یا کاو یا کوسفند چیزی بشخصی ببخشد پس مثل اینها زکوة دادن
سنت است سیم از انچه زکوة در ان سنت است حاصل مستغلات است مثل دکان وحمام و
کاروانسرا وامثال ان پس سنت است که یك دانك ونیم ده یك حاصل انرا زکوة بدهد هرچند
بنصاب نرسد وحول نکذرد چهارم از انچه زکوة در ان سنت است هرچیزیست که از زمین بروید
وبکیل ووزن درآید مثل برنج ونخود وعدس وماش ومانند ان ونصاب وحول ان بطریق نصاب
وحول کندم وجو وخرما ومویز است وهمچنین در عشر ونصف عشر اما در سبزیها وخربزه وخیار و
مانند ان زکوة سنت نیست پنجم مالی است که از انچه زکوة دادن ان سنت است چند سال در
دست مالك نباشد وبعد از چند سال بدست مالك اید سنت است که زکوة یکساله انرا بدهد
ششم از انچه زکوة در ان سنت است مالیست که مالك در ان شك داشته باشد که بنصاب
رسیده یا نه سنت است که مادام که شك داشته باشد زکوة انرا هر ساله داده باشد هفتم
از انچه زکوة دادن ان سنت است مال تجارت است یعنی هرکاه شخصی متاعی چند بجهة
تجارت بخرد یا ملکی را اجاره کند بقصد انکه باجاره دهد که فائده از ان حاصل
کند پس هرکاه راس المال بنصاب طلا ونقره برسد ودر مدت یك سال نقصان نکند
زکوة دادن ان سنت است هشتم از انچه زکوة دادن ان سنت است مال طفل است
هرکاه ولی طفل بان تجارت کند از برای طفل وشرط زکوة تجارت بهم رسد سنت است
که ولی از ان زکوة بدهد **مطلب سیم** در بیان احکام خمس بدانکه خمس در هفت
چیز واجبست اول غنیمتی که از کافران حربی بدست اید هر مقدار که باشد دویم هر کانی
که بهم رسد مثل فیروزه ومس وکل ارمنی ومانند ان بشرط انکه بعد از اخراجات ضروری
مثل کندن وصاف نمودن قیمت انچه بماند بیست مثقال شرعی باشد و

بعضی از مجتهدین را مذهب آنست که دادن خمس آن واجبست هر چند قیمت آن از بیست
مثقال کمتر باشد سیم هر چه از دریا بغواصی بیرون آورند مثل مروارید و مرجان و غیر
آن هرگاه قیمت آن بیست مثقال طلا شود چهارم مال حلال هرگاه بمال حرام مخلوط شود و
قدر حرام و صاحب آن معلوم نباشد اما اینقدر معلوم باشد که از پنج یک زیاده نیست
درین صورت خمس آنرا میباید داد هر مقدار که باشد و باقی حلال میشود و اگر معلوم باشد
که از پنجیک زیاده است خمس را باید داد و آن زیادتی را تخمین باید کرد و بفقرا و مساکین تصدق
باید نمود پنجم زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد واجبست که خمس آن زمین یا خمس
قیمت آن یا خمس حاصل هر ساله آنرا بدهد ششم زری که در زمین یافت شود پس اگر
در بلاد کافران حربی یافت شده باشد دادن خمس آن واجبست خواه اثر اسلام بر آن باشد و
خواه نباشد و باقی از آن شخصست که یافته است و همچنین اگر بلاد اسلام یافت شده باشد
و اثر اسلام بر آن نباشد که اگر اثر اسلام بر آن باشد لقطه است و احکام بعد ازین
مذکور خواهد شد هفتم فائده که از تجارت یا زراعت یا حرفت و مانند آن بهم رسد
پس هرگاه آن فائده زیاده از کل اخراجات یکساله اینکس باشد خمس زیاده را باید
داد پس اگر شخصی از سود تجارت بیست تومان مثلاً حاصل کرده باشد و اخراجات
لایق بحال او ده تومان شود ده تومان از آن بیست تومان بجهة اخراجات بردارد و از ده
تومان که بماند دو تومان بخمس بدهد و برین قیاس است فائده که از زراعت و حرفت حاصل
شود و اگر درانسال پیشکشی بشخصی بدهد یا زن بخواهد یا غلام یا کنیزک بخرد یا او را جریمه
کنند از جمله اخراجات سال حسابست پس آنچه بعد از وضع کل اینها بماند دادن خمس آن واجبست
هر قدر که باشد و بدانکه نصف خمس تعلق بحضرت صاحب الزمان علیه السلام دارد و نصف
دیگر بسادات یعنی جمعیکه از جانب پدر بهاشم که جد حضرت رسالت پناه است صلی الله
علیه و آله منسوبست اگرچه از اولاد حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام نباشند بشرط آنکه
شیعهٔ اثنی عشری باشد و ایتام یا مساکین یا ابنای سبیل باشد و نصفی که باین جماعت
متعلقست صاحب مال میتواند که خود میانهٔ ایشان قسمت نماید و اما آن نصف که تعلق
بحضرت صاحب الزمان علیه السلام دارد در زمان غیبت بر صاحب مال واجبست که
بمجتهد دهد تا مجتهد آنرا میانهٔ آن جماعت قسمت نماید.

۱ فرمایش بعض از مجتهدین احوط است صدر دام ظله

۲ هرگاه قیمت آن یکمثقال شود احتیاط رعایت نمایند صدر دام ظله العالی

۳ معلوم نیست پس خمس آنرا البته بدهد صدر دام ظله العالی

۴ که غرض عقلائی دران داشته باشد صدر دام ظله العالی

۵ اگر ذی شأن غلام و کنیز داشتن باشد صدر دام ظله العالی

۶ اذن مجتهد نیز کفایت میکند صدر دام ظله

باب چهارم از کتاب جامع عباسی

در بیان احکام روزه واجبی و سنتی و دران چهار مطلب است **مطلب اول** در بیان محرمات
و مبطلات روزه بدانکه هشت چیز است که بفعل آوردن آن در روزهٔ واجبی حرام است
و اگر بفعل آورند روزه باطل میشود اول چیزی خوردن و آشامیدن هر چند خوردن و آشامیدن
آن خلاف عادت باشد و بعضی از مجتهدین را مذهب آنست که خوردن چیزی که خلاف عادتست
مثل پوست تخم مرغ و برگ درخت و مانند آن روزه را باطل نمیکند و این مذهب ضعیف است و
هرگاه بلغم از دماغ یا از سینه بدهن آید فرو بردن آن روزه را باطل میسازد و اگر تشنگی یا
گرسنگی بر شخصی غالب شود چنانچه تحمل نتواند کرد دران وقت بخورد اما زیاده بر آنچه دفع مضرت
کند نخورد و بر او واجبست که لقمه را ببزرگ کند و همچنین جرعهٔ آب را که مدت خوردن و آشامیدن
دراز نشود دوم از آنچه روزه را باطل میسازد انزال منی است عمداً بهر طریق که باشد اما اگر
روزه دار در روز محتلم شود روزهٔ او باطل نمیشود و لازم نیست که همان وقت غسل کند مگر آنکه وقت
نماز تنگ شود و اگر داند که چون در روز خواب کند محتلم خواهد شد خواب کردن او از روی عمد
و اختیار حرام است سیم از آنچه روزه را باطل میسازد داخل کردن حشفه است عمداً در قبل یا
دبر مرده یا زنده پس روزهٔ فاعل و مفعول هر دو باطل میشود و اگر شخصی زن خود را در روز
رمضان جماع کند کفارهٔ خود و آن زن در کردن مرد است و اگر زن مرد را بزور بجماع وادارد کفارهٔ
زن و مرد بر زنست چهارم از آنچه روزه را باطل میسازد عمداً بر جنابت ماندنست تا وقت
صبح پس قضا و کفاره لازم میشود و همچنین اگر زن تاخیر غسل حیض یا استحاضه یا نفاس
کند تا وقت صبح داخل شود و اگر جنب بخوابد بقصد آنکه آخر شب غسل کند و تا صبح بیدار
نشود نه قضا برو لازمست نه کفاره و اگر قصد آن داشت که غسل نکند هم قضا و هم کفاره
لازمست و اگر غسل کردن و نکردن بخاطرش نرسیده باشد قضا لازمست نه کفاره و همچنین
اگر از خواب اول بیدار شود و نوبت دوم بخواب رود بگمان آنکه بجهة غسل کردن در آخر
شب بیدار خواهد شد و تا صبح بیدار نشود قضا لازمست نه کفاره و اگر درین صورت گمان بیدار
شدن نداشته باشد کفاره نیز لازم میشود و اگر نوبت سیم بخواب رود و تا صبح بیدار نشود قضا و کفاره برو
لازمست هر چند بقصد غسل کردن بخواب رود و گمان داشته باشد که در شب بجهة غسل کردن بیدار خواهد شد

۱ لزوم آن معلوم نیست صدر دام ظله

۲ معلوم نیست صدر دام ظله

۳ احوط کفاره است نیز صدر دام ظله

۴ کفاره نیز احوط است ظله

پنجم از انچه روزه را باطل میکند رسانیدن کرد غلیظ است عمداً بحلق و همچنین رسانیدن
دود غلیظ و بخار غلیظ پس هرگاه یکی ازین سه چیز را بحلق رساند از روی عمد قضا بر و لازم است
امّا کفّاره ندارد ششم از انچه روزه را باطل میکند قی کردنست از روی عمد و ان موجب قضاست
و کفّاره لازم نیست و بعضی از مجتهدین[1] کفّاره را نیز لازم میدانند امّا اگر بی اختیار اید یا از روی
سهو قی کند چیزی لازم نمیشود هفتم از انچه روزه را باطل میکند فرو رفتن در اب است
از روی عمد و بان قضا واجب است و بعضی از مجتهدین[2] کفّاره را نیز واجب میدانند
و اگر جنب روزهٔ واجبی داشته باشد و غسل ارتماسی کند ان غسل باطل است هشتم
از انچه روزه را باطل میسازد دروغ گفتن است بر خدا مثل انکه بگوید که فلان چیز را
خدای تعالی حرام کرده یا فلان را حلال و این قول خلاف واقع باشد و همچنین دروغ
گفتن بر پیغمبر و بر یکی از حضرات ائمهٔ معصومین علیهم السلام و ان موجب قضاست و
بعضی[3] از مجتهدین کفّاره را نیز واجب میدانند و بعضی هیچیک را واجب نمیدانند

مطلب دویم در بیان روزه های واجب و سنّت و مکروه و حرام و دران
چهار فصل است **فصل اوّل** در بیان روزه های واجبی و ان بر هشت قسم است
اوّل روزه ماه رمضان است و ثابت میشود داخل شدن ماه رمضان بیکی از سه چیز
اوّل انکه معلوم شود که از ماه شعبان سی روز گذشته دویم انکه شیاع یعنی جمعی کثیر که
که از سخن ایشان ظن حاصل شود اخبار نمایند که ماه را دیده اند سیم انکه دو مرد عادل
گواهی دهند که ماه را دیده اند پس اگر دو زن عادله یا انکه یک مرد عادل گواهی دهند
که ماه را دیده اند بگواهی ایشان ثابت نمیشود مگر انکه بسر حد شیاع رسد و بحساب تقویم
و غیر ان داخل شدن ماه ثابت نمیشود دویم از روزه های واجب روزه قضای ماه
رمضان است و واجبست بجا اوردن ان پیش از انکه رمضان اینده داخل شود پس اگر
بر شخصی ده روز مثلاً از قضای ماه رمضان واجب باشد قضای انرا تاخیر میتواند کرد تا
وقتی که بماه رمضان اینده ده روز بماند پس اگر همیشه عازم بوده که ان ده روز را قضا کند و
چون بماه رمضان ده روز بماند مانعی از روزه داشتن بهم رسد مثل انکه بیمار شود یا زن حیض
بیند درینصورت همین قضای ده روز واجبست و بس و اگر بی عذر تا رمضان اینده تاخیر
کرده باشد ده روز را قضا کند و بجهت هر روز مقدار یک مدّ گندم[5] یا برنج یا نان یا مانند

[1] چون ظاهر بعض اخبار لزوم کفّاره است پس رعایت احتیاط را موافق فرمایش بعض از مجتهدین نمایند صدر دام ظلّه العالی

[2] درینجا نیز فرمایش بعض از مجتهدین احوط است صدر دام ظلّه

[3] درینجا نیز فرمایش بعض از مجتهدین احوط است و احوط الحاق حضرت زهراء سلام الله علیها است باین حکم صدر دام ظلّه

[4] معلوم نیست صدر دام ظلّه

[5] ولی احوط دو مدّ است صدر دام ظلّه العالی

ان تصدّق کند و مدّی چهار یک صاع است یعنی بوزن چهارده هزار چهل جو میانه است و همچنین
قضا و تصدّق لازم است اگر عزم بر قضا نداشته باشد تا وقتی که برمضان اینده مقدار مدّت
قضا بماند و درین مدّت بیمار شود یا زن حیض بیند و بدانکه قضای ماه رمضان را پیش از
پیشین فاسد میتوان ساخت بخوردن و جماع و غیر ان و بعد از پیشین حرام است پس اگر بعد از
پیشین فاسد سازد بخوردن و غیر ان قضا و کفّاره لازم میشود و کفّارهٔ ان ده مسکین را طعام
دادنست و اگر از ان عاجز شود سه روز روزه بدارد سیم از روزه های واجبی انست که
شخصی خود را بشخصی باجاره دهد که قضای روزه میت او کند پس بر او واجبست که بسیار
تأخیر در قضا نکند و نوعی نماید که در عرف گویند که مشغول است بقضای روزه چهارم
از روزه های واجبی روزه ایست که بر پدر و اینکس[1] واجب بوده و پدر در حال حیات با وجود
قدرت بر قضای ان قضا نکرده باشد پس بر پسر بزرگتر واجبست که انرا قضا کند و اگر میّت دو پسر
داشته باشد که سال یکی بیشتر باشد و سال یکی کمتر امّا انکه سال او کمتر است بالغ شده باشد بعضی از
مجتهدین بر انند که قضا بر انکس است که بالغ است امّا اصحّ انست که قضا بر انکس است که سال او
بیشتر است و اگر هر دو در سنّ برابر باشند هر یک نصفی قضا کنند اگر عدد قضا جفت باشد
و اگر طاق باشد قضای یکروز ان واجب کفائیست یعنی هر کدام که انروز را قضا
کند از دیگری ساقط میشود پس اگر هر دو انروز را روزه بدارند و بعد از پیشین مقارن
هم افطار نمایند کفّارهٔ ان نزد بعضی از مجتهدین واجب کفائیست و بعضی بر انند که هر دو
بالسّویه واجبست قسم پنجم از روزه های واجب انست که بنذر یا عهد یا سوگند واجب شود
و این بر دو قسم است مطلق و معیّن مطلق انست که نذر کند که یکروز روزه بدارد و
تعیین زمان و مکان ننماید و معیّن بر سه قسم است اوّل انکه تعیین زمان کند مثل
روزهٔ اوّل ماه رجب دویم انکه تعیین مکان کند مثل یکی از عتبات عالیات سیم انکه
تعیین زمان و مکان هر دو کند مثل روزهٔ اوّل ماه رجب در مکّهٔ معظّمه پس هرگاه
از روزه داشتن دران زمان یا دران مکان مانعی مثل بیماری یا سفر ضروری یا حیض
بهم رسد قضا باید کرد قسم ششم از روزه های واجبی روزه دو ماهست بجهة کفّاره فاسد
کردن روزهٔ ماه رمضان پس هرگاه شخصی بالغ عاقل از روی عمد در روز ماه رمضان
روزه را بخوردن یا اشامیدن یا جماع کردن یا مانند ان باطل سازد مخیّر است در انکه دو ماه

[1] روزهٔ واجب بمادر را نیز قضا نماید علی الاحوط چنانچه گذشت صدر دام ظلّه

[2] مگر فوت در سفر که قدرت بر قضا دران شرط نیست صدر دام ظلّه

[3] فرمایش این بعض احوط است صدر دام ظلّه

روزه بدارد یا یك بنده آزاد کند یا شصت مسکین را طعام دهد هر مسکین را یك مد نزد بعض مجتهدین و دو مد نزد بعض دیگر و اگر روزه ماه رمضان را بچیزی حرام فاسد سازد مثل خمر یا طعام غصبی خوردن یا زنا کردن یا در حیض جماع کردن در اینصورت سه کفاره بر او لازم است یعنی دو ماه روزه بدارد و یك بنده آزاد کند و شصت مسکین را طعام دهد قسم هفتم روزه اعتکافست که بتفصیل عنقریب مذکور میشود هشتم روزه کفارات است که در بحث کفارات مذکور خواهد شد **فصل دویم** در بیان روزه سنتی و انواع آن بسیار است و ما در این کتاب بیست نوع از آن که مشهورتر است مذکور میسازیم اول روزه روز مولود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و آن هفدهم ماه ربیع الاول است دوم روزه روز مبعث آنحضرت و آن بیست و هفتم رجب است سیم روزه روز عید غدیر و آن هجدهم ذی حجه است چهارم روزه سه روز از هر ماه یعنی پنجشنبه هفته اول ماه و پنجشنبه هفته آخر ماه و چهارشنبه اول دهه دوم ماه پنجم روزه ایام بیض و آن نیز سه روز است سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم از هر ماه ششم روزه روز عرفه که نهم ماه ذی حجه است بدو شرط اول آنکه محقق باشد که نهم ماه است دویم آنکه از روزه داشتن ضعف حاصل نشود بحیثیتی که نتواند بفراغت بدعا اشتغال نماید هفتم روزه روز مباهله و آن بیست و چهارم ماه ذیحجه است و آن روز تصدق کردن حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است انگشتر خود را در اثنای رکوع هشتم روزه اول ماه ذی حجه است تا روز نهم نهم روزه کل ماه رجب دهم روزه کل ماه شعبان یازدهم روزه دحو الارض است و آن بیست و پنجم ذیقعده است دوازدهم روزه نه روز اول ماه محرم است سیزدهم روزه روز عاشورا که روز دهم محرم است تا وقت عصر و بعد از آن افطار باب نمایند یا بخاك کربلا بنیت شفا بشرط آنکه زیاده بر یك نخود نخورده باشد چهاردهم روزه پنجشنبه و جمعه پانزدهم روزه یوم ترویه و آن هشتم ماه ذی حجه است شانزدهم روزه شش روز بعد از عید ماه رمضان هفدهم روزه پانزدهم ماه جمادی الاولی هجدهم روزه داود پیغمبر علیه السلام و آن همیشه یکروز در میان ماه روزه داشتن است نوزدهم روزه یوم الشك بنیت سنت و آن آخر شعبان است هرگاه احتمال اول ماه رمضان داشته باشد بیستم روزه بیست و نهم ذی قعده است **فصل سیم** در بیان روزه حرام و آن نه قسم است

[1] قسم نهم روزه روزیکه در شب آن خوابیده است پیش از نماز عشا و بیدار نشده تا نصف آن شب چنانچه در کفارات خواهد آمد صدر دام ظله العالی

[2] مدّ کی در افطار بخاك کربلا در روز عاشورا غیر از مایش مرحوم شیخ در مصباح متهجد بنظر رسیده پس در غیر حال ناخوشی که بتوان آن را بنیت شفا خورد چنانچه فرموده اند البته ترك نمایند صدر دام ظله

اول روزه عید ماه رمضان و عید قربان باجماع اهل اسلام دویم روزه یوم الشك به قصد آنکه روزه ماه رمضان است اما بقصد قضا یا نذر حرام نیست سیم روزه صمت یعنی در اثنای نیت روزه کند که از اول روز تا شب حرف نزند چهارم روزه وصال و از او دو تفسیر است اول آنکه در وقت نیت روزه قصد تاخیر افطار کند و شام و سحور را یکی نماید دویم آنکه دو روز متوالی روزه بدارد بی آنکه در شب روزه بگشاید پنجم روزه زن بنیت سنت بی رخصت شوهر ششم روزه غلام و کنیز بنیت سنت بی رخصت آقا هفتم روزه بیمار هرگاه از روزه گمان مضرت داشته باشد یا طبیب حاذق گوید که روزه مضرت میرساند هر چند آن طبیب کافر باشد و همچنین اگر طبیب حاذق گوید که علاج آن بیمار منحصر است در مجامعت و تاخیر مجامعت تا شب خطر عظیم دارد در این صورت مجامعت در روز ماه رمضان واجب میشود پس اگر زن یا کنیزك اینکس روزه واجب داشته باشند و عودتی دیگر که روزه بر او واجب نباشد یافت نشود زن خود یا کنیز خود را میتواند که بروز مجامعت کند و بر ایشان ممانعت نقد که توانند لازم است و چون یکی از ایشان را مجامعت کند واجبست که کفاره او را بدهد هشتم از روزه های حرام روزه مسافر است بنیت وجوب هرگاه سفر او مباح باشد مگر در سه جا که روزه واجب در سفر مباح در آن سه جا جایز است و حرام نیست اول روزه نذری که سفراً و حضراً قید شده باشد دوم روزه سه روز در وقت حج هرگاه قربانی یافت نشود چنانکه در باب حج مذکور میشود سیم روزه هجده روز شخصی را که در حج قبل از غروب آفتاب از عرفات بیرون رود چنانکه در باب حج مذکور خواهد شد نهم از روزه های حرام روزه ایام تشریق است و آن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذیحجه است شخصی را که در منی باشد که اگر در غیر منی باشد روزه آن حرام نیست بلکه ثواب دارد **فصل چهارم** در بیان روزه مکروه و آن چهار است اول روزه سنتی در سفر دوم روزه سنتی که شخصی که مؤمنی او را دعوت کرده باشد بطعام سنت است که افطار کند و اظهار نکند که روزه دار است سیم روزه یوم عرفه هرگاه شك در اول ماه داشته باشد یا روزه موجب ضعف شود بر وجهی که بفراغت اشتغال بدعا نتواند نمود چهارم روزه مهمان بر نیت سنت بی رخصت صاحب خانه و بعضی از مجتهدین بر آنند که روزه صاحب خانه نیز بی رخصت مهمان مکروه است **مطلب سیم** در بیان باقی احکام روزه و در آن چهار فصل است **فصل اول**

[1] این قسم و قسم ششم تفصیلی دارد که منافی با وضع حاشیه است صدر دام ظله

[2] کمانیکه ملاحظه آن لازم است شرعاً

[3] بلکه احوط ترك است صدر دام ظله

در بیان نیت روزه بدانکه شش امر در نیت روزه معتبر است اول نیت را قبل از طلوع فجر بجا
اوردن دویم قصد قربت سیم تعیین انکه این روزه واجبست یا سنت چهارم تعیین انکه از ماه
رمضانست یا نذر یا کفاره پنجم تعیین انکه ادا است یا قضا و بعضی برانند که در روزهٔ ماه رمضان
نیت ادا لازم نیست ششم استدامت حکمی یعنی در اثنای روز قصد فعلی نکند که روزه را باطل
میکند مثل خوردن و اشامیدن و جماع کردن و مانند ان پس اگر شخصی در اثنای روزه قصد چنین
فعلی کند گناه کار است اگرچه انرا بفعل نیاورد و میانهٔ مجتهدین خلافست که ایا بمجرد این قصد روزه
باطل میشود یا نه و بر تقدیر بطلان ایا همین قضا لازم است یا کفاره نیز لازم میشود و در این نیز خلافست
واصح انست که قضا لازم است اما کفاره لازم نیست و بدانکه اگر شخصی نیت روزه واجبی را فراموش کند و
قبل از پیشین بیادش اید در انوقت نیت کند روزه او صحیحست و در روزه سنتی هر وقت بخاطر رسد اگر نیت
کند ثواب روزهٔ انروز را دارد اگرچه پیش از شام بیک لحظه نیت کند **فصل دوم** در ذکر جماعتی
که روزهٔ ایشان صحیح نیست اول شخصی که از روزه داشتن بواسطهٔ پیری مشقت عظیم یابد پس عوض
هر روز یک مد گندم یا مانند ان تصدق نماید دویم شخصی که تشنگی براو غالب باشد و مشقت
عظیم از روزه داشتن کشد او نیز عوض هر روز یک مد گندم یا مثل ان تصدق نماید و هر وقت که
عذر او برطرف شود قضا کند سیم زنی که حامله باشد و گمان ان داشته باشد که از روزه داشتن باو
یا بحمل او ضرر میرسد حکم او حکم صاحب تشنگی است چهارم زنی که بطفل شیر میدهد خواه
طفل خود و خواه طفل غیر را هرگاه از روزه داشتن شیر او وفا بطفل نکند او حکم حامله دارد
پنجم زنی که حیض داشته باشد یا نفاس یا انکه استحاضه داشته باشد و غسل واجب را بفعل
نیاورده باشد ششم بیماری که از روزه داشتن ضرر یابد هفتم مسافر چنانکه قبل از این
مذکور شد هشتم طفلی که بعد از طلوع فجر بالغ شود روزه انروز از او صحیح نیست و بعضی از
مجتهدین برانند که اگر قبل از پیشین بالغ شود روزهٔ انروز از او صحیح است نهم شخصی که
مست باشد روزه او صحیح نیست و قضای انروز براو واجبست دهم شخصی که کافر اصلی بوده
باشد و بعد از طلوع فجر مسلمان شود روزه داشتن انروز از او صحیح نیست و بعضی از
مجتهدین برانند که اگر قبل از پیشین مسلمان شود روزهٔ انروز از او صحیح است و قضای
روزه های گذشته از او ساقط است اما هرگاه مرتد شود و باز توبه کند براو لازم است
قضای روزه واجبی که در ایام رده از او فوت شده اما اگر سنی شیعه شود حکم کافر اصلی

بانبودن ضرر یکیه شرعاً غایت ان لازم است صحیح نبودن معلوم نیست در این جماعت و جماعت دوم صدر دام ظله العالی

دارد که قضای روزه براو واجب نیست **فصل سیم** در بیان امری چند که بفعل اوردن
انها در ماه رمضان سنت است و ان دوازده امر است اول انکه در وقت دیدن هلال این
دعا بخواند و بعضی از مجتهدین خواندن این دعا را در وقت دیدن هلال واجب میدانند
و میباید که در وقت خواندن این دعا رو بجانب قبله کند نه بجانب هلال و دعا اینست
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي خَلَقَنِي وَخَلَقَكَ وَقَدَّرَ مَنَازِلَكَ وَجَعَلَكَ مَوَاقِيتَ لِلنَّاسِ اَللّٰهُمَّ
اَهِلَّهُ عَلَيْنَا اِهْلَالاً مُبَارَكاً اَللّٰهُمَّ اَدْخِلْهُ عَلَيْنَا بِالسَّلَامَةِ وَالْاِسْلَامِ وَالْيَقِينِ وَالْاِيمَانِ
وَالْبِرِّ وَالتَّقْوٰى وَالتَّوْفِيقِ لِمَا تُحِبُّ وَتَرْضٰى دویم مباشرت با حلال خود کردن در شب
اول ماه رمضان سیم افطار کردن بشیرینی چهارم تعجیل افطار قبل از نماز اگر انتظار او
کشند که با او افطار کنند پنجم سحور خوردن و هر چند بطلوع فجر نزدیکتر باشد ثواب ان بیشتر است
ششم خواندن این دعا نزد افطار اَللّٰهُمَّ لَكَ صُمْنَا وَعَلٰى رِزْقِكَ اَفْطَرْنَا فَتَقَبَّلْهُ مِنَّا ذَهَبَ
الظَّمَاءُ وَابْتَلَّتِ الْعُرُوقُ وَبَقِيَ الْاَجْرُ اَللّٰهُمَّ تَقَبَّلْهُ مِنَّا وَاَعِنَّا عَلَيْهِ وَسَلِّمْنَا فِيهِ وَتَسَلَّمْهُ
مِنَّا هفتم خواندن دعاهائی که در روزها و شبهای ماه رمضان مقرر است هشتم گذاردن
هزار رکعت نماز بطریقی که در باب نماز مذکور شد نهم خواندن سورهٔ روم و عنکبوت
در شب بیست و سیم دهم غسل کردن در هر شبی که طاقست مثل شب سیم و پانزدهم
و بیست و یکم اما در شب بیست و سیم دو غسل سنت است یکی در اول شب و یکی در اخر
شب چنانکه در بحث طهارت مذکور شد یازدهم انکه در این ماه تخفیف نماید بر
غلام و کنیز خود در خدمت یعنی خدمت دشوار ایشان را نفرماید دوازدهم وداع
ماه رمضان در روز اخر ماه خواندن **فصل چهارم** در ذکر انچه روزه دار را
بفعل اوردن ان مکروه است و ان یازده امر است اول شعر خواندن اگرچه مدح حضرات
مقدسات باشد دوم هر فعلی که موجب ضعف باشد مثل مکث بسیار در حمام و خون
گرفتن و مانند ان سیم زنان را بوسیدن یا دست بازی کردن چهارم شیاف برداشتن
پنجم حقنه کردن ششم سقز خائیدن هفتم در گوش یا بینی چیزی چکانیدن هرگاه
بحلق نرسد که اگر بحلق رسد روزه باطل میشود هشتم شکوفه و گل بو کردن بتخصیص نرگس
نهم پیراهن بر خود تر کردن دهم سرمه که مشک یا صبر داشته باشد در چشم کشیدن یازدهم زنان را
در اب مکث کردن **مطلب چهارم** در اعتکاف و ان مکث صائم است در مسجد

مکروهات روزه

احوط بلکه اقوی مفطر بودن حقنه بمایع است صدر دام ظله

در اعتکاف

جامع سه روز یا زیاده بقصد قربت و در آن ثواب عظیم است خصوصاً اگر در ده روز آخر ماه رمضان
واقع شود و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله همیشه در دهه آخر ماه رمضان اعتکاف
میفرمودند و بی روزه داشتن اعتکاف جایز نیست و از سه روز کمتر نمیباشد و در غیر مسجد
جامع صحیح نیست و هرگاه شخصی بنیت سنت دو روز اعتکاف نماید روز سیم واجب میشود
و اگر پنج روز یا هشت روز اعتکاف کند روز ششم یا نهم واجب میشود و بر این قیاس و جایز
نیست اعتکاف کننده را که از مسجد بیرون رود مگر از برای حاجت ضروری که در مسجد بر
نیاید یا عیادت مؤمنی یا رفتن بوداع او یا مشایعت جنازه او و مانند آن و چون از مسجد
بیرون رود حرام است نشستن و در سایه راه رفتن و نماز گذاردن در غیر مسجدی که در آن اعتکاف
کرده مگر بواسطه ضرورت مثل آنکه بجهة غلبه ضعف بنشیند یا راه تشییع منحصر در
مسقف باشد یا انقضاء وقت نماند که نماز را در مسجد تواند گذارد مگر در مکه معظمه و جایز است
که هرگاه بواسطه ضرورتی از مسجد بیرون رود نماز را هرجا که خواهد بگذارد[1] و نیز حرام است
در اعتکاف واجب روزه را فاسد ساختن و در شب جماع کردن و در روز و شب بوی خوش
شنیدن و زنان را بوسیدن یا دست ببدن ایشان رسانیدن و هرچه روزه را باطل میسازد
اعتکاف را نیز باطل میسازد و اگر اعتکاف واجب را در روز ماه رمضان بجماع فاسد سازد دو
کفاره لازم میشود یکی بجهة ماه رمضان و یکی بجهة اعتکاف و اگر در شب بجماع فاسد سازد یک
کفاره بجهة اعتکاف لازم است پس و همچنین اگر روزه اعتکاف را در روز بغیر جماع فاسد سازد
و اگر معتکف زوجه معتکفه خود را در اعتکاف واجب باکراه مجامعت کند چهار کفاره
براو واجب میشود دو کفاره از جهة خود و دو کفاره از جهة زوجه خود

باب پنجم از کتاب جامع عباسی

در احکام حج

در بیان حج و شروط آن و در آن مقدمه و هفت مطلب است **مقدمه** بدانکه حج
کردن از اعظم ارکان دین است و چون واجب شود تاخیر کردن آن گناه عظیم است و در حدیث
باین مضمون وارد است که هرگاه بر شخصی حج واجب شود و بحج نرود با آنکه مانع شرعی نداشته باشد
پس چون بمیرد در وقت مردن مسلمان نخواهد مرد بلکه یا جهود خواهد مرد یا ارمنی و روایات
بسیار در کثرت ثواب حج از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و حضرات ائمه معصومین

[1] بلکه بدون ضرورت در غیر همان مسجد بگذارد صدر دام ظله العالی

صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده از انجمله منقولست که شخصی بخدمت حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله من از خانه خود بعزم حج بیت الله بیرون آمده بودم و
چون بدانجا رسیدم وقت حج فوت شده بود و من مرد غنی و مالدارم پس امر فرما که مال خود
را در وجهی از وجوه صرف نمایم که ثواب آن مثل ثواب حج باشد پس حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم روی مبارک خود بآن شخص کرده و فرمود که بکوه ابو قبیس نظر کن اگر آن
کوه تمام طلای سرخ شود و آنرا در راه خدا صرف نمائی ثواب آن بثواب حج نمیرسد بعد از آن
آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که شخصی که اراده حج کند چون بمهیا ساختن یراق و اسباب
راه حج اشتغال نماید هر نوبت که یک چیز از آن اسباب و یراق را که از زمین بردارد و یا بر زمین گذارد
حق تعالی ده ثواب از برای او مینویسد و ده گناه او را می بخشد و ده درجه جای او را در بهشت
بلند تر میسازد و شتری که آن شخص بر او سوار است هر بار که پاشنه از زمین بر میدارد
یا بر زمین میگذارد مثل آن ثوابها خدای تعالی از برای آن شخص مینویسد **مطلب
اول** در بیان بعضی از آداب حج چون عزم حج جزم شود باید که ذمت خود را از حق مردم خلاص سازد
و وصیت کند و خواهد که از منزل خود بیرون آید عیال و بازماندگان خود را جمع سازد و دو
رکعت نماز سنت بگذارد و بعد از آن این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْتَوْدِعُكَ السَّاعَةَ
نَفْسِی وَاَهْلِی وَمَالِی وَدِینِی وَدُنْیَایَ وَاٰخِرَتِی وَخَوَاتِیمَ عَمَلِی اَللّٰهُمَّ احْفَظِ الشَّاهِدَ
مِنَّا وَالْغَائِبَ اَللّٰهُمَّ احْفَظْنَا وَاحْفَظْ عَلَیْنَا اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا فِی جِوَارِكَ اَللّٰهُمَّ لَا تَسْلُبْنَا
نِعْمَتَكَ وَلَا تُغَیِّرْ مَا بِنَا مِنْ عَافِیَتِكَ وَفَضْلِكَ و بعد از آن وداع عیال و اطفال خود
کند و تحت الحنک بسته عصای بادام تلخ بدست گرفته از منزل خود بیرون آید و در وقت
بیرون آمدن بگوید بِسْمِ اللّٰهِ اٰمَنْتُ بِاللّٰهِ تَوَکَّلْتُ عَلَی اللّٰهِ اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ و بعد از آن
سه نوبت بگوید بِاللّٰهِ اَخْرُجُ وَبِاللّٰهِ اَدْخُلُ وَعَلَی اللّٰهِ تَوَکَّلُ پس بگوید اَللّٰهُمَّ افْتَحْ لِی فِی
وَجْهِی هٰذَا بِخَیْرٍ وَاخْتِمْ لِی بِخَیْرٍ وَقِنِی شَرَّ کُلِّ دَابَّةٍ اَنْتَ اٰخِذٌ بِنَاصِیَتِهَا اِنَّ رَبِّی عَلٰی
صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ و چون از خانه بیرون آید بر در خانه رو بقبله بایستد و فاتحه و آیة الکرسی
یکنوبت پیش رو و یکنوبت بر دست راست و یکنوبت بر دست چپ بخواند و بعد از آن این
دعا بخواند اَللّٰهُمَّ احْفَظْنِی وَاحْفَظْ مَا مَعِی وَسَلِّمْنِی وَسَلِّمْ مَا مَعِی وَبَلِّغْنِی وَبَلِّغْ مَا مَعِی
بَلَاغًا الْحَسَنَ الْجَمِیلَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ بعد از آن نیت حج کند باید طریق که متوجه خانه

خدا میشوم که حج اسلام را بجا آورم برای آنکه بر من واجبست تقرب بخدا و پای در رکاب
کند و بگوید بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَاللهُ أَكْبَرُ و چون بر پشت مرکب قرار گیرد
این دعا بخواند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِلْإِسْلَامِ وَمَنَّ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ اَللّٰهُمَّ أَنْتَ الْحَامِلُ عَلَى الظَّهْرِ وَالْمُسْتَعَانُ عَلَى الْأَمْرِ اَللّٰهُمَّ بَلِّغْنَا بَلَاغًا إِلَى الْخَيْرِ
بَلَاغًا يَبْلُغُ إِلَىٰ مَغْفِرَتِكَ اَللّٰهُمَّ لَا ضَيْرَ إِلَّا ضَيْرُكَ وَلَا خَيْرَ إِلَّا خَيْرُكَ وَلَا حَافِظَ غَيْرُكَ
و سنّت است که در هر منزل که فرود آید در وقت فرود آمدن این دعا بخواند رَبِّ
أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ و دو رکعت نماز بگذارد و چون از آن منزل
کوچ کند نیز دو رکعت نماز بگذارد و بدانکه بهترین روزها از برای سفر شنبه و سه شنبه
و پنجشنبه است و در روز دوشنبه سفر بغایت بد است و همچنین در روز جمعه قبل از
نماز و اگر ضرورت شود که در روز بد سفر کند باید که تصدق کند و متوجه سفر گردد
که تصدق تلافی بدی آن روز میکند و سنّت است فراخ دستی در این سفر مبارک و سعی در خوبی
توشه و بسیاری آن در حدیث آمده که اسراف مذموم است مگر در راه حج و سنّت است
خوش خلقی با همراهان و ملازمان و مکاریان و خشم فرو خوردن از ایشان از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر کس که براه خانه خدا میرود اگر سه خصلت
در او نباشد حج او هیچ است و آن خوش خلقی است و خشم فرو خوردن و صلاح و تقوی
شعار خود کردن **مطلب دویم** در بیان شرایط وجوب حج بدانکه تا هفت شرط
بهم نرسد حج واجب نمیشود شرط اوّل بلوغ است پس بر طفل حج نمیشود هر چند مالدار باشد
امّا اگر ولی او را بحج برد و احرام بر بندد و قبل از وقوف عرفه یا وقوف مشعر بالغ
شود و باقی افعال حج را بجا آورد حج او صحیح است و از حج اسلام مجزیست شرط دوم
عقل است پس مجنونی که هیچ وقت بهوش نیاید یا اگر بهوش آید مدت هشیاری
او افعال حج را نگنجد بر او حج واجب نیست اما اگر قبل از وقوف عرفات یا وقوف مشعر هشیار
شود و باقی افعال را در زمان هشیاری بجا آورد حکم او حکم طفل است شرط سیم حریت است
پس بر بنده حج واجب نیست هر چند بعضی از او آزاد باشد و اگر برخصت آقا حج کند ثواب
دارد امّا این حج از حج اسلام مجزی نیست و هرگاه بعد از آزادی استطاعت حج بهم رساند

شرایط وجوب حج

[1] ولی اگر استطاعتش تا سال دیگر باقی است حج ثانی از او فوت نشود صدر دام ظله العالی

نوبت دیگر حج بر او واجب است مگر آنکه قبل از یکی از دو وقوف آزاد شود که در اینصورت حکم طفل[1]
و مجنون دارد بطریقیکه دانسته شد شرط چهارم استطاعت یعنی قادر بودن بر خرج راه در[2]
رفتن و برگشتن از چهار پایان و خیمه و خدمتکاران و باقی ضروریات بحسب حال اینکس و اگر
شخصی گوید که خرج راه تو در عهده من است و بر سخن او اعتماد باشد در اینصورت حج واجب است
و همچنین اگر خود بعضی از خرج راه داشته باشد و تتمه را شخصیکه بر او اعتماد باشد متعهد شود
و از جمله استطاعت نفقه عیال و بار ماندگان واجب النفقه از وقت رفتن تا رسیدن بمنزل
خود خواه خود قدرت بر آن داشته باشد و خواه دیگری متعهد آن شود و نیز از جمله استطاعت
قدرت بر وفای دین مثل قرض و مهر زن[2] و غیر آن پس مادام که قادر بر وفای آن نباشد حج واجب
نمیشود و اگر زن در راه حج احتیاج بمحرم داشته باشد و محرم بجهت رفاقت او اجرتی خواهد
قدرت بر اجرت آن محرم نیز داخل استطاعت است پس اگر بر اجرت او قادر نباشد حج بر او واجب
نمیشود شرط پنجم صحت بدنست بحیثیتی که از رفتن بحج مشقّت شدیده لازم نیاید شرط
ششم امنیّت راه است پس مادام که گمان ناامنی[3] باشد رفتن واجب نیست شرط هفتم
آنکه آنقدر وقت باشد که خود را بمکه معظمه رساند و افعال حج را بفعل آورد پس اگر وقت تنگ
باشد حج در آنسال ساقط است و هرگاه بر زن واجب شود میتواند که بی رخصت شوهر بحج
رود امّا حج سنّتی بی رخصت شوهر نمیتواند کرد **مطلب سیم** در بیان انواع حج و ذکر
مواقیت بدانکه حج بر سه نوع است حج تمتّع و حج قران و حج افراد و حج تمتّع بر شخصی واجب میشود
که منزل او از مکه معظمه شانزده فرسخ شرعی دور باشد و حج قران و حج افراد بر شخصی واجب
میشود که از اهل مکه معظمه باشد یا دوری منزل او از آنمکان مقدس کمتر از آنمقدار باشد
و اوّل افعال حج تمتّع احرام عمره است از میقات و میقات مکانیست که حضرت رسالت پناه
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قرار داده اند که حاجیان از آنجا احرام بندند و آن پنج موضع است که هر
یکی از آن مواضع میقات جمعی است یکی ذو الحلیفه است و آن میقات جمعیست
که از راه مدینه مقدسه می آیند دوّیم جحفه است و آن میقات جمعی است که از راه شام
می آیند سیم یلملم است و آن میقات جمعی است که از راه یمن می آیند چهارم قرن المنازل است
و آن میقات جمعی است که از راه طایف می آیند پنجم عقیق است و آن میقات جمعی است که
از راه عراق عرب می آیند و بدانکه احرام بستن قبل از رسیدن بمیقات صحیح نیست مگر آنکه

[1] مشکل است صدر دام ظله

[2] مطلقا معلوم نیست صدر دام ظله

[3] بگمانی که سفر را حرام نماید صدر دام ظله

در انواع حج

شخصی بنذر یا عهد یا سوگند بر خود لازم سازد که قبل از رسیدن بمیقات احرام ببندد و همچنین گذشتن حاجیان از میقات بی احرام حرام است و اگر از میقات بی احرام بگذرد واجبست که برگردند و از میقات احرام ببندند **مطلب چهارم** در بیان افعال حج تمتع بر سبیل اجمال بدانکه افعال حج تمتع هجده است باین ترتیب یعنی باید که هر یک از این هجده فعل را بترتیبی که مذکور میشود بجا آورد اول احرام عمره بستن است دوم طواف خانهٔ کعبه است سیم دو رکعت نماز طواف کردن چهارم سعی میان صفا و مروه کردن پنجم تقصیر است یعنی چیزی از موی یا ناخن گرفتن و باین پنج فعل افعال عمرهٔ تمتع تمام است ششم احرام حج بستن است هفتم وقوف عرفاتست هشتم وقوف مشعر است نهم جمرهٔ عقبی را هفت سنگریزه زدن دهم قربانی کردن یازدهم سر تراشیدن یا تقصیر کردن دوازدهم طواف زیارت کردن سیزدهم دو رکعت نماز طواف در مقام حضرت ابراهیم گذاردن چهاردهم سعی مابین صفا و مروه کردن پانزدهم طواف نساء کردن شانزدهم دو رکعت نماز طواف نساء کردن هفدهم سه شب ایام تشریق در منی بودن هجدهم در هر یک از ایام تشریق هر یک از جمرات ثلثه را هفت سنگریزه زدن و این آخر افعال واجبهٔ حج است و چون از اینها فارغ شود سنت است که بمکه عود نماید جهت بجا آوردن طواف وداع و باقی سنتها که بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **مطلب پنجم** در بیان افعال حج تمتع است بر سبیل تفصیل و در آن چهار مقصد و خاتمه است **مقصد اول** در بیان احرام بستن و مقدمات و شروط آن و در آن دو فصل است **فصل اول** در ذکر اموریکه قبل از شروع در احرام بجا آوردن آن سنت است و آن هشت امر است اول آنکه از اول ماه ذیقعده از موی سر و موی محاسن مطلقا چیزی نگیرد دوم برطرف کردن موی زهار و موی زیر بغل بتراشیدن یا بنوره گذاشتن و نوره افضل است سیم سبیل گرفتن چهارم ناخن چیدن پنجم مسواک کردن ششم غسل احرام کردن و بعضی از مجتهدین آنرا واجب میدانند و اگر بعد از غسل و قبل از احرام بخواب رود یا حدثی کند یا چیزی بخورد یا ببوید که بر محرم خوردن و پوشیدن و بوئیدن حرام باشد غسل را اعاده کند هفتم نماز احرام گذاردن و آن شش رکعتست بسه سلام و اکتفا بچهار رکعت و دو رکعت نیز جایز است و سنت است که در رکعت اول بعد از فاتحه سورهٔ قل یا ایها الکافرون و در

افعال حج تمتع

فصل اول … در بیان احرام

رکعت دویم بعد از فاتحه قل هو الله بخواند هشتم آنکه بعد از نماز این دعا بخواند الحمد لله رب العالمین وصل الله علی سیدنا محمد واله الطاهرین اللهم انی اسئلك ان تجعلنی ممن استجاب لك وامن بوعدك واتبع امرك فانی عبدك وفی قبضتك لا اوقی الا ما وقیت ولا اجد الا ما اعطیت وقد ذکرت الحج فاسئلك ان تعزم لی علیه علی کتابك وسنة نبیك صلی الله علیه واله وتقوینی علی ما ضعفت وتسلم منی مناسکی فی یسر منك وعافیة واجعلنی من وفدك الذی رضیت وارتضیت وسمیت وکتبت اللهم انی خرجت من شقة بعیدة وانفقت مالی ابتغاء مرضاتك اللهم فتمم لی حجتی وعمرتی اللهم انی ارید التمتع بالعمرة الی الحج علی کتابك وسنة نبیك صلواتك علیه واله فان عرض لی عارض یحبسنی فحلنی حیث حبستنی بقدرك الذی قدرت علی اللهم ان لم تکن حجة فعمرة احرم لك شعری وبشری ودمی وعظامی ومخی وعصبی من النساء والثیاب والطیب ابتغی بذالك وجهك والدار الاخرة وبدانکه حیض مانع احرام نیست و همچنین مانع غسل احرام نیست اما مانع نماز احرام است **فصل دویم** در بیان باقی امور متعلقه باحرام وآن چهل وسه امر است سه امر واجب و چهار امر سنت و دوازده امر مکروه و بیست و چهار امر حرام اما سه امر واجب اول نیت است باین طریق که احرام عمرهٔ تمتع می بندم از برای آنکه واجبست تقرب بخدا دویم مقارن داشتن نیت است به تلبیات اربع یعنی بعد از نیت بیفاصله واجبست که یکنوبت بگوید لبیك اللهم لبیك لبیك لاشریك لك لبیك سیم پوشیدن دو جامهٔ احرام است مردانرا از هر چه جایز است نماز در آن یکی را لنگ کند و یکی را بر دوش اندازد بشرط آنکه دوخته و شبیه بدوخته نباشد مثل کپنك و زره و زنانرا جایز است در حال احرام پوشیدن دوخته و حریر و اما چهار امر سنت اول آنکه مرد تلبیات را بلند بگوید دویم آنکه تلبیاتی که مذکور میشود اضافه کند بتلبیات واجب و آن این است ان الحمد والنعمة والملك لك لاشریك لك لبیك لبیك ذی المعارج لبیك لبیك داعیا الی دار السلام لبیك لبیك غفار الذنوب لبیك لبیك اهل التلبیة لبیك لبیك ذا الجلال والاکرام لبیك لبیك تبدئ والمعاد الیك لبیك لبیك تستغنی ونفتقر الیك لبیك لبیك مرهوبا ومرغوبا الیك لبیك لبیك اله الحق لبیك لبیك ذا النعماء والفضل الحسن الجمیل لبیك لبیك کشاف الکروب لبیك لبیك عبدك وابن عبدیك لبیك لبیك یا کریم لبیك سیم از سنتهای احرام آنست که کل تلبیاتیکه

فصل دویم … امور متعلقه باحرام

مذکور شد اکثر اوقات بگوید خصوصاً در هشت جا اوّل بعد از نماز خواه واجب و خواه سنت
دویم هر وقت شتری که بران سوار است از جا برخیزد سیم هرگاه در راه بر بلندی مثل پشته یا کوهی
برآید چهارم هرگاه بسراشیبی در آید پنجم هرگاه از خواب بیدار شود ششم در وقت سحر
هفتم هرگاه سوار باشد یا فرود آید هشتم هرگاه در راه بشخصی برخورد چهارم از سنتهای احرام[1]
آنکه چون خانهای مکه معظمه را به بیند تلبیات را قطع کند و بعضی از مجتهدین برانند که در
آنوقت قطع تلبیات واجبست و امّا آن دوازده امر که در احرام مکروهست اوّل حمام رفتن
دویم شستن جامهٔ احرام هرچند چرکین شود سیم بو کردن میوه مثل سیب و به و غیر آن[2]
چهارم تکلم کردن بغیر تلبیات و قرآن و ذکر خدا و حاجت ضروری پنجم در جواب احدی
لبیک گفتن ششم خوابیدن بر فرشی که سفید نباشد هفتم تراشیدن سر شخصی که احرام
نداشته باشد که اگر احرام داشته باشد تراشیدن سر او حرام است هشتم غسل کردن از
برای خنک ساختن بدن نه جهت سنّت مثل غسل جمعه و غیر آن نهم آنکه جامهٔ احرام
از غیر پنبه باشد دهم آنکه جامهٔ احرام میل میل باشد یعنی خطها داشته باشد یازدهم
آنکه سیاه باشد دوازدهم آنکه در ابتدای احرام جامهٔ احرام چرکین باشد امّا اگر در اثنای احرام
چرکین شود پوشیدن آن مکروه نیست و امّا آن بیست و چهار امر که در حال احرام بجا آوردن
آن حرام است اوّل شکار کردن یا شخصی را شکار فرمودن یا گفتن که فلان جا شکاری هست
یا نمودن شکار یا آلات شکار مثل باز و سگ و دام و تیر و تفنگ بشخصی دادن که شکار
کند و این امور حرام است بدو شرط اوّل آنکه آن جانور آبی نباشد چه شکار کردن جانوران
آبی در حال احرام حرام نیست و مراد از جانور آبی حیوانیست که در آب تخم کند پس شکار کردن
قاز و اورد و باقی حیواناتی که در خشکی تخم کنند حرام است دویم آنکه خوردن گوشت آن
جانور حلال باشد مثل آهو و کلنگ و غیر آن پس شکار کردن حیوانی که گوشت آنها حرام است
مثل خوک و پلنگ و چرخ و باز در حال احرام حلال است امّا از جملهٔ جانوران که گوشت آنها
حرام است شش جانور است که آنها را شکار کردن در حال احرام حرام است و آن شیر و
روباه و خرگوش و خارپشت و سوسمار و یربوعست و اگر شخصی آنها را در حال احرام شکار
کند آن شکار ملک او نمیشود و واجبست که آنرا رها کند و خوردن گوشت شکار بر محرم
حرام است اگرچه دیگری آنرا شکار کرده باشد و هر شکاری را اگر محرم بکشد میته است

[1] بلکه احوط است صدره دام ظله

[2] احوط ترک است صدره دام ظله

و خوردن گوشت آن بر محرم و غیر محرم حرام است دویم از بیست و چهار امر که در حال احرام
حرام است جماع کردنست و مقدمات آن مثل بوسه و دست بازی کردن با حلال خود و
عقد نکاح بستن از برای خود یا از برای دیگری پس اگر عقد نکاح کند آن عقد باطلست
امّا رجوع در طلاق و کنیزک خریدن بقصد آنکه بعد از احرام مباشرت کند جایزاست سیم
گواه شدن بر عقد نکاح و گواهی دادن بآن چهارم بو کردن مشک و عنبر و عود و صندل
و مانند آن و در بو کردن گل نرگس و بنفشه و مانند آن میانه مجتهدین خلافست و اصح آنست
که بو کردن آن نیز حرام است امّا شنیدن بوی مشک و عنبر و غیر آن که بر خانهٔ کعبه میمالند
جایز است و همچنین جایز است شنیدن بویهای خوش که در مابین صفا و مروه میباشد
پنجم بینی گرفتن محرم از چیزهای بدبو ششم روغن بر بدن مالیدن خواه خوشبو باشد
و خواه نباشد هفتم پوشیدن مرد رخت را که دوخته باشد یا شبیه بدوخته چنانکه
قبل از این مذکور شد هشتم پوشیدن چیزی که پشت پا را بپوشد نهم انگشتری در انگشت
کردن بجهت زینت نه بجهت آنکه سنت است دهم پوشیدن مرد سر و گوش خود را اگرچه بارتمام
باشد یازدهم آنکه مرد در وقت راه رفتن در سایهٔ چیزی رود که آنچیز بر بالای سر
بالای سر او باشد نه در پهلوی او مثل سایهٔ دیوار امّا در سایهٔ کجاوه و مانند آن راه رفتن
مرد را جایز است هرچند بالای سر او باشد و همچنین جائز است در وقت فرود آمدن که[1]
در سایهٔ چیزی براه رود و بنشیند هرچند آنچیز در بالای سر او باشد مثل خیمه و غیر آن دوازدهم
مو از سر یا بدن جدا کردن سیزدهم ناخن چیدن اگرچه ناخن انگشت زیادتی باشد چهاردهم
کشتن شپش یا از بدن یا از جامهٔ خود بدور انداختن پانزدهم سرمه سیاه در چشم کشیدن
شانزدهم حنا بستن برای زینت هفدهم در آئینه نگاه کردن هجدهم دندان کندن نوزدهم
سلاح پوشیدن بیستم خون از بدن بیرون آوردن اگرچه بمسواک کردن باشد امّا اگر از خاریدن[2]
گر خون بیرون آید قصوری ندارد بیست و یکم جدال است یعنی لا والله و بلی والله گفتن
مگر بجهت اثبات حق یا نفی باطل بیست و دویم پوشیدن زن طلا آلات یا نقره آلاتی که
عادت او نباشد که مثل آنرا بپوشد بیست و سیم اظهار کردن زن زیور خود را بشوهر
یا بجمعی که محرم او باشند بیست و چهارم روی خود را بچیزی پوشیدن که بر روی او برسد
پس می باید که پوشش روی زن بنوعی باشد که مطلقا روی او نخورد[3] مقصد دویم

[1] احوط ترک است صدره دام ظله

[2] بلکه مطلق قسم خوردن علی الاحوط صدره دام ظله

[3] بیست و پنجم قطع اشجار و گیاه حرم که دوازده [illegible]

در بیان طواف

در بیان طواف و مقدمات و شروط آن بدانکه افعال عمرهٔ تمتع بعد از احرام طواف خانهٔ
کعبه است و چهل امر بان متعلق است و مجموع آن در دو فصل بتفصیل بیاید **فصل اوّل**
در بیان آنچه پیش از طواف بجا آورده میشود و آن شانزده امر است چهار امر واجب و دو
دوازده امر سنت اما چهار امر واجب اوّل طهارت از حدث اکبر و اصغر هرگاه طواف واجب
باشد اما در طواف سنت طهارت از حدث اصغر سنت است دویم ازاله نجاست از رخت
و بدن سیم ستر عورت بطریق نماز چهارم ختنه پس اگر شخصی را ختنه نکرده باشند
طواف و باطل است و اما آن دوازده امر که پیش از طواف سنت است اوّل غسل است
جهت داخلشدن حرم مکهٔ معظمه دویم اذخر خاییدن قبل از داخل شدن در حرم
سیم نعلین کندن و پا برهنه راه رفتن چهارم نعلین خود را بدست خود گرفتن پنجم
در وقت داخلشدن اینِ دعا خواندن اللّهمّ انّك قلت فی كتابك وقولك الحقّ واذّن
للنّاس فی الحجّ یاتوك رجالا وعلی كلّ ضامر یاتین من كلّ فجّ عمیق اللّهمّ انّی ارجو ان
اكون ممّن اجاب دعوتك وقد جئت من مشقّة بعیدة ومن فجّ عمیق سامعا لندائك
ومستجیبا لك ومطیعا لامرك وكلّ ذالك بفضلك علیّ واحسانك الیّ فلك الحمد علی ما وفقنی
له ابتغی بذالك الزّلفة عندك والقربة الیك والمنزلة لدیك والمغفرة لذنوبی والتّوبة
علیّ منها بمنّك اللّهمّ صلّ علی محمّد وآل محمّد وحرّم بدنی علی النّار وامنّی من عذابك
وعقابك یا كریم ششم غسل كردن بجهة داخلشدن مكهٔ معظمه و این غسل زن
حیض دار را نیز سنّت است هفتم غسل کردن جهة داخلشدن در مسجد الحرام هشتم داخلشدن در مسجد الحرام
از دری که از باب بنی شیبه گویند نهم آنکه در بیرون در مسجد الحرام بایستد و بگوید
السّلام علیك ایّها النّبیّ ورحمة الله وبركاته وبعد از آن بگوید بسم الله وبالله وما
شاء الله والسّلام علی انبیاء الله ورسله والسّلام علی رسول الله والسّلام علی ابراهیم
خلیل الله والحمد لله ربّ العالمین دهم بخضوع و خشوع داخل مسجد الحرام شدن
یازدهم آنکه چون داخلشود رو بجانب کعبهٔ مشرفه کند و دستها برداشته این دعا
بخواند اللّهمّ انّی اسئلك فی مقامی هذا فی اوّل مناسكی ان تقبل توبتی وان تجاوز
عن خطیئتی وتضع عنّی وزری الحمد لله الّذی بلّغنی بیته الحرام اللّهمّ انّی اشهد
انّ هذا بیتك الحرام الّذی جعلته مثابة للنّاس وامنا مباركا وهدی ورحمة للعالمین

مقدمات طواف

اللّهمّ انّی عبدك والبلد بلدك والبیت بیتك جئت اطلب رحمتك وادوم طاعتك
مطیعا لامرك راضیا بقدرك اسئلك مسئلة الفقیر الیك الخائف لعقوبتك اللّهمّ بمثوبتك
اللّهمّ افتح لی ابواب رحمتك واستعملنی بطاعتك ومرضاتك دوازدهم آنکه نزدیك حجر
اسود آید و رو بجانب حجر کند و این دعا بخواند الحمد لله الّذی هدانا لهذا وما كنّا لنهتدی لولا
ان هدانا الله سبحان الله والحمد لله ولا اله الّا الله والله اكبر من خلقه واكبر ممّا اخاف واحذر لا
اله الّا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد یحیی ویمیت ویمیت ویحیی وهو حیّ لا
یموت بیده الخیر وهو علی كلّ شیء قدیر اللّهمّ صلّ علی محمّد وآل محمّد وعلی جمیع الانبیاء
والمرسلین بعد از آن حجر را ببوسد و اگر بواسطهٔ کثرت ازدحام نتواند بوسیدن دست خود را
بان رساند و دست خود را ببوسد و اگر دست نتواند رسانید بجانب حجر بدست اشارت
کند و این دعا بخواند اللّهمّ امانتی ادّیتها ومیثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاة اللّهمّ تصدیقا بكتابك وعلی سنّة نبیّك اشهد ان
لا اله الّا الله وحده لا شریك له وانّ محمّدا عبده ورسوله آمنت بالله وكفرت بالجبت
والطّاغوت واللّات والعزّی وعبادة الشّیطان وعبادة كلّ ندّ یدعا من دون الله اللّهمّ
الیك بسطت یدی وفیما عندك عظمت رغبتی فاقبل سعیی واغفر لی وارحمنی اللّهمّ
انّی اعوذ بك من الكفر والفقر ومواقف الخزی فی الدّنیا والآخرة چون از این دعا فارغ
شود شروع در طواف کند **فصل دویم** در بیان باقی اموری که متعلق است بطواف
و آن بیست و سه امر است یازده امر واجب و دوازده امر سنّت اما یازده امر واجب اوّل
نیّت طواف باینطریق که طواف عمرهٔ تمتع میکنم از برای آنکه واجب است تقرب بخدا و
نیّت را مقارن طواف سازد بروجهی که جزء اوّل جانب چپ او در ابتدای طواف محاذی جزء اوّل
حجر اسود باشد و این بدو طریق میشود یکی آنکه در مقابل حجر اسود بایستد و مقارن
نیت خود را بگرداند تا در ابتدای طواف کردن کلّ بدن او بمحاذات کلّ حجر اسود بگذرد طریق
دویم آنکه در مقابل حجر اسود نایستد بلکه از جانب چپ خود بگیرد و بعضی از اجزای بدن
خود را پیش بدارد و محاذی جزء اوّل حجر اسود نماید و شروع در طواف کند تا کلّ بدن او به
محاذات کلّ حجر بگذرد و طریق اوّل افضل است دویم استدامت حکمی یعنی در اثنای طواف
واجبی قصد امری نکند که منافی طواف باشد مثل آنکه حدث کند و قصد آنکه طواف را باتمام

نرساند ستیم آنکه در حال طواف میباید که خانهٔ کعبه بر دست چپ[۱] او باشد چهارم آنکه دوری
طواف کننده از خانهٔ کعبه در کل جهات کمتر از دوری مقام ابراهیم علیه السلام باشد از خانه کعبه
پنجم آنکه گشتن بر گرد خانهٔ کعبه کمتر از هفت نوبت و زیاده بر هفت نوبت نباشد و هر نوبت را
یک شوط گویند و هر هفت شوط یک طواف است و اگر بعد از فارغ شدن شک کند که هفت
شوط کرد یا کمتر یا بیشتر التفات نکند و طواف او صحیح است اما اگر شک او قبل از فارغ شدن
باشد در اینصورت از سه حال بیرون نیست اول آنکه شک کند میانهٔ هفت شوط و زیاده
دوم آنکه شک کند میانهٔ هفت شوط و کمتر سیم آنکه یقین داند که هفت شوط نه کرده و
شک او میانهٔ هفت شوط باشد مثل آنکه شک کند میانهٔ چهار و پنج یا میانهٔ پنج و شش
پس در صورت اول بر کنی که حجر اسود در و ست رسیده باشد طواف او صحیح[۲] است و اگر
بران رکن نرسیده باشد طواف او باطل است و از سر باید گرفت و در صورت دوم و سیم
مطلقا طواف او باطل است خواه برکن رسیده باشد و خواه نرسیده باشد و طواف را از
سر باید گرفت ششم آنکه چهار شوط اول از پی یکدیگر باشد یعنی فاصله در میان واقع نشود
پس اگر فاصله در میان واقع شود طواف را از سر گیرد خواه فاصله بجهت ضرورت واقع
شده باشد مثل نماز واجب که وقت آن تنگ شده باشد و خواه بی ضرورت واقع شده باشد
اما در میان شوط چهارم و پنجم و میان سه شوط آخر جایز است که فاصله واقع شود مثل نماز
سنتی که وقت آن تنگ شده باشد یا قضای حاجت مؤمنی یا داخل شدن بخانهٔ کعبه و همچنین
در سه شوط آخر جایز است قطع شوط کردن بجهة امثال این امور اما واجبست که در وقت
قطع طواف مکانی را که در آنجا قطع شده نشان کند تا چون بر سر اتمام آن آید زیاده و کم نشود
هفتم آنکه حجر را بکسر حاء مهمله و سکون جیم داخل طواف سازد و آن دیوار است کوتاه در
جانب ناودان خانهٔ کعبه هشتم آنکه در وقت طواف چیزی از بدن داخل شاذروان
نباشد بلکه باید که کل بدن خارج از شاذروان باشد و آن بنائیست در بیخ خانهٔ کعبه
متصل بآن از نشانهٔ دیوار قدیم خانهٔ کعبه چه خانهٔ کعبه قدیم از این وسیع تر بوده و شاذروان
جای دیوار قدیم است پس اگر طواف کنان دست بدیوار کعبه گذارد طواف باطل است
بجهة آنکه دست او داخل خانهٔ کعبه خواهد بود نهم آنکه در طواف بطریق متعارف راه
رود پس اگر بر یکپا یا بر چهار دست و پا یا خیزکنان طواف کند صحیح نخواهد بود دهم آنکه

[۱] حتی در انعطاف بکرد حجر اسمعیل علیه السلام است صدر دام ظله

[۲] البته اکتفا باین طواف ننمایند صدر دام ظله

آخر شوط هفتم جای باشد که ابتدای طواف را در آنجا کرده بی زیاده و نقصان یازدهم آنکه
دو رکعت نماز طواف کردن در پس مقام ابراهیم یا در پهلوی آن مخیر[۱] است و در قرائت این
دو رکعت میانهٔ جهر و اخفات و اگر طواف سنت باشد در هر جا از مسجد الحرام که خواهد
اید و رکعت را میتواند گذارد و سنت است که در رکعت اول بعد از حمد سورهٔ قل هو الله
احد بخواند و در رکعت دوم سورهٔ جحد یعنی قل یا ایها الکافرون و اما دوازده امر سنت
که تعلق بطواف دارد اول آنکه چون داخل مسجد الحرام شود هیچ امری اشتغال ننماید الا
بمقدمه یازدهم و دوازدهم طواف که قبل از این مذکور شد و بعد از آن بی فاصله شروع
در طواف عمره کند مگر آنکه وقت نماز واجب داخل شده باشد یا ترسد که نماز جماعت
از و فوت شود دوم بوسیدن حجر اسود در هر شوط و همچنین رخ خود را بران گذاشتن
سیم بوسیدن هر رکنی از چهار رکن خانهٔ کعبه بتخصیص رکن یمانی و رکن عراقی چهارم
آنکه یکطرف ردای خود را از زیر بغل راست بیرون آورد و بر دوش چپ اندازد و دوش
راست را برهنه گذارد پنجم گام خود را در حین طواف کوتاه گرداند چه بواسطهٔ هر
گامی شش هزار حسنه جهة اینکس نوشته میشود ششم نزدیک شاذروان طواف
کردن هر چند گام کمتر شود چه نزدیکی تلافی زیادتی گام میکند هفتم آنکه راه رفتن در
اثنای طواف نه تند باشد و نه آهسته بلکه میانه باشد هشتم آنکه در اثنای طواف
این دعا بخواند اللهم انی اسئلک باسمک الذی یمشی به علی ظلل الماء کما یمشی به
علی جدد الارض واسئلک باسمک الذی تهتز له اقدام ملائکتک واسئلک باسمک الذی
دعاک به موسی من جانب الطور فاستجبت له والقیت علیه محبة منک واسئلک
باسمک الذی غفرت به لمحمد صلی الله علیه و آله ما تقدم من ذنبه وما تاخر واتممت
علیه الذی غفرت تفعل بی کذا و کذا و بعد از ان حاجت خود را از خدای تعالی
بخواهد نهم آنکه در اثنای طواف هر گاه محاذی در خانهٔ کعبه شود صلوات
بفرستد دهم آنکه هر وقت که در اثنای طواف بدیوار کوتاهی که در اطراف ناودان
خانهٔ کعبه است برسد این دعا بخواند اللهم ادخلنی الجنة برحمتک وعافنی من السقم
واوسع علی من الرزق الحلال وادرء عنی شر فسقة الجن والانس وشر فسقة العرب
والعجم یازدهم آنکه چون در شوط هفتم بمستجار رسد و آن در زمان سابق در خانه

[۱] احوط ترک نماز طواف در پهلوی مقام یا مکان صدر دام ظله

کعبه بوده و الحال بسته شده و علامات نمایانست پس باید که رو بآن کند و خود را بآن بچسباند و اینه دعا بخواند اللهم البیت بیتک و العبد عبدک و هذا مکان العائذ بک من النار و دران وقت بگناهان خود یک یک اقرار نماید چه در حدیث وارد است که هر مؤمنی درین مکان شریف اقرار بگناهان خود کند البته حقتعالی گناهان او را می بخشد دوازدهم انکه بعد از اقرار بگناهان خود این دعا بخواند اللهم من قبلک الروح و الفرج و العافیة اللهم ان عملی ضعیف فضاعفه لی و اغفر لی ما اطلعت علیه منی و خفی علی خلقک و چون در مقابل رکن یمانی اید بگوید استجیر بالله من النار اللهم قنعنی بما رزقتنی و بارک لی فیما اتیتنی و بعد از گذاردن دو رکعت نماز طواف سنت است که نزدیک حجر اسود اید و انرا ببوسد و بجانب چاه زمزم اید و یک دلو یا دو دلو اب بکشد و از ان بخورد و بر سر و تن خود بریزد و در وقت ریختن بگوید اللهم اجعله علما نافعا و رزقا واسعا و شفاء من کل داء و سقم و بعد از ان متوجه ما بین صفا و مروه شود

مقصد پنجم در بیان سعی ما بین صفا و مروه و مقدمات و شروط بدانکه انچه تعلق بسعی صفا و مروه دارد هجده امر است ده امر واجب و هشت امر سنت اما ده امر واجب اول نیت سعی است باینطریق که سعی میکنم میان صفا و مروه هفت شوط در عمره تمتع از برای انکه واجبست تقرب بخدا دوم انکه در وقت نیت پاشنه پای او بزینه اول از صفا چسبیده باشد سیم مقارن ساختن نیت بابتدای رفتن بجانب مروه چهارم استدامت حکمی یعنی قصد امری که منافی نیت است نکند پنجم انکه از راه متعارف ما بین صفا و مروه رود نه از راه مسجد الحرام و غیر ان ششم انکه سعی از هفت شوط کمتر یا بیشتر نباشد هفتم موالات یعنی هر هفت شوط از پی هم باشد بطریقیکه در طواف مذکور شد و بعضی از مجتهدین بر انند که موالات شرط نیست هشتم جمیع مسافت ما بین صفا و مروه را قطع کند و چیزی در میان نگذارد پس چون از صفا بمروه رسد چنان کند که سر انگشتان پا بزینه اول مروه برسد و چون خواهد که از مروه بصفا رود پاشنه پا را بزینه اول مروه ملصق سازد پس بجانب صفا رود و این قاعده را منظور دارد تا هفت شوط را باتمام رساند نهم انکه اگر طواف بروز کرده باشد سعی را بروز دیگر تاخیر نکند بلکه شب بجا اورد و اگر شب طواف کرده سعی را دران شب بجا اورد و بعضی از مجتهدین تاخیر بروز

در بیان سعی مابین صفا و مروه

دیگر را جایز داشته اند دهم انکه سعی بعد از طواف واقع شود پس اگر قبل از طواف بفعل اورد سعی باطل خواهد بود و اما ان هشت امر که در سعی سنت است اول انکه چون از مسجد الحرام بجهة سعی بیرون رود باید از در صفا بیرون رود و جای ان در الحال داخل مسجد است تا دو ستون بجهة علامت ان گذاشته اند پس باید که از ما بین ان دو ستون بگذرد دوم طهارت از حدث اکبر و اصغر سیم ازالهٔ نجاست از بدن و رخت چهارم انکه چون از مسجد الحرام بیرون اید ببالای صفا رود و رو بکعبه ایستد در مقابل رکنی که حجر اسود در او است و هفت نوبت الله اکبر بگوید و هفت نوبت الحمد لله و هفت نوبت لا اله الا الله و سه نوبت لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر و بعد از ان سه نوبت صلوات بفرستد سه نوبت الله اکبر الحمد لله علی ما هدانا و الحمد لله علی ما ابلانا و الحمد لله الحی القیوم و الحمد لله الحی الدائم و سه نوبت بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله لا نعبد الا ایاه مخلصین له الدین و لو کره المشرکون و سه نوبت بگوید اللهم انی اسئلک العفو و العافیة و الیقین فی الدنیا و الاخرة و سه نوبت بگوید اللهم اتنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة و قنا عذاب النار بعد از ان صد نوبت بگوید الله اکبر لا اله الا الله و صد نوبت و الحمد لله صد نوبت سبحان الله صد نوبت و بعد از ان بگوید لا اله الا الله وحده وحده انجز وعده و نصر عبده و غلب الاحزاب وحده فله الملک و له الحمد اللهم بارک لی فی الموت و فیما بعد الموت اللهم انی اعوذ بک من ظلمة القبر و وحشته اللهم اظلنی فی ظل عرشک یوم لا ظل الا ظلک استودع الله الرحمن الرحیم الذی لا تضیع ودایعه دینی و نفسی و اهلی و مالی و ولدی اللهم استعملنی علی کتابک و سنة نبیک و توفنی علی ملة ابرهیم و اعذنی من مضلات الفتن پس سه مرتبه الله اکبر بگوید و دو مرتبه دیگر دعای استودع الله تا اخر بخواند پس یک مرتبه الله اکبر و این دعا بخواند اللهم اغفر لی کل ذنب اذنبته قط فان عدت فعد علی بالمغفرة فانک انت الغفور الرحیم اللهم افعل بی ما انت اهله فانک ان تفعل بی ما انت اهله ترحمنی و ان تعذبنی و انت غنی عن عذابی و انا محتاج الی رحمتک ارحمنی اللهم افعل لی ما انت اهله فانک ان تفعل بی ما انت اهله فانک ان تفعل بی ما انا اهله تعذبنی و لن تظلمنی اصبحت اتقی عدلک و لا اخاف جورک فیا من هو عدل لا

بجو را جمنی و اگر فرصت خواندن کلّ این دعاها نداشته باشد آنچه از آنجمله میسّر باشد
بخواند و چون فارغ شود از صفا بزیر آید و شروع در سعی نماید و بدانکه بربالای صفا رفتن و
آنجا این دعاها را خواندن مردانرا سنّت است و زنانرا سنّت نیست پنجم از سنّتهای
سعی آنست که در آخر شوط اوّل چون بمروه رسد بربالای آن رود مقابل خانه کعبه ایستد و
ادعیه که دربالای صفا خوانده آنجا نیز بخواند ششم آنکه پیاده سعی کند مگر آنکه نرسد که بواسطه
تعب نتواند بتوجه تمام مشغول دعا شود هفتم آنکه در اوّل هر شوط و آخر آن تند براه نرود
مگر در ما بین مناره و کوچه عطاران که آنجا تند رفتن اولی است خواه پیاده باشد و خواه
سواره و این تند رفتن مردانرا سنّت است و زنانرا سنّت نیست هشتم در اثنای سعی
این دعا بخواند اللهم اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انك انت الاعز الاجل الاکرم
یاذا المن والفضل والکرم والنعماء والجود اغفر لی ذنوبی انه لایغفر الذنوب الا انت

مقصد چهارم

در بیان احکام تقصیر و احرام حج بدانکه بعد از فارغ شدن از
سعی باید تقصیر کند یعنی از ناخن بگیرد خواه دست و خواه پا یا از موی بدن چیزی ازاله
کند اگرچه بقدر سر مو باشد بمقراض و خواه بکندن و خواه بنوره کشیدن و خواه
بتراشیدن امّا تراشیدن همه سر جایز است[1] و نیّت چنین کند که تقصیر میکنم در عمره تمتّع
از برای آنکه واجبست قربةً الی الله و مقارن نیّت بتقصیر مشغول شود و چون تقصیر بفعل
آورد جمیع آنچه باحرام حرام شده بود حلال میشود و تقصیر آخر افعال عمره است و سنّت
است که تقصیر در مروه واقع شود و مکروه است طواف خانه کعبه بعد از سعی و قبل از تقصیر
و واجبست که تقصیر باحرام حج اشتغال نماید و جمیع آنچه در احرام عمره مذکور شد از مقدمات
وغیر آن در احرام حج معتبر است و میقات این احرام شهر مکه است و نیّت چنین کند که
احرام حج تمتّع بجا میآورم از برای آنکه واجب است قربةً الی الله و نیّت را مقارن تلبیات
سازد و سه امر در این احرام سنّت است اوّل آنکه در روز هشتم ماه ذیحجّه واقع شود
دویم آنکه در مسجد الحرام باشد و افضل آنست که در زیر ناودان خانه کعبه واقع شود[2]
سیم بلند گفتن تلبیه در مکانی که آنجا احرام بسته اگر پیاده باشد و اگر سوار باشد
در وقت برخاستن شتر یکه بر آن سوار است از آنجا که بعد از احرام بستن بعرفات رود از
وقت پیشین تا وقت شام در عرفات توقف نماید و چون شام شود بمشعر الحرام رود

احکام تقصیر

[1] غیر از سر تراشیدن صح دام ظله

[2] مهما امکن احرام در مسجد الحرام ترک ننمایند صح دام ظله

تا طلوع آفتاب آنجا توقف نماید بعد از آن بمنی رود و در آنجا روز عید میلی را که جمره عقبه گویند
بهفت سنگریزه بزند و بعد از آن قربانی کند و بعد از آن سر بتراشد و بمکّه مراجعت نماید بجهة
طواف زیارت و سعی و طواف نسا و بعد از آن بمنی عود نماید بجهة بودن آنجا در شبهای تشریق
و رمی جمرات ثلثه و این اعمال در چهار فصل بتفصیل مذکور میشود

فصل اوّل

در بیان احکام وقوف عرفات بدانکه مراد از وقوف عرفات بودن در آن موضع شریف
است از پیشین تا شام خواه ایستاده باشد و خواه نشسته و خواه تکیه کرده و خواه پیاده
و خواه سوار و پیش از داخل شدن در عرفات هفت امر سنّت است اوّل آنکه رفتن از مکه
بجانب عرفات در روز هشتم ماه ذیحجّه باشد نه قبل از آن و آن روز را یوم ترویه گویند امّا
اگر بیمار شود یا از کثرت ازدحام مردم در راه ملاحظه نماید قبل از یوم ترویه بیک روز و زیاد
روز یا سه روز از مکه بیرون رفتن او قصوری ندارد دوم آنکه چون متوجه عرفات
شود این دعا بخواند اللهم الیك صمدت و ایاك اعتمدت و وجهك اردت اسئلك
ان تبارك لی فی رحلی وان تقضی لی حاجتی وان تجعلنی ممن تباهی به الیوم من
هو افضل منی سیم آنکه در راه عرفات چون بمنی رسد این دعا بخواند اللهم هذه
منی وهی مما مننت به علینا من المناسك فاسئلك ان تمن علی بما مننت به علی
انبیائك فانما انا عبدك وفی قبضتك چهارم آنکه ظهر و عصر و مغرب و عشا را در
منی بگذارد پنجم آنکه در شب نهم ماه ذیحجّه که شب عرفه است در منی تا طلوع فجر توقف
نماید بعد از آن از منی متوجه عرفات گردد هفتم آنکه خیمه خود را در بیرون زمین
عرفات بزنند در مکانیکه بعرفات متصل است آن مکان را نمره گویند و واجبست که اوّل
عرفات بزنند در مکانیکه بعرفات متصل است آن مکان را نمره گویند و واجبست که اوّل
وقت پیشین نیّت وقوف عرفات کند باین طریق که توقف در عرفات میکنم از این وقت تا
شام در حج اسلام حج تمتّع از برای آنکه واجبست قربةً الی الله و بر حکم نیّت نماز تا وقت
شام و بعد از دخول در عرفات دوازده امر سنت است که در اثنای وقوف بفعل آورد اوّل
غسل کردن جهة وقوف نیّت چنین کند که غسل وقوف عرفات میکنم از برای آنکه سنّت است
قربةً الی الله و باید که این غسل بعد از ظهر در اوّل وقوف واقع شود دوم با وضو بودن
سیم ظهر و عصر را در اوّل وقت باهم جمع کردن بیک اذان و دو اقامت چهارم برپا ایستادن[1]

احکام وقوف عرفات

[1] بلکه احوط است صح دام ظله ۱۲

ازوقت ظهر تا وقت شام پنجم روبقبله بودن از اول وقت تا اخر وقت ششم خاطر خود را
هیچ امری مشغول نساختن مگر توجه بدرگاه الهی هفتم انکه میانه او و اسمان حائل نباشد
مثل خیمه وغیر ان هشتم گناهان خود را یک یک شمردن و استغفار کردن نهم دعا کردن از برای
برادران مومن و باید که کمتر از چهل نفر نباشد دهم انکه صد نوبت الحمد لله و صد نوبت لا
اله الا الله و صد نوبت الله اکبر و صد نوبت سبحان الله بگوید یازدهم انکه صد نوبت قل
هو الله احد بخواند دوازدهم انکه این دعا را بخواند اللهم انی عبدك فلا تجعلنی من اخیب و
فدك وارحم مسیری الیك من الفج العمیق اللهم رب المشاعر کلها فك رقبتی من النار و اوسع
علی من رزقك الحلال وادرء عنی شر فسقة الجن و الانس وشر العرب و العجم اللهم لا تمکر
بی ولا تخدعنی ولا تستدرجنی اللهم انی اسئلك بحولك وقوتك وجودك وکرمك و
منك وفضلك یا اسمع السامعین ویا ابصر الناظرین ویا اسرع الحاسبین ویا ارحم الراحمین
ان تصلی علی محمد وال محمد بعد از ان حاجت خود را از خدا یتعالی طلب نماید و بعد از ان رو
بجانب اسمان کند و بگوید اللهم حاجتی الیك التی ان اعطیتنیها لم یضرنی ما منعتنی وان
منعتنیها لم ینفعنی ما اعطیتنی اسئلك خلاص رقبتی من النار اللهم انی عبدك وملك
یدك وناصیتی بیدك واجلی بعلمك اسئلك ان توفقنی لما یرضیك عنی وان تسلم منی
مناسکی التی اریتها ابراهیم خلیلك علیه السلام ودللت علیها نبیك محمدا صلی الله علیه
واله اللهم اجعلنی ممن رضیت عمله واطلت عمره واحییته بعد الموت حیوة طیبة لا اله
الا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد یحیی ویمیت ویمیت ویحیی وهو حی لا
یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر اللهم لك الحمد کالذی نقول وخیرا مما نقول
وفوق ما یقول القائلون اللهم لك صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی ولك تراثی
وبك حولی ومنك قوتی اللهم انی اعوذ بك من الفقر ومن وساوس الصدور ومن شتات
الامر ومن عذاب القبر اللهم انی اسئلك خیر الریاح واعوذ بك من شر ما یجیء به الی
الریاح واسئلك خیر اللیل وخیر النهار اللهم اجعل فی قلبی نورا وفی سمعی نورا وفی
بصری نورا وفی لحمی ودمی وعظامی وعروقی ومقامی ومقعدی نورا ومقصدی نورا و
مدخلی نورا ومخرجی نورا واعظم لی نورا یا رب یوم القاك انك علی کل شیء قدیر برحمتك
یا ارحم الراحمین وبدانکه دعاهای روز عرفه که از حضرات ائمه معصومین صلوات الله

علیهم اجمعین نقل شده بسیار است و افضل ان دعاها دو دعاست یکی دعای حضرت امام
حسین علیه السلام که مشهور است و دیگر دعای امام زین العابدین علیه السلام که در صحیفه کامله
مذکور است و چون هر یك از این دو دعا بغایت طویل بود در این مختصر مذکور نشد فصل
دوم در احکام وقوف بمشعر الحرام چون وقت مغرب داخل شود پیش از نماز مغرب از
عرفات متوجه مشعر الحرام شود چون اراده بیرون امدن از عرفات کند این دعا بخواند اللهم
لا تجعله اخر العهد من هذا الموقف وارزقنیه ابدا ما ابقیتنی واقلبنی الیوم مفلحا
موفقا منجحا مستجابا لی مرحوما مغفورا بافضل ما ینقلب به الیوم احد من وفدك واجعلنی من
حجاج بیت الحرام واجعلنی الیوم من اکرم وفدك علیك واعطنی افضل ما اعطیت احدا
منهم من الخیر والبرکة والرحمة والرضوان والمغفرة وبارك لی فیما ارجع الیه من اهل و مال
او قلیل او کثیر وبارك لهم فی برحمتك یا ارحم الراحمین و باید که در وقت رفتن
بجانب مشعر بتانی راه رود و در کمال خضوع و خشوع در اثنای راه رفتن باستغفار و
طلب خلاصی از اتش دوزخ مشغول باشد و چون بمشعر الحرام رسد واجب است که نیت کند
باین طریق که از این وقت تا طلوع افتاب توقف میکنم در مشعر الحرام در حج اسلام حج تمتع از برای
انکه واجبست تقرب بخدا و سنت است که در انجا نه امر بجا اورد اول انکه قبل از بار فرود
اوردن نماز مغرب و عشا را بیك اذان و دو اقامه بجا اورد دوم انکه نافله مغرب را بعد از
عشا بگذارد سیم انکه ان شب را که شب عید قربانست احیا بدارد چهارم انکه تا صبح بذکر
دعا و تلاوت قران مشغول باشد و از جمله دعاها این دعا را بخواند اللهم هذه جمع اللهم
انی اسئلك ان تجمع لی فیها جوامع الخیر اللهم لا تؤیسنی من الخیر الذی سئلتك ان
تجمعه لی فی قلبی ثم اطلب به الیك ان تعرفنی ما عرفت اولیائك فی منزلی هذا وان
تقینی جوامع الشر پنجم انکه اول شب غسل کند و نیت چنین کند که غسل بودن در مشعر
الحرام میکنم از برای انکه سنت است تقرب بخدا ششم انکه تا طلوع افتاب طاهر از حدث اکبر
و اصغر باشد هفتم انکه اگر حج اول باشد بر بالای کوهی که در مشعر الحرام واقع است برود
و در انجا ذکر الهی بجا اورد هشتم انکه هفتاد سنگریزه که بجهة رمی جمرات مقرر است از
مشعر الحرام بردارد و واجبست که انشب تا صبح در مشعر الحرام باشد نهم چون فجر طالع
شود اولی انست که نیت علیحده بجهت وقوف مشعر کند باین طریق که توقف میکنم در

مشعر الحرام در حج تمتع از این وقت تا طلوع آفتاب از برای آنکه واجب است تقرب بخدا و بحمد الهی وصلوات بر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و دعا کردن اشتغال نماید و از جمله دعاها اینست که بخواند اللهم رب المشعر الحرام فک رقبتی من النار و اوسع علی من رزقک الحلال الطیب و ادرء عنی شر فسقة الانس و الجن و العرب و العجم اللهم انت خیر مطلوب الیه و خیر مدعو و خیر مسئول و بکل وافد جائزة فاجعل جائزتی فی موطنی هذا ان تقیل عثرتی و تقبل معذرتی و ان تجاوز عن خطیئتی ثم اجعل التقوی من الدنیا زادی هفتم آنکه چون آفتاب برآید بجانب منی رود و جایز است زنان او شخصیکه ضرورتی داشته باشد آنکه قبل از طلوع فجر از مشعر الحرام بجانب منی رود **فصل سیم** در بیان رفتن بجانب منی از مشعر الحرام و بیان افعال ثلثه مناسک منی که روز عید قربان در منی واجب است که بعمل آورد چون از مشعر الحرام متوجه منی شود و در راه بموضعی رسد که آنرا وادی محسر گویند سنت است که در آن موضع موازی صد گام تند رود و بخواند اللهم سلم عهدی واقبل توبتی واجب دعوتی واخلفنی فیمن ترکت بعدی و چون بمنی رسد واجب است که افعال ثلثه مناسک منی را در روز عید قربان بترتیب بجا آورد فعل اول رمی جمرهٔ عقبه است یعنی زدن میلی که آنرا جمرهٔ عقبه گویند بهفت سنگریزه و رمی جمرهٔ عقبه هشت امر واجب است و دوازده امر سنت اما هشت امر واجب اول نیت کردن باینطریق که این میل را میزنم بهفت سنگریزه در حج اسلام حج تمتع از برای آنکه واجب است تقرب بخدا دوم نیت را مقارن شروع در رمی کردن سیم استدامت حکمی یعنی مدام برحکم نیت بودن تا آخر رمی چهارم هفت سنگریزه را یک یک انداختن پس اگر هفت را بیک دفعه اندازد یکی از آنها حسابست و باقی محسوب نیست پنجم هر یک از هفت سنگریزه را بآن میل رسانیدن ششم مجموع هفت سنگریزه را از زمین حرم برچیده باشد هفتم آنکه همهٔ آن سنگ ریزه‌ها بکر باشد یعنی هیچ یک از آنها رمی نشده باشد هشتم آنکه رمی بعد از طلوع آفتاب روز عید قربان باشد و اما آن دوازده امر سنت که در رمی جمرهٔ عقبه معتبر است اول آنکه در وقت رمی وضو داشته باشد دوم آنکه پیاده باشد نه سواره باشد آنکه در وقتیکه هفت سنگریزه در دست داشته باشد و خواهد که بمیل بزند بخواند اللهم هؤلاء حصیاتی فاحصهن لی وارفعهن فی عملی چهارم آنکه در وقت انداختن هر یک از آن سنگریزه‌ها

بیان افعال ثلثه منی

الله اکبر بگوید و بخواند اللهم ادحر عنی الشیطان اللهم تصدیقا بکتابک و علی سنة نبیک صلی الله علیه و آله اللهم اجعله حجا مبرورا و عملا مقبولا و سعیا مشکورا و ذنبا مغفورا پنجم آنکه در وقت جمرهٔ عقبه رو بجمره کند و پشت بقبله ششم آنچه دوری او از جمره در وقت رمی ده ذرع یا پانزده ذرع شرعی باشد هفتم آنکه آن سنگریزه را بر شکم انگشت ابهام گذارد و بر پشت بند اول انگشت شهادت بیندازد هشتم آنکه آن سنگریزه را برچیده باشد نه آنکه سنگ را بشکند و بسنگریزه‌های آن رمی کند نهم آنکه سنگریزه‌ها را از مشعر الحرام برچیده باشد دهم آنکه سنگریزه‌ها را بشوید یازدهم آنکه هر یکی از سنگریزه‌ها بمقدار بند بالای انگشت باشد دوازدهم آنکه هر یک از سنگریزه‌ها رنگی مختلف داشته باشد دوم از افعال ثلثه مناسک منی که روز عید بجا آوردن آن واجب است قربانی کردنست و در آن ده امر واجب است و شش امر سنت اما ده امر واجب اول آنکه قربانی گوسفند یا بز یا گاو یا شتر باشد و اگر غیر از اینها را مثل اسب یا آهو قربانی کند آن قربانی صحیح نیست دوم آنکه اگر قربانی گوسفند باشد کمتر از هفت ماهه نباشد و اگر بز یا گاو باشد یکسال تمام کرده باشد و در سال دوم داخل شده باشد و اگر شتر باشد پنجسال تمام کرده و در سال ششم داخل شده باشد سیم آنکه بیمار نباشد و کری نداشته باشد و لاغر و لنگ و خصی و گوش بریده نباشد و شاخ او نشکسته باشد چهارم آنکه کل آن از یک شخص باشد پس جایز نیست که دیگری در قربانی او شریک باشد پنجم آنکه در وقت کشتن قربانی نیت چنین کند که این قربانی را میکشم در حج اسلام و حج تمتع از برای آنکه واجب است تقرب بخدا ششم آنکه نیت را مقارن اول ذبح سازد اگر قربانی غیر شتر باشد و مقارن اول نحر سازد اگر قربانی شتر باشد و نحر آنست که کاردی یا حربه در گودیکه میانهٔ بیخ گردن و سینهٔ شتر واقع است بزند هفتم استدامت حکمی یعنی برحکم نیت بودن تا آخر ذبح و تا آخر نحر هشتم آنکه خود مباشر کشتن قربانی گردد یا کسیرا نایب خود سازد و نیت چنین کند که این قربانی را میکشم بنیابت فلان در حج اسلام و حج تمتع از برای آنکه واجب است باصالة بر من بنیابت تقرب بخدا و اولی آنست که هر دو نیت کنند نهم قربانی کردن در روز عید واقع شود اگر متعذر واقع شود در ایام ماه ذیحجه جایز است دهم آنکه بعضی از آنرا تصدق کند و بعضی را خود بخورد و بعضی را هدیه کند و اما شش امری که در قربانی کردن سنت است اول آنکه قربانی گوسفند یا بز باشد باید که نر باشد و اگر

قربانی کردن

شتر یا گاو باشد باید که ماده باشد دوّم انکه فربهی ان نمایان باشد نه انکه در فربهی ولاغری شبهه
باشد سیّم انکه انرا در عرفات حاضر کرده باشد چهارم انکه اگر قربانی شتر باشد دست چپ ورا مابین زانو و پا
بندد پنجم انکه اگر شخصی را در کشتن قربانی نایب خود سازد دست خود را در وقت کشتن بر دست او
گذارد ششم انکه در وقتی که خواهد قربانی کند اینجا دعا بخواند وجّهت وجهی للّذی فطر
السّموات والارض حنیفًا مسلمًا وما انا من المشرکین انّ صلواتی ونسکی ومحیای ومماتی لله
ربّ العالمین لاشریك له وبذلك امرت وانا من المسلمین اللهم منك ولك بسم الله وبالله
والله اکبر اللهم تقبّل منّی و مقارن ان بکشتن مشغول شود فعل سیّم ازافعال ثلثهٔ مناسك
منی که در روز عید قربان بفعل اوردن واجبست که بعدازقربانی کردن ازموی خود چیزی
ازاله کند خواه بتراشیدن سر خواه بغیران وزن را تراشیدن سر جایز نیست ودر ازاله کردن موی
سه امر واجبست و هفت امر سنّت امّا سه امر واجب اوّل نیت کردن باینطریق که ازموی بدن چیزی
ازاله میکنم درحجّ اسلام حجّ تمتّع ازبرای انکه واجبست تقرب بخدا دوّم مقارن داشتن
نیّت است بازاله کردن سیّم استدامت حکمی وامّا ان هفت امر سنّت اوّل انکه در وقت
ازاله کردن سر رو بقبله باشد دوّم انکه در ان وقت بگوید بسم الله الرحمن الرحیم اللهم اعطنی
بکل شعرة نورا یوم القیمة سیّم انکه در تراشیدن سر شروع بجانب راست کند چهارم انکه
کل سر بتراشد پنجم انکه اگر بر سر موی نداشته باشد پاکی را بر سر بگرداند و بر سر بگذارد
ششم انکه موی را در منی دفن کند هفتم انکه بعدازموازاله کردن ناخن بچیند وسبیل
بگیرد وبعدازفارغ شدن ازافعال ثلثه مناسك منی حلال میشود باو جمیع انچه باو حرام
شده بود مگر زن وبوی خوش **فصل چهارم** دربیان باقی افعال حجّ چون مناسك
منی را بجا اورد واجبست که بمکّه مراجعت نماید بجهة بجا اوردن پنج امر وان طواف
حجّ ودو رکعت نماز ان وسعی مابین صفا ومروه وطواف نساء ودو رکعت نماز ان وچون
امر اوّل را بفعل اورد بوی خوش بر وحلال میشود امّا زن وقتی حلال میشود که طواف
نساء با دو رکعت نماز ان بجا اورد وواجبست که ان پنج امر را بترتیبی که مذکور شد بفعل
اورد وجمیع انچه در طواف عمره وسعی ان مذکور شد ازامور واجبی و سنّتی دراین دو طواف وسعی
معتبر است وفرق همین در نیّت است پس در طواف حجّ نیت چنین کند که طواف حجّ اسلام
حجّ تمتّع میکنم ازبرای انکه واجبست تقرب بخدا ودر طواف نساء نیت چنین کند که طواف نساء

سر تراشیدن از برای کسیکه اوّل حجّش باشد بلکه مطلقا احوط است صدر دام ظله

میکنم درحجّ اسلام حجّ تمتّع ازبرای انکه واجبست تقرب بخدا ونیّت نماز این دو طواف و سعی نیت
مابین صفا ومروه باینطریق کند وچون ازاین پنج امر فارغ شود واجبست که بمنی عود کند برای
چهار امر اوّل در منی سه شب ایام تشریق بودن وان یازدهم ودوازدهم وسیزدهم ماه
ذیحجه است و جایز است شخصی را که در احرام عمره وحجّ شکار و مباشرت بازن نکرده انکه شب سیم در منی
نماند وانکه وقت ظهر دوازدهم ازمنی بیرون رود دیگر انکه در وقت مغرب شب سیزدهم در
منی باشد که دراینصورت بودن انشب درمنی واجبست وبیرون رفتن واجب نیست
و در هریکی ازاین سه شب تاصباح ماندن درمنی لازم نیست بلکه انقدر توقف کند که
نصف شب بگذرد وبعدازان بیرون رود میتواند وجایز است بجای انشب در منی ماندن
درمکه بماند بشرط انکه تاصبح بعبادت مشغول شود دوّم رمی کردن جمرهٔ اولی در هر
یکی از روزهای تشریق بهفت سنگریزه سیّم رمی جمرهٔ وسطی دراین سه روز بهمان طریق
واجبست این ترتیب را مرعی داشتن ووقت رمی ان طلوع افتابست تا وقت شام واگر
شخصی را عذر باشد جایز است که شب رمی کند وبدانکه اداب سنّتی این رمی قبل
ازین مذکور شد وفرقی نیست الا در دو امر اوّل انکه هریک ازجمرهٔ اولی ووسطی را در وقت
رمی بر دست راست گیرد دوّم انکه بعدازرمی هریک ازاین دو جمره اندکی نزد ان ایستد
وبحمد وصلوات ودعا اشتغال نماید امّا بعدازرمی جمرهٔ عقبه ایستادن نزد ان سنّت
نیست وبدانکه این رمی اخر افعال واجبهٔ حجّ است وجایز است که ازمنی بوطن خود رود
بی انکه بمکه معاودت نماید امّا معاودت بمکّه بجهة وداع خانهٔ کعبه سنّت است پس
چون خواهد که بمکه معاودت کند سنّت است که در مسجد خیف شش رکعت نماز بگذارد
هر دو رکعت بیکسلام وبعدازان متوجّه مکّه شود واداب دخول مکّه ودر مسجد الحرام
ازغسل وغیران بطریقیست که قبل ازاین مذکور شد وبدانکه داخلشدن درخانهٔ کعبه سنّت است
وواجب نیست واداب ان پنج امراست اوّل غسلکردن دوّم حلقهٔ در را در وقت دخول بگیرد
سیّم انکه بکمال خضوع وخشوع در وقت داخلشدن بجای اوردن چهارم انکه در وقت دخول
شدن بگوید اللهم انّك قلت ومن دخله کان امنا فامنّی من عذابك عذاب النار پنجم انکه بر
سنگ سرخی که مابین دوستون خانهٔ کعبه فرش است دو رکعت نماز بگذارد در رکعت اوّل
بعدازفاتحه سوره حمّ سجده بخواند ودر رکعت دوم بعدازفاتحه از ایات قران بعدد

خائن

آیات حم سجده بخواند و آن پنجاه و چهار آیه است ششم آنکه در هر کنجی از چهار کنج خانهٔ
کعبه دو رکعت نماز بگذارد و بعد این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ مَنْ تَهَيَّأَ وَ تَعَبَّأَ وَ اَعَدَّ وَ اسْتَعَدَّ
لِوِفَادَةٍ اِلٰى مَخْلُوقٍ رَجَاءَ رِفْدِهِ وَ جَوَائِزِهِ وَ نَوَافِلِهِ وَ فَوَاضِلِهِ فَاِلَيْكَ كَانَ يَا سَيِّدِي تَهْيِئَتِي
وَ تَعْبِئَتِي وَ اِعْدَادِي وَ اسْتِعْدَادِي رَجَاءَ رِفْدِكَ وَ نَوَافِلِكَ وَ جَوَائِزِكَ فَلَا تُخَيِّبِ الْيَوْمَ
رَجَائِي يَا مَنْ لَا يَخِيبُ سَائِلُهُ وَ لَا يَنْقُصُ نَائِلُهُ فَاِنِّي لَمْ آتِكَ الْيَوْمَ بِعَمَلٍ صَالِحٍ
قَدَّمْتُهُ وَ لَا شَفَاعَةِ مَخْلُوقٍ رَجَوْتُهُ وَ لٰكِنْ اَتَيْتُكَ مُقِرًّا بِالذُّنُوبِ وَ الْاِسَاءَةِ عَلٰى
نَفْسِي فَاِنَّهُ لَا حُجَّةَ لِي وَ لَا عُذْرَ فَاَسْئَلُكَ يَا مَنْ هُوَ كَذٰلِكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ
وَ اَنْ تُعْطِيَنِي مَسْئَلَتِي وَ تُقِيلَنِي عَثْرَتِي وَ تَقْلِبَنِي بِرَغْبَتِي وَ لَا تَرُدَّنِي مَحْرُومًا وَ لَا مَجْبُوهًا
وَ لَا خَائِبًا يَا عَظِيمُ يَا عَظِيمُ يَا عَظِيمُ اَرْجُوكَ لِلْعَظِيمِ اَسْئَلُكَ يَا عَظِيمُ اَنْ تَغْفِرَ لِيَ الذَّنْبَ
الْعَظِيمَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ هفتم آنکه در درون خانهٔ کعبه سر بسجود نهد و این دعا بخواند
اَللّٰهُمَّ لَا يَرُدُّ غَضَبَكَ اِلَّا حِلْمُكَ وَ لَا يُنْجِي اِلَّا التَّضَرُّعُ اِلَيْكَ فَهَبْ لِي يَا اِلٰهِي مِنْ لَدُنْكَ فَرَجًا
بِالْقُدْرَةِ الَّتِي بِهَا تُحْيِي اَمْوَاتَ الْعِبَادِ وَ بِهَا تَنْشُرُ مَيْتَ الْبِلَادِ وَ لَا تُهْلِكْنِي يَا اِلٰهِي غَمًّا
حَتّٰى تَسْتَجِيبَ لِي دُعَائِي وَ تُعَرِّفَنِي الْاِجَابَةَ فِي دُعَائِي اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِي الْعَافِيَةَ اِلٰى مُنْتَهٰى
اجلی و لا تشمت بی عدوی و لا تمکنه من عنقی من ذا الذی یرفعنی ان وضعتنی
و من ذا الذی یضعنی ان رفعتنی و ان اهلکتنی فمن ذا الذی یعرض لک فی عبدک
او یسئلک عن امرک و قد علمت یا الهی ان لیس فی حکمک ظلم و لا فی نقمتک عجلة
و انما یعجل من یخاف الفوت و انما یحتاج الی الظلم الضعیف و قد تعالیت یا الهی عن
ذلک علوا کبیرا فلا تجعلنی للبلاء غرضا و لا لنقمتک نصبا و مهلنی و نفسنی و اقلنی
عثرتی و لا تتبعنی ببلاء علی اثر بلاء فقد تری ضعفی و قلة حیلتی و تضرعی
الیک و وحشتی من الناس و انسی بک یا کریم اعوذ بک فاعذنی و استجیر بک فاجرنی
و استعین بک علی الضراء فاعنی و استنصر بک فانصرنی و اتوکل علیک فاکفنی و اومن
بک فامنی و استهدیک فاهدنی و استرحمک فارحمنی و استغفرک مما تعلم فاغفر لی و
استرزقک من فضلک الواسع فارزقنی و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم هشتم آنکه در
وقت بیرون آمدن از خانهٔ کعبه حلقهٔ در خانه را بگیرد و بگوید الله اکبر الله اکبر الله اکبر
اَللّٰهُمَّ لَا تُجْهِدْ بَلَائِي وَ لَا تُشْمِتْ بِي اَعْدَائِي فَاِنَّكَ اَنْتَ الضَّارُّ النَّافِعُ نهم آنکه چون از خانه

وداع خانه کعبه

بزیر آید دو رکعت نماز بگذارد در نزدیک خانه کعبه بحیثیتی که در خانه کعبه دست چپ و باشد
خاتمه در بیان آداب وداع خانهٔ کعبه و آن ده امر است اوّل آنکه هفت شوط طواف وداع
را بجا آورد و نیت چنین کند که طواف وداع خانه کعبه میکنم سنّت تقرب بخدا دوّم آنکه در
هر شوط استلام حجر اسود و رکن یمانی کند و اگر در هر شوط نتواند شوط اوّل و دوّم استلام نماید
سیّم آنکه بعد از فارغ شدن از طواف التزام مستجار کند بطریقیکه در طواف عمره مذکور
شد چهارم آنکه در نزد حجر اسود آید و شکم خود را بکعبه بچسباند و دست چپ خود را بر حجر
اسود گذارد و دست راست را از جانب در بخانهٔ کعبه بچسباند و بگوید الحمد لله و صلی الله
علی سیدنا و نبینا محمد و آله اللهم صل علی محمد عبدک و رسولک و امینک و حبیبک
و نجیبک و خیرتک من خلقک اللهم کما بلغ رسالاتک و جاهد فی سبیلک و صدع
بامرک و اوذی فیک حتی اتاه الیقین اللهم اقلبنی مفلحا منجحا مستجابا لی بافضل
ما یرجع به احد من وفدک من المغفرة و البرکة و الرحمة و الرضوان و العافیة مما یسعنی
ان اطلب فاسئلک ان تعطینی مثل الذی اعطیته او فضلا من عندک تزیدنی علیه
اللهم ان امتنی فاغفر لی و ان احییتنی فارزقنیه من قابل اللهم لا تجعله آخر العهد
من زیارة بیتک اللهم انی عبدک و ابن عبدک و ابن امتک حملتنی علی دابتک و
سیرتنی فی بلادک حتی ادخلتنی حرمک و امنک و قد کان من حسن ظنی بک ان تغفر لی
ذنوبی فازدد عنی رضا و قربنی الیک زلفا و لا تباعدنی و ان کنت لم تغفر لی فمن الآن فاغفر
لی قبل ان تنای عن بیتک فهذا اوان انصرافی ان کنت اذنت لی غیر راغب عنک و لا
عن بیتک و لا مستبدل بک و لا به اللهم احفظنی من بین یدی و من خلفی و عن
یمینی و عن شمالی حتی تبلغنی اهلی فاذا بلغتنی اهلی فاکفنی مؤنة عبادک و عیالی
فانک ولی ذلک من خلقک و منی پنجم آنکه بعد از دعا خواندن بجانب چاه زمزم
آید و قدری از آن آب بنوشد و بعد از آن متوجه بیرون رفتن از مسجد الحرام شود ششم
آنکه در اثنای بیرون آمدن بگوید آیبون تائبون عابدون لربنا حامدون الی ربنا راغبون
الی الله راجعون ان شاء الله تعالی هفتم آنکه نزد در مسجد الحرام سجده طویل با کمال
خضوع و خشوع بجا آورد هشتم آنکه بر در مسجد الحرام بایستد و بگوید اللهم انی انقلب
علی لا اله الا الله نهم آنکه بکیرد درهم شرعی خرما بخرد و تصدق کند دهم آنکه قصد و

همیشه این باشد که نوبت دیگر بحج اید **مطلب ششم** در بیان احکام حج قران وحج افراد که قبل ازین مذکور شده بود که حج قران وحج افراد بر شخصی واجبست که از اهل مکه معظمه باشد یا انکه دوری او از مکان مقدس کمتر از شانزده فرسخ شرعی باشد واکر دوری این کس ازمکان مقدس شانزده فرسخ باشد وزیاده حجی که براو واجب میشود حج تمتع است و افعال حج تمتع را بتفصیل مذکور ساختیم وافعال حج قران وحج افراد مثل افعال حج تمتع است ولکن عمرهٔ حج تمتع قبل از حج است وطواف نسا ندارد وعمرهٔ حج قران وحج افراد بعد از حج است وطواف نسا دارد وافعال این دو نوع بیك طریقست لکن در حج قران مخیر است میانهٔ انکه نیت احرام را مقارن تلبیات یا مقارن اشعار یا مقارن تقلید سازد ومعنی اشعار وتقلید مذکور خواهد شد واحرام هر یك از حج قران وحج افراد واجبست که از میقات باشد یا از مسکن خود هرگاه از مسکن او بمکه نزدیکتر باشد از میقات یا از مکه هرگاه مسکن او مکه باشد وباقی افعال بطریق افعال حج تمتع است پس چون احرام به بندد متوجه عرفات کردد وبعد از وقوف عرفات متوجه مشعر الحرام شود وبعد از وقوف مشعر الحرام بمنی رود ورمی جمرات وقربانی وتقصیر بجا اورد بمکه بعد کردد وطواف ودو رکعت نماز ان را بجا اورد وسعی ما بین صفا ومروه وطواف نسا ودو رکعت نماز ان بطریقیکه قبل ازین مذکور شد بعمل اورد وچون از این افعال فارغ شود عمرهٔ مفرده را بجا اورد باینطریقیکه یکی از میقاتها یا از نزدیکترین موضعی بحرم احرام عمرهٔ مفرده به بندد وطواف عمره ودو رکعت ان وسعی میان صفا ومروه وتقصیر وطواف نسا ودو رکعت ان بجا اورد ومراد از اشعار انست که جانب راست کوهان شتری را که بجهة قربانی میبرد که در منی قربان کند زخم زند وانجا را بخون ان زخم الوده کند ومراد از تقلید انست که کردن قربانی که میبرد نعلین بیاویزد که دران نعلین نماز کرده باشد **مطلب هفتم** در بیان احکام حج بنیابت ودران دو فصل است **فصل اول** در بیان نایب کرفتن بجهة میت وحی بدانکه چون شخصی فوت شود وترکه وافی کذارد وحج اسلام براو واجب شده باشد ودر ذمهٔ او مستقر کشته باشد واجبست که در ان سال شخصی را باجاره کیرند که بنیابت او حج بجا اورد اکر وقت حج باقی باشد والا سال دیکر خواه میت وصیت کرده باشد که حج جهة او کنند وخواه وصیت نکرده باشد اما اکر قبل از انکه حج در ذمهٔ او مستقر کردد فوت

شود نایب کرفتن واجب نیست وحج در ذمت وقتی مستقر شود که شخصی با وجود استطاعت رفتن بحج حج را تاخیر کند تا انقدر وقت بکذرد که کنجایش حج بجا اوردن داشته باشد پس اکر بعد از استطاعت وقبل از کذشتن مدت مذکور فوت شود حج ساقط است و نایب کرفتن لازم نیست واجرت حج مقدم ... وحکم سایر قروض دارد پس

...ه باشد واجبست که اول اجرت
...د از ان بماند بوارث میرسد
...نین اکر همهٔ متروکات او مساوی
... وارث از متروکات او محروم
...حج بجا اورد درینصورت حج از
...کیرند وهمچنین اکر شخصی بر
...کند وبدانکه میانهٔ مجتهدین
...ز انجا که فوت شده واجب
...و بعضی برانند که اکر
...انکند از میقات واین
...کردد واکر حج در ذمهٔ شخصی
...سد مثل بیماری یا خوف
...یرد که بنیابت او حج کند هرکاه
...ت که خود حج کند واکر بعد از
...واجبست که خود حج
...واجب شده باشد وقبل
...ید درینصورت در وجوب
... شخصی دارد که او را بعد از

DANA

Dr.S. Abootaleb

﴿ دانا ﴾

س . ابو طالب خان طیب

تاریخ ...... ماه ...... ۱۳ ...... نمره ......

[illegible]

نسخه را همراه بیاورید

استقرار حج مانعی بهم رسد وبعضی برانند که ازین شخص حج ساقط است مادام که مانع باقی باشد نایب کرفتن واجب نیست خواه امید برطرف شدن مانع داشته باشد وخواه نداشته باشد واقرب قول اول است **فصل دوم** در بیان شروطی چند در نیابت حج معتبر است

مطلب ششم در بیان احکام حج قران و حج افراد که همیشه این باشد که نوبت دیگر بحج اید

قبل ازین مذکور شده بود که حج قران و حج افراد بر شخصی واجب است که از اهل مکه معظمه باشد یا انکه دوری او از مکان مقدس کمتر از شانزده فرسخ شرعی باشد و اگر دوری این کس از مکان مقدس شانزده فرسخ باشد و زیاده حجی که برا و واجب میشود حج تمتع است و ...

افعال حج تمتع را بتفصیل مذ...

و لکن عمرهٔ حج تمتع قبل از حج اس...

است و طواف نسا دارد و افع...

میانهٔ انکه نیت احرام را مقار...

و تقلید مذکور خواهد شد و ا...

باشد یا از مسکن خود هر گاه ا...

از مکه باشد و باقی افعال بطریق...

کرد و بعد از وقوف عرفات ...

و رمی جمرات و قربانی و تقصیر...

اورد و سعی ما بین صفا و مروه...

شد بعمل اورد و چون ازین اف...

میقاتها یا از نزدیکترین موضع...

ان و سعی میان صفا و مروه و تق...

انست که جانب راست کوهها...

و انجا برا بچون از خم الوده کند و...

که دران نعلین نماز کرده باشد

فصل است **فصل اول**

شخصی فوت شود و ترکه وا...

مستقر گشته باشد واجبست که در انسال شخصی را باجاره گیرند که بنیابت او حج بجا اورد اگر وقت حج باقی باشد و الا سال دیگر خواه میت وصیت کرده باشد که حج جهت او کنند و خواه وصیت نکرده باشد اما اگر قبل از انکه حج در ذمهٔ او مستقر گردد فوت

شود نایب گرفتن واجب نیست و حج در ذمت وقتی مستقر شود که شخصی باوجود استطاعت رفتن بحج حج را تاخیر کند تا انقدر وقت بگذرد که تمام افعال حج بجا اوردن داشته باشد پس اگر بعد از استطاعت و قبل از گذشتن مدت مذکور فوت شود حج ساقط است و نایب گرفتن لازم نیست و اجرت حج مقدم است بر میراث و حکم سایر قرضها دارد پس هر گاه میت شود مشغول الذمه باشد بحج و قرض نیز داشته باشد واجب است که اول اجرت المثل حج و قرض را از متروکات وافیه او بیرون کنند و انچه بعد از ان بماند بوارث میرسد و اگر چیزی نماند از متروکات او چیزی بوارث نمیرسد و همچنین اگر همهٔ متروکات او مساوی اجرت المثل حج باشد کل متروکات او را باجرت حج باید داد و وارث از متروکات او محروم میشود و هر گاه شخصی تبرع نماید و بی اجرت بنیابت میت حج بجا اورد درینصورت حج از ذمهٔ میت ساقط میشود و لازم نیست که نایب بجهة او بگیرند و همچنین اگر شخصی تبرع از مال خود شخصی را باجاره بگیرد که بنیابت ان میت حج کند و بدانکه میانهٔ مجتهدین خلافست در انکه نایب از کجا متوجه حج شود بعضی برانند که از انجا که فوت شده واجب است متوجه حج شود و بعضی برانند که توجه از میقات کافیست و بعضی برانند که اگر متروکات میت وفا کند از محل فوت متوجه شود و اگر بان وفا نکند از میقات و این قول بصواب نزدیکتر است و ظاهر قول دوم باین قول باز میگردد و اگر حج در ذمهٔ شخصی مستقر شده باشد اما بواسطهٔ مانعی که بعد از استقرار بهم رسد مثل بیماری یا خوف از دشمن نتواند بحج رفتن واجبست که شخصی را باجاره بگیرد که بنیابت او حج کند هر گاه امید ان نداشته باشد که مانع برطرف شود و الا براو واجبست که خود حج کند و اگر بعد از انکه نایب بنیابت او حج گذارده باشد مانع او برطرف شود براو واجبست که خود حج کند و حج که نایب او کرده کافی نیست اما اگر حج گذاردن براو واجب شده باشد و قبل از انکه در ذمهٔ او مستقر شود او را مانعی از رفتن بحج پیش اید درینصورت در وجوب نایب گرفتن میانهٔ مجتهدین خلافست بعضی برانند که حکم شخصی دارد که او را بعد از استقرار حج مانعی بهم رسد و بعضی برانند که ازین شخص حج ساقط است مادام که مانع باقی باشد نایب گرفتن واجب نیست خواه امید برطرف شدن مانع داشته باشد و خواه نداشته باشد و اقرب قول اول است **فصل دوم** در بیان شروطی چند در نیابت حج معتبر است

وان شش امر است اوّل انکه نایب بالغ باشد وبعضی از مجتهدین نیابت غیر بالغ را جایز داشته اند بشرط انکه تمیز داشته باشد وبر سخن او اعتماد توان کرد دوم انکه عادل باشد پس حرامست که غیر عادل را نایب حج سازند امّا اگر غیر عادل را نایب کرده باشند و دانند که حج را بفعل اورده درینصورت حج او کافیست واحتیاج بنایب عادل گرفتن نیست و بعض از مجتهدین برانند که هرگاه ظن غالب باشد که نایب افعال حج را بجا اورد نایب کردن او جایز است سیّم انکه در ذمّه نایب حج واجب نباشد چهارم انکه افعال حج را بالتمام داند یا شخصی عادل با او باشد که در وقت بجا اوردن هر فعلی را از و تسلیم کیرد پنجم ان که در نیت قصد کردن این افعال را بنیابت فلان بجامی اورم ششم انکه ان شخصی که نایب بنیابت او حج میکند را باید که شیعه اثنی عشری باشد پس نایب مخالف مذهب شدن جایز نیست مگر انکه پدر نایب یا جد پدری او نایب باشد که درینصورت دو نیابت کردن او جایز است با وجود انکه مخالف مذهب باشد وبعضی از مجتهدین این دو صورت را نیز جایز ندانسته اند[1] وجایز است که زن نایب مرد شود وبرعکس و همچنین جایز است که غلام یا کنیزی که عادل باشند برخصت اقای خود نایب شوند واگر نایب در اثنای راه فوت شود پس اگر فوت او قبل از احرام و داخل شدن حرم واقع شود نایب دیگر باید گرفت که از انجا که او فوت شده روانه حج شود و ورثه او را از وجه اجاره موازی مسافتی که قطع کرده میرسد وبس و تتمّه بورثه صاحب مال میرسد و اگر فوت او بعد از احرام داخل شدن حرم باشد واز باقی افعال چیزی بجا نیاورده باشد انچه بفعل اورده کافیست واحتیاج به نایب گرفتن دیگر نیست امّا میانه مجتهدین خلافست بعضی برانند که درینوقت کل مبلغی که وجه اجاره اوست بوارث[2] او میرسد والسّلام علی من اتّبع الهدی

[1] احوط نیز جایز نبودن است صدر دام ظله

[2] احوط تصالح و تراضی است صدر دام ظله

بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحمد لله ربّ العالمین والصّلوة والسّلام علی خاتم النّبیّین محمّد المصطفی وخیر الوصیّین امیر المؤمنین علیّ المرتضی والهما الائمّة النّجبا علیهم الصّلوة من العلیّ الاعلی امّا بعد چون همگی همّت عالی نهمت بندگان همایون اشرف ارفع اقدس اعلی کلب استانه خیر البشر مروّج مذهب حق ائمّه اثنی عشر شاه عبّاس الحسینی الموسوی الصّفوی بهادر خان خلّد الله ملکه وسلطانه وافاض علی العالمین برّه واحسانه بر احیاء معالم شریعت سیّد المرسلین و اعلای اعلام مذهب حق ائمّه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین مقصور و محصور است واراده خاطر ملکوت ناظرش معطوف است بر انکه شیعیان و محبّان حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام عالم بمذهب حق انحضرت باشند لهذا استاد بنده اعنی حضرت خاتم المجتهدین وخلاصة المتقدّمین وزبدة المتاخّرین بهاء الملّة والشّریعة والحقیقة والدّین محمّد العاملی رحمة الله را مامور ساخته بودند بتصنیف کردن کتابی که مشتمل باشد بمسایل وضو وغسل وتیمّم ونماز وزکوة وروزه وحج وجهاد وزیارت حضرت رسالتپناهی صلّی الله علیه واله وحضرات ائمّه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و ایام مولود ایشان ومسائل ضروری که بیشتر اوقات بان احتیاج واقع میشود چون بیع وتوابع ان و نکاح وطلاق وغیر ان وحضرت خاتم المجتهدین امتثالاً لامره الاشرف شروع در تالیف ان کتاب نموده انرا موسوم بجامع عبّاسی ساخت مشتمل بر بیست باب و چون بعد از اتمام پنج باب ان در دوازدهم ماه شوّال سنهٔ هزار و سی و یک هجری بجوار رحمت ایزدی پیوست

در ثانی الحال امر اشرف اعلی عز صدور یافت که بیست باب تتمه این کتاب سمت اتمام و صورت اختتام پذیرد و داعی دولت قاهره نظام بن حسین ساوجی امتثالاً لامره الاشرف المطاع زال نافذاً فی الاقطار والارباع شروع در اتمام آن نموده والموفق للاتمام والمیسر للاختتام کمنظور نظر کیمیا اثر نواب همایون ارفع اقدس کرد **باب ششم** از کتاب جامع عباسی در وقف کردن و تصدق نمودن و قرض دادن بنده آزاد کردن و با کفار جهاد کردن **باب هفتم** در زیارت حضرت رسالت پناه ص و حضرت امیر المؤمنین ع و باقی حضرات ائمه معصومین علیهم السلام و ایام مولود و وفات ایشان **باب هشتم** در بیان نذر و عهد نمودن و سوکند خوردن و کفاره دادن **باب نهم** در بیع کردن و رهن نمودن و شفعه کرفتن و توابع آن **باب دهم** در بیان اجاره دادن و رعایت نمودن و احکام غصب توابع آن **باب یازدهم** در نکاح کردن بدوام و متعه و تحلیل و ملک آن **باب دوازدهم** در طلاق و خلع و عده داشتن زنان **باب سیزدهم** در شکار کردن و شروط آن **باب چهاردهم** در ذبح حیوانات و حلال و حرام **باب ۱۵ پانزدهم** در آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن **باب ۱۶ شانزدهم** در قضا رسیدن و شروط آن **باب ۱۷ هفدهم** در اقرار کردن و وصیت نمودن **باب ۱۸ هجدهم** در قسمت کردن ترکه **باب ۱۹ نوزدهم** در حد و دی که در شرع مقرر است بجهة دزدی و زنا و لواطه و سحق و غیر آن **باب ۲۰ بیستم** در بیان خونبهای آدمی و خونبهای قطع اعضای او و خونبهای زخمی که بر آدمی زنند و خونبهای سک شکاری و سک کله و سکی که محافظت باغ و زراعت کند

باب ششم از کتاب جامع عباسی

در وقف کردن و تصدق نمودن و قرض دادن و بنده آزاد کردن و جهاد با کفار کردن و در آن چهار مطلب است **مطلب اول** در بیان وقف کردن و توابع آن و در آن سه فصل است **فصل اول** در شروط وقف بدانکه شروط وقف شانزده است اول اهلیت واقف یعنی قدرت عاقل پس وقف غیر بالغ و دیوانه که تمام وقت دیوانه باشد صحیح نیست و کسی که کاهی دیوانه باشد و کاهی نباشد در وقت غیر دیوانگی وقفش صحیح است

شرایط وقف

و در وقف طفلی که ده سال داشته باشد میانه مجتهدین خلافست اصح عدم صحت است و کویا اجماعی که کفته اند وقف او صحیح است مستند شاه اند بحدیثی که واقع شده در جواز صدقه او و حمل کرده اند تصدق را بر وقف چه نیز صدقه جاریه است و همچنین وقف مست و بیهوش و قرض داری که حاکم شرع او را از تصرف در اموالش منع کرده صحیح نیست و همچنین وقف غلام نیز صحیح نیست دوم نیت واقف پس وقف غافل و کسیکه در خواب باشد یا مست یا بیهوش باشد صحیح نیست و اگر بعد از وقف کردن و لقبض دادن دعوا نماید که وقف بی نیت واقع شده دعوی مسموع نیست و خلافست میانه مجتهدین که آیا قربت در وقف شرط است یا نه اقرب آنست که شرطست پس وقف کافر صحیح نیست سیم ملکیت واقف پس اگر ملک دیگری را وقف کند صحیح نیست و اگر چه مالک بعد از وقف اجازت دهد چهارم ایجاب چون وقفت و آنچه با قرینه دلالت بر وقف کند پنجم قبول مقارن ایجاب از بطن اول در وقف اولادی و در بطون دیکری قبول شرط نیست ششم (ظ: هفتم؟) وقف بر کسی باشد که در او قبول ممکن باشد و اگر وقف بر طفلی باشد قبول ولی او با صرفه و غبطه کافیست و در وقف بر فقرا قبول شرط نیست چه در اینصورت قبول ممکن نیست و همچنین قبول شرط نیست اگر وقف بر مصالح مسلمانان باشد چون وقف بر مساجد و مشاهد و بعضی از مجتهدین بر آن رفته اند که در اینصورت قبول حاکم شرع لازم است ششم معلق نساختن وقف بشرطی یا صفتی غیر واقع پس اگر چیزی را وقف کند و آنرا بر شرط یا صفت واقعی که عالم بوقوع آن باشد معلق سازد صحیح است مثل آنکه کوید این را وقف کردم اگر امروز جمعه باشد هفتم دوام وقف است پس اگر وقف را انعقاد مدتی سازد آن وقف نخواهد بود بلکه از احبس دوام میکویند و بانقضای مدت باطل میشود و همچنین است اگر شرط کرده باشد که هر وقت که خواهد رجوع کند موقوف علیه و اگر وقف کند بر کسیکه منقرض شود غالباً بعد از انقراض او میان فقها خلافست بعضی کفته اند که راجع بواقف میشود در حالت حیات او و منتقل بوارث او میکردد از وفات او و بعضی بر آنند که بورثه موقوف علیه راجع میشود و بعضی کفته اند که در ابواب البر صرف باید کرد و اصح قول اول است و اگر در اول منقطع باشد همچو وقف بر معدوم آنکاه بر موجود اقوی آنست که باطل است و اگر در وسط منقطع شود چون وقف بر زید

۱ تفصیلی دارد که بیان منافی با وضع حاشیه است صدره دام

۲ کافریکه منکر صانع نیست تحقق قربة از او مانعی ندارد صدره دام ظله

۳ ولی اگر چنین اتفاق افتاد مالک مجیز رعایت احتیاط را نموده ثانیاً بهمان نحو وقف نماید صدره دام ظله

۴ فرمایش بعض از مجتهدین خالی از قوة نیست صدره دام ظله

۵ محتاج بتامل است صدره دام ظله

آنکاه بر غلام شخصی آنکاه بر فقرا   دراین دو احتمال است یکی صحت طرفین و بطلان در وسط
وعود حاصل آن بواقف و وارث او و اگر در هر دو طرف منقطع باشد مثل اول قوی بطلان است
هشتم قبض موقوف علیه از بطن اول در وقف اولادی چه در بطون دیگر قبض شرط
نیست و قبض ولی طفل یا حاکم شرع در صغیر کافیست پس بنا بر این شرط اگر واقف پیش
از قبض بمیرد وقف او باطل است و در قبض فوریت شرط نیست پس هرگاه قبض کند
صحیح است و در قبض اذن واقف شرط است و هرگاه واقف تولیت آن چیزی را که وقف بر
فقرا کرده بجهة خویش شرط کرده باشد در مدت حیات قبض فقرا شرط نیست بلکه
قبض او کافیست نهم آنکه از نفس خود بیرون کند پس اگر بر خود وقف کند صحیح نیست
و اگر بر خود وقف کند بعد از آن بر فقرا مجتهدین را دراین دو قول است اصح آنست که
باطل است و اگر وقف بر خود و فقرا کند دراو دو احتمال است یکی آنکه نصفش صحیح
باشد و نصف باطل دوم آنکه تمام باطل باشد و اگر شرط کند که قرضهای خود را از وقف
بدهد یا نفقهٔ او در مدت حیات از وقف باشد باطل است و اگر شرط کند که نفقهٔ
اهل و عیال از وقف باشد صحیح است زیرا که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
و فاطمهٔ زهرا علیها السلام این شرط کرده اند پس دراینصورت اگر ایشان اکتفا بوقف
کنند و واجب النفقه باشند نفقهٔ ایشان آیا ساقط میشود یا نه میانهٔ مجتهدین دراین
این خلافست و همچنین در نفقه زوجه خلافست دهم آنکه آنچه واقف وقف کرده
عین باشد و از آن منتفع شوند پس وقف دراینصورت وقف صحیح نیست
و همچنین صحیح نیست وقف هرچه خورند از ماکولات زیرا که اصل آن باقی نمیماند
و خلافست میانهٔ مجتهدین که وقف درهم و دینار جایز است یا نه بعضی از[1]
مجتهدین نقل اجماع کرده اند که وقف آنها مطلقا جایز نیست و اصح آنست که جایز است زیرا که
جهة زینت نفع از آنها میتوان گرفت یازدهم آنکه صحیح باشد که آنرا مالک شود پس اگر
شراب یا خوک وقف کند صحیح نیست دوازدهم آنکه بیان مصرف کند پس اگر بیان[2]
مصرف نکند صحیح نیست سیزدهم آنکه موقوف علیه موجود باشد در ابتدای وقف پس
اگر بر معدوم وقف کند صحیح نیست و اگرچه طفل در شکم[3] و اگر بر موجود وقف کند
و بعد از آن بر موجود آیات وقف باطل است یا نه دراین مسئله مجتهدین را دو قول است اصح

[1] مشکل است صله دام ظله
[2] مطلقا معلوم نیست صدر دام ظله
[3] حکم بطلان وقف بر طفل در شکم خالی از اشکال نیست صدر دام ظله

آنست که باطلست چهاردهم آنکه موقوف علیه را صحیح باشد مالک شدن چیزی پس وقف
بر ملک و جن و دواب و بنده اگرچه مدبر و مکاتب مشروط باشد صحیح نیست و بر جمادات
وقف صحیح نیست و اگر وقف بر مساجد و مشاهد و منبرها و پلها کنند صحیح است زیرا که
فی الحقیقة راجع بمسلمانان میشود پانزدهم آنکه موقوف علیه مشخص باشد پس اگر بر یکی
از دو شخص وقف کنند یا بر یکی از دو مسجد صحیح نیست شانزدهم آنکه وقف کردن بر موقوف[1]
علیه جایز باشد پس اگر وقف کند بر زنا کنندگان[2] قطاع الطریق باطل است و هم باطل است
اگر مسلمان وقف کند چیزی را بر نوشتن توریة و انجیل و کتب انبیاء سابق که الحال
دین ایشان منسوخ است یا وقف بر عبادت خانهٔ یهود و نصاری و وقف کردن بر یهودان
جایز است بمذهب بعضی از مجتهدین دراین مقام اشکال کرده اند که چرا بر یهود وقف جایز است
و بر عبادتخانهٔ ایشان جایز نیست و جواب این اشکال چنین گفته اند که وقف بر عبادت
خانهٔ ایشان معصیت محض است بخلاف وقف بر یهودان چه از این حیثیت که ایشان
مخلوق الله تعالی اند جایز است و احتمال دارد از ایشان فرزندان مسلمان در وجود آیند
و وقف کردن یهود بر اینها جایز است و بعضی از مجتهدین وقف کردن آتش پرستان را
بر آتشکده باطل میدانند و هرگاه شروط وقف متحقق شود موقوف علیه مالک می شود
منافعی را که بعد از وقف کردن حاصل میشود و در منافعیکه در حالت وقف کردن موجود
باشد چون صوف و وبر گوسفند خلافست میانهٔ مجتهدین و اگر وقف مشروط باشد بر شرطی در
آنچه واقف شرط کرده صرف باید کرد و جایز نیست فروختن وقف و اگر ترسند که ضایع شود
یا آنکه میانهٔ موقوف علیهم در وقف اولادی نزاع واقع شود که منجر بخراب شدن وقف
شود میانهٔ مجتهدین دراین خلافست اقرب آنست که جایز است فروختن آنچه وقف شده در
اینصورت بقیمهٔ آنچیز مثل آنچیز بخرند **فصل دوم** دربیان تصدق نمودن بدانکه در
تصدق نمودن ثواب بسیار وارد شده و صدقهٔ پنهانی افضل از آشکارا چنانچه در
تصریح حدیث بآن واقع شده مگر آنکه توهم کنند که تصدق نمیکند چه دراینصورت آشکارا
باید داد و در تصدق چهار چیز شرطست اول ایجاب چون تصدقت و آنچه بدان ماند دوم
قبول چون قبلت سیم اقباض باذن مالک چه بدون اذن مالک صحیح نیست چهارم
نیت قربت و حرام است بر بنی هاشم اخذ تصدقات واجبی چون زکوة واجب از غیر بنی هاشم

[1] حاصل این شرط [illegible] باید مصرف وقف [illegible] نوشتن توریة [illegible] و انجیل [illegible] باطل است [illegible] و وقف بر [illegible] معصیت [illegible] والله العالم صدر دام ظله العالی
[2] و در این جواب [illegible] وقف بر زنا کنندگان [illegible] قطاع الطریق [illegible] واقف [illegible]

چنانچه در بحث زکوة مذکور شد اما از بنی هاشم جایز است و غلامیکه نبی هاشم
ازاده کرده باشد جایز است که از تصدقات واجبی بگیرد و جایز است بنی هاشم
که تصدقات سنتی را بگیرند و واجبی نیز جایز است هرگاه خمس وفا بمعاش ایشان نکند
بمقدار معاش بگیرد و جایز نیست تصدق بر جهود و اگرچه بیگانه باشد پس هرگاه
تصدقات واجبی داده شود جایز نیست رجوع دران و تصدقات سنتی نیز همین صورت
دارد خواه قابض ذی رحم باشد و خواه اجنبی و بعضی از مجتهدین گفته اند که رجوع میرسد
هرگاه اجنبی باشد و اصح قول اول است **فصل سیم** در بیان سکنی و عمری یعنی
شخصی با یکری گوید که درین خانه ساکن تا زنده باشی و دران سه چیز شرط است
اول ایجاب چون اسکنتک و اعمرتک وارقبتک و انچه بدینها ماند دویم قبول سیم
قبض و هرگاه ساکن گردانیدن مقید بعمر خود یا عمر ساکن یا مدت معین باشد لازم می
شود بقبض او و بعد از مدت هر کدام که شرط کرده باشد بمالک منتقل میشود پس اگر گوید
کمتر است که درین خانه ساکن باشی تا زنده باشی تا هرگاه ساکن بمیرد منتقل بمالک
میشود و اگر درینصورت مالک بمیرد ورثه مالک را نمیرسد که ساکن را بیرون کنند و اگر
گوید درین خانه ساکن باش تا وقت فوت من پس هرگاه مالک بمیرد ساکن بیرون میرود اما
اگر ساکن پیش از مالک بمیرد مالک را نمیرسد که ورثه ساکن را در مدت حیات خویش بیرون
کند و اگر مقید بوفات نکرده باشد هرگاه خواهد ساکن را میتواند بیرون کرد و هر چیزی
که جایز بود وقف کردن آن سکنی و عمری آن نیز جایز است و باطل میشود سکنی و عمری
آن بفروختن خانه و هرگاه سکنی و عمری واقع شود ساکن خود و اهل و فرزندان او ساکن
میشوند و اگر شرط کرده باشد جماعت دیگر را سوای اینها جایز است و هرگاه غلام خود را یا اسب
خود را در راه خدای تعالی حبس نماید یا گوید غلام خدمت خانه کعبه کند یا مسجد الحرام
کند لازم است تا آنکه اسب و غلام زنده باشد و اگر گوید خدمت شخصی کند و معین
کند آنشخص را و بمیرد بورثه خودش منتقل میشود **مطلب دویم** در بیان قرض دادن
و دران دو موقفست موقف اول در ثواب قرض دادن بدانکه در قرض دادن
ثواب عظیم است چنانچه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که
آنحضرت فرمود که در شبیکه مرا بمعراج بردند بر در بهشت دیدم که نوشته بود صدقه

ظاهراً مراد تصدقات سنتی بوده باشد [illegible]

در بیان قرض دادن

دادن ده مثل آن چیز ثواب دارد و قرض دادن هجده مثل آن ثواب دارد و انچه در بعضی
روایات وارد شده که صدقه دادن دو مثل ثواب قرض دادن دارد از ان مراد صدقه
بر خویشانست و علما اگرچه این صدقه بر ایشان افضل از قرض دادن است و در قرض دادن
سه چیز لازم است اول ایجاب چون اَقْرَضْتُكَ یا تَصَرَّفْ فِيهِ یا انْتَفِعْ بِهِ وَعَلَيْكَ
رَدُّ عِوَضِهِ و انچه بدینها ماند دویم قبول چون قَبِلْتُ و انچه دلالت بر رضای بر
ایجاب کند سیم آنکه واقع شود هر یك از ایجاب و قبول از جایز التصرف پس از دیوانه و
مست و مفلسی که حاکم او را منع کرده باشد از مالش و طفلی که پانزده سال نداشته باشد
اگر مرد باشد و اگر زن باشد نه سال نداشته باشد معتبر نیست و قرض دادن بنده جایز
است و فرقی نیست میانه ذکور و اناث و قرض دادن انچه مثل داشته باشد جایز است
اما انچه مثل نداشته باشد دو قولست و وعده در قرض دادن معتبر نیست پس فی
الحال قرض دهنده میتواند مال خود را بالتمام طلبید و اگرچه متفرق داده باشد موقف
دویم در اموریکه بقرض دادن متعلق است بدانکه بقرض دادن بیست امر متعلق است
پنج امر واجب و هفت امر حرام و چهار سنت و چهار امر مکروه اما پنج امر واجب اول
رد کردن مثل انچه گرفته باشد دویم آنکه هرگاه قرض گیرنده همانچه گرفته باشد یا مثل
آنرا رد کند قبول کردن قرض دهنده واجبست اگرچه نرخ مضاعف بهم رسانیده باشد
و اگر از مثل نیز متعذر باشد قیمت او را در روزی که رد میکند بدهد و اگر مثل نداشته
باشد قیمت همان روزیکه بقرض گرفته بدهد سیم آنکه در خاطرش همیشه باشد که
آنرا بدهد هرگاه قدرت بهم رساند چهارم آنکه اگر قرض گیرنده بگذارد که سال بران بگذرد
و طلا و نقره سکه دار باشد و بنصاب رسیده باشد زکوة بر او واجبست پنجم آنکه
سعی کند در دادن مال القرض دهنده و اما آن هفت امر حرام اول شرط زیاده و نقصان
کردن در مقدار و وصف خواه جنس باشد که زیاده و نقصان در او حرام باشد
مثل طلا و نقره و گندم و جو و انچه بکیل و وزن در آید یا انچنان نباشد پس اگر شرط
نباشد که خانه خود را باجاره بکمتر از اجرت واقعی دهند یا زیاده از اجرت واقعی یا
آنکه هدیه بیاورد یا جهة او کاری کند جایز نیست اما اگر زیاده بدهد بی شرط
جایز است و در بعضی احادیث وارد شده که جایز است عوض دراهم غله دراهم صحاح

بدهند یا بدل درهم کهنه درهم تازه بدهند و اگر شرط کند که عوض درست شکسته
بدهد یا ناقص در قیمت شرط لغو است و اگر شرط گرو یا ضامنی کند جهة این قرض یا
انکه در شهر دیگر رد کند جایز است و اگر شرط گرو کند یا ضامنی جهت قرض دیگر جایز
نیست دویم قرض دادن انچه بکیل و وزن در اید بی انکه بکشند سیم اسراف کردن
قرض گیرنده در نفقه بلکه باید که اکتفا بقلیل کند چهارم طلب کردن قرض دهنده مال خود را
از کسیکه قادر بر دادن نباشد بلکه میباید که با او مدارا کند پنجم طلب کردن او
مال خود را از کسی که ملتجی بحرم کعبه شده باشد مگر انکه در حرم قرض داده باشد و بعضی
از مجتهدین مدینه طیبه و مشاهد مشرفه را نیز ملحق بکعبه ساخته اند ششم قرض
گرفتن کسیکه قادر بر دادن ان نباشد هفتم نماز کردن قرض دار در اول وقت و اما
چهار امر سنت اول قرض دادن دویم ظاهر ساختن قرض گیرنده مالداری و مفلسی
خود را بر قرض دهنده سیم وفا کردن بشرطیکه کرده باشند چهارم انکه اگر هدیه جهت
قرض گیرنده بیاورد با مال خود حساب کند و اما چهار امر مکروه اول مالدار را قرض بی
ضرورتی اما اگر ضرورت باشد جایز است چه در احادیث وارد شده که حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و اله و سلم و حضرت امیر المؤمنین و حضرت حسنین علیهم السلام
حین وفات قرض گذاشتند دویم قصد زیادتی کردن هر یک از قرض دهنده و گیرنده
بی انکه بلفظ بگویند سیم فرود امدن قرض دهنده در خانه قرض گیرنده چهارم زیاده
از سه روز در خانه او بودن و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند مطلب هفتم
در بیان بنده ازاد کردن و در ان ثواب بسیار است و در احادیث اهلبیت علیهم السلام
وارد شده که هر کس بنده ازاد کند حق سبحانه و تعالی بعوض هر عضوی از اعضای
ان بنده عضوی از ان کس از اتش دوزخ ازاد گرداند اگر مرد باشد و اگر زن باشد بعوض
هر دو عضو او یک عضو او را از اتش دوزخ ازاد گرداند و اقسام ازادی پنجست
اول واجب چنانچه در بحث کفاره خواهد امد یا انکه نذر کند ازادی غلام را یا ان که
در حال خریدن غلام اقای او شرط کند که ازاد کند دویم سنت چون ازاد کردن بنده
مؤمن که از خویشان او باشند که بخریدن ازاد نشود چون برادر و عم و خال و همچنین
سنت است ازاد کردن غلامی که مومن باشد و هفت سال خدمت او کرده باشد

۱ اگر تمکن از اداء دارد و قرض دهنده مطالب است علی الاحوط صدر دام ظله

۲ و این احوط است صدر دام ظله

در بیان بنده ازاد کردن

۳ بتفصیلی که خواهند فرمود صدر دام ظله العالی

سیم مکروه چون ازاد کردن بنده که از کسب عاجز باشد یا طفل باشد و معاش ایشان را
تعیین نکند چهارم حرام چون ازاد کردن بنده کافر پنجم مباح چون ازاد کردن ولد الزنا و
مستضعف و ازادی بچهار چیز حاصل میشود اول مباشرت دویم سرایت سیم مالک
شدن چهارم عوارض و در ان چهار موقف اول مباشرت است و ان بر
چهار قسمت قسم اول ازاد کردن بنده و در ان هفت چیز شرطست اول صیغه چون
أَنْتَ حُرٌّ یعنی تو ازادی و اگر گوید أَعْتَقْتُكَ یعنی ازاد کردانیدم ترا و قصد انشا کند
مجتهدین را در این دو قولست اصح انست که باین قول نیز ازادی واقع میشود و بغیر
از این دو لفظ ازادی بهم نمیرسد از کنایتها و اشارتها و اگر چه بان قصد ازادی
کند مگر انکه قادر بر گفتن نباشد یا گنگ باشد چه در اینصورت اشارت و
نوشتن یا قرینه بر قصد قایم مقام گفتن این دو لفظ میشود دویم انکه صیغه از بالغ
و عاقل مختار قصد کننده جایز التصرف واقع شود پس اگر ازاد کردن بنده از طفل
و اگر چه ده ساله باشد و دیوانه و کسیکه او را باکراه بر ان دارند و مست و غافل
و مفلسی که حاکم شرع او را از مالش منع کرده باشد که بقرض خواهان او دهد و
بیماری که در بیماری زیاده از سه یک مال خود ازاد کند واقع شود باطلست سیم انکه
مجرد سازد ازادی را از شرط و صفت اما جایز است که چیزی با ازادی شرط کند پس
اگر شرط خدمت غلام کند جهة خود یا غیر خود در زمانی معین جایز است و اگر در ان زمان
غلام بگریزد ازادی او باطل نمیشود و بر غلام اجرت ان زمان لازمست و اگر مولی بمیرد و
بعد از ان غلام پیدا شود ایا ورثه او را میرسد که انقدر زمان او را خدمت فرمایند
مجتهدین را در این دو قولست اصح انست که نمیرسد و همچنین در انکه اگر اول شرط کند که
انچه شرط کرده اگر غلام بفعل نیاورد همان بنده باشد مجتهدین را در این دو قولست
اصح انست که شرط باطل است چهارم انکه قصد قربت کند پس اگر کافری بنده ازاد کند
صحیح نیست و بعضی این شرط را نمیدانند و ازاد کردن کافر را صحیح میدانند و بعضی از
مجتهدین گفته اند که اگر کفر او بسبب انکار نبوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم
یا قران است صحیح است و اگر بسبب انکار خدای تعالی است باطل است پنجم انکه غلام مسلمان
باشد پس اگر غلام کافر باشد ازاد کردن او صحیح نیست و بعضی از مجتهدین این را

۱ که بان بیماری بمیرد صدر دام ظله

۲ در ان مقدار زیاده علی الاحوط و بالجازه ورثه اشکالی در صحت نیست چنانچه خواهند فرمود صدر دام ظله

شرط نمیدانند و بعضی دیگر میگویند اگر نذر کند ازاد کردن غلام کافر را جایز است ششم انکه
مالك غلام باشد پس اگر غلام دیگری را ازاد کند صحیح نیست و اگر صاحب غلام بعد از ان
راضی شود و اذن دهد مجتهدین را در ان دو قول است اصح انست که جایز است هفتم
انکه جنایتی از غلام بر کسی واقع نشده باشد چه در این صورت ازاد کردن او صحیح
نیست و بعضی از مجتهدین تعیین را شرط کرده اند پس اگر گوید یکی از دو غلام من ازاد است
صحیح نیست و بعضی از مجتهدین این شرط را نمیدانند و میگویند مخیر است در معین ساختن
یکی از دو غلام **تتمه** هفت امر تعلق بازاد کردن دارد چهار امر مستحب است و سه
مکروه اما چهار امر مستحب اول ازاد کردن غلام مؤمن دویم ازاد کردن غلام مؤمنی که
هفت سال خدمت او کرده باشد سیم انکه هرگاه غلام خود را حد بزند سنت است
که او را ازاد کند چهارم یاری کردن غلامی را که ازاد کرده باشد و از کسب عاجز شده
باشد و اما ان سه چیز مکروه اول ازاد کردن غلام ناصبی دویم جدا کردن طفل
از مادرش و بعضی از مجتهدین انرا حرام میدانند سیم ازاد کردن غلامیکه از
کسب و کار عاجز شده باشد قسم دویم کتابت است و کتاب انست که کسی با غلام
خویش گوید که مبلغ معین بده و ازاد باش و این بر دو قسمست قسم اول مطلق است
که اقتصار بصیغه و عوض و نیت و وعده بکند و هرگاه غلام چیزی را از ان مبلغ
بدهد بقدر ان ازاد میشود قسم دویم مشروط و انچنانست که اقا بغلام گوید
که هرگاه از عوض عاجز شوی همان بنده باشی و شروط کتابت دوازده است اول
صیغه و در مطلق چنین گوید که کَاتَبْتُكَ عَلٰی اَنْ تُؤَدِّیَ اِلَیَّ كَذَا فَاِذَا اَدَّیْتَ فَاَنْتَ
حُرٌّ یعنی مکاتب ساختم ترا باینکه اداکنی بمن مبلغی معین و هرگاه اداکنی ازاد باشی و
در مشروط چنین گوید که كَاتَبْتُكَ عَلٰی اَنْ تُؤَدِّیَ اِلَیَّ كُلَّ شَهْرٍ كَذَا فَاِذَا اَدَّیْتَ فَاَنْتَ
حُرٌّ وَاِنْ عَجَزْتَ فَاَنْتَ رِقٌّ یعنی مکاتب ساختم تو را باینکه اداکنی بمن در هر ماهی
این مبلغ معین را و هرگاه اداکنی ازاد باشی و اگر عاجز شوی تو همان بنده باشی دویم
قبول غلام این معنی را سیم هر یك از اقا و غلام بالغ باشند پس اگر طفل باشند صحیح
نیست و اگر چه ده ساله باشند و اگر چه ولی او اذن دهد چهارم انکه هر یك
از این هر دو عاقل باشند پس کتابت دیوانه که همیشه دیوانگی او بیك حال باشد صحیح

١- احوط انست که ثانیا مالك او را ازاد نماید صدر دام ظله

٢- البته فرمایش بعض از مجتهدین را ترك ننمایند صدر دام ظله

نیست و اگر ولی او اذن دهد صحیح است و اگر دیوانگی او دوری باشد یعنی گاهی
باشد و گاهی نباشد در حالتی که نباشد صحیح است و اگر اقای غلام دعوی نماید که
کتابت در حالت طفولیت یا جنون واقع شده و غلام منکر باشد قول اقا مقدم است
هرگاه حالت جنون ظاهر باشد و اگر عکس باشد قول غلام مقدمست پنجم قصد است
پس اگر غافلی یا مستی صیغه بگوید باطل است ششم جواز تصرفست پس از سفیه و مفلسی
که حاکم شرع برای قرضخواه او را از مالش منع کرده باشد و بیماری که ثلث مالش وفا
بازادی نکند و زیاده از ثلث شود صحیح نیست مگر باجازت وارث و از مرتد ملی نیز
صحیح نیست مگر باذن حاکم شرع و بعضی از مجتهدین برانند که مراعات اسلامش باید
کرد هفتم اختیار است پس از کسیکه او را باکراه بران دارند صحیح نیست هشتم انکه غلام مسلمان
باشد چه کتابت غلام غیر مسلمان صحیح نیست زیرا که در ان حدیثی وارد نشده نهم
انکه تمام غلام را مکاتب سازد پس اگر نصف او را مکاتب سازد صحیح نیست دهم انکه
عوضی که غلام میدهد میباید که عین باشد پس اگر دین باشد صحیح نیست یازدهم
انکه ان عوض چیزی باشد که مولی مالك ان تواند شد پس اگر شراب و خوك
باشد جایز نیست دوازدهم انکه مالی که غلام میدهد میباید که جنس و قدر و
وصف ان معلوم باشد **تتمه** هرگاه بر اقا زکوة واجب باشد واجبست بر او که از
سهم رقاب چیزی بغلام بدهد تا عوض مال کتابت بدهد و بعضی از مجتهدین این را
مخصوص مکاتب مطلق داشته اند و هرگاه اقا چیزی باو دهد واجبست بر او که قبول
کند و سنت است بر اقا که اگر چیزی از زکوة نیز بر او واجب نباشد از خود چیزی بغلام بدهد
و هرگاه غلام عاجز اید صبر نماید تا انکه چیزی بهم رساند و مکروهست مکاتب
ساختن غلام غیر امین و غلامی که قادر بر کسب نباشد و همچنین مکروهست مال کتابت را
زیاده از قیمت غلام قرار دادن و خواص کتابت سیزده امر است اول وقوع کتابت میانه
غلام و اقا دویم انکه عوض و معوض ملك باشد سیم بودن غلام مکاتب میانه درجه
استقلال و عدم استقلال چهارم انکه از میان غلامان مکاتب مالك میشود و تصرف
او صحیح است پنجم ثابت شدن بر اقا ارش جنایتی که اقا بر او کرده باشد و اگر بر اقا
نیز جنایتی از غلام واقع شده باشد اقا ارش انرا ازو میگیرد ششم انکه مضاربه بمال خود نمی

١- معلوم نیست صدر دام ظله

٢- مسئله محل اشکال است صدر دام ظله

٣- در شروط ازاد کردن بنده گذشت صدر دام ظله

٤- معلوم نیست صدر دام ظله

٥- معلوم نیست صدر دام ظله

٦- ظاهر امنانی با انست که فرمودند عوض و معوض ملك سید است و مسئله محتاج بمراجعه است صدر دام ظله

تواند کرد و اکرچه آقا اذن دهد اما از غیری بمضاربه میتواند کرفت هفتم قرض نمیتواند داد
اکرچه آقا اذن دهد اما قرض میتواند کرفت هشتم انکه غلام خود را مکاتب نمیتواند ساخت
مکر باغبطه و صرفه نهم تزویج نمیتواند کرد و خاصه نیز هم نمیتواند رسانید دهم وصیت
و هبه قبول نمیتواند کرد از کسی که بر و آزاد شود یازدهم کنیزک مکاتبه نمیتواند شوهر
کرد دوازدهم کفاره از او صحیح نیست مکر روزه داشتن الّا باذن آقا سیزدهم انکه مکاتب
میتواند غلام خود را تعزیر کند بلکه بعضی از مجتهدین بر انند که هرکاه غلام او کاری
کند که مستوجب حدّ باشد حد نیز میتواند زد قسم سیم تدبیر است یعنی آقا بغلام خود
کوید که تو بعد از مردن من آزادی و آیا تدبیر نسبت بغیر آقا نیز واقع میشود مثل انکه
آقا بکنیز خود کوید که تو بعد از مردن شوهرت آزادی میانه مجتهدین در این
خلافست و آنچه در احادیث ائمهٔ معصومین علیهم السلام وارد شده آنست که این نیز
تدبیر است و تدبیر بر سه قسم است اوّل تدبیر واجب مثل انکه بصیغه نذر کوید که لِلّٰهِ
عَلَيَّ عِتقُ عَبْدِي بَعْدَ وَفَاتِي یعنی خدای راست بر من آزاد کردن بندهٔ من بعد از
وفات من و رجوع در این قسم تدبیر جایز نیست دوّم تدبیر مستحب و آن مطلق تدبیر
است و رجوع در ان جایز است سیم تدبیر مکروه چون تدبیر کافر و ناصبی و شروط
تدبیر شش است اوّل صیغه چون اَنتَ حُرٌّ بَعْدَ وَفَاتِي یعنی تو بعد از وفات من آزادی
و آنچه دلالت بر ان کند و اشارت اَخرَس بجای صیغه کفتن اوست دوّم انکه صیغه
از بالغ و عاقل واقع شود پس از طفل و دیوانه صحیح نیست سیم انکه جایز التصرف
باشد پس از سفیه و مفلسی که حاکم شرع او را از تصرف در مالش منع کرده باشد
صحیح نیست و بعضی از مجتهدین تدبیر سفیه را صحیح میدانند چهارم انکه قصد کند پس
از غافل و مست و خفته و کسیکه او را باکراه بران دارند صحیح نیست پنجم انکه قصد
قربت کند پس تدبیر کافر صحیح نیست و بعضی از مجتهدین نیّت قربت را شرط نمیدانند و
میکویند تدبیر وصیّتی است بازاد کردن نه آزاد کردن عتق پس تدبیر کافر صحیح است
بنا بر این قول ششم انکه تدبیر را از شرط مجرّد کرداند پس اکر معلق بشرط سازد چون آمدن
زید از سفر مثلاً صحیح نیست و مدبّر همان بنده است آقا میتواند که در او تصرف کند
بفروختن و بخشیدن و غیر ان و اکر او را بفروشد یا ببخشد آیا تدبیر او باطل میشود

یا نه مجتهدین را در این دو قولست اکثر بر انند که باطل میشود و اکر مدبّر بکریزد تدبیرش
باطل میشود و صحیح است تدبیر کنیز حامله بی انکه طفل او داخل باشد و عکس ان نیز جایز است
و سنت است کواه کرفتن دو عادل بر تدبیر قسم چهارم امّ ولد است و او کنیزیست که از
آقای خود حامله شود و در او دو چیز شرط است شرط اوّل انکه از آقای خود حامله شود
بطفل آزادی در حالتی که ملک او باشد پس اکر وطی کنندهٔ غلام باشد یا کنیز دیگری را بشبهه
دخول کند و بعد از انکه حامله شود مالک او کردد امّ ولد نمیشود و بعضی از مجتهدین
کفته اند که در اینصورت نیز امّ ولد میشود و همچنین اکر ولد بنده باشد مثل انکه
کنیز شخصی را بنکاح در آورد و شرط کند که ولد او بندهٔ آقا باشد انکاه حامله شود و
بعد از ان کنیز را بخرد امّ ولد نمیشود اما اکر کنیز خود را بشخصی تزویج نموده باشد انکاه
خود وطی کند فعل حرام کرده اما اکر کنیزک آبستن شود امّ ولد میشود شرط دوّم انکه
فرزند او از کافر و قاتل و کسیکه میراث نبرد نباشد و سه چیز از خواص استیلاد است
اوّل انکه جایز است که او را مدبّر سازد دوّم انکه جایز است که او را مکاتب سازد سیم
فروختن او جایز نیست مکر در عوض قیمت او چه هرکاه آن شخصی که او را خریده باشد
و دخول کرده و فرزندی از او حاصل نموده از قیمت او عاجز شود او را میتواند فروخت
و بعضی از مجتهدین سوای اینموضع در نوزده موضع دیکر فروختن او را جایز داشته
اند لیکن آنچه در حدیث وارد شده همین یک موضع است که مذکور شد موقف
دوّم در سرایت است یعنی هرکاه شخصی نصف غلامی را آزاد کند تمام او آزاد میشود و
اکر غلام میانه دو شخص بشراکت باشد حصهٔ شریک نیز آزاد میشود و لازم است بر آزاد
کننده حصهٔ خود که قیمت حصهٔ شریک را نیز بدهد و در سرایت چهار چیز شرط است
اوّل انکه مالدار باشد نقد و مال که زیاده از خانه و خادم و چهارپایان و جامهٔ معتاد
و نفقهٔ یکسالهٔ او و عیال او باشد و بمقدار قیمت حصهٔ شریک شود و اکر مفلس
باشد غلام خود سعی میکند و بعضی کفته اند که اکر قصد اضرار شریک کند قیمت
حصهٔ شریک را میدهد اکر مالدار باشد و اکر مفلس باشد غلام خود سعی کند
و اکر غلام از دادن قیمت حصهٔ شریک عاجز آید نصف او آزاد است و نصف او
بنده و کسبش نیز اینحال دارد و خلافست میانه مجتهدین که در وقت دادن قیمت

در بیان کنیز ام ولد

[1] مشکل است صدد دام ظله

بشریك آزاد میشود یا بعد از دادن اصح قول دوم است چه آزادی بعد از مالك شدن میشود و آن بعد از دادن قیمت حصهٔ شریك است دویم آنکه باختیار آزاد کند پس اگر نصف او از پدر و مادر بمیراث بدو منتقل شود سرایت در او جاری نیست سیم آنکه حقی باو متعلق نکرده از حقوقی که مانع فروختن او باشد چون وقف و تدبیر چهارم آنکه اول حصهٔ خود را آزاد کند پس اگر اول حصهٔ شریك را آزاد کند سرایت نیست موقوف سیم ملك است یعنی مالك شدن مرد یا زن ده کس را اول پدر دویم مادر سیم جد چهارم جده پنجم فرزندان خواه ذکور و خواه اناث ششم فرزند فرزند و هر چند پائین آید هفتم خواهر هشتم عمه نهم خاله و هر چند بالا رود دهم دختر برادر و هر چند پائین آید یازدهم دختر خواهر و هر چند پائین آید چه هرگاه اینها را کسی مالك شود فی الحال آزاد میشوند و در آزاد شدن محرمات رضاعی بر مرد خلافست میانهٔ مجتهدین اشهر آنست که آزاد میشوند و اگر نصف اینها بسبب خویشی آزاد شود آیا نصف دیگر اینها بسرایت آزاد میشود و قیمت نصف را بصاحبش میباید داد اصح آنست که اگر باختیار مالك شود و مالدار باشد لازمست و اگر بی اختیار مالك شود یا آنکه مفلس باشد لازم نیست و بر زن غیر از پدر و مادر هر چند بالا روند و فرزندان هر چند پائین آیند کسی دیگر بخریدن آزاد نمیشود موقوف چهارم عوارض است بدانکه هرگاه یکی از هشت امر عارض شود بنده آزاد میشود اول آنکه غلام کور شود چه در اینصورت آزاد میشود دوم آنکه جذام بهم رساند سیم آنکه برص بهم رساند و بعضی از مجتهدین باین علت آزاد نمیکردانند چهارم آنکه آقای غلام بعضی از اعضای غلام را قطع نماید مثل آنکه گوش و بینی او را ببرد پنجم آنکه غلام لنگ زمین گیر شود ششم آنکه غلام پیش از آقای خود در دیار کفار مسلمان شود هفتم آنکه هرگاه شخص مالداری بمیرد و میراث خوار نداشته باشد سوای میراث خوار بنده حاکم شرع او را از مال میت بخرد و آزاد میسازد و مال او را باو میدهد و اگر مالکش نفروشد حاکم شرع او را جبر میکند بر فروختن هشتم آنکه هرگاه یکی از پدر یا مادر آزاد باشد فرزند آزاد میشود هرگاه مولی شرط بندگی فرزند نکند

مطلب چهارم

در بیان جهاد با کفار کردن و در آن هفت فصل است

فصل اول

در ثواب جهاد بدانکه جهاد از اعظم ارکان اسلام است و در آیات قرآنی مبالغه بسیار در فضیلت جهاد و ترغیب بر آن و سرزنش آنکسانی که بی مانعی جهاد نکنند واقع شده و احادیث

۱ احوط آنست مالك در اینحال او را آزاد نماید چون دلیل واضحی بر انعتاق آن بنظر نرسیده صدر دام ظله

۲ نفوذ این شرط خالی از اشکال نیست پس ترك کند اولی صدر دام ظله

در فضیلت جهاد دوم رابطه یعنی نگاه داشتن سرحدهای مسلمانان بیشمار است از انجمله از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که فرموده وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَغَزْوَةٌ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَرَوْحَةٌ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا یعنی قسم بآنکسی که نفس من بید قدرت اوست که هر رفتنی بجنك در راه خدا تعالی و هر آمدنی بهتر است از دنیا و آنچه در اوست و نیز از آنحضرت منقولست که اَلْخَيْرُ كُلُّهُ فِي السَّيْفِ وَتَحْتَ ظِلِّ السَّيْفِ وَلَا يُقِيمُ النَّاسَ إِلَّا السَّيْفُ وَالسُّيُوفُ مَقَالِيدُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ یعنی تمام خیر در شمشیر است و در زیر سایهٔ شمشیر و مردمان راست نمیشوند مگر بشمشیر و شمشیر کلید بهشت و دوزخ است و هم از آنحضرت منقولست که هیچ قطرهٔ پیش خدا تعالی دوستر نیست از قطرهٔ خونی که در راه او ریخته شود و هم از آنحضرت منقولست که رِبَاطُ لَيْلَةٍ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ خَيْرٌ مِنْ صِيَامِ شَهْرَيْنِ یعنی نگاهداشتن سرحدهای مسلمانان یکشب جهت رضای خدای تعالی بهتر است از دو ماه روزه داشتن

فصل دویم

در بیان جهاد و شروط آن بدانکه جهاد واجبست بنص و اجماع و واجب بودن آن کفائی است یعنی هرگاه جماعتی که مقاومت با دشمنان کنند و کافی بوده باشند و متعهد جنك شوند از دیگران ساقط میشود بشرطیکه امام ایشان را باسم نخوانده باشد پس اگر امام جماعتی را باسم طلبیده باشد جهة مصلحتی جهاد بر ایشان واجب عینی است و هرگاه بنذر یا باجاره بر خود واجب کردانند یا در وقت بهم رسیدن هر دو لشکر یا صف بستن هر دو لشکر حاضر شوند در اینصورتها نیز جنك کردن واجب عینی میشود و هرگاه مسلمانان اندکی باشند و تا همه جمع نشوند مقاومت با عدو نکنند در اینحال نیز جهاد واجب عینی بر همه میشود و هرگاه دوازده شرط بهم رسد جهاد واجبست شرط اول آنکه مرد باشد پس بر زنان و خنثی مشکل جهاد واجب نیست شرط دویم آنکه بالغ باشد پس بر طفل واجب نیست تا آنکه بالغ شود شرط سیم آنکه عاقل باشد پس بر دیوانه واجب نیست شرط چهارم آنکه آزاد باشد پس بر بنده واجب نیست و همچنین بر مدبر یعنی بندهٔ که مولای او باو گفته باشد که بعد از فوت او آزاد باشد واجب نیست و همچنین بر مکاتب یعنی بندهٔ که مولای او باو قرار داده باشد که هرگاه مبلغی بدهد آزاد شود واجب نیست و اگرچه اکثر او بسبب دادن اکثر آن مبلغ آزاد شده باشد

واکر امام بندهای جماعتی را باذن ایشان بجنک برد جایز است جهة انکه از ایشان منتفع
میتوان شد شرط پنجم انکه پیر نباشد چه پیران عاجز باشد و قوت جنک کردن ندارند
شرط ششم انکه دانا باداب جنک باشد چه اکر دانا نباشد واجب نیست[1] شرط هفتم
انکه کور و لنک نباشد بشرطیکه قادر بر پیاده رفتن و سوار شدن نباشد شرط هشتم
انکه بیمار نباشد اکر در اینصورتها اکر از رفتن بجنک عاجز باشد اما قدرت داشته باشد
که کسی را باجرت بکیرد ایا واجبست بر او که کسی را باجرت بکیرد یا نه مجتهدین را در این دو
قولست شرط نهم انکه قادر باشد بر نفقهٔ جهت خود در سفر و عیال خود در حضر شرط
دهم انکه قادر باشد بر چارپائی که بر و سوار شود پس اکر یافت نشود واجب نیست[2] خواه
مسافت دور باشد و خواه نزدیک و بعضی از مجتهدین کفته اند که اکر مسافت هشت فرسخ است
قدرت بر چارپا نیز شرطست واکر کسی نفقه و راحله بکسی دهد تا انکه جنک کند در
اینصورت واجبست بجنک رفتن اما اکر باجرت بکیرد واجب نیست قبول کردن شرط
یازدهم انکه قرضداری نباشد که وعدهٔ او رسیده باشد و صاحب قرض مطالبه نماید و
قدرت بر دادن ان داشته باشد چه در اینصورت بجنک رفتن او جایز نیست مکر انکه
قرض را ادا کند یا ضامنی و رهنی بقرضخواه دهد و او را راضی کرداند واکر او را امام
باسم طلبیده باشد واجبست که بجنک رود اکرچه قرضخواه اذن ندهد اما سنت است که
متعرض جاهائی که کمان کشته شدن داشته باشد نشود یعنی پیش صف نایستد و
مبارز نطلبد واکر وعدهٔ قرضخواه نرسیده باشد یا رسیده باشد و قادر بر دادن نباشد
مجتهدین را در این دو قولست اصح انست که در این هر دو صورت قرضخواه را منع نمیرسد
شرط دوازدهم رضای والدین پس اکر بشخصه امام کسی را نطلبیده باشد بدون رضای پدر
و مادر بجنک نمیتواند رفت و هر کاه این دوازده شرط بهم رسد واجبست در حالت
حضور امام که خود بجنک رود یا کسی را باجرت بکیرد که عوض او بجنک رود مکر انکه امام
او را باسم طلبیده باشد که در اینصورت نایب نمیتواند فرستاد چنانچه سابقا مذکور
شد و هر کاه عاجز شود مثل انکه بیمار شود مخیر است در برکردیدن خواه هر دو لشکر
بیکدیکر رسیده باشند و خواه نرسیده باشند اما اکر عذر غیر بیماری باشد مثل انکه اقای
غلام از رخصت دادن پشیمان شود و غلام را طلب نماید در اینصورت اکر هر دو لشکر

[1] ولی اکر دانا شدن ممکن است واجب است دانا شوند صدر دام ظله

[2] این شرط با تمکن از پیاده روی معلوم نیست صدر دام ظله

بیکدیکر نرسیده اند واجبست که برکردد واکر بهم رسیده باشند جایز نیست و در حالت غیبت
امام نیز جهاد واجبست[1] هر کاه دشمنان بسر دیار مسلمانان ایند و از ایشان باسلام اسیب
رسد **فصل سیم** در بیان انکه جهاد کردن با چند فرقه و با کدام جماعت واجبست
بدانکه سه طایفه اند که قتال کردن با ایشان واجبست طایفهٔ اول حربی و ایشان دو کروه اند
کروه اول مردانی اند که غیر خدای را پرستش میکنند چون افتاب پرستان و ستاره
پرستان و بت پرستان و غیر اینها کروه دوم جماعتی اند که هیچ چیز را پرستش نمی نمایند چون
ملحدان و دهریان و با این هر دو جماعت جهاد کردن در حال حضور امام واجبست تا انکه
مسلمان شوند و از این دو طایفه جزیه قبول نمیتوان کرد طایفهٔ دوم اهل کتابند و ایشان
نیز دو قوم اند قوم اول جماعتی اند که کتابی در دست دارند و پیغمبری داشته اند چون
جهودان که توریة کتاب ایشان است و موسی کلیم علیه التحیة والتسلیم پیغمبر ایشان و
نصاری که انجیل کتاب ایشانست و عیسی علیه السلام پیغمبر ایشان قوم دوم انکه کتابی
ندارند و پیغمبری نداشته اند اما بشبه کتابی و پیغمبری قایل اند چون مجوسان که میکویند
کتابی موسوم بزند و پازند دارند و پیغمبری زردشت نام داشته اند و در احادیث وارد شده
که ایشان کتابی داشته اند انرا سوخته اند و پیغمبری داشته اند که او را کشته اند و پیغمبر
ایشان کتابی بدیشان اورده بود که بر پوست دوازده هزار کاو نوشته بودند و جهاد
با این دو فرقه نیز واجبست تا انکه مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند با شرایط و شرایط
جزیه دوازده است شرط اول قبول نمودن جزیه است و ان مقداریست که امام یا نایب
امام هر ساله در اخر سال بر سرهای مردان عاقل بالغ این دو طایفه اکرچه پیر و لنک و
زمینکیر باشند یا بر زمینهای ایشان مقرر فرماید و میانهٔ مجتهدین خلافست که ایا
بندهٔ جزیه میدهد یا نه اقرب انست که نمیدهد و بعضی از مجتهدین فرق کرده اند
میانهٔ بندهٔ جهودی که ملک مسلمان باشد و میانهٔ بندهٔ جهودی که ملک جهودی
باشد پس بر اول واجب نمیدانند و بر دوم واجب میدانند و خلافست میانهٔ مجتهدین
که ایا جزیه را مقداری معین است چنانچه در حدیث وارد شده که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام مقرر کرده بود که فقرای ایشان هر سال دوازده درهم بدهند و متوسط ایشان
بیست و چهار درهم بدهند و مالداران ایشان صد و چهل و هشت درهم یا انکه مقدار جزیه

[1] ولی این قسم را دفاع میهامند صدر دام ظله

غیر معین است وتعیین ان منوط بامامست واصح قول دوم است چه او مناسب است
بمذلت وخواری ایشان وانچه درحدیث مذکور از تعیین ان وارد شده محمول است
بر انکه رای شریف حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم در ان وقت بجهت مصلحتی بران قرار
کرفته بود واکر در اثنای سال جمعی ازین دو طایفه مسلمان شوند جزیه از ایشان
ساقط میشود شرط دوم التزام نمودن احکام مسلمانانست شرط سیم انکه انچه
بمنافات با امان دارد نکنند مثل عزم کردن بر حرب مسلمانان ومعاونت وامداد
مشرکان وباین سه شرط اکر خلل رسانند حربی میشوند خواه در عقد جزیه نکردن اینهارا
با امام شرط کرده باشند وخواه نکرده باشند وخواه عمدًا کرده باشند وخواه سهوًا شرط
چهارم انکه زنا با زنان مسلمانان نکنند وهمچنین ایشان را نکاح ننمایند شرط پنجم
انکه ترک فتنه کردن کنند باینکه مسلمانان را از راه نبرند شرط ششم انکه ترک
راه زدن مسلمانان کنند شرط هفتم انکه جاسوسان کفار را در خانه خود راه
ندهند وکفار را بر اسرار مسلمانان عالم نسازند وخبری از اخبار مسلمانان
بایشان ننویسند شرط هشتم انکه مردان وزنان مسلمان را نکشند این پنج شرط را
اکر امام در عقد جزیه با ایشان شرط کرده باشد وایشان عمل بان نکنند حربی میشوند
شرط نهم انکه سب حق سبحانه وتعالی ورسول صلی الله علیه واله نکنند واستخفاف دین
وکتاب مسلمانان ننمایند چه اکر عیاذًا بالله سب از ایشان واقع شود واجب القتل میشوند
وترک استخفاف دین را اکر در جزیه شرط کرده باشند وبخلاف ان کنند حربی میشوند شرط
دهم انکه اظهار منکرات در شهر اسلام نکنند چون شراب وکوشت خوک خوردن ونکاح
مادر وخواهر وغیر اینها کردن شرط یازدهم انکه احداث عبادتخانها در دار اسلام
نکنند واواز خود را در خواندن کتابهای خود بلند نسازند وناقوس نزنند وخانهای خود را
بلندتر یا برابر خانهای مسلمانان نسازند بلکه پست بسازند واین شرط اکر خلل رسانند
ودر عقد جزیه شرط کرده باشند که اینها را نکنند حربی میشوند شرط دوازدهم انکه بطریقی
بکردند که از مسلمانان متمیز شوند باینکه لباس ایشان غیر لباس مسلمانان باشد یا چاروای
سواری ایشان غیر چاروای سواری مسلمانان باشد وبر یکطرف سوار شوند یعنی هر دو پای
خود را بر یکجانب وبزنند وبر اسب سوار نشوند وبر زمین بنشینند وشمشیر وسلاح نه

ببندند ونصاری زنار بر میان ببندند وزنان ایشان نیز بنوعی بکردند که از زنان مسلمانان
متمیز شوند ودر جادّه راه نروند بلکه از جادّه منحرف شوند ولقب وکنیت بر مولود خود نکذارند
واین شرط دوازدهم را مجتهدین ذکر کرده اند امّا در حدیث مذکور نیست وجایز نیست ذمّی
که در حجاز توطن کند ومراد از حجاز مکه ومدینه وطایف وحوالی انهاست واکر بکذرد و
توطن نکند جایز است وجایز نیست ایشان را مصحف خریدن واکر بخرند مالک ان نمیشوند وبعضی
از مجتهدین کتب احادیث را بان ملحق ساخته اند وبعضی از مجتهدین ان را مکروه میدانند
طایفه سیم از سه طایفه که قتال کردن با ایشان واجبست چون باغیان وخوارج و
ایشان طایفه اند که از امام زمان روی کردان ویاغی شده باشند وقتال با ایشان واجبست
تا انکه بامام بکروند یا کشته شوند وهرکاه که متفرق شوند خالی از ان نیست که کروهی دیکر
سوای انها که بجنک امده باشند خواهند بود یا نه بر تقدیر اول واجبست که ایشان را
بکشند ودر عقب کریختهای ایشان رفته بکیرند وبکشند وبر تقدیر ثانی احتیاج باینها نیست
بلکه وقتی که شکست خوردند وکریختند کافیست وباجماع مجتهدین ذریّت این طایفه و
زنان ایشان را مسلمانان مالک نمیشوند وهمچنین مالک نمیشوند چیزی از مالهای این طایفه
را که در لشکرکاه نباشد خواه قابل نقل وتحویل باشد وخواه نباشد مالک نمیشوند ودر مالهای
ایشان که در لشکرکاه هست میانه مجتهدین خلافست که ایا لشکریان مالک ان میشوند یا نه
اصح انست که مالک ان نمیشوند **فصل چهارم** در کیفیت جهاد کردن با کفار بدانکه
در جهاد با کفار کردن بیست وهفت امر متعلق است سه امر واجب وده امر حرام وشش
امر سنت وهشت امر مکروه امّا سه امر واجب اول دعوت کردن باسلام است زیرا که جایز
نیست ابتدا بقتال کردن با کفار مکر بعد از انکه امام یا نایب او ایشان را بشهادتین و
اقرار بوحدانیت خدای تعالی وعدل او ونبوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله و
سلم وامامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم واولادش وجمیع شرایع واحکام ان دعوت
کند واکر بی انکه امام کفار را دعوت باسلام نماید مسلمانی یکی از ایشان را بکشد کناه دارد
امّا قصاص ودیت بر او نیست واین دعوت را لازم است جماعتی را که دعوت بایشان
نرسیده باشد وعالم ببعثت رسول صلوات الله علیه واله نبوده باشند امّا جماعتی
را که دعوت بایشان رسیده باشد وعالم ببعثت ودعوت رسول باشند

لازم نیست لیکن سنت است دوم مبارزت نمودن هرگاه امام التزام بان نماید سیم ابتدا
بقتال دشمن نزدیک کردن مگر انکه از دشمنان دور ترس بیشتر باشد یا با دشمنان نزدیک
امام جهت مصلحتی صلح کرده باشد و بعضی این را سنت میدانند اما ان ده امر یکه حرامست
اول در چهار ماه حرام قتال کردن وان رجب و ذیقعده و ذیحجه و محرم است و بدین
سبب این چهار ماه را ماههای حرام میگویند و جهاد کردن در این ماهها با جماعتی که
حرمت این ماهها را دانند و با مسلمانان جنگ نکنند باجماع حرامست و اما با جمعیکه حرمت
این ماهها را ندانند و با مسلمانان جنگ کنند جنگ کردن با ایشان در این ماهها حرام
نیست دوم مبارزت نمودن با منع امام سیم گریختن از جنگ دشمنانیکه دو مثل
مسلمانان باشند اگرچه گمانش باشد که کشته میشود بعد از انکه صفها راست شده
باشند مگر انکه قصد داشته باشد که با دشمنان حیله کند مثل انکه پشت با فتاب نماید
یا بر بلندی بر اید که خود را بجاهائی که اب داشته باشد رساند یا پشت بکوه دهد یا در
گریختن غرضش ان باشد که بجماعتی دیگر از مسلمانان ملحق شود و اگر زیاده بر دو مثل
باشند باجماع فقها ایستادن واجب نیست اما اگر گمان فتح داشته باشد در اینصورت
جهاد سنت است چهارم کشتن زنان کفار اگرچه معاونت کفار کنند و همچنین حرامست
کشتن اطفال و دیوانهای ایشان پنجم کشتن پیرمردان ایشان که از جنگ کردن و
تدبیر نمودن ایشان مایوس باشند اما کشتن بندگان ایشان هرگاه جنگ کنند
لازمست ششم گوش و بینی ایشان را بریدن هفتم غدر کردن با ایشان یعنی کشتن ایشان
بعد از انکه امام ایشان را امان داده باشد هشتم غلول کردن یعنی چیزی از غنیمت را
پنهان کردن نهم جنگ کردن با کفار بعد از صلح دهم زهر در اب ایشان ریختن
هرگاه بغیر ان ممکن باشد و بعضی از مجتهدین ان را مکروه میدانند و بعضی بر انند که اگر
گمانش ان باشد که در ان دیار مسلمانی هست حرامست و اما ان شش امر یکه سنت است
اول انکه در وقت بهم رسیدن هر دو صف جهة قتال این دعا بخوانند که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه واله میخوانده اند اَللّٰهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ سَرِيعَ الْحِسَابِ مُجْرِيَ السَّحَابِ
اِهْزِمِ الْأَحْزَابَ يَا صَرِيخَ الْمَكْرُوبِينَ يَا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ يَا كَاشِفَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ
اِكْشِفْ كَرْبِي وَغَمِّي فَاِنَّكَ تَعْلَمُ حَالِي وَحَالَ اَصْحَابِي فَاكْفِنِي بِقُوَّتِكَ عَدُوِّي دوم

انکه در حالت اختیار باید که قتال در وقت زوال افتاب یا بعد از گذاردن نماز ظهر و عصر
باشد چرا که در انوقت درهای اسمان گشاده است و فتح و نصرت و رحمت نازل میشود
و نزدیک بشب است و کشتن کمتر بوقوع میاید و اگر کسی از جنگ مسلمان بگریزد خلاص
میشود سیم انکه در راه رفتن لشکر را بتعجیل نبرد بلکه بمدارا برد چهارم انکه با صاحب
تدبیران لشکر مشورت نماید پنجم انکه اختیار منزل جائی نماید که اب و علف در ان
بسیار باشد ششم انکه اگر چاروائی از لشکری مانده شود و چاروای دیگر نداشته باشد
که بار خود را بر دارد امام بار او را بر چاروای خود بردارد و جایز است قتال کردن بهر
نوع که فتح در ان ممکن باشد چون خراب کردن منازل و قلاع کافران و سنگ انداختن
بمنجنیق بر ایشان و منع کردن از تردد قافله بسوی ایشان و کشتن ایشان اگرچه در میان
ایشان زنان و اطفال و پیران و اسیران مسلمانان کشته شوند و باتش سوزانیدن ایشان
و بریدن درختان ایشان و منع کردن اب از ایشان باحتیاج جایز است و در روایتی از
حضرت امیرالمومنین علیه السلام وارد شده که منع کردن اب حلال نیست و بعضی از مجتهدین
روایت مذکور را حمل بر ان کرده اند که زهر در اب ایشان ریختن بی احتیاج حلال نیست
و اما ان هشت امر یکه مکروه هست اول بدست خود پدر کافر خود را کشتن دوم شبخون
بر اعدا بردن بغیر حاجت سیم پیش از زوال قتال کردن بغیر حاجت چهارم چاروا
های خود را پی کردن بی مصلحتی اگرچه از رفتن باز مانده باشند و با مصلحت کشتن
بهتر است اما پی کردن چاروا های کافران جایز است چه ان سبب ضعف ایشان
میشود پنجم مبارزت نمودن در صف بی اذن امام و بعضی از مجتهدین این را حرام
میدانند ششم نگاهداشتن اسیر جهت کشتن و چیزی باو ندادن تا انکه بمیرد و در
حدیث وارد شده که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه واله وسلم هیچکس را بدین
طریق نکشته مگر عقبة بن ابی معیط را هفتم هرگاه فتح بغیر خراب کردن قلاع و منازل
ایشان ممکن باشد خراب کردن انها و اب بر ایشان سر دادن و ایشان را باتش سوختن
و درختان ایشان را بریدن خصوصاً درخت خرما بی احتیاج مکروه هست هشتم کشتن
چاروا های ایشان بعد از انکه جنگ تمام شده باشد اما در حال جنگ جایز است چنانچه
گذشت **فصل پنجم** در امان دادن کفار بدانکه احاد مسلمانان را جایز است

در امان دادن بکفار

که احاد کافران را امان دهند وغلام مسلمانان وزنان ایشان را جایز است که کافران را امان دهند امّا امان دیوانه ونابالغ ومسلمانی که باکراه کافر را امان دهد وکسیکه عقل او بخوردن شراب یا داروی بیهوشی یا خواب کردن رفته باشد صحیح نیست واسیران مسلمانانی که در دست کفّار باشند وبی اکراه بعضی از کافران را امان دهند صحیح است وهمچنین امان دادن تاجران مسلمانانی که بدیار کفار تردّد مینمایند ومسلمانانی که کافران ایشان را باجرت کرفته باشند صحیح است بشرطیکه امان دادن در دیار کفر واقع شده باشد وهرکاه یکی از مسلمانان ادّعا نماید که یکی از کفّار را امان داده وممکن باشد یعنی پیش از کرفتار شدن باشد قولش مقبولست واکر بعد ازانکه کرفتار شود ادّعا نماید قولش مقبول نیست وامان را دو لفظ است اوّل آجَرْتُكَ یعنی پناه دادم ترا دویم آمَنْتُكَ یعنی امان دادم ترا وانچه صریحًا دلالت بران کند حکم این دو لفظ دارد مثل انکه کوید اَذْمَمْتُكَ یعنی امان دادم ترا یا انکه بکوید اَنْتَ فِي ذِمَّةِ الإِسْلَامِ یعنی تو در امان اسلامی واکر چیزی بنویسد که دلالت کند برانکه نوشتن بقصد امان واقع شده صحیح است خواه ان نوشته بلغت عربی باشد وخواه بفارسی مثل انکه نوشته باشد که مترس وهمچنین اکر اشارت کند بطریقی که امان ازان مفهوم کردد وهرکاه امان داده شود واجبست وفا کردن بان بهر طریقیکه شرط شده باشد بشرطیکه متضمن شرط نامشروع نباشد وانچه کفّار را بکمان امان اندازد وبسبب ان داخل بلاد اسلام شوند واجبست که ایشانرا نکشند وبکذارند که بمنازل خود روند ووقت امان دادن پیش از کرفتار شدنست پس اکر امان دادن بعد از کرفتار شدن ایشان واقع شود صحیح نیست وامّا امام را بعد از کرفتار شدن کفّار وغلبهٔ بر ایشان امان دادن جایزاست **فصل ششم** در صلح کردن با کفار بدانکه هرکاه امام مصلحت در صلح کردن با کفار بیند وترك جنك را با ایشان صلاح داند جایزاست که با ایشان صلح کند ومیباید که صلح کمتر از یکسال نباشد واکر مسلمانان بسیار ضعیف باشند تا ده سال نیز جایز داشته اند واصح انست که انمقدار وقت که امام مصلحت دران داند صلح جایزاست واکر در صلح کردن محتاج بدادن چیزی باشد آیا دادن ان واجبست یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست قول اقرب انست که واجب نیست ومتولّی عقد صلح غیر از امام ونایب او کسی دیکر نمیتواند شد یعنی همچنانکه هریك

در صلح کفار

از مسلمانان را جایز بود که هریك از کافران را امان دهد صلح اینچنان نیست وهرکاه امام با کفار صلح کند بر او واجبست که ایشان را واموال ایشان را نکاه دارد وهر شرط شرعی که در صلح واقع شود وفا بان کند واکر امام بعد ازانکه با کفار صلح کرده باشد بمیرد بر امامی که بعد از اوست لازمست که وفا بشرط او نماید وهرکاه کافران کاری کنند که منافی صلح باشد صلح باطل میشود وهمچنین هرکاه بعضی از ایشان کاری کنند که منافی صلح باشد وجماعت دیکر بر صلح قائم باشند صلح نسبت بجماعت اوّل باطل است وهرکاه بر امام ظاهر شود که کفّار صلح را برهم خواهند زد یا از ایشان خیانتی ظاهر خواهد شد جایزاست که صلح را برطرف کند بشرطیکه مجرد کمان نباشد بلکه ظن او غالب باشد وهرکاه میانهٔ کفاری که امام با ایشان صلح کرده باشد نزاع واقع شود ودعوی خود را بامام رفع نمایند لازمست بر امام بطریق اسلام میانهٔ ایشان حکم کند واکر جهود ان ونصاری دعوی خود را بامام رفع نمایند مخیّراست که میانهٔ ایشان بطریق اسلام حکم کند یا از ایشان اعراض نماید وجواب ایشان ندهد **فصل هفتم** در بیان غنیمت واحکام ان وکیفیت قسمت ان میانهٔ جهاد کنندکان بدانکه غنیمت مالیست که جهاد کنندکان بر سبیل قهر وغلبه کرفته باشند وان بر سه قسمست قسم اوّل انکه قابل نقل وتحویل باشد چون اثاث البیت وانچه بدان ماند امّا رخت پوشیدنی وعمامه وسلاح چون شمشیر ونیزه وزره وسپر واسبی که در معرکه براو سوار باشند یا در دست داشته باشند بکسانی تعلق دارد که ایشان را کشته باشند وآیا انکشتری ومیان بند وهمیان کفّار تعلق بکشندکان ایشان دارد یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب انست که تعلق بکشندکان دارد وبعضی از مجتهدین بر انند که اکر امام شرط کرده باشد که اینها از کشنده باشد از اوست والّا داخل غنیمت است وغنیمت را بعد ازانکه جمع کرده باشند اوّل میباید که امام اجرت جماعتی را که بجهة مصلحتی ایشان باجرت کرفته باشد بدهد واجرت نکاهدارندهٔ چهارپایان وعلف ایشان را در مدت احتیاج بیرون کند انکاه خمس از بیرون کند وبمستحق ان رساند انکاه بزنان واطفال وغلامان وکافران که بمدد مسلمانان امده باشند ودر جنك کاه حاضر باشند انچه صلاح داند بدهد بشرط انکه کمتر از حصّهٔ جهاد کنندکان باشد وبعضی از مجتهدین کفته اند که اکر

در غنیمت واقسام ان

اقا غلام خود را اذن داده باشد که بجهاد رود و او نیز داخل جهاد کننده کان است و موافق
حصهٔ ایشان میبرد و بعضی از مجتهدین برانند که اگر غلام اسب داشته باشد یک سهم
جهت اسب باقای او دهند و کمتر از یک سهم بغلام دهند و غلامی که او را مدبر کرده
باشند یعنی اقای او گفته باشد که بعد از فوت او ازاد باشد اگر پیش از اخر شدن جنگ
اقای او کشته شود و ثلث مال اقا برابر قیمت او باشد از ثلث مال اقا ازاد میشود و او نیز
در حصهٔ نیز از غنیمت مساوی جهاد کنندکان میبرد انگاه امام غنیمت را میانهٔ جهاد کننده
کان مسلمانان که در جنگ گاه حاضر باشند و اگرچه جنگ نکرده باشند یا پیش از قسمت
غنیمت لاحق شوند قسمت نماید باینطریق که کسی را که صاحب یک اسب است اگرچه
در جنگ باو محتاج نباشد یا جنگ در دریا باشد دو سهم دهد و اگر زیاده از یک
اسب داشته باشد سه سهم دهد و پیاده را یک سهم بدهد و اگر جماعتی یک اسب
داشته باشند و در جنگ بنوبت بر او سواری کنند هر یک را سهمی دهد انگاه یک
سهم اسب را میان ایشان قسمت نماید و اگر اسب شخصی پیش از اخر شدن جنگ
و جمع کردن غنیمت بمیرد یا کشته شود حصه ندارد و اگر شخصی بعد از جمع کردن غنیمت
بمیرد سهمش تعلق بورثهٔ او دارد و سنت است که قسمت غنیمت در دیار کفار
واقع شود و تاخیر قسمت بی عذر مکروه است و سنت است که امام در قسمت ابتدا
بجماعتی کند که نزدیک بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله وسلم باشند و
اگر در نزدیکی مساوی باشند ابتدا بجماعتی کند که پیش از همه بجنگ رفته باشد و
اگر در ان مساوی باشند ابتدا بجماعتی کند که سن ایشان زیاده باشد و بعد از ایشان
انصار را مقدم بدارد و بعد از ان عرب را و بعد از ان عجم را و امام را میرسد که
جهت خود انچه خواهد جدا کند چون کنیزکان خوب و متاعهای نفیس که تعلق به
پادشاهان داشته باشد قسم دویم انچه قابل نقل و تحویل نباشد چون شهرها
و دیهکدها و زمینها و خانها و انچه بدینها ماند که بقهر و غلبه گرفته باشند و در
وقت جنگ اباد ان باشد بعد از اخراج خمس از انها یا از حاصل انها ما بقی
تعلق بمسلمانان دارد و مخصوص بجهاد کنندکان نیست و متولی ان امام یا نایب
اوست که حاصل انرا صرف مصالح مسلمانان نماید چون حفظ سرحدها و بستن

پلها و معونت جهاد کننده کان و ما یحتاج عاملان شهرها و قاضیان ولایتها و مؤذنان و
انچه بدینها ماند و فروختن و وقف نمودن و هبه کردن اینها جایز نیست و انچه از اینها در
وقت جنگ خراب باشد یا بی جنگ بدست اید مخصوص بامام است و لشکر را در ان
دخلی نیست و انچه بدست لشکر افتد که بی اذن امام بجنگ رفته باشد ان نیز تعلق بامام
دارد قسم سیم اسیرانی اند که در جنگ گاه بدست افتند و غیر بالغ و زنان ایشان بمجرد
اسیر گشتن ملک غانمین میشوند که ایشان را گرفته باشند و کشتن ایشان جایز نیست
اما مردان بالغ ایشان اگر در وقت جنگ بدست افتند امام مخیر است میانهٔ کشتن ایشان
یا بریدن دست و پای ایشان و گذاشتن که خون از ان برود و بمیرند و اگر بعد از جنگ بدست
ایند و مسلمان شوند کشتن ایشان جایز نیست و امام مخیر است میان بند نهادن و سر
دادن و فدیه گرفتن و ازاد کردن خاتمه در بیان امر بمعروف و نهی از منکر بدانکه
امر بفعل نیک واجب چون نماز واجب واجب است و بفعل نیک سنت چون نماز
سنت سنت است و نهی کردن از فعل منکر یعنی قبیح چون زنا واجبست و نهی کردن از
فعل مکروه سنت است و در این هردو ثواب بسیار است و واجب بودن امر بمعروف
واجب و نهی از منکر اجماعیست و هیچیک از مجتهدین را در وجوب این هردو خلافی
نیست اما خلاف در انست که ایا وجوب این بحسب عرفست یا بحسب شرع اقوی قول
دوم است و نیز میانهٔ مجتهدین خلافست که ایا واجب کفائیست که چون جمعی بان
قیام نمایند از دیگران ساقط میشود یا بر هر کس واجبست بعضی بر اول رفته اند بعضی
بر ثانی باینمعنی که هر گاه شخصی را امر بمعروف و نهی از منکر کند و انشخص قبول نکند بر
دیگران نیز واجبست بجای اوردن ان تا انکه او قبول کند اقوی قول دوم است و تا
پنج شرط بهم نرسد واجب نمیشود اول انکه کسی که امر بفعل نیک و نهی از فعل بد
میکند میباید که عاقل و بالغ باشد دوم انکه بداند که فعل نیک نیکست و فعل بد
بد تا انکه ایمن باشد از غلط کردن سیم انکه بداند که اگر امر کند یا نهی نماید در ان
شخص اثر میکند پس اگر اثر نمیکند واجب نیست چهارم انکه ان شخصی که اراده
دارد که بفعل نیک او را راغب سازد و یا از فعل بد نهی او کند عازم باشد که فعل
فعل نیک را بکند و فعل بد را نکند پس اگر توبه کرده باشد امر یا نهی او واجب نیست

امر بمعروف و نهی از منکر

پنجم آنکه امر بفعل نیک و نهی از فعل بد مستلزم ضرر او یا مفسدهٔ او یا ضرر مسلمانان نه
باشد پس اگر مستلزم ضرر یا مفسده باشد واجب نیست و بعد از آنکه این شروط متحقق
شود هرگاه شخصی داند که بمجرد اظهار آزردگی ترک میکند واجبست که اظهار آن نماید و هم
چنین اگر داند که باظهار کراهیت برطرف نمیکند بلکه بدوری کردن از و برطرف می
کند واجبست که از و دوری کند و اگر بداند که باینها برطرف نمیشود تا آنکه بزبان
اظهار نکند واجبست که بزبان اظهار کند بآنکه وعظ بگوید و او را بنرمی نصیحت کند و
اگر بنرمی برطرف نکند سخنان درشت گوید تا آنکه ترک کند و اگر داند که بآن برطرف نمی
کند واجبست که او را بزند و اگر داند که بزدن برطرف نمیکند و محتاج بآنست که
عضوی را از و مجروح سازد یا او را بکشد آیا جایز است بی اذن امام یا نه سید مرتضی
رحمه الله بر اینست که جایز است بی اذن امام و اصح آنست که محتاج باذن امامست
و همچنین خلافست میانهٔ مجتهدین که اقامت حدود بی اذن امام جایز است یا نه
اما در حالت غیبت بعضی از مجتهدین بر این رفته اند که آقا غلام خود را میتواند حد
زد هرگاه مشاهده کند یا غلام اقرار کند یا گواهان عادل گواهی دهند که غلام کاری
کرده که مستحق حد شده باشد بشرطیکه ضرر بر نفس یا مال یا بر یکی از مسلمانان
نرسد و همچنین بعضی از مجتهدین گفته اند که پدر حد بر پسر خود میتواند زد و شوهر
بر زن خود خواه شوهر و زن هر دو آزاد باشند و خواه بنده یا یکی از ایشان بنده باشد
و فرق نیست میانه رجم و جلد و بعضی از مجتهدین رجم را تجویز نکرده اند و شرط نیست
در زن آنکه دخول باو کرده باشد و آیا میباید که زن بنکاح دائمی باشد یا آنکه متعه
نیز این حکم دارد میانهٔ مجتهدین در این مسئله خلافست و اقرب آنست که بر متعه این
حکم جاری است و همچنین خلافست میانهٔ مجتهدین در آنکه آقای غلام و پدر و
شوهر هرگاه فقیه جامع الشرایط باشند میتوانند حد زد یا مطلقا جایز است
ایشان را اصح آنست که مطلقا جایز است چه اگر فقیه جامع الشرایط چنانچه مذکور
خواهد شد میتواند که مطلقا حد بزند و خلافست میانه مجتهدین که آیا در حالت
غیبت امام مجتهد میتواند اقامت حدود کردن اقوی آنست که میتواند بشرطی
که مستلزم قتل و جرح نباشد

بلکه در بعض صور حرام خواهد بود صح دام ظله

مجتهد تکلیف خود را میداند صح دام ظله العالی

باب هفتم از کتاب جامع عباسی

در زیارت حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین و حضرات
ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و ایام مولود و وفات ایشان و در آن چهار
فصل است **فصل اول** در ثواب زیارت هر یک از ایشان بدانکه سنت مؤکده است
حاجیان و غیر ایشان را که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در مدینهٔ طیبه زیارت
کنند و در حدیث وارد شده که امام جبرا و قهرا مردمان را بزیارت بدارد و اگر ترک زیارت
کنند زیرا که مستلزم جفاست چنانچه در حدیث از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
وارد شده که کسی که حج کند و زیارت من در مدینه نکند بر من جفا کرده باشد و جفاکار
بعرصهٔ محشر آید و جفا بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله حرامست و نیز آنحضرت فرموده
که هر که مرا زیارت کند واجب میشود که روز قیامت او را شفاعت کنم و هر که را واجب شود
که من شفاعت کنم واجبست که به بهشت رود و هم آنحضرت فرمود که آن کسانی که زیارت قبر
من کنند بعد از فوت من چنانست که از دار کفر بسوی من هجرت کرده باشند و اگر استطاعت
آمدن نداشته باشند از دور بر من سلام فرستند که بمن میرسد و هم از آنحضرت منقول است
که خطاب بحضرت امام حسین علیه السلام کرده فرمودند ای فرزند من هر کس مرا در حیات و
در ممات زیارت کند یا پدر یا برادر ترا اگر حسینی من او را روز قیامت زیارت کنم و از
گناهان خالص گردانم و هم از آنحضرت منقول است که هر امامی را در گردن دوستانش
عهدیست و از امام وفای بآن عهد زیارت کردن قبر اوست پس هر کس یک امام را
زیارت کند و رغبت در زیارت و نماید هر اینه آن امام روز قیامت شفیع آن باشد
و هم از آنحضرت منقول است که وقتی حضرت امام حسن علیه السلام از او سؤال نمود که یا
رسول الله کسی که زیارت ما کند چه ثواب دارد آنحضرت فرمودند هر کس مرا یا پدر
ترا یا برادر ترا یا ترا در حیات و ممات زیارت کند هر اینه بر من واجب میشود که او را
روز قیامت از آتش دوزخ نگاه دارم و هم از آنحضرت منقولست که حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلام خطاب کرده فرمودند که هر که مرا یا ترا ای فاطمه سه روز زیارت کند واجب
میشود مرا او را به بهشت پس فاطمه علیها السلام از آنحضرت سؤال نمود که در حال حیات

یا ممات فرمودند هم در حال حیات و هم در حال ممات و از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد
الصادق علیه السلام منقولست که هر که زیارت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام پیاده
بجا آرد خدا یتعالی عوض هر کام او یك حج و دو عمره بنویسد و اگر پیاده از زیارت آنحضرت
برگردد بهر کامی دو حج و دو عمره بنویسد و نیز آنحضرت فرموده که کسی که آن حضرت را
زیارت کند و عارف بحق او باشد یعنی یقین داند که امام مفترض الطاعة است خدای
تعالی جهة او حج مقبولی و عمره مبروری بنویسد و بخدا قسم آتش دوزخ نمیچشد پایهائی که
خاك آلوده شده باشد در زیارت او خواه در سواری و خواه در پیادگی و نیز از آن
حضرت منقولست که فرمودند که هر کس یکی از ما را زیارت کند چنانست که حضرت
پیغمبر را زیارت کرده باشد و از حضرت علی بن موسی علیه السلام منقولست که خطاب باحمد
بزنطی کرده فرمودند که روز عید غدیر نزد قبر آنحضرت حاضر شو که خدا یتعالی در آن
روز از هر مؤمنی و مؤمنه و مسلمی و مسلمه گناهان شصت ساله را می بخشد و دو برابر
آنچه در ماه رمضان و شب قدر و شب فطر از آتش دوزخ آزاد میسازد در آن روز آزاد
میکرداند و یك درهم تصدق در آن روز برابر هزار درهمست در غیر آن روز و پس در این
روز تصدق کن بر برادران مؤمن خود و حضرت امام بحق ناطق امام جعفر
صادق علیه السلام در ثواب زیارت حضرت امام حسین علیه السلام فرموده که هر کس که
در مشهد آنحضرت حاضر شود و زیارت او کند و دو رکعت نماز بگذارد در دیوان
اعمال او حج مبروری نوشته میشود و اگر چهار رکعت نماز بگذارند حج و عمره نوشته
میشود و همچنین است ثواب زیارت کردن هر امامی که اطاعت او واجب باشد
و در زیارت حضرت امام حسین علیه السلام ثواب بسیار است و در بعضی روایات
وارد شده که زیارت آنحضرت فرض است بر هر مؤمن و مؤمنه و تارك او تارك
خدا و رسول خداست و باعث عقوق پیغمبر و نقص در ایمانست و واجبست بر هر
مالداری که هر سال یکبار زیارت او کند و کسی که یکسال برو بگذرد و زیارت آنحضرت
نکند یکسال از عمر کم میشود و زیارت آنحضرت عمر را دراز میکند و ایام زیارت او از
عمر اینکس حساب نمیشود و بهر کامی حجی مبرور و ثواب هزار غلام که در راه خدا آزاد کند
مییابد و بهر درهمی که در آن راه صرف میکند ثواب هزار درهم دارد و هر کس که

که او را زیارت کند و عارف بحق او باشد خدا یتعالی گناهان پیشین و آینده او را می بخشد
و زیارت آنحضرت در روز عرفه مقابل بیست حج و بیست عمره مبروره است که با حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام بجای آورده باشد و در بعضی روایات وارد
شده که زیارت آنحضرت در روز عرفه با عارف بودن بحق او مقابل هزار حج مقبولست
و هزار هزار جهاد است در راه خدا یتعالی با پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام
و زیارت آنحضرت در اول ماه رجب مغفرت گناهانست و در نصف شعبان مصافحه
میکنند با او صد و بیست پیغمبر و در شب قدر سبب آمرزش همه گناهانست و در یك
سال جمع کردن زیارات او میان عرفه و فطر و شب نصف شعبان معادل هزار حج
و هزار عمره مبروره است و قضای هزار حاجت دنیا و آخرت میکند و زیارت
عاشورا با معرفت بحق او مثل زیارت خداست در عرش و مراد از این کلام کنایت از
ثواب بسیار است و بزرگی بیشمار مثل کسی که خدا یتعالی او را بعرش برد و زیارت
اربعین یعنی روز بیستم ماه صفر از علامات ایمانست و زیارت او در هر ماه ثواب
هزار شهید دارد از شهدای بدر و هر کس بر بلندی رود و سر بسوی آسمان کرده
توجه بقبر او کند و بگوید السَّلامُ عَلَیْكَ یا اَبا عَبْدِ اللهِ السَّلامُ عَلَیْكَ وَرَحْمَةُ اللهِ
وَبَرَکاتُهُ ثواب حج و عمره در دیوان اعمال او بنویسند و در روایت وارد شده
که نماز کردن در مشهد منور آنحضرت هر رکعتی معادل هزار حج و هزار عمره است
و هزار بنده که آزاد کند و هزار جنك در راه خدا یتعالی کند با حضور پیغمبر مرسل
و یك نماز واجب گذاردن معادل حج است و نماز سنت معادل عمره و از حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام منقولست که فرموده هر کس حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام را زیارت کند هرگز درد چشم نبیند و بیمار نشود و مبتلا نمیرد و حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام خود فرموده که هر که مرا زیارت کند خدا یتعالی گناهان
او را بیامرزد و فقیر و محتاج نمیرد و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که پرسیدند
از او که زیارت پدر تو مثل زیارت امام حسین علیه السلام است آنحضرت فرمودند آری
و گفتند که هر که پدرم را در بغداد زیارت کند حکم آن دارد که حضرت پیغمبر و حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیهما را زیارت کرده باشد و از حضرت امام موسی

علیه السلام منقولست که فرمودند زیارت فرزندم علی پیش خدا تعالی برابر هفتاد حج مبرورست تا هفتاد هزار حج و از حضرت امام محمد تقی علیه السلام پرسیدند که زیارت پدر تو افضل است یا زیارت امام حسین علیه السلام فرمودند که زیارت پدرم زیرا که پدرم را زیارت نمیکنند مگر خاصان شیعه و مراد بخاصان شیعه جماعتی اند که قایلند بامامت دوازده امام علیهم السلام چه جماعت ناووسیه که تا حضرت امام جعفر صادق علیه السلام امام میدانند و واقفیه که تا حضرت امام موسی کاظم علیه السلام امام میدانند و کیسانیه که بامامت محمد بن حنفیه قایلند و غیر اینها از فرق شیعه زیارت حضرت امام حسین میکنند و زیارت حضرت امام رضا نمیکنند مگر خواص شیعه و بهتر انستکه حضرت امام رضا علیه السلام را در رجب زیارت کنند و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که باحمد بن نظی نوشتند که برسان بشیعه من که زیارت من پیش خدا تعالی مقابل هزار حج مقبول و هزار عمره مقبوله است احمد بزنطی گوید از حضرت امام محمد تقی علیه السلام پرسیدند که زیارت پدر تو مقابل هزار حج است انحضرت فرمودند که مقابل هزار هزار حج است و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولستکه هر که مرا از راه دور زیارت کند او را در سه موضع یاری کنم انگاه که نامه از چپ و راست پران شود و هنگام گذشتن از صراط و هنگام کشیدن اعمال

فصل دویم در اداب زیارت بدانکه بیست و یک امر تعلق بزیارت دارد اول غسل کردن پیش از دخول بروضه دویم انکه تا داخل شدن با طهارت باشد پس اگر در میانه حدثی واقع شود اعاده غسل باید کرد سیم انکه جامه نو پاک پوشد و بدر مشهد بایستد و دعای منقول بخواند و اذن دخول بطلبد پس اگر در ان حال او را رقت بهم رسد داخل شود و الا انتظار بکشد که هرگاه رقت بهم رسد داخل شود چهارم داخل شدن بخضوع و خشوع و در حین دخول پای راست را مقدم دارد در وقت بیرون امدن پای چپ را پنجم انکه خود را بضریح بچسباند و بعضی توهم کرده اند که دور ایستادن بهتر است و این غلط است چه در احادیث وارد شده که بر ضریح تکیه باید کرد و بوسیدن ضریح جایز است و در بوسیدن استانها حدیثی وارد نشده و بعضی از مجتهدین امامیه بر انند که جایز است ششم انکه رو بقبله نکند بلکه رو بضریح و پشت بقبله کردن در حالت زیارت بهتر است هفتم زیارت بطریق منقول

کردن چنانچه در فصل اینده مذکور خواهد شد و قول السلام علیك کافیست بعضی از مجتهدین حاضر شدن در انجا را کافی میدانند هشتم جانب راست روی خود را بر ضریح نهادن و در وقت فارغ شدن از زیارت دعا کردن نهم جانب چپ روی خود را بر ضریح نهادن و سؤال نمودن از خدا تعالی بحق او و بحق صاحب قبر که او را از اهل بهشت بگرداند بشفاعت صاحب قبر و مبالغه در دعا کردن و الحاح نمودن دهم بر سر بالین امدن و رو بقبله نمودن و دعا کردن یازدهم دو رکعت نماز زیارت کردن بعد از زیارت و اگر زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و اله باشد سنت است که نماز زیارت را در میان منبر انحضرت و قبر او گذارد و اگر زیارت حضرات ائمه معصومین علیهم السلام باشد در بالین سر باید گذارد و در این نماز رخصت از ائمه علیهم السلام وارد شده که رو بقبله میتوان کرد اگرچه مستلزم پشت بقبله کردن باشد اما اگر چنان کند که رو بضریح کند و پشت بقبله نکند بهتر است دوازدهم بعد از نماز زیارت دعای منقول خواندن و انچه بخاطرش رسد از امور دین و دنیا طلب نمودن و دعا برای جمیع خلایق نمودن بهتر است چه ان باجابت نزدیکتر است سیزدهم در انمکان تلاوت قران نمودن و ثواب انرا بصاحب ضریح هدیه کردن چه نفع او باز باو میرسد و سبب تعظیم صاحب قبر است چهاردهم احضار قلب است در جمیع احوال بحسب استطاعت و توبه کردن از جمیع گناهان پانزدهم تصدق نمودن بر خدمتکاران و نگاهبانان انمقام و محتاجان انجا چه ثواب تصدق در ان مقام مضاعف می‌شود شانزدهم تعظیم ایشان چه فی الحقیقه تعظیم ایشان تعظیم صاحب قبر است هفدهم انکه هرگاه از زیارت برگردد باز بزیارت رود تا در ان شهر است هجدهم انکه هرگاه رفتن او نزدیک اید وداع بدعای منقول کند نوزدهم انکه سؤال کند از خدای تعالی عود بدان مقام را بیستم انکه در وقت بیرون امدن از انمقام روی بضریح کرده پس پس بیرون اید بیست و یکم انکه زود از انمقام بیرون رود چه حرمت و تعظیم در ان بیشتر است و اشتیاق باز امدن زودتر بهم میرسد

فصل سیم در بیان زیارت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و اله و حضرت امیر المؤمنین علی و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بدانکه زیارت حضرت رسالت

پناهی صلّی الله علیه و اله و حضرت امیر المؤمنین و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بطرق متعدّده واقع شده و چون این مختصر گنجایش جمیع آنها نداشت لهذا در این رساله اختصار رفت بزیارت مختصری جهة هر یک از حضرات که از کتب احادیث معتمده چون کتاب من لا یحضره الفقیه ابن بابویه و کامل الزّیارات ابن قولویه و تهذیب حدیث شیخ طوسی و مصباح کبیر و صغیر او و غیر اینها از کتب ادعیه و مزار و غیر آن انتخاب شده

زیارت حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و اله

بدان وفقک الله تعالی و ایّانا که هرگاه اراده داخل شدن مدینه کنی پیش از دخول در آن باید که غسل زیارت حضرت رسالت پناهی صلّی الله علیه و اله بفعل آری و بآدابی که در فصل سابق مذکور شد از باب جبرئیل علیه السّلام داخل مسجد آنحضرت شوی و در بالای سر آنحضرت روی خود را بقبله کرده پهلوی چپ را بجانب ضریح مقدس آنحضرت کنی و پهلوی راست را بجانب منبر آنحضرت و ایندعا را که ابن عمّار بطریق صحیح از حضرت بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده بخوان اَشهدُ اَن لا اِلهَ اِلّا اللهُ وحدَهُ لاشریکَ لَهُ وَاَشهدُ اَنَّکَ رَسُولُ اللهِ وَاَنَّکَ مُحمّدُ بنُ عَبدِ اللهِ وَاَشهدُ اَنَّکَ قَد بَلَّغتَ رِسالاتِ رَبِّکَ وَنَصَحتَ لِاُمَّتِکَ وَجاهَدتَ فی سَبیلِ اللهِ وَعَبَدتَ اللهَ حَتّی اَتاکَ الیَقینُ بِالحِکمَةِ وَالمَوعِظَةِ الحَسَنَةِ وَاَدَّیتَ الَّذی عَلَیکَ مِنَ الحَقِّ وَاَنَّکَ قَد رَؤُفتَ بِالمُؤمِنینَ وَغَلُظتَ عَلَی الکافِرینَ فَبَلَغَ اللهُ بِکَ اَشرَفَ مَحَلِّ المُکَرَّمینَ اَلحَمدُ لِلّهِ الَّذی اِستَنقَذَنا بِکَ مِنَ الشِّرکِ وَالضَّلالَةِ اَللّهُمَّ اجعَل صَلَواتِکَ وَصَلَواتِ مَلائِکَتِکَ المُقَرَّبینَ وَعِبادِکَ الصّالِحینَ وَاَنبِیائِکَ المُرسَلینَ وَاَهلِ السَّمواتِ وَالاَرَضینَ وَمَن سَبَّحَ لَکَ یا رَبَّ العالَمینَ مِنَ الاَوَّلینَ وَالآخِرینَ عَلی مُحَمَّدٍ عَبدِکَ وَرَسُولِکَ وَنَبِیِّکَ وَنَجِیِّکَ وَوَلِیِّکَ وَحَبیبِکَ وَصَفِیِّکَ وَخاصَّتِکَ وَصِفوَتِکَ مِن بَرِیَّتِکَ وَخِیَرَتِکَ مِن خَلقِکَ اَللّهُمَّ اَعطِهِ الدَّرَجَةَ وَالوَسیلَةَ مِنَ الجَنَّةِ وَابعَثهُ مَقاماً مَحمُوداً والعَطِیَّةَ یُغبِطُهُ بِهِ الاَوَّلُونَ وَالآخِرُونَ اَللّهُمَّ اِنَّکَ قُلتَ وَقَولُکَ الحَقُّ وَلَو اَنَّهُم اِذ ظَلَمُوا اَنفُسَهُم جاؤُکَ فَاستَغفَرُوا اللهَ وَاستَغفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوّاباً رَحیماً وَاِنّی اَتَیتُ نَبِیَّکَ مُستَغفِراً تائِباً مِن ذُنُوبی وَاَتَوَجَّهُ اِلَیکَ بِنَبِیِّکَ نَبِیِّ الرَّحمَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ یا مُحَمَّدُ اِنّی اَتَوَجَّهُ اِلَی اللهِ رَبّی وَرَبِّکَ لِیَغفِرَ لی

ذُنُوبی و بعد از آن نیّت زیارت کن باینطریق که زیارت حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و اله میکنم سنّت تقرّب بخدا پس از آن بگوی اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا حَبیبَ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا صِفوَةَ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَمینَ اللهِ اَشهَدُ اَنَّکَ قَد نَصَحتَ لِاُمَّتِکَ وَجاهَدتَ فی سَبیلِ اللهِ وَعَبَدتَهُ حَتّی اَتاکَ الیَقینُ فَجَزاکَ اللهُ اَفضَلَ ما جَزی نَبِیّاً عَن اُمَّتِهِ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اَفضَلَ ما صَلَّیتَ عَلی اِبراهیمَ وَآلِ اِبراهیمَ اِنَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ آنگاه اگر حاجتی داشته باشی ضریح مقدّس آنحضرت را پس پشت خود گذاشته رو بقبله کن و دستهای خود را برداشته از حق سبحانه و تعالی طلب حاجت نمای که باجابت مقرون گردد و بعد از آن دعائی که حضرت امام زین العابدین علیه السّلام میخوانده اند بخوان که اَللّهُمَّ اِلَیکَ اَلجَأتُ اَمری وَاِلی قَبرِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ عَبدِکَ وَرَسُولِکَ اَسنَدتُ ظَهری وَالقِبلَةِ الَّتی رَضیتَ لِمُحَمَّدٍ اِستَقبَلتُ اَللّهُمَّ اِنّی اَصبَحتُ وَلا اَملِکُ لِنَفسی خَیرَ ما اَرجُو لَها وَلا اَدفَعُ عَنها شَرَّ ما عَلَیها وَاَصبَحَتِ الاُمُورُ بِیَدِکَ وَلا فَقیرَ اَفقَرُ مِنّی اِنّی لِما اَنزَلتَ اِلَیَّ مِن خَیرٍ فَقیرٌ اَللّهُمَّ اردُدنی مِنکَ بِخَیرٍ وَلا رادَّ لِفَضلِکَ اَللّهُمَّ اِنّی اَعُوذُ بِکَ مِن اَن تُبَدِّلَ اِسمی اَو تُغَیِّرَ جِسمی اَو تُزیلَ نِعمَتَکَ عَنّی اَللّهُمَّ زَیِّنّی بِالتَّقوی وَجَمِّلنی بِالنِّعَمِ وَاغمُرنی بِالعافِیَةِ وَارزُقنی شُکرَ العافِیَةِ آنگاه نزد منبر آنحضرت رفته چشم و روی خود را بر آن بمال چه در حدیث وارد شده که مالیدن چشمهای خود بر منبر آنحضرت شفای چشمهاست و در میان منبر و قبر آنحضرت آمده جهة مطالب دنیوی و اخروی دعا کن چه از حضرت رسالت پناهی منقولست که میانه منبر و قبر من روضه ایست از ریاض جنّت آنگاه دو رکعت نماز زیارت حضرت بگذار و بعد از فارغ شدن از نماز تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام کرده جهة مطالب دنیوی و اخروی دعا کن که باجابت مقرون گردد آنگاه بگوی اَللّهُمَّ اِنّی صَلَّیتُ هاتَینِ الرَّکعَتَینِ هَدِیَّةً مِنّی اِلی سَیِّدی وَمَولایَ مُحَمَّدِ بنِ عَبدِ اللهِ رَسُولِکَ وَنَبِیِّکَ اَللّهُمَّ فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَتَقَبَّلها مِنّی وَاجزِنی عَلی ذلِکَ جَزاءَ المُحسِنینَ اَللّهُمَّ لَکَ صَلَّیتُ وَلَکَ رَکَعتُ وَلَکَ سَجَدتُ وَحدَکَ لاشَریکَ لَکَ لِاَنَّهُ لایَکُونُ الصَّلوةُ وَالرُّکُوعُ اِلّا لَکَ لِاَنَّکَ اَنتَ اللهُ لا اِلهَ اِلّا اَنتَ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَقَبَّل مِنّی زِیارَتی وَاَعطِنی سُؤلی بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ

زیارت حضرت فاطمه

الطاهرین

زیارت حضرت فاطمهٔ زهراء علیها السلام

بدانکه مکان
قبر حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام در احادیث اهل بیت علیهم السلام مختلف وارد شده
چه در بعضی از احادیث آمده که آنحضرت در گورستان بقیع مدفون گشته و در بعضی
احادیث وارد شده که قبر آنحضرت میانه قبر حضرت رسالت پناه و منبر او واقع شده و رئیس
المحدثین محمد بن بابویه قمی در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل کرده که صحیح آنست که آنحضرت
در خانهٔ خود مدفونست و چون بنی امیه مسجد مدینه را بزرگ کردند قبر آنحضرت داخل
مسجد شده و الحال در پشت خانهٔ که حضرت مدفونست علامت ضریح مقدس آنحضرت نیست
پس هرگاه بدانجا رسی بعد از آنکه غسل زیارت آنحضرت کرده باشی نیت زیارت کن که زیارت
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام سنت تقرب بخدا آنگاه بگوی السَّلامُ عَلَیْكِ یا بِنْتَ
رَسُولِ اللّٰهِ السَّلامُ عَلَیْكِ یا بِنْتَ نَبِیِّ اللّٰهِ السَّلامُ عَلَیْكِ یا بِنْتَ خَلِیلِ اللّٰهِ السَّلامُ عَلَیْكِ
یا بِنْتَ حَبِیبِ اللّٰهِ السَّلامُ عَلَیْكِ یا بِنْتَ صَفِیِّ اللّٰهِ السَّلامُ عَلَیْكِ یا بِنْتَ أَمِینِ اللّٰهِ السَّلامُ
عَلَیْكِ یا بِنْتَ خَیْرِ خَلْقِ اللّٰهِ السَّلامُ عَلَیْكِ یا بِنْتَ أَفْضَلِ أَنْبِیاءِ اللّٰهِ وَرُسُلِهِ وَمَلائِكَتِهِ
السَّلامُ عَلَیْكِ یا بِنْتَ خَیْرِ الْبَرِیَّةِ السَّلامُ عَلَیْكِ یا سَیِّدَةَ نِساءِ الْعالَمِینَ مِنَ الْأَوَّلِینَ
وَالْآخِرِینَ السَّلامُ عَلَیْكِ یا زَوْجَةَ وَلِیِّ اللّٰهِ وَخَیْرِ الْخَلْقِ بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ السَّلامُ عَلَیْكِ
یا أُمَّ الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ سَیِّدَیْ شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ السَّلامُ عَلَیْكِ أَیَّتُهَا الصِّدِّیقَةُ
الشَّهِیدَةُ السَّلامُ عَلَیْكِ أَیَّتُهَا الرَّضِیَّةُ الْمَرْضِیَّةُ السَّلامُ عَلَیْكِ أَیَّتُهَا الْفاضِلَةُ
الزَّكِیَّةُ السَّلامُ عَلَیْكِ أَیَّتُهَا الْمَظْلُومَةُ الْمَغْصُوبَةُ السَّلامُ عَلَیْكِ أَیَّتُهَا الْحَوْراءُ
الْإِنْسِیَّةُ السَّلامُ عَلَیْكِ أَیَّتُهَا التَّقِیَّةُ النَّقِیَّةُ السَّلامُ عَلَیْكِ أَیَّتُهَا الْمُحَدَّثَةُ الْعَلِیَّةُ
السَّلامُ عَلَیْكِ أَیَّتُهَا الْمُطَهَّرَةُ الْمَقْهُورَةُ السَّلامُ عَلَیْكِ یا فاطِمَةُ بِنْتَ رَسُولِ اللّٰهِ وَرَحْمَةُ
اللّٰهِ وَبَرَكاتُهُ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَیْكِ وَعَلى رُوحِكِ وَبَدَنِكِ أَشْهَدُ أَنَّكِ مَضَیْتِ عَلى بَیِّنَةٍ
مِنْ رَبِّكِ وَأَنَّ مَنْ سَرَّكِ فَقَدْ سَرَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَمَنْ جَفاكِ فَقَدْ
جَفا رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَمَنْ وَصَلَكِ فَقَدْ وَصَلَ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ
وَآلِهِ لِأَنَّكِ بَضْعَةٌ مِنْهُ وَرُوحُهُ الَّتِی بَیْنَ جَنْبَیْهِ كَما قالَ عَلَیْهِ أَفْضَلُ سَلامِ اللّٰهِ
وَصَلَواتُهُ أُشْهِدُ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَمَلائِكَتَهُ أَنِّی راضٍ عَمَّنْ رَضِیتِ عَنْهُ
ساخِطٌ عَلى مَنْ سَخِطْتِ عَلَیْهِ مُتَبَرِّئٌ مِمَّنْ بَرِئْتِ مِنْهُ مُوالٍ لِمَنْ والَیْتِ مُعادٍ لِمَنْ

عادَیْتِ مُبْغِضٌ لِمَنْ أَبْغَضْتِ مُحِبٌّ لِمَنْ أَحْبَبْتِ وَكَفى بِاللّٰهِ شَهِیداً وَحَسِیباً وَجازِیاً وَمُثِیباً
بعد از آن صلوات بر حضرت رسالت پناه فرستاده دو رکعت نماز زیارت حضرت فاطمه
علیها السلام بجای آورد و دعائی که مذکور شد بخوان و چون بگورستان بقیع رسی حضرت
امام حسن و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام را
زیارت کن و نیت چنین کن که زیارت حضرت امام حسن و امام زین العابدین و
امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام میکنم سنت تقرب بخدا آنگاه
بگوی السَّلامُ عَلَیْكُمْ أَئِمَّةَ الْهُدى السَّلامُ عَلَیْكُمْ حُجَجَ اللّٰهِ عَلى أَهْلِ الدُّنْیا السَّلامُ
عَلَیْكُمْ أَیُّهَا الْقَوّامُونَ فِی الْبَرِیَّةِ بِالْقِسْطِ السَّلامُ عَلَیْكُمْ أَهْلَ الصَّفْوَةِ السَّلامُ
عَلَیْكُمْ أَهْلَ النَّجْوى أَشْهَدُ أَنَّكُمْ قَدْ بَلَّغْتُمْ وَنَصَحْتُمْ وَصَبَرْتُمْ فِی ذاتِ اللّٰهِ وَ
كُذِّبْتُمْ وَأُسِیءَ عَلَیْكُمْ فَغَفَرْتُمْ وَأَشْهَدُ أَنَّكُمُ الْأَئِمَّةُ الرّاشِدُونَ وَأَنَّ طاعَتَكُمْ
مُفْتَرَضَةٌ وَأَنَّ قَوْلَكُمُ الصِّدْقُ وَأَنَّكُمْ دَعَوْتُمْ فَلَمْ تُجابُوا وَأَمَرْتُمْ فَلَمْ تُطاعُوا وَأَنَّكُمْ
دَعائِمُ الدِّینِ وَأَرْكانُ الْأَرْضِ لَمْ تَزالُوا بِعَیْنِ اللّٰهِ یَنْسَخُكُمْ فِی أَصْلابِ الْمُطَهَّرِینَ وَیَنْقُلُكُمْ
فِی أَرْحامِ الْمُطَهَّراتِ لَمْ تُدَنِّسْكُمُ الْجاهِلِیَّةُ وَلَمْ تَشْرَكْ فِیكُمْ فِتَنُ الْأَهْواءِ طِبْتُمْ وَطابَ
سُنَّتُكُمْ أَنْتُمُ الَّذِینَ مَنَّ بِكُمْ عَلَیْنا دَیّانُ الدِّینِ فَجَعَلَكُمْ فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللّٰهُ أَنْ تُرْفَعَ وَیُذْكَرَ
فِیهَا اسْمُهُ وَجَعَلَ صَلَواتِنا عَلَیْكُمْ رَحْمَةً لَنا وَكَفّارَةً لِذُنُوبِنا وَاخْتارَكُمْ لَنا وَطَیَّبَ
خَلْقَنا بِما مَنَّ عَلَیْنا مِنْ وِلایَتِكُمْ وَكُنّا عِنْدَهُ مُسَلِّمِینَ بِعِلْمِكُمْ مُقِرِّینَ بِفَضْلِكُمْ مُعْتَرِفِینَ
بِتَصْدِیقِنا إِیّاكُمْ وَهٰذا مَقامُ مَنْ أَسْرَفَ وَأَخْطَأَ وَاسْتَكانَ وَأَقَرَّ بِما جَنى وَرَجا بِمَقامِهِ
الْخَلاصَ وَأَنْ یَسْتَنْقِذَهُ بِكُمْ مُسْتَنْقِذُ الْهَلْكى مِنَ النّارِ فَكُونُوا لِی شُفَعاءَ فَقَدْ وَفَدْتُ
إِلَیْكُمْ إِذْ رَغِبَ عَنْكُمْ أَهْلُ الدُّنْیا وَاتَّخَذُوا آیاتِ اللّٰهِ هُزُواً وَاسْتَكْبَرُوا عَنْها آنگاه سر و
دستهای خود را سوی آسمان بکن و این دعا را بخوان یا مَنْ هُوَ قائِمٌ لا یَسْهُو وَدائِمٌ لا
یَلْهُو وَمُحِیطٌ بِكُلِّ شَیْءٍ لَكَ الْمَنُّ بِما وَفَّقْتَنِی وَعَرَّفْتَنِی أَئِمَّتِی عَلَیْهِمُ السَّلامُ إِذْ ضَلَّ عَنْهُمْ
عِبادُكَ وَجَحَدُوا مَعْرِفَتَهُمْ وَاسْتَخَفُّوا بِحَقِّهِمْ وَمالُوا إِلى سِواهُمْ وَكانَتِ الْمِنَّةُ لَكَ وَمِنْكَ
عَلَیَّ مَعَ أَقْوامٍ خَصَصْتَهُمْ بِما خَصَصْتَنِی بِهِ فَلَكَ الْحَمْدُ إِذْ كُنْتُ عِنْدَكَ فِی مَقامِی هٰذا
مَذْكُوراً مَكْتُوباً لا تَحْرِمْنِی ما رَجَوْتُ وَلا تُخَیِّبْنِی فِیما دَعَوْتُ آنگاه هر دعائی
که خواهی بکن که مستجابست بعد از آن دو رکعت نماز زیارت هر امامی که کرده

بکذا روز زیارت قبر عم حضرت رسول صلی الله علیه و آله حمزه کرد راحد مدفونست بکن که از جملهٔ
مستحبات است پس چون بدانجا رسی بگوی السلام علیک یا عم رسول الله و خیر الشهداء السلام
علیک یا اسد الله و اسد رسوله و اشهد انک قد جاهدت فی الله و نصحت لرسول الله و
صبرت بنفسک و طلبت ما عند الله و رغبت فیما وعد الله و چون بقبر شهدا رسی بگو
السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار و انتم لنا فرط و انا بکم لاحقون و چون خواهی که وداع
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نمائی باید که غسل کنی و زیارت آنحضرت را بطریقیکه مذکور
شد بجا آری پس بگو اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارة قبر نبیک فان توفیتنی قبل ذلک فانی
اشهد فی مماتی علی ما اشهد فی حیاتی ان لا اله الا انت و ان محمدا عبدک و رسولک و انک
اخترته من خلقک ثم اخترت من اهل بیته الائمة الطاهرین الذین اذهب الله عنهم
الرجس و طهرهم تطهیرا فاحشرنا معهم و فی زمرتهم و تحت لوائهم و لا تفرق بینی و بینهم
فی الدنیا و الآخرة یا ارحم الراحمین و چون خواهی که وداع ائمهٔ بقیع علیهم السلام کنی
بطریقیکه مذکور شد زیارت ایشان را بفعل آر انگاه بگوی السلام علیکم ائمة الهدی و رحمة
الله و برکاته استودعکم الله و اقرأ علیکم السلام آمنا بالله و بالرسول و بما جئتم به و دللتم
علیه اللهم فاکتبنا مع الشاهدین اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارتی ایاهم
وارزقنی العود ثم العود

زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

زیارت جناب امیرالمؤمنین

بدان وفقک الله و ایانا که هرگاه ارادهٔ زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نمائی در نجف
اشرف میباید که غسل کنی و به آدابی که در فصل سابق مذکور شد باهستگی و سکینه و وقار
متوجه مرقد منور مطهر آنحضرت شوی تا آنکه بمرقد رسی آنگاه روی خود را بآن حضرت کرده
پشت بقبله کن و نیت چنین کن که زیارت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام
میکنم سنت تقرب بخدا پس بگو السلام علیک یا ولی الله انت اول مظلوم و اول من
غصب حقه صبرت و احتسبت حتی اتاک الیقین و اشهد انک لقیت الله و انت
شهید عذب الله قاتلک بانواع العذاب و جدد علیه العذاب جئتک عارفا
بحقک مستبصرا بشأنک معادیا لاعدائک و من ظلمک القی علی ذلک ربی
ان شاء الله تعالی ان لی ذنوبا کثیرة فاشفع لی عند ربک فان لک عند
الله تبارک و تعالی جاها و شفاعة و قد قال الله عز و جل و لا یشفعون الا

لمن ارتضی آنگاه بگوی الحمد لله الذی اکرمنی بمعرفته و معرفة رسوله و من فرض طاعته
رحمة منه و تطولا منه و من علی بالایمان الحمد لله الذی سیرنی فی بلاده و حملنی
علی دوابه و طوی لی البعید و دفع المکروه عنی حتی ادخلنی حرم اخی نبیه و ارانیه
فی عافیة الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله اشهد ان لا
اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله جاء بالحق من عنده و
اشهد ان علیا عبد الله و اخو رسول الله اللهم عبدک و زائرک متقرب الیک بزیارة
قبر اخی رسولک و علی کل ماتی حق لمن اتاه و زاره و انت خیر ماتی و اکرم مزور
فاسئلک یا الله یا رحمن یا رحیم یا جواد یا واحد یا احد یا نور یا فرد یا صمد یا من لم یلد
و لم یولد و لم یکن له کفوا احد ان تصلی علی محمد و آل محمد و اهل بیته و ان تجعل
تحفتک ایای من زیارتی فی موقفی هذا فکاک رقبتی من النار و اجعلنی ممن یسارع فی
الخیرات و یدعوک رهبا و رغبا و اجعلنی من الخاشعین اللهم انک بشرتنی علی
لسان نبیک محمد صلی الله علیه و آله فقلت و بشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق
عند ربهم اللهم فانی بک مؤمن و بجمیع انبیائک فلا تقفنی بعد معرفتهم موقفا
تفضحنی به علی رؤس الخلائق بل قفنی معهم و توفنی علی التصدیق لهم فانهم
عبیدک و انت خصصتهم بکرامتک و امرتنی باتباعهم انگاه نزدیک ضریح مقدس
آنحضرت رفته بگوی السلام من الله علی محمد بن عبد الله امین الله علی رسله و
عزائم امره و معدن الوحی و التنزیل و الخاتم لما سبق و المفاتح لما استقبل
المهیمن علی ذلک کله و الشاهد علی خلقه و السراج المنیر و السلام علیه و رحمة الله
و برکاته اللهم صل علی محمد و اهل بیته المظلومین افضل و اکمل و ارفع و
اشرف ما صلیت علی احد من انبیائک و رسلک و اصفیائک اللهم صل علی محمد
و امیر المؤمنین عبدک و خیر خلقک بعد نبیک و اخی رسولک الذی انتجبته من
خلقک و الدلیل علی من بعثته برسالاتک و دیان الدین بعدلک و فصل قضائک
بین خلقک و السلام علیک و رحمة الله و برکاته اللهم صل علی محمد و آله الائمة من
ولده و القوامین بامرک من بعده المطهرین الذین ارتضیتهم انصارا لدینک و
حفظة لسرک و الشهداء علی خلقک و اعلاما لعبادک ما استطعت السلام علی

الائمة المستودعين السلام على خالصة الله من خلقه السلام على الائمة المتوسمين
السلام على المؤمنين الذين قاموا بامرك وازروا اولياء الله وخافوا بخوفهم السلام
على الملائكة المقربين انگاه بگو السلام عليك يا حبيب الله السلام عليك يا صفوة
الله السلام عليك يا ولي الله السلام عليك يا حجة الله السلام عليك يا عمود الدين
ووارث علم الاولين والآخرين وصاحب الميسم والصراط المستقيم اشهد انك قد اقمت
الصلوة وآتيت الزكوة وامرت بالمعروف ونهيت عن المنكر واتبعت الرسول وتلوت
الكتاب حق تلاوته وجاهدت في سبيل الله حق جهاده ونصحت لله ولرسوله وجدت
بنفسك صابرا محتسبا ومجاهدا عن دين الله موقنا لرسول الله طالبا ما عند الله
راغبا فيما وعد الله ومضيت للذي كنت عليه شهيدا وشاهدا ومشهودا فجزاك
الله عن رسوله وعن الاسلام واهله افضل الجزاء لعن الله من قتلك ولعن
الله من خالفك ولعن الله من افترى عليك وظلمك ولعن الله من غصبك ومن
بلغه ذلك فرضي به انا الى الله منهم بريء لعن الله امة خالفتك وامة جحدت
ولايتك وامة تظاهرت عليك وامة قتلتك وامة حادت عنك وخذلتك
الحمد لله الذي جعل النار مثواهم وبئس الورد المورود وبئس ورد الواردين
وبئس درك المدركين اللهم العن قتلة انبيائك واوصياء انبيائك بجميع
لعنائك واصلهم حر نارك اللهم العن الجوابيت والطواغيت والفراعنة
واللات والعزى والجبت وكل ند يدعى من دون الله وكل مفتر على الله اللهم
العنهم واشياعهم واتباعهم واوليائهم واعوانهم ومحبيهم لعنا كثيرا انگاه
سه مرتبه بگوی اللهم العن قتلة امير المؤمنين انگاه سه مرتبه بگوی اللهم العن
قتلة الحسين انگاه بگوی اللهم عذبهم عذابا لا تعذبه احدا من العالمين
فضاعف عليهم عذابك كما شاقوا ولاة امرك واعد لهم عذابا لم تحله باحد من
خلقك اللهم ادخل على قتلة انصار رسولك وقتلة انصار امير المؤمنين وعلى
قتلة انصار الحسن وقتلة انصار الحسين وقتلة من قتل في ولاية آل محمد اجمعين
عذابا مضاعفا في اسفل درك من الجحيم ولا تخفف عنهم من عذابها وهم فيها
مبلسون ملعونون ناكسوا رؤسهم عند ربهم قد عاينوا الندامة والخزي الطويل

لقتلهم عترة انبيائك ورسلك واتباعهم من عبادك الصالحين اللهم العنهم
في مستسر السر وظاهر العلانية في سمائك وارضك اللهم اجعل لي لسان صدق
في اوليائك وحبب الي مشاهدهم حتى تلحقني بهم وتجعلني لهم تبعا في الدنيا والآخرة
يا ارحم الراحمين انگاه در بالای سر آنحضرت بنشین وبگو سلام الله وسلام
ملائكته المقربين والمسلمين لك بقلوبهم والناطقين بفضلك والشاهدين على
انك صادق امين صديق عليك يا مولاي السلام من الله وعلى روحك وبدنك
اشهد انك طهر طاهر مطهر اشهد انك يا ولي الله وولي رسوله بالبلاغ والاداء
واشهد انك حبيب الله وانك باب الله وانك وجه الله الذي يؤتى به وانك خليل الله
وانك عبد الله واخو رسوله اتيتك وافدا لعظيم حالك ومنزلتك عند الله وعند رسوله
صلى الله عليه وآله اتيتك متقربا الى الله بزيارتك خلاص نفسي متعوذا بك من نار
استحقها مثلي بما جنيته على نفسي اتيتك انقطاعا اليك والى ولدك الخلف من
بعدك على تزكية الحق فقلبي لك مسلم وامري لك متبع ونصرتي معدة وانا
عبد الله ومولاك في طاعتك الوافد اليك والتمس بذلك كمال المنزلة عند الله
وانت من امرني الله بصلته وحثني على بره ودلني على فضله وهداني الى حبه
ورغبني في الوفادة اليه والى طلب الحوائج عنده انتم اهل بيت يسعد من تولاكم
ولا يخيب من اتاكم ولا يخسر من يهواكم ولا يسعد من عاداكم ولا اجد احدا افزع
اليه خيرا لي منكم انتم اهل بيت الرحمة ودعائم الدين واركان الارض والشجرة
الطيبة اللهم لا تخيب توجهي برسولك وآل رسولك اللهم انت مننت علي
بزيارة مولاي وولايته ومعرفته فاجعلني ممن ينتصر به وينصره ومن علي بنصرك
لدينك في الدنيا والآخرة اللهم اني احيى على ما حي به علي بن ابيطالب واموت
على ما مات عليه علي بن ابي طالب عليه السلام انگاه دو رکعت نماز بالای سر آن
حضرت بگذار و جهة مطالب دنیوی واخروی خود دعا کن که محل اجابت دعاست بعد
از آن بگو اللهم اني صليت هاتين الركعتين هدية مني الى سيدي ومولاي ووليك
واخي رسولك امير المؤمنين وسيد الوصيين علي بن ابي طالب عليه السلام فصل على
محمد وآل محمد وتقبلهما مني واجزني على ذلك جزاء المحسنين اللهم لك

صَلَّیتُ وَلَکَ رَکَعتُ وَلَکَ سَجَدتُ وَحدَکَ لاشَریکَ لَکَ لِاَنَّهُ لاتَکوُنُ الصَّلوٰةُ وَالرُّکوُعُ
وَالسُّجُودُ اِلّا لَکَ لِاَنَّکَ اَنتَ اللهُ الَّذی لا اِلٰهَ اِلّا اَنتَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَتَقَبَّل مِنّی زِیارَتی وَاَعطِنی سُؤلی بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطّاهِرینَ انگاه حضرت آدم ونوح
علیهما السلام را زیارت کن چه ابن بابویه در کتاب من لایحضره الفقیه نقل
نموده که استخوان آدم وجسد نوح علیهما السلام درانمکان شریف مدفونست
پس هرگاه خواهی که آدم را زیارت کنی نیت زیارت کرده بگو اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا صَفِیَّ اللهِ
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا حَبیبَ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا نَبِیَّ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَمینَ اللهِ اَلسَّلامُ
عَلَیکَ یا خَلیفَةَ اللهِ فی اَرضِهِ اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَبَا البَشَرِ صَلَواتُ اللهِ وَسَلامُهُ عَلَیکَ
وَعَلیٰ رُوحِکَ وَبَدَنِکَ وَعَلَی الطّاهِرینَ مِن وُلدِکَ وَذُرِّیَّتِکَ صَلوٰةً لایُحصیها
اِلّا هُوَ وَرَحمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ ودر زیارت نوح علیه السلام بعد از نیت زیارت بگو
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا نَبِیَّ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا صَفِیَّ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وَلِیَّ اللهِ اَلسَّلامُ
عَلَیکَ یا حَبیبَ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا شَیخَ المُرسَلینَ اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَمینَ اللهِ فی اَرضِهِ
صَلَواتُ اللهِ وَسَلامُهُ عَلیٰ رُوحِکَ وَبَدَنِکَ وَعَلَی الطّاهِرینَ مِن وُلدِکَ وَرَحمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ
انگاه جهة هر یک از ایشان دو رکعت نماز بگذار ودعائیکه مذکور شد بخوان وهرگاه اراده نمائی
که بوطن خود روی وداع حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام کنی بطریقیکه مذکور شد
زیارت انحضرت بجا آر بعد از ان بگو اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَمیرَ المُؤمِنینَ وَرَحمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ اَستَودِعُکَ
اللهَ وَاَستَرعیکَ وَاَقرَءُ عَلَیکَ السَّلامَ آمَنّا بِاللهِ وَالرُّسُلِ وَبِما جاءَت بِهِ وَدَلَّت عَلَیهِ
اَللّٰهُمَّ فَاکتُبنا مَعَ الشّاهِدینَ اَللّٰهُمَّ لاتَجعَلهُ آخِرَ العَهدِ مِن زِیارَتی اِیّاهُ فَاِن تَوَفَّیتَنی
قَبلَ ذٰلِکَ فَاِنّی اَشهَدُ فی مَماتی ما شَهِدتُ عَلَیهِ فی حَیوٰتی اَنَّ الاَئِمَّةَ عَلِیُّ بنُ اَبیطالِبٍ
وَالحَسَنُ وَالحُسَینُ وَعَلِیٌّ وَمُحَمَّدٌ وَجَعفَرٌ وَموُسیٰ وَعَلِیٌّ وَمُحَمَّدٌ وَعَلِیٌّ وَالحَسَنُ وَمُحَمَّدُ بنُ
الحَسَنِ صاحِبُ الزَّمانِ صَلَواتُ اللهِ وَسَلامُهُ عَلَیهِم اَجمَعینَ وَاَشهَدُ اَنَّ مَن قَتَلَهُم وَ
حارَبَهُم مُشرِکوُنَ وَمَن رَدَّ عَلَیهِم فی اَسفَلِ دَرَکِ الجَحیمِ وَاَشهَدُ اَنَّ مَن حارَبَهُم لَنا اَعداءُ
وَنَحنُ مِنهُم بُرَآءُ وَاَنَّهُم حِزبُ الشَّیطانِ وَعَلیٰ مَن قَتَلَهُم لَعنَةُ اللهِ وَالمَلآئِکَةِ وَالنّاسِ
اَجمَعینَ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بَعدَ الصَّلوٰةِ وَالتَّسلیمِ اَن تُصَلِّیَ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَلا
تَجعَل آخِرَ العَهدِ مِن زِیارَتِهِ وَاِن جَعَلتَهُ فَاحشُرنی مَعَ هٰؤُلاءِ الاَئِمَّةِ المُسَمَّینَ

اَللّٰهُمَّ وَذَلِّل قُلوُبَنا لَهُم بِالطّاعَةِ وَالنّاصِحَةِ وَالمَحَبَّةِ وَحُسنِ المُوازَرَةِ وَالتَّسلیمِ

زیارت حضرت امام حسین علیه السلام

بدان وفقک الله وایانا که هرگاه اراده زیارت حضرت امام حسین علیه السلام کنی در کربلای معلی باید که در نهر فرات
غسل کنی وجامهای پاک بپوشی وپای برهنه بروی چه در حدیث وارد شده که
راه رفتن دران حرم محترم چنان باشد که در حرم خدا ورسول خدا راه روند ودر راه
تکبیر وتهلیل وتسبیح بگو وسلام وصلوات بر محمد وآل محمد بفرست تا آنکه بدر حایر
انحضرت رسی ومراد بحایر دیواریست که الحال بر دور گنبد حضرت کشیده اند وبو سطه
ان حایرش میگویند که متوکل عباسی خواست که کسی بزیارت قبر انحضرت نرود ابرا
در انجا سرداد تا قبر انحضرت را خراب کند اب چون بحوالی قبر رسید بر بالای یکدیگر جمع
شده پیش نرفت وحیران وار بر دور ان بایستاد پس چون بدر حایر انحضرت رسی بگو
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا حُجَّةَ اللهِ وَابنَ حُجَّتِهِ اَلسَّلامُ عَلَیکُم یا مَلآئِکَةَ اللهِ وَزُوّارَ قَبرِ الحُسَینِ
بنِ نَبِیِّ اللهِ انگاه داخل حایر شو وبعد از انکه ده گام بود ایستاده باشی توقف کن وسی مرتبه
اللهُ اَکبَرُ بگو انگاه متوجه انحضرت شو ورو بحضرت کرده قبله را در میان هر دو کتف بگیر
وبگو اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا حُجَّةَ اللهِ وَابنَ حُجَّتِهِ اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا قَتیلَ اللهِ وَابنَ قَتیلِهِ
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا ثارَ اللهِ وَابنَ ثارِهِ اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وِترَ اللهِ المَوتُورَ فِی السَّمٰواتِ وَ
الاَرضِ اَشهَدُ اَنَّ دَمَکَ سَکَنَ فِی الجَنَّةِ وَاقشَعَرَّت لَهُ اَظِلَّةُ العَرشِ وَبَکیٰ لَهُ جَمیعُ
الخَلائِقِ وَبَکَت لَهُ السَّمٰواتُ وَالاَرَضُونَ وَما فیهِنَّ وَما بَینَهُنَّ وَمَن یَنقَلِبُ فِی الجَنَّةِ
وَالنّارِ مِن خَلقِ رَبِّنا وَما یُریٰ وَما لایُریٰ اَشهَدُ اَنَّکَ حُجَّةُ اللهِ وَابنُ حُجَّتِهِ وَاَشهَدُ
اَنَّکَ قَتیلُ اللهِ وَابنُ قَتیلِهِ وَاَشهَدُ اَنَّکَ ثارُ اللهِ وَابنُ ثارِهِ وَاَشهَدُ اَنَّکَ بَلَّغتَ عَنِ اللهِ
عَزَّ وَجَلَّ وَوَفَیتَ وَوافَیتَ وَجاهَدتَ فی سَبیلِ رَبِّکَ وَمَضَیتَ الَّذی کُنتَ عَلَیهِ
شَهیدًا وَمُستَشهَدًا وَشاهِدًا وَمَشهوُدًا اَنَا عَبدُ اللهِ وَمَولٰکَ وَفی طاعَتِکَ الوافِدُ
اِلَیکَ اَلتَمِسُ بِذٰلِکَ کَمالَ المَنزِلَةِ عِندَ اللهِ وَثَباتَ القَدَمِ فِی الهِجرَةِ اِلَیکَ وَالسَّبیلِ
الَّذی لایُختَلَجُ دوُنَکَ مِنَ الدُّخوُلِ فی کِفالَتِکَ الَّتی اُمِرتَ بِها مَن اَرادَ اللهَ بَدَءَ
بِکُم مَن اَرادَ اللهَ بَدَءَ بِکُم وَبِکُم یُبَیِّنُ اللهُ الکَذِبَ وَبِکُم یُباعِدُ الزَّمانَ الکَلِبَ وَبِکُم
فَتَحَ اللهُ وَبِکُم یَختِمُ اللهُ وَبِکُم یَمحوُ اللهُ ما یَشاءُ وَبِکُم یَفُکُّ الذُّلَّ مِن رِقابِنا وَبِکُم

يدرك الله فترة كل مؤمن يطلب وبكم ينبت الارض اشجارها وبكم يخرج الاشجار
باثمارها وبكم ينزل السماء مطرها وبكم يكشف الله الكرب وبكم ينزل الله الغيث
وبكم يسبح الله الارض التى تحمل ابدانكم لعن الله امة قتلكم وامة خالفتكم وامة
جحدت ولايتكم وامة ظاهرت عليكم وامة شهدت ولم يستشهد الحمد لله الذي
جعل النار ماويهم وبئس الورد المورود والحمد لله رب العالمين صلى الله عليك يا ابا
عبدالله انا الى الله ممن خالفك برئ انا الى الله ممن خالفك برئ انگاه بپایین پا
حضرت رفته فرزند او علی بن الحسین علی اکبر زیارت کند و بعد از آنکه نیت زیارت کند
بگو السلام عليك يا بن رسول الله السلام عليك يا بن امير المؤمنين عليه السلام
السلام عليك يا بن الحسن والحسين السلام عليك يا بن خديجة وفاطمة صلى الله
عليك صلى الله عليك صلى الله عليك لعن الله من قتلك لعن الله من ظلمك انا الى الله
منهم برئ انگاه بسر قبور شهدا رفته بگو السلام عليكم والله فزتم والله فزتم والله يا
ليتني كنت معكم فافوز فوزا عظيما انگاه ببالای سر آنحضرت آمده نماز زیارت بگذارد
و دعائی که بعد از نماز زیارات مذکور شد بخواند و دعا کند جهت مطالب دنیوی و
اخروی خویش و برادران مؤمن و عیالان خویش که دعا در زیر قبه امام حسین علیه السلام
مستجابست و رد نمیشود بعد از آنکه اراده کنی از گنبد حضرت بیرون آئی چنان کن که
پشت بحضرت نکنی و در وقت بیرون آمدن بگو انا لله وانا اليه راجعون تا آنکه قبر
آنحضرت از نظر غایب شود انگاه متوجه زیارت حضرت عباس بن علی بن ابی طالب شو
و در وقتی که در گنبد رسی بگو سلام الله وسلام ملائكته المقربين وانبيائه
المرسلين وعباده الصالحين وجميع الشهداء والصديقين الزاكيات الطيبات
فيما يغتدي به ويروح عليك يا بن امير المؤمنين اشهد لك بالتسليم والتصديق
والوفاء والنصيحة لخلف النبي صلى الله عليه واله وسلم المرسل والسبط
المنتجب والدليل العالم والوصي المبلغ والمظلوم المهتضم فجزاك الله عن رسوله
وعن امير المؤمنين وعن الحسن وعن الحسين افضل الجزاء بما صبرت واحتسبت
واعنت فنعم عقبى الدار لعن الله من قتلك ولعن الله من جهل حقك واستخف
بحرمتك لعن الله من حال بينك وبين ماء الفرات اشهد انك قتلت مظلوما

ان الله منجز لكم ما وعدكم جئتك يا بن امير المؤمنين وافدا اليكم فمعكم معكم لا مع
عدوكم انى بكم وبابائكم من المؤمنين ولمن خالفكم وقتلكم من الكافرين قتل الله
امة قتلتكم بالايدى والالسن انگاه داخل گنبد شده روی خود را بر قبر آنحضرت نهاده
بگو السلام عليك ايها العبد الصالح المطيع لله ولرسوله ولامير المؤمنين والحسن
والحسين صلوات الله عليهم السلام عليك ورحمة الله وبركاته ومغفرته ورضوانه
على روحك وبدنك واشهد انك مضيت على ما مضى به البدريون والمجاهدون
في سبيل الله المناصحون له في جهاد اعدائه المبالغون في نصرة اوليائه الذابون عن
احبائه فجزاك الله افضل الجزاء واوفر الجزاء واوفى جزاء احد ممن وفى ببيعته
واستجاب له دعوته واطاع ولاة امره اشهد انك قد بالغت في النصيحة واعطيت
غاية المجهود فبعثك الله من الشهداء وجعل روحك مع ارواح السعداء واعطاك
من جنانه افسحها منزلا وافضلها غرفا ورفع ذكرك في الطيبين وحشرك مع النبيين
والصديقين والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا اشهد انك لم تهن
ولم تنكل وانك مضيت على بصيرة من امرك مقتديا بالصالحين ومتبعا للنبيين
فجمع الله بيننا وبينك وبين رسوله واوليائه فى منازل المحسنين فانه ارحم
الراحمين وهرگاه خواهی که عباس علی را وداع کنی بگو استودعك الله واسترعيك و
اقرء عليك السلام امنا بالله وبكتابه وبما جاء من عند الله اللهم اكتبنا مع
الشاهدين اللهم لا تجعل اخر العهد من زيارتى قبر ابن اخى رسولك صلى الله عليه
واله وارزقنى زيارته ابدا ما ابقيتنى واحشرنى معه ومع ابائه فى الجنان وعرف
بينى وبينه وبين رسولك واوليائك اللهم صل على محمد وال محمد وتوفنى
على الايمان بك والتصديق برسولك والولاية لعلى بن ابى طالب والائمة من
ولده والبراءة من عدوهم فانى قد رضيت يا رب بذلك وبعد از آن جهت خود و
پدر و مادر خود و برادران مؤمن خود دعا کن و هرگاه که خواهی که وداع حضرت امام
حسین علیه السلام کنی بطریقیکه مذکور شد زیارت آنحضرت کرده بگو السلام عليك ورحمة
الله وبركاته نستودعك وعليك السلام امنا بالله وبالرسول وبما جاء به ودل عليه
واتبعنا الرسول فاكتبنا مع الشاهدين اللهم لا تجعله اخر العهد منا ومنه اللهم

إنّا نسئلك أن تشفعنا بحبّه اللّهمّ ابعثه مقاماً محموداً الّا تنتصر به دينك وتقتل به عدوّك وتبتر من نصب حرباً لآل محمّد فإنّك وعدته ذلك وأنت لا تخلف الميعاد السّلام عليك ورحمة الله وبركاته انگاه روی خود را بجانب مشهد کرده بگو أشهد أنّكم شهداء نجباء جاهدتم في سبيل الله وقتلتم على منهاج رسول الله صلّى الله عليه وآله وابن رسوله صلّى الله عليه وآله وسلّم تسليماً أنتم السّابقون والمهاجرون والأنصار أشهد أنّكم أنصار الله وأنصار رسوله وسلّم تسليماً اللّهمّ لا تشغلني في الدّنيا عن شكر نعمتك ولا بإكثار تلهيني عجائب بهجتها وتفتنّي بزهرات زهرتها ولا بإقلال يضرّ بعملي كدّه وتملأ صدري همّه أعطني من ذلك غنىً عن أشرار خلقك وبلاغاً أنال به رضاك يا رحمن أسئلك السّلام عليكم يا ملائكة الله وزوّار قبر أبي عبد الله انگاه طرف راست روی خود را بضریح مقدّس بمال وبعد از ان طرف چپ را وچنان بیرون رو که پشت بضریح مقدّس نکنی تا انکه قبر از نظر غایب شود

زیارت حضرت امام موسی وامام محمّد تقی علیهما السّلام

بدان وفّقك الله وإيّانا که هرگاه ببغداد رسی و اراده نمائی زیارت حضرت امام موسی کاظم وامام محمّد تقی علیهما السّلام نمائی غسل کن ورختهای پاك بپوش ومتوجه زیارت شو وچون بمشهد مقدّس ایشان رسی نزدیك قبر حضرت امام موسی علیه السّلام رفته نیّت زیارت کن وبگو السّلام عليك يا وليّ الله السّلام عليك يا حجّة الله السّلام عليك يا نور الله السّاطع في ظلمات الأرض أتيتك زائراً عارفاً بحقّك معادياً لأعدائك موالياً لأوليائك فاشفع لي عند ربّك انگاه حاجتی که داری بخواه که محلّ اجابتست بعد از ان نزدیك قبر حضرت امام محمّد تقی علیه السّلام رفته نیّت زیارت انحضرت کن وبگو اللّهمّ صلّ على محمّد بن عليّ الإمام البرّ التّقيّ الرّضيّ المرضيّ وحجّتك على من فوق الأرضين ومن تحت الثّرى صلوة كثيرة نامية زاكية مباركة متواصلة مترادفة كأفضل ما صلّيت على أحد من أوليائك السّلام عليك يا وليّ الله السّلام عليك يا نور الله السّلام عليك يا حجّة الله السّلام عليك يا إمام المؤمنين ووارث النّبيّين وسلالة الوصيّين السّلام عليك يا نور الله في ظلمات الأرض أتيتك زائراً عارفاً بحقّك معادياً لأعدائك موالياً

لأوليائك فاشفع لي عند ربّك انگاه حاجتی که داری بخواه که باجابت مقرون گردد بعد از ان بر بالاین حضرت امام محمّد تقی علیه السّلام جهت هر یك دو رکعت نماز بگذار و دعائی که مذکور شد بخوان وهرگاه خواهی که ایشانرا وداع کنی بطریقیکه مذکور شد زیارت کن انگاه بگو السّلام عليكما ورحمة الله وبركاته يا وليّ الله أستودعكما وأقرء عليكما السّلام آمنّا بالله وبالرّسول وبما جئتما به ودللتما عليه اللّهمّ فاكتبنا مع الشّاهدين اللّهمّ لا تجعل آخر العهد من زيارتي إيّاهما وارزقني مرافقتهما واحشرني معهما بمحبّتهما والسّلام عليكما ورحمة الله وبركاته

زیارت حضرت امام رضا علیه السّلام

بدان وفّقك الله وإيّانا که هرگاه بمشهد مقدّس رسی وخواهی که زیارت حضرت امام رضا علیه السّلام بجا آری اوّل غسل زیارت کن ودر وقت غسل کردن این دعا بخوان اللّهمّ طهّرني وطهّر قلبي واشرح لي صدري وأجر على لساني مدحتك والثّناء عليك فإنّه لا قوّة إلّا بك اللّهمّ اجعله طهوراً وشفاءً انگاه جامهای پاك پوشیده پای برهنه باسکینه ووقار تکبیر وتهلیل گویان داخل روضه شو ودر ان وقت بگو بسم الله وبالله وعلى ملّة رسول الله أشهد أن لا إله إلّا الله وحده لا شريك له وأشهد أنّ محمّداً عبده ورسوله وأنّ عليّاً وليّ الله پس چون بضریح مقدّس انحضرت رسی رو بقبر کن وقبله را در میان هر دو کتف خود بگیر وبگو أشهد أن لا إله إلّا الله وحده لا شريك له وأشهد أنّ محمّداً عبده ورسوله وأنّه سيّد الأوّلين والآخرين وأنّه سيّد الأنبياء والمرسلين اللّهمّ صلّ على محمّد وآل محمّد عبدك ورسولك ونبيّك وسيّد خلقك أجمعين صلوة لا يقوى على إحصائها غيرك اللّهمّ صلّ على أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عبدك وأخي رسولك الّذي انتجبته لعلمك وجعلته هادياً لمن شئت من خلقك والدّليل على من بعثت برسالاتك وديّان الدّين بعدلك وفصل قضائك بين خلقك والمهيمن على ذلك كلّه والسّلام عليه ورحمة الله وبركاته اللّهمّ صلّ على فاطمة بنت نبيّك وزوجة وليّك وأمّ السّبطين الحسن والحسين سيّدي شباب أهل الجنّة الطّهر الطّاهرة التّقيّة الرّضيّة الزّكيّة سيّدة نساء العالمين أهل الجنّة صلوة لا يقوى على إحصائها غيرك اللّهمّ صلّ على الحسن والحسين سبطي نبيّك

وسیدی شباب اهل الجنة العالمین فی خلقک والدالین علی من بعثت برسالاتک ودیان الدین بعدلک وفصل قضائک بین خلقک اللهم صل علی علی بن الحسین عبدک القائم فی خلقک والدلیل علی من بعثت رسالاتک ودیان الدین بعدلک وفصل قضائک بین خلقک سید العابدین اللهم صل علی محمد بن علی عبدک وخلیفتک فی ارضک باقر علم النبیین اللهم صل علی جعفر بن محمد الصادق عبدک وولی دینک و حجتک علی خلقک اجمعین الصادق البار اللهم صل علی موسی بن جعفر عبدک الصالح ولسانک فی خلقک والناطق بحکمک والحجة علی بریتک اللهم صل علی علی بن موسی الرضا المرتضی عبدک وولی دینک القائم بعدلک والداعی الی دین آبائه الصادقین صلوة لا یقوی علی احصائها غیرک اللهم صل علی محمد بن علی عبدک والقائم بامرک الداعی الی سبیلک اللهم صل علی علی بن محمد عبدک وولی دینک اللهم صل علی الحسن بن علی العامل بامرک القائم فی خلقک وحجتک المؤدی عن نبیک وشاهدک علی خلقک المخصوص بکرامتک الداعی الی طاعتک وطاعة رسولک صلواتک علیهم اجمعین اللهم صل علی حجتک وولیک القائم فی خلقک صلوة تامة باقیة تعجل بها فرجه وتنصره بها وتجعلنا معه فی الدنیا والآخرة اللهم انی الیک اتقرب بحبهم واوالی ولیهم واعادی عدوهم فارزقنی بهم خیر الدنیا والآخرة واصرف عنی بهم شر الدنیا والآخرة واهوال یوم القیمة انگاه بربالین انحضرت بنشین وبگو السلام علیک یا ولی الله السلام علیک یا حجة الله السلام علیک یا نور الله فی ظلمات الارض السلام علیک یا عمود الدین السلام علیک یا وارث ابرهیم خلیل الله السلام علیک یا وارث اسمعیل ذبیح الله السلام علیک یا وارث موسی کلیم الله السلام علیک یا وارث عیسی روح الله السلام علیک یا وارث محمد بن عبد الله خاتم النبیین وحبیب رسول رب العالمین رسول الله السلام علیک یا وارث امیر المؤمنین علی ولی الله السلام علیک یا وارث فاطمة الزهراء السلام علیک یا وارث الحسن والحسین سیدی شباب اهل الجنة السلام علیک یا وارث علی بن الحسین سید العابدین السلام علیک یا وارث محمد بن علی باقر علوم الاولین والآخرین السلام علیک یا وارث جعفر بن محمد الصادق البار التقی السلام علیک یا وارث موسی بن جعفر

السلام علیک ایها الصدیق الشهید السلام علیک ایها الوصی البار التقی اشهد انک قد اقمت الصلوة وآتیت الزکوة وامرت بالمعروف ونهیت عن المنکر و عبدت الله حتی اتاک الیقین السلام علیک یا ابا الحسن ورحمة الله وبرکاته انگاه روی خود را بر ضریح مقدس انحضرت نهاده بگو اللهم صمدت الیک من ارضی وقطعت البلاد رجاء رحمتک فلا تخیبنی ولا تردنی بغیر قضاء حاجتی وارحم تقلبی علی قبر ابن اخی رسولک صلواتک علیه واله بابی انت وامی اتیتک زائرا وافدا عائذا مما جنیت علی نفسی واحتطت علی ظهری فکن لی شافعا الی الله یوم فقری وفاقتی فلک عند الله مقاما محمودا وانت عنده وجیه انگاه دست راست خود را سوی اسمان بردار و دست چپ خود را بضریح دراز کن وبگو اللهم انی اتقرب الیک بحبهم وبولایتهم واتولی آخرهم بما تولیت اولهم وابرء من کل ولیجة دونهم اللهم العن الذین بدلوا نعمتک واتهموا نبیک وجحدوا آیاتک وسخروا بامامک وحملوا الناس علی اکتاف آل محمد اللهم انی اتقرب الیک باللعنة علیهم والبراءة منهم فی الدنیا والآخرة یا رحمن انگاه بپایین پای انحضرت امده بگو صلی الله علیک یا ابا الحسن صلی الله علی روحک وبدنک صبرت وانت الصادق المصدق قتل الله من قتلک بالایدی والالسن اللهم العن قتلة امیر المؤمنین وقتلة الحسن والحسین وقتلة اولاد رسول الله صلی الله علیه واله انگاه ببالای سر رفته دو رکعت نماز زیارت بگذارد در رکعت اول بعد از فاتحه سوره یس بخوان ودر رکعت دوم بعد از فاتحه سوره الرحمن واگر بخواطر نداشته باشد از روی قران میتواند خواند واگر میسر نشود هر سوره که خواهی بخوان وبعد از فراغ از نماز زیارت دعای که مذکور شد بخوان وهرگاه که خواهی انحضرت وداع کنی بگو السلام علیک یا مولای وابن مولای ورحمة الله وبرکاته انت لنا جنة من العذاب وهذا اوان انصرافی عنک غیر راغب عنک ولا مستبدل بک ولا مؤثر علیک ولا زاهد فی قربک وقد جدت بنفسی للحدثان وترک الاهل والاوطان فکن لی شافعا یوم حاجتی وفقری وفاقتی یوم لا یغنی عنی حمیمی ولا قرابتی یوم لا یغنی عنی والدی اسئل الله الذی قدر علی فرق مکانک ان لا یجعله آخر العهد

مِن دُمُوعِی وَاَسئَلُ اللهَ الَّذِیٓ اَبکیٰ عَلَیکَ عَینِی اَن یَجعَلَهُ سَبَبًا لِی وَذُخرًا وَاَسئَلُ اللهَ الَّذِیٓ
اَرٰانِی مَکَانَکَ وَهَدٰانِی لِلتَّسلِیمِ عَلَیکَ وَزِیٰارَتِی اِیّٰاکَ اَن یُورِدَنِی حَوضَکَ وَیَرزُقَنِی
مُرٰافَقَتَکَ فِی الجِنٰانِ اَلسَّلاٰمُ عَلَیکَ یٰا صِفوَةَ اللهِ اَلسَّلاٰمُ عَلَیکَ یٰا اَمِیرَ المُؤمِنِینَ وَوَصِیَّ
رَسُولِ رَبِّ العٰالَمِینَ وَقٰائِدَ الغُرِّ المُحَجَّلِینَ اَلسَّلاٰمُ عَلَی الحَسَنِ وَالحُسَینِ سَیِّدَی شَبٰابِ
اَهلِ الجَنَّةِ اَلسَّلاٰمُ عَلیٰ عَلِیِّ بنِ الحُسَینِ وَمُحَمَّدِ بنِ عَلِیٍّ وَجَعفَرِ بنِ مُحَمَّدٍ وَمُوسَی بنِ
جَعفَرٍ وَعَلِیِّ بنِ مُوسیٰ وَمُحَمَّدِ بنِ عَلِیٍّ وَعَلِیِّ بنِ مُحَمَّدٍ وَالحَسَنِ بنِ عَلِیٍّ وَمُحَمَّدِ بنِ
الحَسَنِ صٰاحِبِ الزَّمٰانِ صَلَوٰاتُ اللهِ عَلَیهِم اَلسَّلاٰمُ وَرَحمَةُ اللهِ وَبَرَکٰاتُهُ اَلسَّلاٰمُ عَلیٰ
مَلاٰئِکَةِ اللهِ الحٰافِظِینَ اَلسَّلاٰمُ عَلیٰ مَلاٰئِکَةِ اللهِ المُقِیمِینَ المُسَبِّحِینَ الَّذِینَ هُم
بِاَمرِهِ یَعمَلُونَ اَلسَّلاٰمُ عَلَینٰا وَعَلیٰ عِبٰادِ اللهِ الصّٰالِحِینَ اَللّٰهُمَّ لاٰ تَجعَلهُ اٰخِرَ
العَهدِ مِن زِیٰارَتِی اِیّٰاهُ فَاِن جَعَلتَهُ فَاحشُرنِی مَعَهُ وَمَعَ اٰبٰائِهِ المٰاضِینَ وَاِن
اَبقَیتَنِی یٰا رَبِّ فَارزُقنِی زِیٰارَتَهُ اَبَدًا مٰا اَبقَیتَنِی اِنَّکَ عَلیٰ کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ
اَستَودِعُکَ اللهَ وَاَستَرعِیکَ وَاَقرَءُ عَلَیکَ السَّلاٰمَ اٰمَنّٰا بِاللهِ وَبِمٰا دَعَوتَ
اِلَیهِ فَاکتُبنٰا مَعَ الشّٰاهِدِینَ اَللّٰهُمَّ ارزُقنِی حُبَّهُم وَمَوَدَّتَهُم اَبَدًا مٰا اَبقَیتَنِی
اَلسَّلاٰمُ عَلَیکَ وَعَلیٰ مَلاٰئِکَةِ اللهِ وَزُوّٰارِ قَبرِ ابنِ نَبِیِّ اللهِ وچون بیرون آئی پشت
بضریح مقدس آنحضرت نکنی تا آنکه قبر از نظر پنهان شود

زیارت حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام

بدان وفقک الله تعالی وایانا که چون بسامره رسی وخواهی که زیارت قبر حضرت امام
علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام کنی باید که اول غسل زیارت کرده جامهای
پاک بپوشی وچون بجائی رسی که قبر ایشانرا مشاهده کنی بگو اَلسَّلاٰمُ عَلَیکُمٰا یٰا وَلِیَّیِ اللهِ
اَلسَّلاٰمُ عَلَیکُمٰا یٰا حُجَّتَیِ اللهِ اَلسَّلاٰمُ عَلَیکُمٰا یٰا نُورَیِ اللهِ فِی ظُلُمٰاتِ الاَرضِ اَتَیتُکُمٰا
عٰارِفًا بِحَقِّکُمٰا مُعٰادِیًا لِاَعدٰائِکُمٰا مُوٰالِیًا لِاَولِیٰائِکُمٰا مُؤمِنًا بِمٰا اٰمَنتُمٰا بِهِ کٰافِرًا بِمٰا
کَفَرتُمٰا بِهِ مُحَقِّقًا لِمٰا حَقَّقتُمٰا مُبطِلًا لِمٰا اَبطَلتُمٰا اَسئَلُ اللهَ رَبِّی وَرَبَّکُمٰا اَن
یَجعَلَ حَظِّی مِن زِیٰارَتِی اِیّٰاکُمٰا الصَّلوٰةَ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَن یَرزُقَنِی مُرٰافَقَتَکُمٰا
فِی الجِنٰانِ مَعَ اٰبٰائِکُمٰا الصّٰالِحِینَ وَاَسئَلُهُ اَن یُعتِقَ رَقَبَتِی مِنَ النّٰارِ وَیَرزُقَنِی
شَفٰاعَتَکُمٰا وَمُصٰاحَبَتَکُمٰا وَیُعَرِّفَ بَینِی وَبَینَکُمٰا وَلاٰ یَسلُبَنِی حُبَّکُمٰا وَحُبَّ اٰبٰائِکُمٰا

الصّٰالِحِینَ وَاَن لاٰ یَجعَلَهُ اٰخِرَ العَهدِ مِن زِیٰارَتِکُمٰا وَاَن یَجعَلَ مَحشَرِی مَعَکُمٰا فِی الجَنَّةِ
بِرَحمَتِهِ اَللّٰهُمَّ ارزُقنِی حُبَّهُمٰا وَتَوَفَّنِی عَلیٰ مِلَّتِهِمٰا اَللّٰهُمَّ العَن ظٰالِمِی اٰلِ مُحَمَّدٍ
حَقَّهُم وَانتَقِم اَللّٰهُمَّ العَنِ الاَوَّلِینَ مِنهُم وَالاٰخِرِینَ وَضٰاعِف عَلَیهِمُ العَذٰابَ
الاَلِیمَ وَبَلِّغ بِهِم وَبِاَشیٰاعِهِم وَمُحِبِّیهِم وَشِیعَتِهِم اَسفَلَ الدَّرکِ مِنَ الجَحِیمِ
اِنَّکَ عَلیٰ کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ اَللّٰهُمَّ عَجِّل فَرَجَ وَلِیِّکَ وَاجعَل فَرَجَنٰا مَعَ فَرَجِهِ یٰا
اَرحَمَ الرّٰاحِمِینَ آنگاه جهت خود و مؤمنین و مؤمنات دعا کن که محل اجابت
دعا است بعد از آن جهت هریک از امامین معصومین دو رکعت نماز زیارت
بگذار و دعای مذکور بعد از نماز بخوان و بعضی از مجتهدین داخل شدن بگنبد این
دو امام را جایز نمیدانند زیرا که این هر دو امام در خانه خود مدفونند پس داخل
شدن بخانه شخصی بی اذن او جایز نیست و شیخ طوسی طاب ثراه فرمود که اگر
داخل شود گناه ندارد چه در احادیث اهل بیت وارد شده که ایشان اموال خود را بر
شیعیان خود حلال کرده اند و هرگاه که خواهی وداع ایشان کنی بگو اَلسَّلاٰمُ عَلَیکُمٰا
یٰا وَلِیَّیِ اللهِ اَستَودِعُکُمٰا وَاَقرَءُ عَلَیکُمٰا السَّلاٰمَ اٰمَنّٰا بِاللهِ وَبِالرَّسُولِ وَبِمٰا جِئتُمٰا بِهِ
وَدَلَلتُمٰا عَلَیهِ اَللّٰهُمَّ اکتُبنٰا مَعَ الشّٰاهِدِینَ

زیارت حضرت صاحب الزمان علیه السلام

بدانکه چون اراده زیارت آنحضرت نمائی در
سامره باید که غسل کنی جهت زیارت و جامهای پاک بپوشی و در سرداب آنحضرت
رفته بگوئی اَلسَّلاٰمُ عَلَی الحَقِّ الجَدِیدِ وَالعٰالِمِ الَّذِی عِلمُهُ لاٰ یَبِیدُ اَلسَّلاٰمُ عَلیٰ
مُحیِی المُؤمِنِینَ وَمُبِیرِ الکٰافِرِینَ اَلسَّلاٰمُ عَلیٰ مَهدِیِّ الاُمَمِ وَجٰامِعِ الکَلِمِ
اَلسَّلاٰمُ عَلیٰ خَلَفِ السَّلَفِ وَصٰاحِبِ الشَّرَفِ اَلسَّلاٰمُ عَلیٰ حُجَّةِ المَعبُودِ وَکَلِمَةِ المَحمُودِ
اَلسَّلاٰمُ عَلیٰ مُعِزِّ الاَولِیٰاءِ وَمُذِلِّ الاَعدٰاءِ اَلسَّلاٰمُ عَلیٰ وٰارِثِ الاَنبِیٰاءِ وَ
خٰاتَمِ الاَوصِیٰاءِ اَلسَّلاٰمُ عَلَی الاِمٰامِ المُنتَظَرِ وَالغٰائِبِ المُستَتِرِ اَلسَّلاٰمُ عَلَی السَّیفِ
الشّٰاهِرِ وَالقَمَرِ الزّٰاهِرِ وَالنُّورِ البٰاهِرِ اَلسَّلاٰمُ عَلیٰ شَمسِ الظَّلاٰمِ وَبَدرِ التَّمٰامِ
اَلسَّلاٰمُ عَلیٰ رَبِیعِ الاَنٰامِ وَنَضرَةِ الاَیّٰامِ اَلسَّلاٰمُ عَلیٰ صٰاحِبِ الصَّمصٰامِ وَفَلاّٰقِ
الهٰامِ اَلسَّلاٰمُ عَلیٰ صٰاحِبِ الدِّینِ المَأثُورِ وَالکِتٰابِ المَسطُورِ اَلسَّلاٰمُ عَلیٰ بَقِیَّةِ اللهِ
فِی اَرضِهِ وَحُجَّتِهِ عَلیٰ عِبٰادِهِ وَالمُنتَهیٰ اِلَیهِ مَوٰارِیثُ الاَنبِیٰاءِ وَلَدَیهِ مَوجُودٌ اٰثٰارُ

عجل الله فرجه یا صاحب الزمان

الاصفیاء السلام علی المؤتمن علی السر والعلن ولی الامر السلام علی المهدی الذی وعد الله عز وجل به الامم یجمع به الکلم ویلم به الشعث ویملأ به الارض قسطا وعدلا ویمکن له وینجز به وعد المؤمنین اشهد انک والائمة من آبائک ائمتی وموالی فی حیوة الدنیا ویوم یقوم الاشهاد اسئلک یا مولای ان تسأل الله تبارک وتعالی فی صلاح شانی وقضاء حوائجی وغفران ذنوبی والاخذ بیدی فی دینی ودنیای وآخرتی ولکافة اخوانی المؤمنین والمؤمنات انه غفور رحیم وصلی الله علی سیدنا محمد رسول الله وآل محمد الطاهرین انگاه دو رکعت نماز بگذارد واین دعا بخواند اللهم عظم البلاء وبرح الخفاء وانکشف الغطاء وضاقت الارض وسعت السماء والیک یا رب المشتکی وعلیک المعول فی الشدة والرخاء اللهم صل علی محمد وآله الذین فرضت علینا طاعتهم فعرفتنا بذلک منزلتهم ففرج عنا بحقهم فرجا عاجلا کلمح البصر او هو اقرب من ذلک یا محمد یا علی انصرانی فانکما ناصرای واکفیانی فانکما کافیای یا مولای یا صاحب الزمان الغوث الغوث الغوث ادرکنی ادرکنی ادرکنی

واگر دوازده رکعت نماز بگذارد چنانچه در بعض کتب مزار ماثور ومذکور است التماس دعا خواهد بود صدر الله العالی

مبعث حضرت رسول

فصل چهارم

دربیان ایام مولود حضرت رسالت پناه وامیر المؤمنین وائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وایام وفات ایشان محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف صلی الله علیه وآله کنیت او ابو القاسم ومولود او در مکه واقع شده روز جمعه وقت طلوع فجر هفدهم ربیع الاول عام الفیل بوده وانچه در بعضی احادیث صحیحه وارد شده که مولود انحضرت روز دوازدهم ربیع الاول بوده موافق قول سنیانست ودر حدیث نیز وارد شده که هرگاه دو حدیث مخالف وارد شده باشد عمل بحدیثی باید کرد که موافق قول سنیان نباشد لهذا اصحابنا عمل بان نکرده اند والده انحضرت امنه بنت وهب بن عبد منافست حامله شد باو از پدر او عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف در ایام تشریق که ان یازدهم ودوازدهم وسیزدهم ماه ذی الحجه است در خانه ایشان بمنا نزدیک جمره وسطی ودر این مقام بحثی هست وجواب ان نیز در کتب مذکور است وروز مبعث او برسالت بیست وهفتم رجبست واز سن مبارکش چهل سال گذشته بود ودر شب بیست وهفتم و

روزان دوازده رکعت نماز وزیارت انحضرت سنت است ودر بیست ویکم ماه رمضان انحضرت را عروج بمعراج واقع شد ودر سال سیزدهم از مبعث در شب پنجشنبه از مکه هجرت بمدینه کرد ودر همین شب حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بجای حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله خوابید ونفس خود را فدای انحضرت نمود تا انکه در قران بدین واسطه مدح انحضرت وارد شده ودر دهم ماه ربیع الاول حضرت خدیجه مادر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را در حباله خویش در اورد وانحضرت در انوقت بیست وپنجساله بود وخدیجه چهل ساله و در همین روز جد انحضرت وفات یافت ودر انوقت انحضرت نه ساله بود ودر دوازدهم ماه رمضان سال دهم از بعثت خدیجه بنت خویلد وفات یافت ووفات انحضرت روز دوشنبه بیست وهشتم ماه صفر در سال یازدهم از هجرت او که از مکه بمدینه واقع شده بود وبعضی از مجتهدین گفته اند که وفات او در هجدهم ربیع الاول بود وسن شریفش شصت وسه سال بود **حضرت امیر المؤمنین علیه السلام** اسم مبارکش علی وکنیتش ابو الحسن پدرش ابو طالب برادر پدر مادری عبد الله پدر حضرت پیغمبر صلوات الله علیه وآله ومادر او فاطمه بنت اسد ابن هاشم وحضرت امیر المؤمنین وبرادرانش اول هاشمی اند که متولد شده اند از دو هاشمی ولادتش در اندرون خانه کعبه سیزدهم رجب ودر بعضی روایات هفتم شعبان وارد شده بعد از تولد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله بسی سال روز نصب انحضرت بامامت هجدهم ذی الحجه سال دهم از هجرت ودر همین روز سال سی وچهارم از هجرت عثمان بن عفان کشته شد خلق بر انحضرت بیعت کردند ودر همین روز موسی علیه السلام بر ساحران غالب امد ودر همین روز ابرهیم علیه السلام از اتش نجات یافت ودر همین روز موسی وصی خود یوشع وسلیمان اصف را تعیین نمودند وسایر اوصیای انبیا در این روز تعیین شده اند ودر روز بیست وچهارم اینماه حضرت پیغمبر وامیر المؤمنین وفاطمه وحسن وحسین علیهم السلام با جهودان مباهله کردند ودر این روز حضرت امیر المؤمنین تصدق بانگشتری خود نمود وآیه انما ولیکم الله در ان باب نازل شده ودر بیست وپنجم اینماه امیر المؤمنین

معراج حضرت امیر علیه

وفاطمه علیهما السلام با وجود گرسنگی واحتیاج خود قرصهای نان را مسکین ویتیم واسیر تصدق نمودند ودر آن باب سورهٔ هل اتی نازل شد ودر بیست وششم ماه مذکور عمر را زخم زدند ودر بیست وهفتم آنماه سال بیست وسیم از هجرت عمر فوت شد و وفات حضرت امیر المؤمنین در مسجد کوفه شب جمعه بیست ویکم شهر رمضان سال چهلم از هجرت واقع شده ودر همین شب عیسی علیه السلام را باسمان بردند ودر این شب موسی بن عمران بجوار رحمت ایزدی پیوست ووصی او یوشع بن نون وفات یافت مدفن هما بونش نجف اشرف سن شریفش شصت وسه سال **حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام** بنت رسول الله صلی الله علیه وآله مولود او در مکه واقع شد بعد از مبعث به پنجسال ایام وفات او در مدینه بعد از وفات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله بصد روز ودر مدفن او خلافست اصح آنست که در خانهٔ خود باشد چنانچه مذکور شد وبعد از آنکه بنی امیه مسجد پیغمبر صلی الله علیه وآله را بزرگ ساختند آنخانه داخل مسجد شد وآن در میانهٔ منبر وقبر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله است ودر بقیع نزد چهار امام احتیاطاً زیارت او باید کرد ودر نصف رجب در ماه پنجم از هجرت تزویج حضرت فاطمهٔ زهرا با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام واقع شد ودر آن وقت سن حضرت فاطمه علیها السلام یازده سال بود ودر همین روز در سال دوم از هجرت تحویل قبله بجانب کعبه شد **حضرت امام حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام** سید شباب اهل جنت مادر او فاطمه کنیت ابو محمد مولود او در مدینه روز سه شنبه نصف ماه رمضان در سال دوم از هجرت وبعضی از مجتهدین سال هشتم از هجرت گفته اند مدفنش در بقیع ایام وفات روز پنجشنبه هفتم ماه صفر سال چهل ونه از هجرت و بعضی پنجاه گفته اند سن شریفش چهل وهشت سال بود وبعضی چهل وهفت سال نیز گفته اند **حضرت امام حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام** سید شباب اهل جنت مادر فاطمه زهرا کنیت او ابو عبد الله مولدش مدینه آخر ماه ربیع الاول سال سیم از هجرت وبعضی از مجتهدین روز پنجشنبه سیزدهم ماه رمضان گفته اند وبعضی بیست وپنجم ماه شعبان سال چهارم از هجرت مدفنش کربلا روز

معرفت حضرت فاطمه

معرفت حضرت امام حسن

در بعض از روایات غیر از این وارد شده است صح ام ظله

معرفت امام حسین

شنبه دهم محرم وبعضی روز دوشنبه وروز جمعه نیز گفته اند در سال شصت ویکم از هجرت سن شریفش پنجاه وهشت سال **حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام** کنیت او ابو محمد مادرش شاه زنان بنت شیرویه بن کسری پرویز وبعضی گفته اند که دختر یزدجرد است مولدش مدینه روز یکشنبه پنجم ماه شعبان سی وسه سال از هجرت وبعضی سی وهشت گفته اند مدفنش بقیع پیش عم خود حضرت امام حسن علیه السلام روز وفاتش شنبه دوازدهم محرم الحرام سال نود وپنج از هجرت سن شریفش پنجاه وهفت سال **حضرت امام محمد باقر علیه السلام** کنیتش ابو جعفر والده اش ام عبد الله بنت الحسن بن علی واو اول علوی است که از دو علوی بوجود آمده مولدش مدینه روز دوشنبه سیم ماه صفر سال پنجاه وهفت از هجری وآنچه مذکور شد علامه وشیخ شهید در تحریر ودروس نقل کرده اند وچون وفات حضرت امام حسین علیه السلام در سال شصت ویک از هجرت واقع شده پس در روز شهادت آنحضرت حضرت امام محمد باقر علیه السلام چهار ساله داشته باشد چنانچه صدوق علیه الرحمة در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل کرده مدفنش بقیع در پهلوی پدر خود ایام وفاتش روز دوشنبه هفتم ذی حجه سال صد وچهارده از هجرت وبعضی صد وشانزده گفته اند سن شریفش پنجاه وهفت سال **حضرت امام جعفر صادق علیه السلام** کنیتش ابو عبد الله مادرش ام فروه وبعضی گفته اند که اسم مادرش فاطمه است ولقب او ام فروه بوده مولدش مدینه روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول سال هشتاد وسه از هجرت مدفنش در بقیع در پهلوی پدر خود ایام وفاتش منتصف شهر رجب وبعضی شوال گفته اند سال صد وچهل وهشت از هجرت سن شریفش شصت وپنجسال **حضرت امام موسی کاظم علیه السلام** کنیتش ابو الحسن وابو ابرهیم وابو علی مادرش حمیدهٔ بربریه مولدش ابوا که منزلی است مابین مکه ومدینه روز یکشنبه هفتم ماه صفر سال صد وبیست وهشت از هجرت وبعضی صد وبیست ونه گفته اند مدفنش مقبرهٔ قریش در بغداد وفاتش در روز بیست وچهارم رجب سال صد و

معرفت امام زین العابدین

معرفت حضرت امام محمد باقر

معرفت حضرت جعفر صادق

معرفت امام موسی کاظم

هشتاد و سه هجریه و بعضی روز جمعه بیست و پنجم رجب سال صد و هشتاد و یک گفته اند سن شریفش پنجاه سال **حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلم** کنیتش ابو الحسن مادرش ام ولد مولدش مدینه روز پنجشنبه پانزدهم ذی قعده و بعضی بیست و سیم گفته اند سال صد و چهل و هشت هجری مدفنش طوس خراسان سال دویست و سه از هجرت سن شریفش پنجاه و پنجسال **حضرت امام محمد تقی الجواد علیه السلم** کنیتش ابو جعفر پدرش حضرت امام رضا علیه السلم مادرش ام ولد از اهل بیت ماریه قبطیه مولدش مدینه در نصف ماه رمضان سال صد و نود و پنج هجری مدفنش مقابر قریش بقرب جدش در بغداد ایام وفاتش اخر ذی قعده و بعضی روز سه شنبه پانزدهم ذی قعده سال دویست و بیست هجری گفته اند سن شریفش بیست و پنج سال **حضرت امام علی نقی علیه السلم** کنیتش ابو الحسن پدرش محمد جواد و مادرش سمانه ام ولد مولدش مدینه منتصف ذی حجه و بعضی بیست و ششم گفته اند سال دویست و دوازده هجری مدفنش بخانه خود بسر من رای روز دوشنبه سیم رجب سال دویست و پنجاه و چهار و بعضی دوم رجب نیز گفته اند سن شریفش چهل و یکسال و نه ماه **حضرت امام حسن عسکری علیه السلم** کنیتش ابو محمد پدرش حضرت امام علی نقی علیه السلم مادرش حدیث ام ولد مولدش مدینه در دهم ربیع الاخر و بعضی روز دوشنبه چهارم ماه مذکور گفته اند سال دویست و سی و دو هجری مدفنش در خانه پدرش در سر من رای روز یکشنبه و بعضی روز جمعه هشتم ربیع الاول سال دویست و شصت هجری گفته اند سن شریفش بیست و هشت سال و شیخ مفید علیه الرحمة فرموده که از بیرون خانه زیارت ایشان باید کرد چه بی اذن داخل خانه غیر نمیتوان شد و اصح انست که جایز است دخول در ان چه حضرات ائمه معصومین علیهم السلام مال خود را بر شیعه خود حلال کرده اند چنانچه در احادیث وارد شده **حضرت امام محمد مهدی علیه السلم** کنیتش ابو القاسم مادرش صیقل لقبش نرجس و بعضی مریم بنت زید گفته اند مولدش سر من رای در شب نصف شعبان سال دویست و پنجاه و چهار و بعضی دویست و پنجاه

امام رضا معصوم دهم

امام محمد تقی معصوم یازدهم

امام علی نقی معصوم دوازدهم

امام حسن عسکری معصوم سیزدهم

صاحب الامر معصوم چهاردهم

پنج گفته اند و این انشخص است که ظهور او پیش همه متیقن است و پر خواهد کردانید زمین را از عدل چنانچه از جور پر شده است

باب هشتم از کتاب جامع عباسی

در بیان نذر کردن و عهد نمودن و سوگند خوردن و کفاره دادن و در ان سه مطلب است

مطلب اول در نذر کردن و عهد نمودن و در ان دو فصل است

فصل اول در بیان شروط نذر بدانکه نذر انست که شخصی فعلی یا ترک فعلی را جهت شکر نعمت یا دفع بلا یا زجر نفس بر خود لازم سازد و هشت شرط بنذر متعلق است شرط اول انکه صیغه را بلفظ بگوید مثل انکه لِلّٰهِ عَلَیَّ اَنْ رَزَقَنِیَ اللّٰهُ وَلَدًا وَمَالًا اَوْ شَفَانِی مِنْ مَرَضِی اَوْ اِنْ تَرَکْتُ الصَّلٰوةَ اَوْ زَنَیْتُ اَدَّیْتُ عَشَرَةَ مِثْقَالِ ذَهَبٍ یعنی خدای راست بر من که اگر مرا فرزندی یا مالی روزی دارد یا از مرض شفا دهد یا اگر نماز نکنم یا زنا کنم ده مثقال طلا تصدق دهم و اگر مطلق گوید خدای راست بر من ده مثقال طلا تصدق کنم بی انکه جهت شکری دفع بلائی یا زجر نفسی باشد میانه مجتهدین در این خلافست اصح انست که صحیح است پس اگر بلفظ نگوید قصد کند وفا کردن بان سنت است شرط دوم انکه نذر کننده بالغ و عاقل باشد پس نذر طفل و دیوانه صحیح نیست شرط سیم انکه مختار باشد پس نذر کسی که او را باکراه بران دارند صحیح نیست شرط چهارم انکه قصد کند پس نذر مست و بیهوش و خفته صحیح نیست شرط پنجم انکه قصد قربت کند پس نذر کافر صحیح نیست اما اگر بعد از نذر مسلمان شود وفا کردن بان سنت است شرط ششم انکه باذن پدر و شوهر و اقا بود پس نذر پسر و زن و غلام بدون اذن صحیح نیست شرط هفتم انکه انچیز را که نذر میکند میباید که مقدور نذر کننده باشد پس اگر ممتنع باشد خواه ممتنع عقلی چون جمع میانه دو نقیض یا ممتنع عادی چون رفتن باسمان صحیح نیست شرط هشتم انکه ان چیزی که نذر میکند میباید که طاعت باشد چون نماز و روزه و حج و جهاد و غیر ان از عبادات یا فعل او راجح باشد پس اگر معصیت باشد صحیح نیست اما اگر مباح باشد میانه

بلکه احوط آنست مد دام ظله العالی

صحت نذر ولد بدون اذن پدر [illegible] مد ظله العالی

احکام نذر

مجتهدین خلافست اقرب متابعت نذر است در اینصورت بحسب دین و دنیا
و یا مساوی بودن اولی مراعات نذر است در فعل و ترک چنانچه در احادیث
وارد شده **فصل دوم** در احکام نذر کردن بدانکه نذر بطلاق زوجه و
ازادی بنده پیش شیعه صحیح نیست و اکر نذر طهارت کند به تیمم با وجود آب
یا نذر نماز کمتر از دو رکعت کند جایز نیست و بعضی از مجتهدین نذر یک
رکعت را نیز جایز داشته اند و اکر نذر حج پیاده کند از شهری که نذر کرده لازم
است که متوجه مکه مشرفه شود و بعضی از مجتهدین کفته اند میباید که از پنج
محلی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله جهت احرام بستن مقرر کرده چنانچه
در کتاب حج مذکور شده است تا مکه پیاده برود و اکر در اینصورت راه او بر دریا
واقع شود باید که در کشتی بایستد و اکر با وجود قدرت پارهٔ راه سوار شود
واجب است که بر کردد و آن راه را پیاده برود و بعضی از مجتهدین بر آنند که در
بر کردیدن نیز پیاده برود و اکر نذر بیت الله الحرام کند منصرف بکعبه میشود و
همچنین اکر نذر بیت الله کند آن نیز بکعبه منصرف میشود و بعضی از مجتهدین
این نذر را باطل میدانند و اکر نذر روزهٔ چند روز معین کند مخیر است در آنکه آن
روزها را پی در پی بدارد یا متفرق مکر آنکه در صیغه نذر قصد کرفتن پی در پی
کرده باشد و اکر نذر روزهٔ عیدین کند صحیح نیست و همچنین نذر روزهٔ ایام
تشریق که یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذیحجه است کسی را که در منا باشد صحیح
نیست و همچنین اکر زن نذر کند که در ایام حیض روزه دارد یا مسافر نذر کند
که روزهٔ ماه رمضان را در سفر بکیرد صحیح نیست و اکر نذر کند که روزه را در مکان
شریف بدارد لازمست وفا کردن بآن نذر و اکر مکان شرافتی نداشته باشد میان
مجتهدین در آن خلافست اصح آنست که در اینصورت متابعت نذر لازم است
و اکر نذر کند روزه داشتن زمانی در حدیث واقع شده پنجاه روز روزه بکیرد
مکر آنکه قصدش کمتر از پنجاه باشد و اکر نذر آزاد کردن غلام قدیم خود غلامی کند
که شش ماه خدمت او کرده است آزاد میشود و اکر نذر کند که اول بنده را که مالک
شود آزاد باشد بعد از آن چند بنده را بیکدفعه مالک شود همه آزاد میشوند

معلوم نیست صدر دوام ظله

سوکند خوردن

و اکر نذر کند که اول بچه کنیز او اول دفعه بزاید آزاد باشد پس اکر بیکدفعه دو طفل بزاید
هر دو آزاد است و در نذر آزاد کردن بندهٔ کوچک و بزرک و ذکر و انثی و صحیح و
مریض مخیر است و اکر نذر کند تصدق بمال بسیاری در حدیث وارد شده که
هشتاد درهم یا بیشتر باید که تصدق کند و اکر نذر تصدق بجمیع مال خود کند و
از آن ضرر باو رسد باید که همهٔ اموال خود را قیمت کند و بتدریج تصدق نماید
و اکر نذر کننده از نذر عاجز شود نذر ساقط میشود و اکر بعد از عجز قدرت پیدا
کند همان نذر واجب میشود و بعضی از مجتهدین کفته اند در وقتی که عاجز میشود
میباید که کفاره بدهد و در بعضی احادیث اهل بیت علیهم السلام وارد شده که هر کاه
کسی نذر روزه کند و بعد از آن عاجز شود بعوض هر روزی نیم من تبریز کندم تصدق
نماید و مجتهدین این حدیث را حمل کرده اند بر آنکه این تصدق سنت است و حکم
عهد نمودن در جمیع شرایط و احکام حکم نذر کردن دارد مکر در صیغه که عوض لله
علی در عهد عاهدت الله باید کفت **مطلب دوم** در بیان سوکند خوردن
و اقسام و شروط آن بدانکه سوکند خوردن بر چهارده قسم است اول قسم خوردن
بر چیزهای کذشته و اینقسم کفاره ندارد و اکر چه دروغ قسم خورد و اینقسم قسم را
غموس کویند و داخل کناهان کبیره کرده اند دوم قسم بر چیزهای مستقبل
سیم قسم بر فعل واجب چهارم قسم بر فعل سنت پنجم قسم بر فعل مکروه ششم
قسم بر فعل مباح هفتم قسم بر فعل معصیت هشتم قسم بر ترک واجب نهم قسم
بر ترک سنت دهم قسم بر ترک معصیت یازدهم قسم بر ترک مکروه دوازدهم
قسم بر ترک مباح سیزدهم قسم بر مذکورات چهاردهم دیکر را قسم دادن بر
مذکورات و باز منقسم میشود سوکند خوردن به پنج قسم اول واجب چون سوکند خوردن
جهت خلاص نمودن مسلمانی یا مال او یا عرض او از دست ظالمی یا دفع ظلمی از و و اکر
در این صورت توریه کند که از دروغ خلاص شود بهتر است دوم حرام چون سوکند
خوردن بدروغ و بغیر نامهای خدای تعالی چون سوکند خوردن باصنام و مانند
آن و سوکند خوردن فرزند و زن و غلام بی اذن پدر و شوهر و آقا در غیر واجبات
و ترک محرمات سیم سنت چون سوکند خوردن جهت چیزی که در آن مصلحتی

۱ اکر بدروغ قسم بخورد صدر دام ظله العالی

۲ بلکه احوط است صدر دام ظله العالی

معلوم نیست صدر دام ظله

باشد چون اصلاح میان دو خصم چهارم مکروه چون سوکند خوردن جهت چیزی بغیر
نامهای خدا یتعالی وغیر اصنام چون سوکند بپدر ومادر خوردن وبعضی از مجتهدین
این را نیز حرام میدانند وچون سوکندی که متعلق او مکروه باشد وسوکند خوردن
راست نیز بی احتیاج مکروهست پنجم مباح چون سوکند خوردن بر فعل مباح وشروط
سوکند خوردن هفتست اوّل انکه بنام خدا یتعالی باشد چون وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ
اَلَّذِي خَلَقَ الْجَنَّةَ وَبَرَىءَ النَّسَمَةَ وَمُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَالْاَبْصَارِ ومانند اینها باسمای
مخصوص باو چون وَاللهِ وَبِاللهِ وَالرَّحْمٰنِ وَالْقَدِيمِ وَالْبَارِي ومانند اینها یا باسمای
مشترک که انها را اغلب بر خدا یتعالی اطلاق کنند چون رَبّ وَخَالِق وَبَارِي وَرَازِق
وبغیر از اینها چون موجود وَخَبِير وَسَمِيع وَبَصِير سوکند خوردن صحیح نیست[1] و
اکر بقُدْرَةِ اللهِ وَعِلْمِ اللهِ سوکند خورد وباینها قصد معانی انرا کند صحیح نیست واکر
باینها قصد کند که خدا قادر است وعالم است صحیح است واکر کوید بِجَلَالِ اللهِ وَ
بِعَظَمَةِ اللهِ وَبِكِبْرِيَاءِ اللهِ وَبِعِزَّةِ اللهِ وَاُقْسِمُ بِاللهِ وَاَحْلِفُ بِاللهِ اَوْ اَقْسَمْتُ
بِاللهِ اَوْ اَحْلَفْتُ بِاللهِ اَوْ اَشْهَدُ بِاللهِ سوکند منعقد میشود واکر این مذکورات
بی لفظ الله واقع شود منعقد نمیشود واکر کوید وَحَقِّ اللهِ نیز منعقد میشود
وبعضی از مجتهدین این قول را منعقد نمیدانند واکر سوکند خورد به براءت
از خدا ورسول وائمه علیهم السلام بانکه کوید از دین خدا وائمه بری باشم یا
سوکند منعقد میشود یا نه مجتهدین را در این دو قولست اصحّ انست که منعقد نمی
شود وبعضی از مجتهدین سوکند بمخلوقات عظیم الهی را جایز میدانند چون
سوکند بحضرت رسالت پناه وائمه معصومین علیهم السلام وقران وکعبه وکواکب
وسوکند بطلاق زوجه یا ظهار یا ازاد کردن بنده منعقد نمیشود دوّم انکه
شخصی که سوکند میخورد میباید که بالغ وعاقل باشد پس سوکند طفل ودیوانه
صحیح نیست واکر طفلی دعوی احتلام کند تصدیقش باید کرد ومحتاج بقسم دادن
او نیست چه احتیاج بقسم دور لازم میاید سیّم انکه مختار باشد پس سوکند کسی
که اورا باکراه بران دارند صحیح نیست چهارم انکه قصد کند پس سوکند مست و
خفته وبیهوش صحیح نیست پنجم انکه متعلق سوکند میباید که فعل واجب یا

[1] اکر قاصد بوده باینها خداوند عالم جلت الائه را احوط انعقاد است صدر دام ظله

مندوب یا مباح یا ترک حرام یا مکروه باشد بحسب دین ودنیا ششم انکه متعلق
سوکند فعل مستقبل باشد چه سوکند بر ماضی خوردن صحیح نیست خواه مثبت و
خواه منفی ودر ان کناهست وکفاره نیست واکرچه دروغ باشد عمداً چنانچه
مذکور شد هفتم انکه متعلق قسم مقدور باشد پس اکر مقدور نباشد صحیح نیست
واکر مقدور باشد وسوکند خوردن از ان عاجز اید ساقط میشود مطلب سیّم
در کفاره دادن ودر ان دو فصلست **فصل اوّل** در اقسام کفارات
بدانکه کفاره سوای انچه در محرمات احرام مذکور شد بر بیست وچهار قسم است
قسم اوّل کفارهٔ ظهار است یعنی کسی با زن خود کوید که پشت تو همچو پشت مادر
منست بعد از انکه این را بکوید حاکم شرع تا سه ماه اورا مهلت میدهد انکاه
جبرش میکند بطلاق دادن یا کفاره دادن ودخول کردن وکفارهٔ ان این است
که بندهٔ ازاد کند واکر از ان عاجز باشد دو ماه پی در پی روزه دارد واکر از ان عاجز
اید شصت مسکین را طعام دهد هر مسکینی را نیم من کندم بوزن تبریز
دوّم کفاره کسی که مؤمنی از روی خطا بکشد نیز مثل کفارهٔ ظهار است و
بعضی از مجتهدین بر انند که در کفارهٔ ظهار واجبست که بر براءت از خدا ورسول
وائمه سوکند خورد وخلاف کند وبا عجز از کفارهٔ ظهار کفارهٔ یمین بر او لازم
میشود وبعضی از مجتهدین کفاره بریدن یا تراشیدن زن کیسوی خود را در
مصیبت وغیر مصیبت مثل کفاره ظهار میدانند سیّم کفارهٔ افطار قضای
ماه رمضان بعد از زوال چه بر او واجبست که ده مسکین را طعام یا جامه دهد
واکر از ان عاجز شود سه روز پی در پی روزه دارد چهارم کفارهٔ افطار
کردن یک روز ماه رمضان وافطار روزهٔ نذر معین وکفاران هما زسه
چیز است که در کفارهٔ ظهار کذشت اما در دادن هر یک از انها مخیر است و
بعضی از مجتهدین انرا مرتبه[2] کفته اند یعنی قایل بترتیب کفاره شده اند واصحّ
تخییر است وبعضی از مجتهدین در کفاره زنیکه کیسوی خود را در مصیبت بریده
باشد نیز حکم بتخییر کرده اند پنجم کفارهٔ خلاف کردن نذر ودر ان میانه مجتهدین
خلافست اصحّ انست که مثل کفارهٔ افطار ماه رمضان در ترتیب مخیر است

دادن کفاره

واین قول اشهر بین العصر [illegible] صدر دام ظله

[2] واین احوط است صدر دام ظله

ششم کفارهٔ خلاف کردن سوکند وان آزاد کردن بنده است یا طعام دادن یا
جامه دادن ده مسکین واکر ازین هر دو عاجز اید سه روز روزه داشتن هفتم کفارهٔ
خلاف کردن عهد وان مانند کفاره خلاف کردن سوکند است وبعضی از مجتهدین
برانند که اکر عهد روزه است کفارهٔ ان چون کفارهٔ افطار ماه رمضان است و
اکر غیر صوم است مثل کفارهٔ سوکند خوردن است هشتم کفارهٔ کندن زن کیسوی
خود را وخراشیدن روی خود را در مصیبت وان مثل کفارهٔ سوکند خوردن است
نهم کفارهٔ کسی که جامهٔ خود را از برای مردن فرزند خود یا زن خود پاره کند وان چون
کفارهٔ سوکند خوردن است واکر چه زن متعه باشد امّا اکر از برای کنیز یا جهت غیر
مصیبت پاره کند کفاره ندارد وبعضی از مجتهدین اینها را نیز حرام میدانند
دهم کفارهٔ کشتن مسلمانی بناحق عمدًا وکفارهٔ ان کفاره جمعست یعنی هر سه
خصال کفاره در ان واجبست یازدهم کفارهٔ افطار روزی از ماه رمضان
بر چیزی حرام چه نزد اکثر مجتهدین در ان نیز هر سه خصال کفاره واجب است
دوازدهم کفارهٔ کسی که زن شوهر دار یا زنی را که در عدّه باشد نکاح کند انست
که ازو مفارقت کند وپنج من کندم بوزن تبریز تصدّق نماید وبعضی از مجتهدین
این را سنّت میدانند سیزدهم کفاره جماع کردن با زن خود در حالت حیض وان
در اوّل حیض یك دینار است یعنی یکمثقال شرعی طلا ودر وسط حیض نصف دینار
ودر اخر حیض ربع دینار وبعضی از مجتهدین این را نیز سنّت میدانند واکر با
کنیز در حالت حیض دخول کند در هیچ حال کفاره ندارد چهاردهم کسی که
سوکند ببرائت از خدا ورسول وائمهٔ علیهم السّلام خورد وخلاف ان نماید ده مسکین
را طعام دهد واستغفار کند پانزدهم کفارهٔ کسی که نذر روزهٔ معیّنی کند وازان
عاجز اید انست که دو مدّ بمسکین تصدّق کند وبا عجز ازان هر چه استطاعت
داشته باشد صدقه دهد وبعضی از مجتهدین کفاره را در این صورت ساقط
میدانند شانزدهم کفارهٔ کسی که پیش از کذاردن نماز خفتن خوابش برد وبعد
از نصف شب بیدار شود انستکه انروز را روزه دارد واکر عمدًا بخواب رفته باشد یا نماز
غیر خفتن باشد این حکم ندارد چه روایت در اینصورت وارد نشده هفدهم

شروط کفاره

کفارهٔ کسیکه غلام خود را زیاده از حدّ بزند انست که او را ازاد کند هجدهم کفارهٔ
غیبت استغفار کردن است برای کسیکه غیبت او کرده باشد نوزدهم کفاره
خندیدن کفتن اَللّٰهُمَّ لَا تَمْقُتْنِی است یعنی بارخدایا مرا دشمن مدار وازجملهٔ
اعدا مشمار بیستم کفاره منصب داری از جانب پادشاه ظالم انست که حاجت
برادران مسلمان برارد بیست ویکم کفارهٔ مجلس کفتن سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ
عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ بیست ودویم
کفاره کسیکه بعد از سه روز بدیدن کسی رود که او را از حلق کشیده باشند انست
که غسل کند بیست وسیم کفارهٔ کسی که بعد از سه روز بدیدن شخصی رود که
بدار کشیده باشند نیز غسل کردنست بیست وچهارم کفارهٔ کسی را که نماز
کسوف را در وقتی که تمام قرص کرفته باشد عمدًا ترك نماید اینست که غسل کند و
نماز را قضا کند **فصل دویم** در شروط کفاره وان یازده است اوّل انکه نیّت
کفاره کند دویم انکه قصد قربت نماید سیم انکه کفاره را از عوض مجرد سازد پس
اکر غلامی را ازاد کند بشرطی که او چیزی دهد صحیح نیست چهارم انکه سبب ازاد کردن
فعل حرام نباشد چون بریدن کوش وبینی چه اکر بریدن کوش وبینی قصد ازاد کردن
جهة کفاره کند صحیح نیست پنجم تعیین کفاره با تعدّد اقسام ان امّا با اتّحاد تعیین
لازم نیست ششم انکه بنده را که در کفاره ازاد میکند باید که مسلمان باشد یا
طفلی که پدر او مسلمان باشد پس ازاد کردن کافر صحیح نیست هفتم انکه بندهٔ کسی
باشد که بخریدن او ازاد نشود پس اکر پدر خود را بخرد وقصد کفاره کند صحیح نیست
هشتم انکه بنده سالم باشد از عیوبی که موجب ازادی او شود یعنی کور ولنك وزمین
کیر ومجذوم وغیر ان نباشد واکر بیمار باشد یا انثی داشته باشد صحیح است
نهم انکه بنده ملك او باشد پس غلام غیر وغلامی که بر کسی جنایتی کرده باشد یا
مدبّر باشد یا مکاتب مطلق که چیزی داشته باشد صحیح نیست دهم انکه تمام بنده را
ازاد کند پس اکر نصف او را در کفاره ازاد کند صحیح نیست مکر انکه قصد سرایت کند
یازدهم انکه ازاد کردن را معلق بشرطی نسازد پس ازاد کردن مدبّر ومکاتب در
کفاره مجری نیست وفرقی نیست در کفارهٔ میانهٔ غلام وکنیز حاضر وغایب وکریخته

هرگاه داند که زنده است و کفّاره بنده در جمیع انچه از خصال کفّاره مذکور شد ضدّ کفّاره ازاد است چه کفّارهٔ بنده روزه داشتن است نه ازاد کردن و طعام دادن مگر اقای غلام او را چیزی دهد که در انوقت میتواند بنده ازاد کرد یا طعام داد و در اطعام لازم است که عددی را که شارع مقرّر کرده از مساکین طعام دهد و اگر عدد یافت نشود بانچه یافت شود بدهد تا ان عدد تمام شود و اگر یافت نشود مگر اطفال دو طفل را عوض یک مسکین حساب کند و در اطعام سیر شدن تمام عدد لازم است و قوت غالب در طعام کافیست و افضل نان و گوشت است و معتبر در لباس دو جامه است پیراهنی و ردائی و قیمت لباس و طعام مجزی نیست

باب هشتم از کتاب جامع عباسی

کتاب بیع

در بیان بیع کردن و رهن نمودن و شفعه گرفتن و توابع ان و در ان چهار مطلب است

مطلب اوّل در بیع کردن و تجارت نمودن و کسب کردن و در ان چند فصل است **فصل اوّل** در بیان اقسام تجارت و کسب ان بر پنج قسم است قسم اوّل در تجارت و کسب واجب ان وقتی واجبست که قوت شخصی و قوت عیال واجب النفقه او موقوف بر ان باشد و مطلق تجارت که بان نظام نوع انسانی تمام میشود واجب کفائی است قسم دوّم در تجارت و کسب سنّت و ان تجارتیست که قصد وسعت بر اهل و عیال و نفع رسانیدن بمسلمانان کند قسم سیّم در تجارت و کسب مباح و ان تجارتیست که غرض از ان زیاده شدن مال باشد بر استغنا قسم چهارم در تجارت و کسب حرام و ان تجارت کسبی است که مشتمل باشد بر وجهی قبیح و ان بر چهل و یک قسمست اوّل خریدن و فروختن چیزهائی که نجس باشد خواه نجاست ان اصلی باشد چون نجاست خمر و انواع نبیذها و فقاعها و میته و پوست و گوشتی که در صحرا افتاده باشد و حال انها معلوم نباشد یا در دست کافر باشد و خونی که در وقت بریدن سر حیوانی که خون جهنده داشته باشد برآید سوای خون دل که خریدن و فروختن ان جایز است و چون نجاست خوک و

سگ چه خریدن و فروختن همهٔ اینها جایز نیست امّا بیع سگ شکاری و سگی که محافظت گله میکند و سگی که حراست زراعت یا باغ مینماید جایز است و خواه نجاست ان عارضی باشد مانند چیزهائیکه روان باشد و قابل پاک کردن نباشد چون دوشاب روانی که موش در ان مرده باشد سوای روغن نجس که نزد مجتهدین خریدن و فروختن ان جایز است جهت سوزانیدن در جائی که سقف نداشته باشد و خلافست میانهٔ مجتهدین که اب نجس خرید و فروخت میتوان کرد اقوی[2] انست که جایز است و همچنین جایز است خریدن و فروختن چیزهائیکه نجس شده باشد و قابل پاک کردن باشد چون جامهٔ نجس نوع دوّم خریدن و فروختن تریاق فاروق جهت داخل بودن شراب[3] و گوشت افعی نوع سیّم خریدن و فروختن سرگین و بول حیوانی که گوشت او را نخورند و در خریدن و فروختن سرگین و بول حیوانی که گوشت او را خورند میانهٔ مجتهدین خلافست اقوی انستکه حرامست[4] سوای بول شتر بجهت شفا نوع چهارم خریدن و فروختن الات قمار و لهو چون نرد و شطرنج و دف و نی و عود و غیر اینها نوع پنجم خریدن و فروختن انگور و شیرهٔ خرما برای انکه شراب کنند نوع ششم خریدن و فروختن چوب بواسطهٔ انکه بت تراشند نوع هفتم خریدن و فروختن سلاح جنگ چون تیر و نیزه و شمشیر با عدای دین و ساختن سلاح جهت ایشان و بعضی از مجتهدین گفته اند که در وقت جنگ فروختن انها حرامست نه در حالت صلح و در فروختن سلاح بکسانی که راهزنی مسلمانان میکنند میانهٔ مجتهدین خلافست اصحّ انست که حرامست نوع هشتم عمل صورتهای سایه دار و اجرت گرفتن بران و در عمل صورتهائی که سایه نداشته باشد چون نقش پرده میانهٔ مجتهدین خلافست اصحّ انست که حرامست نوع نهم عمل غنا[5] و ان تحریر اواز است بطریق سرود و دستان و اجرت بران گرفتن و از حضرات ائمّهٔ معصومین علیهم السّلم رخصت وارد شده در خوش خواندن زنانیکه در عروسی چیزی خوانند بشرط انکه سخنان باطل نگویند و مردان اواز ایشان را نشنوند و همچنین حرامست هجو کردن مؤمنان و غیبت ایشان نوع دهم عمل سحر و کهانت و شعبده و اجرت گرفتن بر انها و قمار باختن نوع یازدهم قصّابی کردن

[1] ملکیت و بعد از خصوص صاحب بیع و بعض از منکوحات معلوم نباشد صدر دام ظلّه

[2] محلّ تامّل است صدر دام ظلّه

[3] اگر معلوم بوده باشد بطلان بیع ان مانعی ندارد صدر دام ظلّه العالی

[4] اگر عرفاً مالیت پیدا کند بیع ان مانعی ندارد صدر دام ظلّه

[5] مخصوص است ان بکیفیت لهوی که مناسب مجالس لهو و لعب است غنا است و در غیر ان مجالس هم حرام است صدر دام ظلّه العالی

یهود و نصاری نوع دوازدهم فروختن انچه دران نفع نباشد چون حشرات و فضلات
انسان و کرمها سوای کرم ابریشم و کرمی که جهت مکیدن خون بر عضوی از اعضای
بیماری می چسبانند چه در این هر دو میانه مجتهدین خلافست اقرب انست که فروختن
انها جایز است و همچنین جایز است فروختن زنبور عسل بشرط انکه تسلیم ان ممکن
باشد و مشاهده ان توان کرد نوع سیزدهم خریدن و فروختن مصحف امّا فروختن
غلاف و کاغذ و جلد ان جایز است و همچنین فروختن مصحف بکافر حرامست و
بعضی از مجتهدین بر انند که اگر کافر مصحف بخرد بیع صحیح است امّا حاکم شرع جبرش
میکند بر فروختن بمسلمانان نوع چهاردهم خریدن و فروختن کتابهائیکه حکم
ان منسوخ باشد چون توریة و انجیل و زبور و نوشتن و نگاهداشتن انها بغیر
نقض نوع پانزدهم خریدن و فروختن چیزهائی که مغشوش بچیزی باشد که ظاهر
نباشد چون اب در شیر نوع شانزدهم خریدن و فروختن حیوانی که مسخ شده باشد
چون میمون مگر فیل که باستخوان ان منتفع میتوان شد و در حدیث وارد شده که
حضرت امام ناطق جعفر الصّادق علیه السّلم شانه از استخوان فیل داشته اند نوع
هفدهم خریدن و فروختن جانوران درنده سوای انچه بان توان شکار کرد
چون پارس و باشه و باز و شاهین و چرز و غیره و در خریدن و فروختن خرس و شیر
و پلنگ و گرگ خلافست اصحّ انست که حرامست و بعضی از مجتهدین بر حرمت ان نقل
اجماع نموده اند و بعضی دیگر فروختن درنده ها را جایز داشته اند هرگاه قابل تزکیه
باشند چه انتفاع از پوست ایشان میتوان یافت نوع هجدهم خریدن و فروختن مال
غیر چون مغصوب و دزدیده و لقطه پیش از تعریف یکسال و موقوفات عامّه و خاصّه
چون وقف اولادی سوای موضعی که استثنا شده چنانچه در بحث وقف مذکور
شد و همچنین خریدن و فروختن خاکه طلا و نقره که در دکّان زرگری بهم رسد
جایز نیست نوع نوزدهم فروختن کنیزی که از اقا فرزند داشته باشد در غیر
موضعی که استثنا کرده اند چنانچه در باب ششم در بحث استیلاد مذکور شد نوع
بیستم خریدن و فروختن چیزهائیکه مشترک باشد چون اب دریا و خاک صحرا پیش از
انکه دران تصرّف کنند نوع بیست و یکم خریدن و فروختن زمینهائی که امام ان را

بقهر و غلبه گرفته باشد و خانها و درختهائیکه در وقت فتح دران باشد نوع بیست
و دوّم خریدن و فروختن شاخ نتاج نوع بیست و سیّم خریدن و فروختن بچّه که در
شکم مادر و پشت پدر باشد تنها بی انکه چیزی بان ضمّ کنند نوع بیست و چهارم
خریدن و فروختن چیزی بشرط دست سودن باینطریق که بایع مشتری گوید که هر متاعی
که تو دست بران نهی فروختم بتو بمبلغ معیّن نوع بیست و پنجم خریدن و فروختن
بشرط انداختن باینمعنی که بایع بمشتری گوید هر متاعی اگر پیش تو اندازم فروختم بتو
باین مبلغ نوع بیست و ششم خریدن و فروختن بشرط سنگ زدن باینمعنی که بایع
بمشتری گوید هر متاعی که اگر سنگ تو بران خورد فروختم بتو بمبلغ معیّن نوع بیست و
هفتم خریدن و فروختن بعد از ندای روز جمعه و در اینصورت بیع صحیح است امّا
این فعل حرامست نوع بیست و هشتم خریدن و فروختن چیزی که بکیل و وزن در
اید پیش از انکه انرا قبض کند بغیر ان کسی که از او خریده است امّا باو فروختن بمثل
انچه بان خریده جایز است و اگر بغیر مثل ان بفروشد بزیاده و کم باو فروختن جایز نیست
نوع بیست و نهم خریدن و فروختن دین و منفعت ان نوع سیّم خریدن و
فروختن ازاد نوع سی و یکم بیع بنده که گریخته و مرغ در هوا نوع سی و دوّم بیع دین
بدین نوع سی و سیّم سلم و سلف خریدن گوشت و نان و انچه وصف ان نتوان کرد
نوع سی و چهارم بزیاده و کم خریدن و فروختن دو جنس متّفق که بکیل و وزن در
اید نوع سی و پنجم بیع میوها پیش از انکه ظاهر شود و بعضی از مجتهدین گفته اند که
اگر زیاده از یکسال باشد یا انرا با چیزی دیگر ضمّ کنند جایز است و خریدن و فروختن
پشمی که بر پشت حیوانات باشد تنها نیز جایز نیست نوع سی و ششم بیع سبزها پیش
از ظاهر شدن نوع سی و هفتم بیع مزابنه و ان بیع میوه و خرماست بان میوه و خرمائی
که از ان درخت باشد سوای عریّه یعنی یک درخت خرمائیکه در خانه یا باغ داشته باشد
چه در حدیث وارد شده که اگر کسی در باغی یک درخت خرما داشته باشد انرا بمیوهٔ همان
درخت میتواند فروخت نوع سی و هشتم بیع محاقله و ان بیع زراعتست بهمان جنس
بشرط انکه از ان زمین حاصل شود نوع سی و نهم بیع طفل و دیوانه و مست و بیهوش
و خفته و کسی که او را باکراه بران دارند و مفلسی که او را از مالش حاکم شرع منع کرده باشند

۱ تفصیلی دارد که بیان ان منافی با وضع حاشیه است صدر دوام ظله

قسم پنجم

نوع چهلم فروختن کرو کننده متاعی را که پیش شخصی کرده باشد بی اذن او نوع چهل و یکم خریدن و فروختن کسی که در مسجد اعتکاف کرده باشد امّا بیع ان صحیح است قسم پنجم تجارت وکسب مکروه وان تجارت وکسبی است که مشتمل باشد بر وجهی مرجوع وان بر بیست وهشت قسم است اوّل فروختن کندم وجو دوّم فروختن کفن سیم فروختن بنده چه در حدیث وارد شده که بدترین مردمان کسی است که بنده میفروشد چهارم قصّابی وسلّاخی کردن پنجم جولاهی کردن ششم حجامت کردن بشرط اجرت هفتم زاییدن زنان بشرط اجرت هشتم معامله با ظالم کردن نهم معامله کردن با کردان وسفلکان ودونان وصاحب عیب چون کسی که برص وجذام داشته باشد دهم معامله کردن با اهل کتاب چون یهودی ونصاری ومجوس یازدهم صرّافی کردن دوازدهم زرکری کردن سیزدهم ولیّ طفل با بچه طفل پیدا کرده وهمچنین تجارت بمال کسی که از حرام پرهیز نکند مکروهست چهاردهم خصی کردن وبریدن وکوفتن خصیتین حیوان وبعضی از مجتهدین این را حرام میدانند پانزدهم اجرت کرفتن بر کتابت قران باشرط وعشرهای انرا بطلا نوشتن وبعضی از مجتهدین انرا حرام میدانند شانزدهم فروختن چیزی زیاده از انچه خریده باشد بمؤمن با احتیاج هفدهم فروختن املاک مکر انکه بقیمت ان ملکی بهتر از ان بخرند هجدهم کنیز حامله که او را خریده باشد و بعد از چهار ماه با او دخول کرده باشد نوزدهم خریداری نمودن خویشانی که بخریدن بر او ازاد نشوند چون برادر وعمّ وخال بیستم فروختن زره وخود وکفش باعدای دین در غیر صلح بیست ویکم فروختن انکور وچوب بشراب فروش وبت تراش نه بقصد شراب ریختن وبت تراشیدن بیست ودوّم نوحه کردن بباطل واجرت کرفتن بران امّا اجرت کرفتن نوحه کردن بر حق جایز است زیرا که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام وصیّت کرده بود که درهمی چند بنوحه کران دهند که در موسم حج در منی فضایل ایشانرا بخوانند بیست وسیم اردخریدن جهت قوت خود وکراهت خریدن نان از ان بیشتر است بیست وچهارم فروختن هر یک از کنیز وفرزند او را در مدت دو سال وبعضی از مجتهدین تا هفت سال کفته اند وبعضی دیکر این را حرام میدانند وهمین حکم دارد تفرقه میان طفل و پدر وجدّ وبرادر وخواهر کاهی که مادر نداشته باشد

١ البتّه فرمایش بعض از مجتهدین را رعایت نموده احتیاط نمایند صدر دام ظلّه
٢ ونیز با علم بانکه شراب میکند و بت میتراشد اکر چه قاصد نباشد صدر دام ظلّه
٣ نوحه کردن بباطل واجرت کرفتن حرامست صدر دام ظلّه
٤ البتّه فرمایش بعض از مجتهدین را رعایت نمایند صدر دام ظلّه العالی

در آداب تجارت

بیست وپنجم فروختن هر یک از دو جنس مختلف را بدیکری نسیه واکرچه در قدر مساوی باشند هر کاه قابل کیل ووزن باشد بیست وششم فروختن اب بغیر مملوک وابی که بان احتیاج نداشته باشد بیست وهفتم فروختن فرزند کنیزی که از زنا حامله شده باشد وبعد از چهار ماه با او دخول کرده باشد بیست وهشتم مسلم خریدن شیره انکور چه احتمال دارد در وقتی که مشتری خواهد شراب شده باشد **فصل دوّم** در اداب تجارت بدانکه شصت وهشت امر تعلّق بتجارت دارد دو امر واجب وسی ویک امر سنّت وبیست وشش امر مکروه ونه امر حرام امّا دو امر واجب اوّل انکه متاع او مشتمل باشد بر عیب مخفی انرا بمشتری اظهار کند دوّم انکه هر کاه دو جنس را که کمان ربا در ان رود وبزیاده فروخته باشد زیاده را بصاحبش بدهد وامّا سی ویک امر سنّت اوّل دانا بودن بانکه کدام بیع صحیح است وکدام باطل واکرچه بتقلید مجتهد باشد تا انکه از ربا سالم ماند دوّم استخاره کردن در خریدن و فروختن سیم حلیم بودن چهارم انکه در خرید وفروخت تقاضا نکند ومسامحت کند خصوصا در متاعی که در ان عبادت کنند پنجم کم خریدن وزیاده فروختن ششم پیش از همه کس بطلب روزی رفتن هفتم دعای منقول خواندن در وقتیکه اراده داخل شدن ببازار کند هشتم دعای منقول خواندن مشتری پیش از خریدن نهم سه نوبت تکبیر ویکنوبت شهادتین کفتن مشتری در وقت خریدن دهم طلب خیر وبرکت کردن در خریدن وفروختن وسهولت در انها یازدهم ابتدا کردن فروشنده بفروختن دوازدهم برابر دانستن خریداران یعنی تفاوت ننهادن ایشانرا امّا اکر علما را جهت فضیلت وعلم تفاوت کذارد جایز است سیزدهم انکه اکر مشتری از خریدن پشیمان شود بایع متاع خود را بکیرد وقیمت او را باز دهد چهاردهم انکه اکر قسمی از اقسام تجارت بر او دشوار شود بقسمی دیکر که اسان باشد انتقال کند واکر در شهری میسّر نشود بشهر دیکر برود پانزدهم هر کاه خریدار پیدا شود فی الحال بفروشد ومشتری را انتظار نفرمایند شانزدهم انکه براندک فایده اکتفا کند وبسیار نخواهد بلکه بمقدار قوت یکروزه بر مشتریان قسمت کند هفدهم انکه اکر در متاع او عیبی باشد انرا اظهار کند هر کاه ان عیب ظاهر باشد هجدهم انکه باکسی

١ در رضا است که طالب العلم ... علی کل مسلم و ... نیز روا است ... الفقه ثمّ ... تشبیهات باحکام شرعیه ... صدر دام ظلّه العالی

معامله کند که در چیزی سود وی کرده باشد نوزدهم آنکه در خریدن و فروختن قسم نخورد بیستم آنکه قوت یکسال را جمع کند بیست و یکم آنکه در معاش حدّ وسط نگاه دارد یعنی نه اسراف کند و نه بسیار بر خود تنگ گیرد بیست و دوم آنکه در وقت نماز اول نماز بگذارد آنگاه بتجارت مشغول شود بیست و سیم آنکه اگر کسی جهت او هدیه بیاورد عوض آن دهد بیست و چهارم آنکه در دکان خود باز کند و طلب روزی نماید اگرچه مایه نداشته باشد بیست و پنجم پنهان کردن مال خود اگرچه از برادر باشد بیست و ششم خریدن املاك بیست و هفتم خواب مقرر خود را در شب کردن بیست و هشتم آنکه برای تجارت کردن در شهری نماند که نقصان با مور دینی او رسد چون نایاب بودن آب بجهت وضو پس باید که بشهر دیگر انتقال کند[1] بیست و نهم آنکه بعد از خریدن غلام و کنیز تغییر اسم ایشان بدهد سی ام آنکه شیرینی بخورد ایشان بدهد سی و یکم آنکه چیزی بجهت ایشان تصدق کند و امّا بیست و شش امر مکروه اوّل داخل شدن ببازار پیش از همه کس دوم مدح بایع و ذمّ مشتری متاع را سیم پوشیدن عیب ظاهر[2] چهارم سوگند خوردن در حال فروختن پنجم خریدن و فروختن میانهٔ صبح و طلوع آفتاب ششم فروختن بزیاده از آنچه خریده باشد بکسی که او را وعدهٔ احسان کرده باشد هفتم ظاهر ساختن متاع خوب و پنهان کردن متاع بد هرگاه بدی محسوس باشد و اگر در حسّ در نیاید اظهار واجب است چنانچه گذشت هشتم کم کردن از قیمت بعد از بیع خواه پیش از جدا شدن از یکدیگر باشد و خواه بعد از آن نهم فروختن[3] متاع در موضعیکه تاریك باشد و عیب ظاهر نشود دهم زیاده کردن بر قیمت متاع در وقت فریاد کردن دلّال بلکه صبر کند تا او خاموش شود آنگاه زیاده کند یازدهم سمساری کردن شهری جهت کسی که از غیر آن شهر باشد و عالم بقیمت متاع آن شهر نباشد و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند دوازدهم کیل و وزن کردن کسی که عالم بآن نباشد تا آنکه از زیاده و کم فروختن ایمن باشد سیزدهم خریدن وکیل[4] جهت موکّل چیزی که خود داشته باشد و همچنین چیزی که موکّل در فروختن کسی را که وکیل کرده باشد برای خود خریدن و حکم دلّال حکم وکیل است و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند چهاردهم کاهلی کردن در خرید و فروخت پانزدهم

[1] البته با نبودن ضرر و عسر و حرج ترك انتقال را نمایند صدر دام ظله

[2] البته ترك پوشیدن عیب ظاهر را نمایند صدر دام ظله

[3] احوط ترك است صدر دام ظله

[4] در صورتیکه وکالت شامل آن خریدن باشد صدر دام ظله

کاریکه مستلزم دنائت باشد بنفس خود کردن بلکه متوجه کار بزرگ باید شد چون خریدن ملك و بنده و شترشانزدهم بیفایده در بازار گردیدن هفدهم متوجه کارهای ظالمان شدن هجدهم امین ساختن شرابخوار را نوزدهم بر داشتن متاع باستین چرا که آن محلّ ضایع شدن متاع است بیستم نسبت دادن فایده و نقصان باصل مایه چنانچه گوید که اصل مایهٔ من صد دینار است و هر ده دینار را یك دینار میخواهم بیست و یکم سفر دریا کردن جهت تجارت هرگاه ظنّ غالب سلامتی باشد یعنی در غیر تلاطم امواج دریا بیست و دوم آنکه بایع اگر میان مشتریان تفاوت نهد آنکس که تفاوت جهت او واقع شده قبول تفاوت کند بیست و سیم بسیار بیکار گردیدن بیست و چهارم تجارت کردن بمالی که احتمال حرام و حلال داشته باشد چون مال کسی که ربا خوار باشد یا جهالت حال آن مال بیست و پنجم دیدن غلام و کنیز قیمت خود را در وقت خریدن بیست و ششم زینت دادن مال خود را بقصد آنکه جاهلی بآن رغبت کند امّا اگر آن عادت او شده باشد نه بقصد مذکور جایز است و امّا آن نه امر که حرامست اوّل زیاد خریدن و کم فروختن آنچه بکیل و وزن در آید دوم مغشوش ساختن بچیزی که ظاهر نباشد سیم زیاده کردن در قیمت متاع بعد از آنکه کسیکه ارادهٔ خریدن آن کرده باشد و عازم صیغه گفتن شده باشد تا آنکه بایع پشیمان شود یا کم کردن قیمت آن مثل آنکه در زمان خیار بمشتری گوید که من مثل این متاع را بکمتر از آنچه خریدهٔ میدهم تا آنکه مشتری پشیمان شود و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند چهارم تفاوت میانهٔ نقد و نسیه نهادن در فروختن چیزی پنجم خریدن و فروختن بعد از ندای نماز روز جمعه ششم زیاده کردن در قیمت متاع کسی اگر ارادهٔ خریدن نداشته باشد تا آنکه مشتری در خریدن آن حریص شود و در اینصورت اگرچه بیع صحیح است امّا مغبون اختیار فسخ دارد هفتم چهار فرسخ پیش رفتن بقافله جهت خرید و فروخت تا با جماعتی که عالم بنرخ شهر نباشند معامله کند امّا اگر اتّفاقی باشد یا بیشتر از چهار فرسخ باشد رفتن جایز است و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند و آیا در اینصورت بیع صحیح است یا نه و هرگاه در آن غبن باشد بایع را دعوی غبن میرسد یا نه در اینها میانهٔ مجتهدین خلافست هشتم نگاه داشتن گندم و جو و خرما و مویز و روغن جهت

کران شدن بشرطی که غیر از و کسی دیگر نداشته باشد و مردم بان محتاج باشند و بعضی از
مجتهدین روغن زیت و نمک را نیز باینها الحاق کرده اند و بعضی دیگر این را احرام نمیدانند
و در احادیث اهل بیت علیهم السلام وارد شده که حدّ نگاهداشتن در کرانی سی روز است و
در ارزان چهل روز بعد از ان حاکم شرع او را جبر میکند بفروختن و میانهٔ مجتهدین
خلافست که آیا نرخ را حاکم میکند یا نه اصحّ انست که بدست صاحبست نهم
بسفر دریا رفتن جهت تجارت با خوف هلاک یعنی در وقت تلاطم امواج ان

فصل سیم در اقسام بیع کردن بدانکه بیع برده قسمت قسم اوّل انکه متاع و قیمت
ان هر دو حال باشد و این قسم را نقد کویند و در جائی که بیع مطلق کنند یا شرط
حال بودن قیمت متاع نمایند منصرف باینقسم میشود و شروط ان چهارده است اوّل
ایجاب چون بعتُكَ هذا بهذا یعنی فروختم بتو این کتاب را مثلاً بصد دینار دوّم قبول
چون قبلتُ یعنی قبول دارم این بیع را سیّم انکه ایجاب و قبول بلفظ کویند پس با قدرت
بلفظ اشارت و کتابت کافی نیست و خلافست میانهٔ مجتهدین که اکر بلفظ نکویند و
اکتفا بدادن قیمت و کرفتن متاع کنند آیا جایز است و انرا بیع میکویند یا نه اکثر
مجتهدین برانند که اینقسم را بیع نمیکویند و هیچکدام مالک نمیشوند مکر بعد از تلف
شدن یکی از متاع یا قیمت ان چهارم انکه هر یک از ایجاب و قبول را بصیغهٔ ماضی ادا
کنند چنانکه مذکور شد پس اکر بصیغهٔ مضارع یا امر کویند صحیح نیست پنجم انکه هر یک
از فروشنده و خرنده بالغ و عاقل و جایز التصرف و مختار باشد چه خرید و فروخت طفل
و اکرچه ده ساله باشد و دیوانه و اکرچه ولیّ ایشان دهد و مست و خفته و بیهوش و
اکرچه بعد از انکه بهوش ایند اذن دهند و مفلسی که حاکم شرع او را از مالش بواسطه
قرض خواهان منع کرده باشد و کسیکه او را باکراه بر بیع دارند صحیح نیست امّا اکر بعد از
اکراه اذن بان بیع دهد صحیح است ششم انکه هر یک از ایشان ازاد چه خرید و فروخت
غلام بی اذن اقا صحیح نیست هفتم مشتری مسلمان باشد هرکاه متاع مصحف یا بندهٔ مسلمان
باشد چه اکر اینها را کافر بخرد صحیح نیست و بعضی از مجتهدین این شرط نمیدانند بلکه
کفته اند که این بیع صحیح است امّا حاکم او را جبر میکند بفروختن انها بمسلمان چنانچه
کذشت هشتم انکه فروشنده مالک باشد یا در حکم مالک پس اکر مالک نباشد صحیح

در اقسام بیع

بیع میکویند و دو مالک میشوند و در لزوم ان ترک احتیاط را اکرچه ضعیف است نمایند صدّ دام ظله

نیست و موقوفست برضای مالک نهم انکه ان متاع چیزی باشد که مالک ان تواند شد
پس خرید و فروخت شراب و خوک و حشرات و فضلات انسان چون مو و ناخن صحیح نیست
و میانهٔ مجتهدین خلافست در جواز فروختن شیر ادمی اقرب انست که جایز است دهم
انکه متاع نجس نباشد یا قابل پاک ساختن نباشد چه بیع نجس چنانچه کذشت صحیح
نیست یازدهم انکه متاع عین باشد پس بیع دین و منفعت ان صحیح نیست دوازدهم
انکه فروشنده قادر بر تسلیم ان باشد پس خرید و فروخت مرغ در هوا و ماهی در دریا و
بندهٔ کریخته صحیح نیست سیزدهم انکه متاعی که میفروشند میباید که وقف نباشد چه
اکر وقف باشد صحیح نیست مکر واقف اولادی بشرط انکه میانه موقوف علیهم
نزاع نباشد بطریقی که بسبب خراب شدن وقف کرده چه در اینصورت بعضی از مجتهدین
کفته اند که انرا میتوان فروخت و بقیمت ان ملک دیکر خرید چنانچه کذشت چهاردهم
انکه متاعیرا که میفروشند اکر قابل کیل و وزن باشد میباید که معلوم باشد بکیل
یا وزن یا انکه ذکر جنس یا وصف ان کند پس اکر مجهول باشد صحیح نیست و اکرچه مشاهده
کند و لکن در خانه و زمین ذکر ذرع و عدد در انها کافیست و بعضی از مجتهدین بر
انند که اکر نسبت بیکی از فروشنده یا خرنده مجهول باشد صحیح است مثل انکه مشتری کوید
ببایع که بفروش این متاع را بقیمتی که بدیکری فروختهٔ و همچنین قیمت متاع میباید
که معلوم باشد **قسم دوّم** انکه هم متاع و هم قیمت ان هر دو نسیه باشد و اینقسم را
دین بدین کویند و این حرامست چه حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و اله از ان بیع نهی
کرده اند **قسم سیّم** انکه متاع حال باشد و قیمت ان نسیه و این قسم را بیع نسیه
کویند و شروط اینقسم را زیاده بر چهارده شرطی که در قسم اوّل مذکور شد مشخّص بودن
وعده و قیمت انست پس اکر قیمت و وعده مشخّص نباشد چون امدن حاجیان از حجّ
یا رسیدن محصول صحیح نیست **قسم چهارم** انکه متاع نسیه باشد و قیمت ان نقد و این
قسم را سلف و سلم کویند و شروط اینقسم زیاده بر چهارده شرطی که در قسم اوّل مذکور
شد قبض قیمت است در مجلس و ذکر وعده در این عقد لازمست و میباید که در موعد
وجود ان جنس ممکن باشد **قسم پنجم** انکه متاع را بفروشد بی انکه ذکر مایه کند و
اینقسم را مساویه کویند و شروط ان چهارده شرطیست که در قسم اوّل مذکور

علم متعاقدین ببیع موی مطلقا معلوم نیست صدّ دام ظله

در بیع نسیه

شد قسم ششم انکه متاع را بزیاده از انچه خریده بفروشد و اینقسم را مرابحه کویند و
شروط اینقسم زیاده بر چهارده شرط مذکور ذکر مایه است با زیادتی بر ان در عقد و
بیع و اکر بوعده خریده باشد میباید که مشتری بکوید که من بوعده خریده ام و مکروهست
در این بیع نسبت دادن فایده بر اصل مایه مثل انکه کوید که این متاع را من بصد دینار
خریده ام و از ابزیادتی هر ده دینار بیکدینار بتو میفروشم قسم هفتم انکه متاع را
با نچه خریده بفروشد و اینقسم را تولیه کویند و شروط اینقسم زیاده بر چهارده شرط
مذکور علم باصل مایه است و انکه بقیمتی که خریده بفروشد بی زیاده و نقصان قسم
هشتم انکه متاع را بکمتر از انچه خریده بفروشد و اینقسم را مواضعه کویند و شروط
اینقسم زیاده بر چهارده شروط مذکور اخبار باصل مایه است و در اینقسم نیز نسبت
دادن نقصان باصل مایه مکروهست چنانچه در مرابحه مذکور شد قسم نهم انکه در
متاع متساوی را که قابل کیل و وزن باشند بیکدیکر فروختن و ان را ربا کویند و شروط
اینقسم زیاده بر چهارده شرط مذکور عدم زیاده و نقصان است در نقد و نقد و نسیه
چه اکر بزیاده و نقصان بفروشند و بخرند جایز نیست و اکرچه ان زیادتی حکمی باشد
چون شرط کردن ساختن انکشتری جهت بایع مثلاً و انچه در بعض احادیث ائمّهٔ
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده که فروختن درهم تازه بدرهم
کهنه بشرط زرکری جایز است مراد بدرهم کهنه مغشوش است پس زرکری ان در
برابر غش ان دیکری خواهد بود و زیاده بر ان نخواهد بود و همچنین طلا و نقره
مغشوش را بجنس خالص ان نمیتوان فروخت هرکاه مقدار غش معلوم نباشد امّا
اکر معلوم باشد بزیاده نمیتوان فروخت و اکر بایع و مشتری پدر و پسر و زن و شوهر
و اقا و غلام باشند ایشان اکر بزیاده و کم متاعی متفق که قابل کیل و وزن باشد
بفروشند صحیح است و اکر یکی مسلمان و دیکری کافر حربی باشند در اینصورت بزیاده
از جنس بکافر میتواند امّا زیاده با و نمیتواند داد و اما میانهٔ مسلمان و جهود
ربا هست مجتهدین را در ان خلافست اقرب انست ربا هست و در فروختن طلا و
نقره که ان را صرف کویند زیاده بر شروط مذکوره قبض در مجلس شرطست پس اکر پیش از
انکه خرنده و فروشنده قبض کنند متفرق شوند باطلست و اکر بعضی را قبض کنند

همان بعض را که قبض کرده اند صحیح است و اکر در دو جنس متفق زیادتی واقع شود با علم واجبست
بر کیرندهٔ ان که زیاده را بصاحبش باز دهد اکر او را بشناسد و بعد از فوت و وفات او
بورثهٔ او برساند و اکر او را نشناسد جهت او تصدّق کند و اکر مقدار زیاده را نداند
امّا صاحب او را بشناسد با او مصالحه کند و اکر صاحبش نیز نشناسد خمس از ان بیرون
کند و باقی حلالست و اکر بحرام بودن ربا جاهل باشد استغفار کند و کناه ندارد و ایا
در اینصورت زیادتی را بصاحبش باید داد یا نه مجتهدین را در این دو قولست اقوی
انست که ردّ ان بر او واجبست و میتوان خلاص شدن از ربا بانکه بکردانند یا ناقص
چیزی از غیر جنس ان یا انکه ناقص را بجنس دیکر بفروشد و بزیاده بخرد یا انکه زیادتی
را ببخشد قسم دهم انکه دو جنس مختلف باشد چه انرا بزیاده و کم نقد میتوان
فروخت امّا اکر هر دو قابل کیل و وزن باشند نسیه فروختن مکروهست و اکرچه
بی زیاده و نقصان بفروشد **فصل چهارم** در بیان انچه در بیع کردن داخل
است و قاعدهٔ کلی در ان انست که هرچه در عرف از داخل دانند در بیع کردن داخلست
قسم اوّل زمین و عرصه و ساحت پس هرکاه عقد بیع بر اینها واقع شود چشمه و چاه
اب در بیع ان زمین داخلست و درختهائی که در ان باشند یا زراعتی که شده باشد
داخل نیست اکرچه بایع در وقت بیع کفته باشد که فروختم بتو این زمین را بجمیع حقوق
ان امّا اکر کفته باشد که فروختم این خانه را با انچه در بر ان بسته شود یا این زمین را
با انچه در اوست در اینصورت درخت و زراعت داخل است امّا سنکهائی که در
زمین مدفون باشد داخل نیست و بایع را در این وقت لازمست که سنکها را از ان
زمین بیرون کند و اجرت مدّت کندن سنکها بر بایع لازم نیست و اکرچه زیان ان
بسیار باشد امّا بر بایع لازمست که بعد از بیرون اوردن سنکها انچه از زمین ناهموار
شده باشد هموار کند قسم دوّم باغ و بستان پس هرکاه عقد بیع بر هر دو واقع
شود درخت و زمین و دیوار داخلست و اما عمارتی که در باغ و بستان واقع است
و خانهائی که چوب بر ان میاندازند و بر ان بالا میروند جهت پرانیدن جانوران و
محافظت انجیر و انکور در ان داخلست یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب انست
که داخل نیست قسم سیم خانه و داخل است در ان زمین و عمارت و بالاخانه و

١ احوط اذن از حاکم شرع یا ماذون از قبل اوست صدر مدّ ظلّه
٢ و اکر علم بزیادهٔ بر خمس ندارد صدر مدّ ظلّه
٣ اکر از روی حقیقت باشد بسیار مشکل است صدر دام ظلّه
٤ معلوم نیست صدر دام ظلّه
٥ معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی

پائین خانه مگر آنکه هر یك بسر خود خانه باشد و آنچه در آن خانه ثابت باشد داخل است
خواه از اجزای آنخانه باشد چون سقف و درهای نشانیده و حلقها و آنچه بدان درها
بندند و خواه از اجزای خانه باشد لیکن بواسطهٔ آسانی ساخته باشند چون نردبانی
که در جائی نشانیده باشند بنوعی که نتوان اورا از جائی بجائی دیگر نقل نمودن و درجهای
چوب که ثابت ساخته باشند و میخهائی که در آن کوفته باشند امّا دوست آسیا و خمها
و طغارها و چوبهای گازری که نشانیده باشند و گنجهای مدفون و سنگهای
پنهان و فرش خانه و جاروب و رفها که بر میخها کوفته گذاشته باشند و ریسمان و
دلو خورد و قفل داخل نیست قسم چهارم قریه و دهکده پس اگر بیع باین هردو
واقع شود عمارت و ساختهائی که احاطهٔ آنجایها کرده باشد و راهها در آن داخل
است و آیا درختهائی که درمیان باشد داخلست یا نه در آن میانهٔ مجتهدین
خلافست اقرب آنست که داخل نیست و همچنین مزرعهای حوالی قریه داخل آن
نیست مگر با قرینه که دلالت بر داخل بودن آن کند قسم پنجم درخت و داخلست
در آن شاخها و برگهای تر و آیا شاخ و برگ خشك و برگ درخت توت در آن داخل
یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست امّا میوهٔ درخت داخل نیست و اگر درخت را مشتری
بکند حق بایع ساقط میشود و میوهٔ درخت خرما اگر نر آنرا در ماده نشانیده باشد
داخل نیست مگر آنکه مشتری شرط کرده باشد و مشتری در این صورت لازمست
که بگذارد میوه برسد اگر ضرر بدرخت نرساند و اجرت آن زمان را نمیرسد که از
بایع طلب کند و اگر گذاشتن میوه تا رسیدن بدرخت ضرر رسد مشتری میتواند قطع
آن کرد و در ارش خلافست قسم ششم خریدن غلام و در آن داخل نیست مالی که
مولی تملیك او کرده باشد بنا بر آن قولی که گفته اند که غلام مالك چیزی نمیشود
مگر آنکه شرط کند بشرط آنکه ربا نشود و جامهائی که پوشیده باشد آیا داخلست یا نه
میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که آنچه در عرف حکم بآن کند داخل است

فصل پنجم در بیان اقسام خیار بدانکه اصل بیع کردن لزومست مگر در شانزده
موضع که ردّ کردن جایز است اوّل خیار مجلس و آن مخصوص به بیع کردنست و هر یك
از بایع و مشتری را اختیار فسخ میرسد اگر در مجلس باشند بچهار شرط اوّل آنکه در

اولی و اگذاردن موقوف بعرفست در تمام شش قسم و از باب زمان و اشخاص و اوقات و غیر آن مختلف میشود خصوص درخت خرمای موثّر ظاهراً دلیل به خصوص دارد صدر دام ظلّه

عقد بیع شرط سقوط خیار مجلس نکرده باشند چه اگر سقوط آن کرده باشند اختیار
فسخ ندارند دوّم آنکه بعد از عقد بیع باشد چه پیش از عقد بیع خیار مجلس نیست
سیّم آنکه هر یك از فروشنده و خرنده از یکدیگر باختیار متفرّق نشده باشند چه اگر
باختیار متفرّق شده باشند خیار مجلس نیست امّا اگر باکراه ایشان را از یکدیگر متفرّق
سازند ساقط نمیشود و اگر یکی از ایشان بمیرد آیا حکم جدا شدن دارد یا نه مجتهدین
را در این خلافست و اگر یکی از ایشان دیوانه شود خیار ساقط نمیشود بلکه ولی ایشانرا
با صرفه و غبطه اختیار فسخ هست چهارم آنکه چیزی که خرید و فروخت بر آن واقع
میشود یکی از آن یازده کس نباشد که بر مشتری آزاد میشود چه اگر یکی از آن یازده
کس باشد اختیار فسخ ندارد و خریدن غلام نفس خود را بمذهب بعضی از مجتهدین
که جایز داشته اند اختیار فسخ ندارد و همچنین بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر
پدر طفل چیزی از مال خود بجهت فرزند صغیر خود بخرد خیار مجلس ندارد دوّم
خیار حیوان یعنی مشتری حیوانرا اختیار فسخ هست از وقت بیع تا سه روز و
بعضی از مجتهدین بر آنند که بایع نیز مخیّر است در این سه روز اگر قیمت حیوان
نیز حیوان باشد بدو شرط اوّل آنکه در عقد بیع شرط سقوط آن نکرده باشد چه
با شرط سقوط ساقط میشود دوّم آنکه تصرّف در حیوان نکرده باشد باجاره
و هبه و غیر آن چه با تصرّف حیوان خیار ساقط است و اگر عیبی در این سه روز
خیار حیوان را حادث شود از غیر جهت مشتری مجتهدین را در این سه قولست اصحّ آن
است که مشتری مخیّر است در فسخ یا نگاه داشتن آن حیوان که عیب دارد یا گرفتن
تفاوت میانهٔ صحیح و معیوب بودن آن و اگر در این سه روز بی آنکه تقصیر کند تلف شود
از مال بایع است سیّم خیار شروط و این خیار در جمیع عقود جاریست سوای عقد نکاح
و در وقف و ابرا و در طلاق نیز جاری نیست و شروط خیار شرط در بیع پنجست اوّل
آنکه شرطی نباشد که منافی بیع باشد چون شرط آنکه نفروشد دوّم منافی شرع
نباشد چون آنکه آزاد نکند یا وطی نکند یا اگر کسی آنرا بدزدد در عوض آنرا بایع بدهد
سیّم آنکه مضبوط باشد پس اگر شرط مجهول کند چون آمدن حاجیان از حج باطل است
چهارم آنکه شرط را در عقد بیع کرده باشد چه اگر در عقد بیع نکرده باشد اختیار فسخ

۱
شرط نفروختن در منافی بودن از زمان معیّن نامعیّن هم دارد صدر دام ظلّه

۲
منافی شرع بودن شرط آنکه او را وطی نکند معلوم نیست و در پنجم تفصیلیست که در حاشیه مجال ذکر آن نیست صدر دام ظلّه العالی

ندارد پنجم انکه تصرّف در متاع نکرده باشد چه با تصرّف چون دخول کردن خیار شرط ساقط میشود و همچنین اکر ان متاع تلف شود نیز خیار شرط ساقط میشود انکاه اکر مثل داشته باشد طلب مثل یا قیمت میکند و این خیار شرط در بیع بحسب رای هریك از بایع و مشتری هست پس هریك از ایشان جهت خود یا اجنبی شرطی کند جایز است و اکر در وقت فروختن شرط سکنی یکساله یا دو ساله کند جایز است و خیار شرط بطریق میراث بورثه منتقل میشود **تتمّه** تکلیفات نسبت بقبول شرط و تعلیق بر شرط چهار است اوّل انکه قابل هیچکدام نیست چون ایمان بخدا و ائمّه علیهم السّلام و بواجبات قطعیّه و بتحریم محرّمات قطعیّه دوّم انکه قابل شرط و تعلیق بر شرط هست چون ازاد کردن غلام و شرط نمودن که مبلغی بدهد و مدبر ساختن او و نذر کردن چون اعتکاف داشتن در مسجد چه ان قابل تعلیق است بنذر و شبه ان و قابل شرط هست که هر وقت که خواهد در ان رجوع کند سیّم انکه قابل شرط هست و قابل تعلیق نیست چون بیع کردن و صلح نمودن و اجاره کرفتن و رهن دادن چه انتقال بعد از رضای ایشانست و رضا نیست مکر با جزم و در صورت تعلیق جزم نیست چهارم انکه قابل تعلیق باشد و قابل شرط نباشد چون نماز و روزه یا نذر یا یمین موضع چهارم خیار تاخیر و انچنانست که بایع چیزی را کر بفروشد تمام ان متاع یا بعض انرا تسلیم مشتری نکند و مشتری نیز همهٔ قیمت ان یا بعض انرا ببایع بدهد یا انکه شرط وعده نکرده باشد تا سه روز بایع صبر میکند و بعد از سه روز مخیّر است در فسخ و امضی موضع پنجم خیار چیزهائیکه در ان روز تا شب ضایع شود یا قیمت ان ناقص کردد پس اکر کسی اینچنین چیزها را بفروشد تا شب صبر میکند اکر مشتری قیمت انرا بیاورد مال او میشود و اکر نیاورد بایع مخیّر است در فسخ و اکر مشتری بعض از قیمت انرا نقد قرار داده باشد و بعضی را نسیه و نقد را ندهد ایا بایع مخیّر است در فسخ کردن یا نه مجتهدین را در این دو قولست اقرب انست که اختیار ندارد و همچنین خلافست در انکه انچه بوعده قرار داده باشد و در وعده ندهد موضع ششم خیار رؤیت و انچنانست که شخصی متاع غایبی انکه ببیند بوصف بخرد پس اکر بعد از دیدن بخلاف ان صفت باشد مخیّر است در فسخ و نکاهداشتن ان و اکر بعضی را دیده باشد و باقی را بوصف

خریده باشد انکاه برخلاف صفت واقع شود تمام را رد میتواند کرد نه انکه بعضی را نکاه دارد و بعضی را رد کند موضع هفتم خیار غبن و ان چنانست که هرکاه شخصی متاعی را بخرد یا بفروشد بعد از ان ظاهر شود که در وقت عقد ان متاع زیاده از ان یا کمتر از ان قیمت داشته انکسی که مغبونست مخیّر است در فسخ بسه شرط اوّل انکه تصرّفیکه مانع رد باشد در ان متاع نکرده باشد چون فروختن مشتری و تلف شدن در دست او و بعضی از مجتهدین کفته اند که در اینصورت نیز بایع را میرسد که فسخ کند و الزام مشتری نماید برد کردن قیمت متاع یا مثل ان متاع و بعضی از مجتهدین کفته اند که بایع را در اینصورت میرسد که ان متاعی را که مشتری فروخته از ان شخصی که خریده بکیرد دوّم انکه در وقت خرید و فروخت عالم بقیمت ان نباشد چه اکر در انوقت عالم باشد اختیار فسخ ندارد سیّم انکه زیادتی و نقصان فاحش باشد بحسب عرف و عادت پس اکر اندك زیادتی و نقصان باشد که در عرف انرا زیاده و نقصان نکویند اختیار فسخ نیست موضع هشتم خیار عیب و ان ثابتست در هر چیزی که از خلقت اصلی زیاده یا کم باشد و ان بر بیست و هشت قسمست اوّل دیوانه بودن غلام و کنیز دوّم برص داشتن سیّم مجذوم بودن چهارم قرن داشتن یعنی در فرج کنیز چیزی باشد که مانع از دخول کردن باشد پنجم برامدن پشت یا سینهٔ غلام و کنیز ششم کریختن ایشان بعادت نه انکه از روی ترس جائی پنهان شوند چه با ان کریختن رد نمیتواند کرد هفتم خنثی بودن هشتم خصی بودن و اکرچه قیمت زیاده شود نهم لنك بودن دهم کور یا احول بودن یا علّت سبل در چشم داشتن یازدهم کر بودن دوازدهم کافر بودن غلام و کنیز هرکاه مشتری شرط اسلام کرده باشد بر قول بعضی از مجتهدین سیزدهم نبودن موی بر پشت زهار غلام چهاردهم مستحق بودن حدّ یا تعزیری که بسبب هلاك شود یا مستحق قتل یا بریدن عضوی باشد پانزدهم موی در سر نداشتن کنیز شانزدهم خون حیض ندیدن کنیز جوان بقول بعضی هفدهم بودن ثفل و درد زیاده بر عادت در روغن و زیت هجدهم حامله بودن کنیز نوزدهم بیمار بودن اکرچه تب یکروزه باشد بیستم کند بیدن دهن بر قول بعضی از مجتهدین بیست و یکم زناکار بودن غلام و کنیز بر قول بعضی از مجتهدین بیست و دوّم

پیش از ظاهر شدن غبن و احوط تصالح و تراضی است صدر دام ظلّه

مو ... عیب ... از جهت ... شرطی ... صدر دام ظلّه

... غلام ... صدر دام ظلّه

... صدر دام ظلّه

بول کردن غلام وکنیز بزرك در جامهٔ خواب بر قول بعضی از مجتهدین بیست و یکم دزدی وخیانت کردن غلام وکنیز بشرط انکه تمیز داشته باشند نه انکه طفل باشند بیست وچهارم احمق بودن ظاهری بیست وپنجم شراب خوار بودن بیست وششم انکه متاعی که خریده نجس باشد واکرچه قابل پاك ساختن بود نقصان بهم رسد بیست وهفتم بی خنته بودن غلام بر قول بعضی از مجتهدین بشرط انکه مشتری نداند که او را ختنه نکرده اند بیست وهشتم بی قوت بودن دست راست غلام یا قوت داشتن دست چپ وپس مشتری هرکاه عالم باین عیوب شود اختیار فسخ دارد بچهار شرط اوّل انکه تصرّف در ان متاع نکرده باشد چه با تصرّف رد نمیتوان کرد امّا ارش که تفاوت میانهٔ قیمت بی عیبی وعیب دار است میکیرد دوّم انکه عیب پیش از بیع کردن باشد سوای چهار عیب اوّل انکه چهار عیب از وقت عیب تا یکسال اکر بهم رسد مشتری فسخ ان میتواند کرد هرکاه تصرّف در ان نکرده باشد سیّم انکه مشتری پیش از بیع کردن عالم بعیب نباشد چه اکر عالم باشد ردّ نمیتواند کرد وارش نیز نمیتواند کرفت چهارم انکه در وقت بیع کردن خیار عیب را ساقط نکرده باشد خواه بتفصیل وخواه با جمال چه اکر ساقط کرده باشد ردّ نمیتواند کرد وکرفتن ارش در چهار موضع ثابت میشود اوّل انکه هرکاه مشتری تصرّف کرده باشد در متاع عیبناك چنانچه کذشت دوّم انکه هرکاه مشتری کسی را بخرد که بر او ازاد شود در اینصورت نیز ردّ نمیتواند کرد وارش نمیتواند کرفت سیّم انکه در صورتی که مشتری اختیار فسخ داشته باشد وفسخ نکند ارش میکیرد چهارم انکه هرکاه متاع در دست مشتری عیب بهم رسانیده باشد وبایع شرط کرده باشد که هرکاه عیبناك شود ارش بدهد نهم خیار تدلیس و ان چنانست که شخصی کنیزی را مثلاً فروخته باشد بشرط انکه سرخ روی وجعد موی باشد وروی او را بسرخاب سرخ کرده باشد وموی دیکری را بموی او وصل نموده باشد پس در اینصورت اکر مشتری عالم باین نبوده باشد وبعد ازان عالم شود اختیار فسخ دارد که فسخ کند وهمچنین هرکاه کسی کوسفندی که چند روز شیر او را ندوشیده باشد بفروشد بشرط انکه شیر او مقدار معیّنی باشد وبعد

علی الاطلاقه[1] معلوم نیست صدر دام ظله

ازان ظاهر شود که شیر او کمتر ازان بوده در اینصورت نیز مشتری مخیّر است در فسخ بشرطی که کمتر از سر روز شیر او کم شود والّا اختیار فسخ ندارد واکر شیر کوسفندی که او را سر روز ندوشیده باشد کم نشود وهمان عادت او شود ایا مشتری اختیار فسخ ان دارد یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب انست که اختیار فسخ ندارد وایا این حکم در غیر کوسفند میرود یا بنا بر انکه در حدیث کوسفند واقع شده مخصوص کوسفند است میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب انست که در غیر کوسفند نیز میرود وهمچنین اب قنات یا اسیا را بند کردن که در نظر مشتری بسیار نماید وبعد ازان ظاهر شود که اب ان کم بوده اختیار فسخ دارد ودر خیار تدلیس هرکاه فسخ نکند وراضی بنکاه داشتن شود ارش نمیکیرد مکر در شرط بکارت چه هرکاه شرط کرده باشد که کنیز بکر باشد وبعد ازان ظاهر شود که بکارت نداشته در این صورت بنا بر قول مشهور ارش میکیرد ودر فسخ حضور حاکم شرع وبایع شرط نیست دهم خیار اشتراط وان چنانست که متاعی را که بشرطی میفروشد شرط در ان سالم نباشد پس با عدم ان شرط با اشتراط ان خیار فسخ هست وچون فروختن بشرط انکه هرکاه در موعد معیّنی ردّ ثمن ننماید مسلّط بر فسخ بیع باشد یازدهم خیار شرکت وان چنانست که متاعی را که بکسی میفروشد ممزوج سازد بمثل ان بحیثیّتی که از یکدیکر جدا نتوان کرد چه در اینصورت مشتری اختیار فسخ وشرکت هر دو را دارد دوازدهم خیار دشواری تسلیم کردن چه هرکاه بایع متاعی را بکمان انکه میتواند تسلیم کردن بفروشد بعد ازان دشوار شود بر او تسلیم ان چون فروختن کبوتری که از عادت او این باشد که هر روز باز اید مشتری مخیّر است میانهٔ فسخ وطلب مثل یا قیمت ان سیزدهم خیار ردّ کردن بعضی از متاع وانچنانست که کسی دو غلام را مثلاً بیکدفعه خرد انکاه ظاهر شود که یکی از انها ملك دیکری بوده مشتری مخیّر است میانهٔ فسخ بیع هر دو غلام یا نکاهداشتن یك غلام را بحصّهٔ او از قیمت وطلبکردن قیمت غلام دیکر را از بایع چهاردهم خیار تفلیس وان اینچنانست که شخصی متاعی بمفلسی بفروشد وبعد ازان حاکم شرع او را از مالش منع کند جهت قیمت کردن مال او بر قرض خواهان چه در اینصورت صاحب متاع مخیّر است در فسخ کردن بیع وکرفتن متاع خود ومیانهٔ امضا وشریك بودن

عنا مرمراصه[1] است صدر دام ظله

پس کوسفند[2] واقع در حدیث من باب المثال خواهد بود صدر دام ظله

با قرض خواهان در مال انمفلس پانزدهم خیار تلف شدن و غصب کردن چه اکر
متاعی که بایع فروخته پیش از قبض یا بعد از قبض در مدت خیار تلف شود بسببی
از جانب بایع یا اجنبی مشتری مخیر است در فسخ بیع و همچنین اکر متاعی را که بایع فروخته
پیش از قبض مشتری غصب کنند و رد ان ممکن نباشد مشتری مخیر است در فسخ ان
و ایا اجرت مدت غصب را مشتری از بایع میکیرد یا نه در این خلافست و اکر
بایع در تسلیم تاخیر کند اجرت مدت تاخیر بر او لازمست شانزدهم خیار اجاره و
ان چنانست که هرکاه مشتری جاهل باشد از انکه زمینی که بایع باو فروخته در اجاره
دیکری بوده چه در اینصورت اختیار فسخ دارد و همچنین هرکاه جاهل باشد از انکه
سنکهائیکه در زمین مدفون باشد از بایع است مخیر است در فسخ ان و اجتماع
اقسام خیار از خواص این کتابست **خاتمه** در بیان احکام بعد از بیع بدانکه
بایع را بعد از بیع کردن و قیمت کرفتن تسلیم مبیع بمشتری لازمست هرکاه انچیز قابل
نقل و تحویل باشد اما انچیز که قابل نقل و تحویل نباشد چون زمین و عمارت و باغ
و درخت تخلیه است یعنی خالی کردن و دست از تصرفات ان باز داشتن با انکه
رخت خود از انجا بیرون بردن و اکر در زمین زراعت رسته باشد چیدن و در انچه
قابل نقل باشد اکر قابل کیل و وزنست کیل و وزن کردن و اکر حیوانست نقل کردن
و در غیر اینها بدست کرفتن و انچه بعد از بیع و پیش از قبض زیادتی در متاع بهم رسد
مال مشتریست و جایز است که بایع در بیع استثنا کند انچه خواهد و اکر مبیع حیوان
باشد و استثنای کله و پوست ان کند در ان مجتهدین را پنج قولست اول انکه بیع
صحیح است دوم انکه باطلست سیم انکه حیوان را توان ذبح نمود صحیح است و الا
باطل چهارم انکه اکر حیوانی باشد که ذبح ان نتوان کرد شریکست در قیمت کله و پوست
ان پنجم انکه مطلقا نسبت بکله و پوست در ان شریکست و اصح اقوال قول دوم
است و اجرت کیل و وزن کننده ان و شمرنده متاع و فروشنده ان بر بایع است و اجرت
نقد کننده قیمت و وزن کننده ان متاع و نقل کننده ان بر مشتریست بشرط انکه
بی رضای ایشان نیامده باشند بلکه بایع و مشتری ایشان را اورده باشد و
دلال امین است اکر متاع در دست او بی تعدی و تقصیری فوت شود ضامن نیست

۱ مسائل مذکوره در این موضع محتاج بشرح و تفصیل است صدره دام ظله

۲ شاید مراد این است که جاهل بوده بعد از بیع معلوم شد که از بایع نیست صدره دام ظله

۳ معلوم نیست صدره دام ظله

و اکر میانه مالک و دلال اختلاف واقع شود در تقصیر نکردن در قیمت متاع یا تقصیر
کردن قول قول دلال است با قسم **مطلب دوم** در بیان رهن کردن یعنی کرو کردن
و در ان دو فصل است **فصل اول** در شروط کرو کردن بدانکه کرو کذاشتن
کسی که بر ذمت او دینی باشد جهت اعتماد مشروعست خواه در سفر و خواه در حضر
و انچه در ایه کریمه واقع شده که در سفر جایز است بنابر غالبست چه بیشتر اوقات
در سفر کسی بهم نمیرسد که تمسک بنویسد اکتفا بکرو میکنند و این رهن عقدیست
لازم از طرف کسی که کرو میکند باینمعنی که دیکر نمیتواند تصرف در ان کرو کردن و از
ان کرو کیرنده کرفتن تا وقتی که دین او را ادا کند و در ان نه شرطست اول انکه کرو
کننده بالغ و عاقل و جایز التصرف باشد پس کرو کردن طفل و دیوانه و کسی که او را باکراه
بر ان دارند و اذن دهد و مست و بیهوش و مفلسی که حاکم شرع او را از مالش منع
کرده باشد صحیح نیست اما ولی طفل میتواند که با مصلحت طفل مال او را کرو کند جهت
دینی که بواسطه مصلحت طفل کرفته باشد یا جهتا و کرو بکیرد دوم ایجاب
چون رهنتک هذا علی الدین الفلانی یعنی کرو کردم این عین را پیش تو بجهت فلان
دین سیم قبول چون قبلت و انچه دلالت کند بر ان و میباید که قبول بعد از ایجاب
بیفاصله واقع شود چهارم انکه ایجاب و قبول را بلفظ بکویند با قدرت و با عاجز
بودن مثل لنک اشارت و کتابت نیز جایز است و بغیر عربی و بغیر صیغه ماضی
نیز جایز است پنجم قبض کردن کرو و در قبض کردن اذن کرو کننده شرطست پس اکر
پیش از قبض کرو کننده بمیرد یا دیوانه شود یا رجوع در اذن قبض نماید کرو باطل میشود
و بعضی از مجتهدین قبض را شرط نمیدانند و استدامت قبض شرط نیست پس اکر
بعد از قبض کرو کننده در ان تصرف کند کرو باطل نمیشود ششم حاضر بودن کرو کیرنده
در قبض پس اکر در غیبت او کرو کنند یا انکه کرو کیرنده یا وکیل او حاضر نشود و قبض نکند
صحیح نیست هفتم انکه کرو عینی باشد که ممکن باشد قبض ان و صحیح باشد مالک شدن
ان و جایز باشد فروختن ان پس کرو کردن دین و منفعت چون سکنی خانه و خدمت
غلام و کرو کردن ملک غیر بی اذن صاحبش و کرو کردن شراب و خوک و اکرچه
جهود باشد و نزد مسلمانی کرو کند و پیش جهودی دیکر بکذارد صحیح نیست

۱ ولی ظاهرا با اجازه صحیح میشود صدره دام ظله

اما اکر شیرهٔ انکور را کرو کند صحیح است ولیکن در وقتی که شراب میشود از کرو بیرون میرود
و چون سرکه شود باز کرو میشود و اکر در حالتی که شراب شود و صاحبش انرا بریزد و شخصی
که بنزد او کرو است انرا جمع کند آیا مالک ان میشود بعد از انکه سرکه شود یا همان مالک
کسی است که کرو کرده در این مجتهدین را دو قولست اصح انست که اکر بقصد سرکه شدن
جمع نموده باشد مالک ان میشود و اکر بقصد شراب بودن جمع کرده مالک ان نمیشود
و همچنین صحیح نیست کرو کردن مصحف و بندهٔ مسلمان نزد کافر و بعضی انرا جایز دانسته اند
و کفته اند واجبست که در اینصورت بمسلمان بسپارند و کرو کردن کتب فقه و
حدیث نزد یهودی مکروه هست و همچنین مکروه هست کرو کردن کنیز خوبروی نزد
فاسق مکر انکه محرم او باشد و میانهٔ مجتهدین خلافست در انکه کرو کردن چیزی که
قبض ان نتوان کرد چون مرغ در هوا و ماهی در دریا و بندهٔ کریخته آیا جایز است یا
نه و همچنین خلافست میانهٔ مجتهدین در کرو کردن کنیزی که از او فرزند داشته
باشد اصح انست که کرو میتواند کرد بواسطهٔ قیمت دادن او و کرو کردن مکاتب و
مدبر صحیح است و کرو کردن زمین وقف و زمین خراج دار جایز است هشتم انکه کرو
جهت دینی باشد که در ذمه ثابت باشد پس جایز نیست کرو کردن برای دینی که در
ذمت ثابت نباشد چون کرو کردن جهت دینی که خواهد کرفت و بجهت جنایتی
که بر شخصی بکند و برای اجرت کسی که او را کرفته باشد که بندهٔ کریخته او را از شهر
بر کردانید پیش از بر کردانیدن او و در کرو کردن غلام جهت مال کتابت میان مجتهدین
خلافست اقوی انست که جایز است نهم انکه کرو جهت دینی باشد که استیفای
ان دین از کرو ممکن باشد پس کرو کردن بر اجارهٔ متعلقه ببدن شخصی معین چون
خدمت او صحیح نیست چه اکر او بکریزد نمیتواند که کرو را بفروشد و شخصی دیکر را جهت
ان عمل اجاره کند **فصل دویم** در احکام کرو کردن بدانکه عقد رهن
قابل شرطست پس هر شرطی که منافی ان نباشد جایز است چون شرط کردن انکه کرو
در دست عادلی باشد یا انکه کرو کیرنده وکیل باشد در فروختن کرو در وعده در این
صورت کرو کننده او را از وکالت نمیتواند عزل کرد اما اکر کرو کننده بمیرد کرو باطل
میشود و اکر کرو کیرنده بمیرد کرو او باطل نمیشود بلکه بورثهٔ او منتقل میشود و اکر

معلوم نیست صدر دام ظله

احکام رهن

در کرو کردن شرطی کند که جایز نباشد چون شرط انکه منافع کرو از کرو کیرنده باشد صحیح نیست
و اکر شرط کند که منافع کرو نیز کرو باشد صحیح است و بعد از انکه کرو کننده چیزی را
کرو کند دیکر او را تصرفی که منافی دین کرو کیرنده باشد صحیح نیست چون فروختن
و هبه نمودن ان و دخول کردن بان مکر باذن کرو کیرنده و همچنین کرو کیرنده را
تصرف در ان صحیح نیست مکر باذن کرو کننده و وعده در کرو کردن شرط نیست اما
اکر شرط کند لازمست و اکر بعد از وعده کرو کننده از دادن دین امتناع نماید پس
اکر کرو کیرنده وکیل در فروختن باشد میتواند که کرو را بفروشد و دین خود را بر
دارد و زیادتی را باز دهد و اکر وکیل نباشد بی رخصت او نمیتواند فروخت
و اکر غایب باشد یا رخصت ندهد حاکم شرع او را بفروشد و دین او را بدهد
و اکر کرو کننده کرو کیرنده را اجازت دهد که کرو را پیش از وعده بفروشد جایز
نیست او را تصرف کردن در قیمت ان تا هنکام رسیدن وعده و اکر چیزی را کرو
کند که بسیار نماند جایز است که شرط کند که پیش از وعده بفروشد و بعضی از مجتهدین
بر این رفته اند که فروختن ان صحیح است و قیمت ان داخل کرو است و کرو در دست
کرو کیرنده امانت است پس اکر بی تقصیر او تلف شود ضامن نیست و قول قول
اوست در عدم تقصیر با قسم و قول قول کرو کننده است در قیمت کرو و مقدار
دین و اکر کرو تلف شود و کرو کننده چیزی دیکر بدهد محتاج بصیغهٔ دیکر نیست
و اکر دو متاع را جهت دو دین کرو کند هرکاه یکی از انها را بدهد هر دو را جهت
یک دین نمیتواند نکاهداشت و همچنین اکر دو دین باشد یکی با کرو و دیکری بی
کرو پس هرکاه دین با کرو را ادا نماید نمیتواند کرو را جهت دین بی کرو نکاهداشت
و هرکاه کرو کننده دین او را بدهد کرو بدهد کرو کیرنده را نمیرسد که کرو را به
فروشد و کرو کیرنده را نمیرسد که کرو کننده را تکلیف کند بانکه دین او را از غیر
کرو بدهد و اکرچه قادر بر ان باشد و کرو کیرنده حاضر کردانیدن کرو لازم
نیست پیش از کرفتن مال خود و اکرچه در مجلس حاکم باشد و انچه خرج حاضر ساختن
کرو شود بعد از دادن دین از مال کرو کننده است و اکر کرو حیوانی باشد بیمار
خرج او بکرو کننده تعلق دارد و نفقهٔ ان بر اوست و در بعضی احادیث واقع

علی اطلاقه معلوم نیست صدر دام ظله

شده که اکر قابل ان باشد که بر وسوار شوند یا شیر داشته باشد که بخورند جایزاست که
سوار شونده وشیر خورنده نفقهٔ اورا بدهد وقول اصحّ انست که تصرّف دران بی
اذن کرو کننده جایز نیست ونفقه براوست واکر کرو کیرنده نفقه کند از کرو کننده
بستاند مطلب سیم در شفعه کرفتن وان چنانست که دو شخص ملکی بمشاع
داشته باشند ویکی از ایشان پیش از دیکری مالك شده باشد هر کاه ان شخص
دیکر حصّه خود را بفروشد شریك سابق ان حصّه را مستحق میشود وانچه دیکری
قیمت ان میدهد همان قیمت او میدهد بسیزده شرط شرط اوّل انکه انچیزی را
که شریك فروخته باشد قابل نقل نباشد بحسب عادت زیرا که در انچه قابل نقل
وتحویل است شفعه نیست وبعضی از مجتهدین کفته که شفعه در حیوان نیز هست
وهر کاه زمین را بفروشند درخت خانه ودولاب بر تبعیّت دران شفعه میرود
شرط دوم انکه قابل قسمت باشد پس انچه قابل قسمت نباشد چون حمّام کوچك و
دکّانچهای کوچك ونهر وراه تنك شفعه ندارد شرط سیم انکه انچیز را قسمت
نکرده باشند چه هر کاه قسمت کرده باشند شفعه ندارد مکر انکه در نهر وراه شریك
باشند چه در اینصورت با قسمت نیز شفعه دارد هر کاه هر دو را باهم بفروشند
امّا اکر زمین را بی نهر وراه بفروشند در اینصورت نیز شفعه ندارد شرط چهارم انکه
زیاده از دو شریك نباشند وبعضی از مجتهدین برانند که در غیر حیوان زیاده از دو
شریك را شفعه میرسد امّا در حیوان زیاده از دو شریك را شفعه نمیرسد شرط پنجم انکه
حصّهٔ شریك بخریدن وفروختن منتقل شود بدیکری چه اکر بغیر خرید وفروخت چون
میراث یا هبه یا صلح منتقل شود شریك دیکر را شفعه نمیرسد وبعضی از مجتهدین
کفته اند که هبهٔ معوّضه شفعه دارد شرط ششم انکه کسی که شفعه میطلبد
جهود یا مرتد نباشد ومشتری مسلمان باشد پس هر کاه مشتری مسلمان باشد و
شریك جهود یا مرتد باشد شفعه نمیرسد واکر مشتری کافر باشد وکسی که شفعه می
خواهد مرتد باشد ایا اورا شفعه میرسد یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست وهمچنین
میانهٔ مجتهدین خلافست در انکه اکر بعد از عقد بیع شریك مرتد شود اورا شفعه می
رسد شرط هفتم انکه حصّهٔ شریکی که شفعه میطلبد وقف نباشد چه هر کاه وقف

ا
با قصد رجوع
واذن کرو
دهنده اکر
ممکن بوده
صدر دام ظلّه
العالی

باشد اورا شفعه نمیرسد وسیّد مرتضی رضی الله عنه کفته که هر کاه انکسی که وقف براو
شده یك کس بیش نباشد اورا شفعه میرسد ودر صورتیکه بیع وقف ولادی جایز است
چنانچه در باب وقف کذشت وشریك او شفعه میکیرد شرط هشتم انکه یکی از
دو شریك مقدّم باشد در خریدن وفروختن چه هر کاه هر دو بیکدفعه خریده وفروخته
باشند هیچ کدام را شفعه نمیرسد شرط نهم انکه ان شخصی که شفعه میطلبد میبایدکه
عالم بقیمت ان باشد وعالم بقیمتی که شریك او انرا فروخته است نیز باشد چه با جهالت
هر دو اورا شفعه کرفتن صحیح نیست شرط دهم انکه قادر باشد بر قیمت دادن وکرفتن
ان پس اکر قادر نباشد یا قادر باشد وقیمت ندهد شفعه ساقطست امّا اکر کوید که قیمت
انرا حاضر ندارم وغایبست صبر کن تا حاضر سازم مهلتش دهد تا زمانی که حاضر سازد
در ان زمان وسه روز دیکر مکر انکه در مهلت ضرری بمشتری رسد چه در اینصورت
شفعه ساقط است شرط یازدهم انکه در دست مشتری پیش از انکه شفعه بطلبد
تلف نشده باشد چه اکر تلف شده باشد شفعه ساقط است شرط دوازدهم
انکه طلب شفعه فی الفور کند چه اکر عالم باشد بفروختن شریك وطلب شفعه نکند یا
انکه بعد از دانستن فروختن شریك حصّهٔ خود را نیز بفروشد شفعه در اینصورت
ساقطست واکر طالب شفعه غایب باشد یا طفل یا دیوانه یا بیمار یا بیهوش یا محبوس
باشد شفعهٔ ایشان ساقط نمیشود بلکه هر کاه عالم شوند میرسد ایشانرا که شفعه
بکیرند وولیّ طفل ودیوانه با صرفه وغبطهٔ ایشان شفعه میکیرد شرط سیزدهم انکه در
وقت کرفتن انچیز بکوید که کرفتم این زمین را مثلا بشفعه چه اینقول بجای عقد بیع است
ومحتاج بعقد بیع جدید نیست واکر مشتری در انچیز تصرّف کرده باشد مثل انکه
انرا فروخته باشد شریك را میرسد که انرا باطل سازد واز انکس بکیرد وانچه از منافع
بهم رسد پیش از انکه شریك شفعه بطلبد مال مشتریست وشفعه ساقط نمی شود به
پشیمان شدن مشتری از خریدن یا ردّ کردن بایع بواسطهٔ عیب وشفیع میتواند که انرا
بشریك ردّ کند جهت عیب یا جاهل بودن او بعیب امّا اکر ردّ نکند تفاوت قیمت
انرا از بایع نمیتواند کرفت مکر انکه مشتری ان تفاوت را از بایع کرفته باشد واکر
میانهٔ کسی که شفعه میخواهد ومیانهٔ مشتری نزاع شود در انتقال او به بیع یا بمیراث

ا
احوط نکرفتن
شفعه است
در اینصورت
صدر دام ظلّه

۲
معلوم نیست
صدر دام ظلّه

یا بهبه پس اگر گواه نداشته باشد قول قول مشتریست بر نفی استحقاق شفعه و قول قول
مشتریست در قیمت با قسم بر قول مشهور و اگر هر دو گواه داشته باشند گواه مشتری
مقدمست **مطلب چهارم** در بیان توابع بیع کردن و در آن نه فصل است
فصل اول در منع جماعتی که حاکم شرع ایشانرا از مال ایشان منع نموده باشد
بسبب تعلق حق غیری بمال ایشان یا جهت حفظ مال ایشان از ضایع شدن و آنها ده
قومند قوم اول طفلان چه ایشان از مال خود ممنوعند تا وقتیکه بالغ و صاحب رشد
شوند و بالغ شدن در مردان بیکی از سه چیز است پانزده ساله شدن یا موی درشت
بر پشت زهار ایشان بر آمدن یا محتلم شدن و در زنان بدو چیز نه ساله شدن
یا حیض دیدن و صاحب رشد وقتی که میشوند که ایشانرا آزمایش کنند باینکه
به بینند که مال خود را در چیزهای صحیح صرف میکنند یا نه قوم دوم دیوانگان
و ایشان از مال خود ممنوعند تا آنکه عاقل شوند و ولی اطفال و دیوانگان
پدر است و جد پدری هر چند بالا روند و اگر هر دو جمع شوند هر دو در ولی
بودن شریکند و اگر ایشان نباشند که پدر یا جد او را وصی کرده باشد و
هرگاه او نیز نایاب باشد حاکم شرع ولی است یا امینی که حاکم او را نصب نماید
قوم سیم سفیهان چه ایشان نیز از مال خود ممنوعند تا آنکه سفاهت ایشان
بر طرف شود و اگر عقلی داشته باشند و بر طرف شده باشد ولی ایشان جماعت مذکوره
اند و اگر سفیه بالغ شده باشد ولی ایشان حاکم شرع است و هرگاه سفاهت ظاهر
شود از مال خویش ممنوعند خواه حاکم شرع ایشانرا منع کرده باشد از مال ایشان و
خواه نکرده باشد اما هرگاه سفاهت بر طرف شود تا حاکم شرع حکم نکند منع ایشان بر
طرف نمیشود و بعضی از سنیان بر این رفته اند که هرگاه سفیه بیست و پنجساله شود
دیگر در مال خود تصرف میتواند کرد اگر چه سفیه باشد و بر سفیه هرگاه پیش از
سفاهت حج واجب شود میتواند که حج واجب خود را بفعل آورد بشرط آنکه خرج راه
حج را بدیگری بسپارند و حج نیز میتواند کرد هرگاه خرج سفر و حضر او برابر باشد
و اگر خلاف کند سوگند یا نذر خود را کفارهٔ آن روزه گرفتن است قوم چهارم
بیمارانی که در آن مرض فوت شوند چه ایشان از زیاده بر سه یک مال خویش ممنوعند

[illegible]

۲ احوط جمعست میانهٔ حاکم شرع و جماعت مذکورین صدر دام ظله

۳ علی الاحوط صدر دام ظله

باینمعنی که اگر کسی تومان داشته باشند و بکسی ببخشد ده تومان آن صحیح است و
باقی باطل است قوم پنجم جماعتی که متاعی فروخته باشند چه ایشان از تصرف در
قیمت آن متاع ممنوعند تا آنکه متاع را تسلیم مشتری نمایند قوم ششم جماعتی که متاعی
خریده باشند و قیمت آنرا نداده باشند چه ایشان نیز ممنوعند از تصرف در آن
متاع تا قیمت آنرا ندهند قوم هفتم غلامانی که آقاهای ایشان با ایشان قرار کرده
باشند که مبلغی معین بدهند و آزاد شوند چه ایشان از آنچه پیدا کنند سوای
نفقه و آنچه با قا میدهند ممنوعند تا آنکه آنچه آقا با ایشان قرار داده باشد بدهند
قوم هشتم جماعتی که از دین اسلام برگردیده باشند و پدران ایشان کافر بوده
باشند چه ایشان از مال خود ممنوعند تا آنکه مسلمان شوند قوم نهم جماعتی که
مال خود را جهت دینی پیش کسی گرو کرده باشد چه ایشان از تصرف در آن مال ممنوعند
تا وقتی که دین را بدهند قوم دهم مفلسانی که مالهای ایشان از قرض خواهان ناقص
باشد چه ایشان از تصرف در مال خود سوای نفقه و جامهٔ خود و اهل و عیال واجب
النفقه خود ممنوعند بچهار شرط اول آنکه قرض خواهان پیش حاکم شرع ثابت شده
باشد دوم آنکه وعده قرض ایشان رسیده باشد سیم اموال ایشان از قرض
قرض خواهان ناقص باشد چهارم آنکه قرضخواهان از حاکم التماس کنند که ایشانرا
از مالشان منع کند چه بعد از این چهار شرط حاکم شرع جمیع اموال ایشانرا قیمت مینماید
و بر قرض خواهان فراخور قرض ایشان قسمت میکند باینطریق که مفلسان و قرضخواهانرا
حاضر میسازد و قرضخواهانی که گروی داشته باشند گرو را بفروشد و بعوض قرض او
میدهند و قرضخواهان دیگر را در آن دخلی نیست و صاحبان متاعی اگر متاع ایشان
موجود باشد مخیر میسازد ایشانرا اگر اختیار متاع خود کنند یا آنکه با قرضخواهان
شریک باشند بعد از آن جماعتی که مفلس بر ایشان جنایتی کرده باشد حق ایشانرا بدهد
آنگاه حیوانی که محتاج بنفقه باشند اول بفروشد و بنده پس از آن متاع قماش و منقولات
را بفروشد آنگاه زمین بفروشد و خدمتکاران مفلس و خانهٔ او را نمیتوان فروخت هرگاه
محتاج بآنها باشد و آیا بعد از فروختن چیزهای مفلس و بقرض خواهان او دادن منع
که حاکم شرع او را کرده زایل میشود یا محتاجست بحکم حاکم میانهٔ مجتهدین خلاف است

۱ احوط تصالح و تراضی است صدر دام ظله

واقرب آنست که بمجرد قسمت منع برطرف میشود و قرضخواهان نمیرسد که بعد از آنکه آنچه داشته از او گرفته باشند او را تکلیف نمایند که برای ایشان کار کند و اگرچه صاحب کسب باشد یا آنکه کسی چیزی باو ببخشد تکلیفش نمایند که قبول کند یا جهت ایشان قرض نماید و همچنین تکلیف نمیتوان کرد زنان را بشوهر کردن بواسطهٔ گرفتن مهر از ایشان و جایز نیست حبس کردن او بعد از قسمت کردن اموال بلکه واجبست که او را مهلت دهند تا آنکه حق سبحانه و تعالی او را مستغنی گرداند **فصل دوم** در ضامن شدن و آن بر سه قسمست اوّل متعهّد شدن که بر ذمهٔ شخصی باشد و شروط آن هفت است اوّل ایجاب چون ضَمِنتُ عَنهُ یعنی ضامن شدم از فلان شخص برآنچه در ذمهٔ اوست و آنچه صریحاً دلالت بر آن کند و با قدرت تلفظ کتابت و اشارت کافی نیست امّا از اخرس اشارت و کتابت کافیست دوم قبول کسی که او را ضامن میسازد و بعضی از مجتهدین گفته اند که رضای او کافیست اگرچه بلفظ نگوید امّا رضای کسی که از جانب او ضامن میشود دخل ندارد و لیکن اگر بی رضای او ضامن شود مالی که بسید رجوع باو نمیتواند کرد امّا اگر برضای او ضامن شود رجوع میکند و اگر کسی که بواسطهٔ مال او ضامن شده چیزی بضامن بخشد ضامن نمی تواند از آنکس که جهت او ضامن شده بگیرد و فوریّت قبول شرط نیست سیّم آنکه ضامن بالغ و عاقل و جایز التصرف و مختار باشد پس ضمان طفل و دیوانه و سفیه و مغمی علیه و بیهوش و خفته صحیح نیست چهارم آنکه ضامن آزاد باشد چه ضامنیّت بنده بی اذن مولی صحیح نیست و بعضی از مجتهدین برآنند که صحیح است و بعد از آزادی میدهد و با اذن مولی ضمان او صحیح است و تعلّق بذمّت بنده میگیرد نه بمال مولی و بعضی از مجتهدین گفته اند که تعلّق بمال مولی میگیرد پنجم آنکه ضامن مالدار باشد یا آنکه کسیکه جهت مال او ضامن می شود در وقت ضامن شدن عالم بمفلسی او باشد امّا استمرار مالداری ضامن شرط نیست پس اگر در اثنای ضامن شدن مال او تلف شود ضمان باطل نمیشود ششم آنکه ضمان را معلّق بشرطی نسازد چه اگر معلّق بشرط سازد صحیح نیست امّا اگر ضمان را معلّق بشرطی نسازد لیکن دادن مال را معلّق بر شرط سازد صحیح است هفتم آنکه مالیکه ضامن متعهّد آن میشود میباید که در ذمهٔ آنکسی که از و ضامن میشود ثابت باشد پس اگر

مشکل است پس ترک احتیاط ننمایند صلی دام ظله

حکم ضمان

در ذمهٔ او ثابت نباشد ضمان صحیح نیست چون ضمان مال جعاله پیش از فعل و ضمان مال کتابت و ضمان مال امانت و ودیعت و مال شرکت و مضاربت و بعد از آنکه شروط ضامنیّت بهم رسد منتقل میشود مال از ذمهٔ آن شخصی که از جانب او ضامن شده است بذمهٔ او و ضمان حال و موجّل جایز است و در موجّل اگر ضامن بمیرد ضمان موجّل حال میشود و جایز است که شخصی از ضامن ضامن شود و همچنین از و قسم دوم حواله چه حواله نیز انتقال مال است از ذمتی بذمتی دیگر و شروط آن شش است اوّل ایجاب چون اَحَلتُكَ بِالدَّینِ الفُلانی عَلی فُلانٍ یعنی حواله کردم ترا بقرض تو بر فلانکس دوم قبول چون قَبِلتُ و قبول حواله بر مالدار واجب نیست و بعضی از مجتهدین برآنند که قبول حواله بر مالدار واجبست و احادیثی که بدین مضمون وارد شده محمول بر استحبابست سیّم رضای آنکس که حواله میکند و کسی که او را حواله کرده و کسی که حواله بر او کرده باشد چهارم آنکه حق ثابت باشد در ذمهٔ کسی که حواله میکند پس حواله کردن چیزی که بقرض خواهد گرفت صحیح نیست پنجم آنکه معلّق نسازد حواله را بر شرط ششم آنکه عالم باشد بقدر دین و هرگاه شروط حواله متحقّق شود منتقل میشود مال از ذمهٔ کسی که حواله میکند بذمهٔ کسی که حواله بر او میکند و حواله آنکسی که حواله بر او کرده شده است بر کسی دیگر جایز است و همچنین بر کسی دیگر و حواله بغیر جنس جایز است چنانچه اگر بر ذمهٔ او درهم باشد بدنانیر حواله کند قسم سیّم کفالة و آن ضامن شدن بدن شخصی است که بر او حقّ غیری ثابت باشد و شروط آن پنج است اوّل ایجاب چون کَفَلتُكَ یعنی کفیل شدم جهت تو فلانی را دوم قبول کسی که از برای او کفیل میشود و بعضی از مجتهدین رضای کسیکه ضامن او میشود شرط کرده اند سیّم تعیین آنکسی که ضامن بدن او میشود پس اگر گوید که ضامن بدن یکی از دو شخص شدم صحیح نیست و همچنین تعیین مدّت ضمان جایز است چهارم آنکه ضمان را معلّق بر شرط نسازد چه اگر معلّق بر شرط سازد باطلست پنجم آنکه بر او حدّ نباشد چه کفیل شدن کسیکه بر او حدّ لازم باشد صحیح نیست و بعد از آنکه این شروط بهم رسد کفیل شدن صحیح است و کفیل شدن حال و موجّل جایز است و همچنین بوعده نیز هرگاه وعده مشخص باشد و هرگاه عقد کفاله مطلق واقع شود منصرف بحال میشود و بتسلیم کردن آنشخصی که

احکام حواله

احکام کفالت

ضامن بدن او شده کفیل بری الذمه میشود بشرطیکه در وقت تسلیم کردن ظالمی نباشد
که او را برهاند چه درین وقت بتسلیم کردن بری از او نمیشود و بری الذمه نمیشود بتلف
شدن انچیزی که بر ذمّه او باشد و اگر از حاضر ساختن او امتناع نماید حاکم شرع
او را حبس فرماید تا او را حاضر کرداند یا انچه در ذمّهٔ اوست از عهده بیرون آید
و بعد از گرفتن انچه بر دست و بود بر اوست ضامن رجوع میکند بر انکسی که ضامن
بدن او شده و اگرچه باذن او ضامن نشده باشد و اگر ان شخص بگریزد یا غایب شود غایب
شدنی که خبر او منقطع شده باشد آیا ضامن را لازمست که انچه بر ذمّهٔ اوست بدهد
یا نه میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلافست اقرب آنست که میباید داد و اگر غایب
شدن و بطریقی نباشد که خبر او منقطع شده باشد ضامن را مهلت دهد تا او را حاضر
سازد و در حکم ضامن شدنست رها کردن قرضدار کسی را از دست و از روی قهر و
غلبه چه درینصورت بر او لازمست که او را رد کند یا انچه بر اوست بدهد و باطل
میشود کفالت بمردن کسی که ضامن بدن او شده باشد و درینصورت دادن مالی
که بر ذمّه او بوده ضامن را لازم نیست و حاضر ساختن مرده بر او لازم نیست مگر انکه
حاضر ساختن ان مرده جهت گواهی دادن بر او باشد چه درینصورت حاضر ساختن
مرده بر او لازمست اگرچه او را دفن کرده باشند و اگر ضامن بمیرد آیا بر ورثه او لازمست
که ان شخص را حاضر سازند یا نه مجتهدین را درین دو قول است **فصل سیم**
در بیان صلح کردن و ان عقدیست که شارع انرا وضع کرده است جهت قطع نزاع و آن
بر سه قسمست **قسم اوّل** میانهٔ مسلمانان و اهل کتاب چنانچه در بحث جهاد با
کفار مذکور شد **قسم دوم** میانهٔ زن و شوهر چنانچه در بحث طلاق
خواهد آمد **قسم سیم** میانه دو خصم در اموال و صلح عقدیست لازم و
شروط ان شش است اوّل ایجاب چون صالحتك هذا بهذا یعنی مصالحه کردم فلان
دعوی را با تو بمبلغ معیّن مثلاً دوم قبول چون قبلت و هر چه دلالت کند بر رضای بر
ایجاب سیم انکه ایجاب و قبول از بالغ عاقل رشید مختار جایز التصرف واقع شود پس
مصالحهٔ طفل و دیوانه و سفیه و کسی که او را باکراه بر ان دارند یا مست یا بیهوش باشد
یا کسی که حاکم شرع بسبب فلاس از مالش او را منع کرده باشد بواسطهٔ قرضخواه صحیح

۱ معلوم نیست صدر دام ظلّه

۲ معلوم نیست صدر دام ظلّه

صلح کردن

نیست چهارم انکه صلح بر چیزی واقع شود که عوض ان توان گرفت پس اگر عوض نتوان
گرفت صحیح نیست چون صلح کردن با زن تا انکه اقرار کند زوجیّت او چه درینصورت
اگر ان زن چیزی دهد که او ترک دعوی کند جایز نیست پنجم انکه با عوض واقع شود
پس اگر صلح بی عوض واقع شود صحیح نیست و همچنین اگر بر عوضی واقع شود که حق غیری باشد
نیز باطلست ششم انکه صلح بر حلال ساختن حرام و حرام ساختن حلال واقع نشود چه همچنین
صلح باطلست و در صلح طلا و نقره قبض در مجلس شرط نیست چه ان مخصوص بیعست چنانکه
گذشت و بعد از انکه این شروط بهم رسد صلح لازم میشود چه ان عقدیست لازم از هر دو
طرف و صلح عقدیست بسر خود و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که تابع بیع است هرگاه در ان عینی
منتقل شود و فرع اجاره است هرگاه در ان منفعتی منتقل شود و فرع هبه است هرگاه در ان عینی
منتقل شود بی عوض و فرع ابرا است هرگاه در ان اسقاط حقّی شود و فرع عاریتست هرگاه در ان
منفعتی منتقل شود بیعوض و صلح همچنانکه با اقرار جایز است با انکار نیز جایز است و در حالت
انکار مستلزم اقرار نیست خلاف مر سنیان را که گفته‌اند که صلح کردن با انکار اقرار را لازم دارد و صحیحست
صلح کردن بر عین بعین و بر منفعت بمنفعت و بر عین بمنفعت و منفعت بعین خواه جنس انچه
دعوی میکند و بغیر جنس ان و جایز است صلح کردن بزیاده از قیمت متاعی که نزاع در ان
کنند و بکمتر از قیمت ان و همچنین صحیح است صلح کردن بچیزی حال از چیزی که
بوعده باشد و بوعده از چیزیکه حال باشد

باب دهم از کتاب جامع عباسی

در بیان اجاره دادن و عاریت نمودن و احکام غصب کردن و توابع ان و در ان چهار
مطلبست **مطلب اوّل** در اجاره دادن و در ان سه فصلست **فصل
اوّل** در شروط اجاره بدانکه اجاره مالك ساختن منفعت معلوم است مر شخصی را
بعوض معلومی و شروط ان پانزده است اوّل ایجاب چون اجرتك هذا بهذا یعنی اجاره
دادم بتو فلان زمین را بمبلغی معیّن مثلاً و بلفظ عاریت و بیع صحیح نیست اگرچه
قصد اجاره کنند **دوم** قبول چون قبلت و انچه دلالت کند برضای بر
ایجاب **سیم** انکه هر یك از موجر و مستاجر بالغ و عاقل و مختار و جایز التصرف

۱ معلوم نیست صدر دام ظلّه

در اجاره دادن

باشند پس اجارهٔ طفل و دیوانه و عاقل و مست و بیهوش و خفته و کسیکه او را باکراه
بران دارند صحیح نیست و مفلس اگر چیزی را باجاره دهد صحیح نیست امّا اگر خود را
باجاره دهد صحیح است **چهارم** آنکه آنچه اجاره میکنند چیزی باشد که آنرا توان
دید یا وصف آن توان کرد بنوعیکه جهالت از و برطرف شود پس در اجاره دادن
حمّام مثلاً ناچار است از دیدن خانهای آن و بزرگی و کوچکی صحن آن و تون و جائی
که خاکستر و آب خانه ریزند و طهارتخانه و مصرف آب آن یا وصف کردن آن حمّام بنوعی
که جهالت از و برطرف شود و در اجاره زمین ناچار است از دیدن یا وصف کردن
که جهالت برطرف شود و تعیین منفعت از زراعت و غیر آن در اجارهٔ حیوان لابدّ است
از تعیین مدّت راکب و تعیین مرکوب بمشاهده یا بوصفی که جهالت برطرف کرد
و ذکر منازل و حمل نفقه و تقدیر آن و دیدن آنچه کم شود هر روز باکل معتاد لازم
نیست مگر باشرط و امّا اگر کم شود بی اکل یا با اکل غیر معتاد بر داشتن بدل آن لازم
است اگرچه شرط عدم ابدال کرده باشد **پنجم** آنکه آنچه باجاره میدهند چیزی
باشد که اصل او باقی ماند و از و نفع گیرند پس اجاره درخت جهت خوردن میوه
آن و هیمه جهت سوزانیدن و طعام جهة خوردن و گوسفند جهة خوردن گوشت و شیر او
صحیح نیست امّا در اجاره گرفتن دایه جهة شیر دادن طفل میانه مجتهدین خلافست اقرب
آنستکه جایز است و آیا جایز است که گوسفند را اجاره کنند جهة شیر دادن بره در این نیز میانه
مجتهدین خلافست اقرب آنستکه که جایز است و همچنین اجاره کردن بوهای خوش که بوئیدن کم
نشود جایز است و همچنین اجاره حمّام جهة نشستن در آن جایز است و ریختن آب تابع آنست و آیا
اجاره کردن چاه جهة آب کشیدن جایز است یا نه میانه مجتهدین در این خلافست **ششم** آنکه آنچیزی را
که اجاره میکنند باید که منفعت آن منتقل باشد و در اجاره کردن سیب جهة بوئیدن
و درخت جهت نشستن در سایه آن میانه مجتهدین خلافست امّا اجارهٔ درخت جهت
خشک کردن رخت بر آن صحیح است **هفتم** آنکه آن منفعت مباح باشد پس اگر خانه را
جهة ریختن شراب اجاره کنند صحیح نیست **هشتم** آنکه منفعت مملوک باشد پس اجاره دادن
کسی ملکی را که از دیگری غصب کرده باشد صحیح نیست **نهم** آنکه نفع گرفتن از آن چیزیکه
اجاره میگیرند ممکن باشد پس اجاره نمودن زمین بی آب جهت زراعت کردن صحیح نیست

وهمچنین اجاره نمودن گوسفند جهت شیار کردن زمین بعوض گاو یا جهت بار برداشتن
عوض شتر صحیح نیست چه انتفاع در این دو صورت ممکن نیست **دهم** آنکه قادر باشد
بر تسلیم آن پس اجاره حیوان و بندهٔ گریخته در مدّتی که گریخته باشد صحیح نیست **یازدهم**
آنکه منفعت چیزی نباشد که بحسب شرع و عرف از آن ممنوع باشند پس اجارهٔ
شخصی جهت کندن دندانی که درد نمیکند یا جنب و حایض جهت جاروب کردن مسجد
صحیح نیست امّا اگر اجاره کنند جهت کندن دندانی که درد میکند صحیح است و هم
چنین صحیح نیست اجاره کردن کافر مصحف را جهت نظر کردن در آن و مسلمان را جهة
خدمت کردن **دوازدهم** آنکه ممکن نیست که مستاجر را منفعت حاصل شود پس اجاره
کردن که حجّ بر او واجب باشد جهت حجّ کردن از غیر صحیح نیست **سیزدهم** آنکه منفعت
معلوم باشد چون خیاطی کردن مشخّص پس اگر مجهول باشد صحیح نیست **چهاردهم** آنکه
عوض منفعت معلوم باشد بمشاهده آن یا بوصفی که جهالت را برطرف سازد و اگر
قابل کیل و وزن باشد بکیل و وزن آوردن پس اگر مجهول باشد صحیح نیست
پانزدهم آنکه عوض منفعت عیب نداشته باشد چه اگر عیب داشته باشد
مخیّر است میانهٔ فسخ و امضای با ارش عیب و هرگاه این شروط متحقق شده باشد
اجاره لازمست و فسخ آن نمیشود مگر بباطل شدن عینی که اجاره کرده باشد چون
خراب شدن خانه و غرق شدن زمین در آب و گریختن کسی که او را باجاره گرفته اند
خواه تلف پیش از قبض باشد و خواه بعد از قبض و چون ساکن شدن دزدان در
حال آمدن دلالک و باطل نمیشود بمنع کردن مؤجر مستأجر را از تصرّف کردن در عین
و غصب نمودن عین پیش از قبض و مفلس بودن مستاجر و خلافست میانهٔ مجتهدین
که آیا اجاره بموت یکی از موجر و مستاجر باطل میشود یا نه بعضی گفته که باطل میشود و
بعضی بر آنند که باطل نمیشود خواه پیش از استیفای منفعت باشد و خواه بعد از آن
و بعضی گفته اند که بموت مستاجر باطل میشود نه بموت موجر و استاد فقیر اعنی
شیخ الطایفه بهاء الملّة والدّین محمّد العاملی طاب ثراه در این مسئله متوقّف بود
جهت تعارض ادلّه و اگر موقوف علیه باشد و بمیرد پیش از انتهای مدّت اجاره
میانهٔ مجتهدین در این خلافست بعضی برین رفته که اقرب آنست که باطلست[2] و مستاجر

۱/ ظاهر آنست که [illegible] باطل [illegible] نشدن بموت [illegible] مد ظله

۲/ ولی دور نیست که باجازه [illegible] بعد از او [illegible] مد ظله

برای بقیهٔ اجرت بورثهٔ موجر رجوع میکنند و در این مسئله نیز استاد فقیر اعنی شیخ الطایفه
بهاء الملة والدین محمد العاملی طاب ثراه متوقف بود جهت تعارض ادله و باطل نمیشود
اجاره بفروختن عین امّا اگر مشتری جاهل باجاره باشد مخیّر است در فسخ و امضا
واگر اجیر معیّن بیمار شود اجاره باطل میشود امّا اگر معیّن نباشد یا معیّن باشد و
مضمون باشد باطل نمیشود والزام میکنند او را و اجاره گرفتن شخصی جهة کردن انکار
و بمجرّد عقد موجر مالک اجرت میشود و مستاجر مالک منفعت امّا تسلیم اجرت موقوف
است بر تسلیم عین و اگر اجرت بر عمل باشد بعد از انقضای عمل اجرت لازمست و در حکم
تسلیم عین است دادن موجر آن عین را و نگرفتن مستاجر و هرگاه مدّتی بگذرد که انتفاع
از آن عین ممکن باشد و مستاجر منتفع نشود اجرت ثابت میشود و امّا نفقهٔ کسیکه به
اجرت میگیرند و علیق چاروائی که کرایه میکنند و آب دادن او بر کسی است که او را
اجاره کرده یا بر صاحب اوست سایر مجتهدین در اینمسئله خلافست اقرب آنست
که بر صاحب چاروا است و بر آن کسی که اجیر شده نه بر آنکه اجاره کرده امّا ما یحتاج
چاروای اجاره از زین و لجام بر کسی است که با اجاره میگیرد و سنّت است که اجرت
اجیر را پیش از گرفتن مشخّص کند و هنوز عرق او خشک نشده باشد که باو دهند
و مکروه هست چیزی که بتقصیر در دست او فوت شود در وجه اجرت او حساب کنند

فصل دوّم در آنکه در چند موضع اجاره حرامست و در چند موضع مکروه
و در چند موضع جایز بدانکه در پانزده موضع اجاره حرامست و در هشت
موضع مکروه و در شانزده موضع جایز امّا در پانزده موضعی که حرامست اوّل
اجارهٔ کسی جهت ساختن شطرنج و نرد و آلات قمار و لهو دوّم اجارهٔ کسی که سرود
بباطل کند سوای عروسی که در آن جایز است سیّم اجارهٔ کسی جهت برداشتن شراب
یا مردار یا خوک جهت خوردن امّا اگر از برای سرکه کردن باشد یا آنکه مرده را از محلّه
جهت بوی بد بردارد صحیح است و همچنین است برداشتن شراب جهة جهود چهارم
اجارهٔ کتابت کنند جهة نوشتن شعر باطل و کتب اهل ضلال جهت غیر نقض و حجّت
بر ایشان پنجم اجاره دادن خانه بجهود که در آن عبادت کنند یا شراب بگذارد و
همچنین اگر خانه را بمسلمان اجاره دهد جهت شراب گذاشتن ششم اجاره

احوط عدم توقف تسلیم اجرت است بر تسلیم عین و بر عمل صدر دام ظله

دادن سگ گیرنده و خوک هفتم اجاره دادن خروس که بنماز بیدار کند هشتم اجاره
گرفتن کسی جهت پیشنمازی کردن و قضا نمودن و اذان گفتن و غسل و کفن و دفن
مردگان امّا ارزاق از بیت المال کردن ایشان جایز است نهم اجاره دادن زمینی که
آب بر آن ننشیند جهت زراعت کردن دهم اجاره دادن زمین بانچه از آن زمین
بیرون آید یازدهم اجاره دادن طفل و مجنون و سفیه و مفلس دوازدهم اجارهٔ
گوسفند نر که بر ماده اندازند امّا اگر برای صاحب گوسفند هدیه بیاورند حلال است
سیزدهم اجارهٔ کسی جهت ساختن صورتهای سایه دار چهاردهم اجارهٔ شخصی
جهت تعلیم قدر واجب از قرآن و معارف الهی و مسائل شرعیّه پانزدهم اجاره دادن
نفس خود را جهت حج کسیکه حج بر او واجب باشد و امّا آن هشت موضعی که مکروه هست
اوّل اجارهٔ مسلمان جهت خدمت جهود دوم اجاره بر تعلیم قرآن غیر واجب چهارم
اجارهٔ کسی برای پاک کردن طهارتخانه پنجم اجارهٔ شخصی جهت گریه کردن بباطل
امّا جهة نوحه بحق جایز است ششم اجاره دادن نفس خود را جهت زایانیدن زنان
بشرط اجرت هفتم اجارهٔ حجّام جهت ختنه کردن هشتم اجاره دادن کنیز
بغیر امین و امّا شانزده موضعی که جایز است اوّل اجارهٔ مصحف جهت حفظ و نظر
کردن و همچنین اجارهٔ کتب فقه و حدیث و آداب عبادت دوّم اجاره گرفتن
کتابت کننده جهت تعلیم شعر مباح و علم حساب و نوشتن خط سیّم اجاره
کردن کسی جهت هر عمل مباحی که خواهد چهارم اجاره کردن شخصی جهت حج که بر او
حج واجب نباشد پنجم اجاره کردن کسی برای ساختن مسجد و پل ششم اجاره
کردن جهت نماز میت هفتم اجاره کردن قنات جهت زراعت کردن بآب آن هشتم
اجارهٔ عقار یعنی زمینها نهم اجارهٔ زیور جهت زینت دهم اجاره درهم و دینار
جهت نظر کردن و زینت یازدهم اجاره رخت جهت زینت دوازدهم اجارهٔ درخت
برای خشک کردن رخت بر آن یا نشستن در سایهٔ آن سیزدهم اجارهٔ چهار
پایان جهت خورد کردن کندم و جو و غیره چهاردهم اجاره خانه جهت مسجد کردن
و رخت برای نماز گذاردن در آن پانزدهم اجاره کردن چاه جهت آب کشیدن
از آن و بعضی از مجتهدین این را جایز نمیدانند شانزدهم اجاره سگ شکاری و باز

احکام اجاره کردن

وچرغ و پارس جهت شکار **فصل سیم** در احکام اجاره کردن بدانکه مستاجر امین است پس با تلف کردن عین ضامن نیست واکر شرط ضمان کند در عقد فاسد میشود ودر هجده موضع ضامنست اوّل با تعدّی وتقصیر وخلافست میانه مجتهدین که ضامن قیمت روز تقصیر است یا روز تلف اصحّ انست که ضامن قیمت روز تلفست دوّم کازر اکر جامه را پاره کند ضامن است واکر جامهٔ کسی را بسبب اشتباه بدیکری دهد نیز ضامن است سیم حمّال اکر چیزی را بشکند ضامنست چهارم ساربان ضامن است چیزی راکه تلف کند پنجم ملّاح اکر در حفظ کشتی تقصیر کند ضامن است ششم طبیب هفتم کحّال هشتم بیطار نهم اجیر انچه را عمل کرده اکر جهت کرفتن اجرت نکاهدارد و تلف شود ضامن است دهم معلّم اطفال اکر چه برای تادیب اطفال را بزند بحدّیکه بجنایت رسد ضامن است یازدهم کسیکه ختنه میکند اکر قطع حشفه کند یا بی اذن ولی طفل او را ختنه نماید و سرایت کند بجنایت طفل ضامنست دوازدهم اکر کسی را بجهه کندن دندان که درد کند اجاره کنند واو دندان صحیح را بکند ضامنست سیزدهم خیّاط انچه را ضایع کند از جامه ضامنست چهاردهم طبّاخ انچه را ضایع کند ضامنست پانزدهم جولاه انچه را ضایع کند ضامنست شانزدهم خبّاز اکر نان را بسوزاند ضامنست هفدهم چوپان کوسفند اکر خواب کند وغافل شود وتقصیر کند در حفظ کوسفندان انچه ضایع شود از کوسفند ضامنست هجدهم حمّامی اکر چیزی باو بسپارند واو در حفظ ان تقصیر کند وتلف شود ضامنست واکر میانه موجر ومستاجر نزاع واقع شود در اصل اجاره قول قول منکر اجاره است با قسم ودر ردّ کردن ان قول قول مالکست با قسم ودر هلاک شدن متاع قول قول مستاجر است با قسم ودر کیفیت اذن در فعل قول قول مالکست ودر قدر اجرت قول قول مستاجر است ودر مدّت اجاره قول قول موجر است ودر تعدّی قول قول مستاجر است **مطلب دوّم** در بیان عاریت دادن وامانت نزد کسی سپردن ودران دو فصل است **فصل اوّل** در عاریت دادن وان عقدیست جایز و هریك از ایشان

احکام عاریت دادن

از ایشان که میرسد رجوع کردن الّا در دفن میّت مسلمان که در ان رجوع بعد از دفن جایز نیست چه شکافتن قبر حرامست تا انکه استخوان او پوسیده شود وبعضی از مجتهدین استثنا کرده اند چیزی را که رجوع کردن بان ضرر رسد بکسی که انرا عاریت کرده چون پارچه چوبی که جهت بستن رخنهٔ کشتی بعاریت کرفته باشد در دریا رجوع بان نمیرسد چه ان موجب ضرر است وشروط ان هفت است اوّل ایجاب وان هر چیزیست که دلالت کند بر عاریت کرفتن چیزی از کسی واشارت وایما نیز در ان کافیست دوّم قبول وان رضای با یجابست خواه قولی مثل انکه قبول دارم وخواه فعلی چون کرفتن بعاریت سیم انکه کسی که عاریت میدهد ومیکیرد باید که بالغ وعاقل وجایز التصرّف باشد پس عاریت طفل ومجنون بی اذن ولیّ ایشان وسفیه وبنده بی اذن مولی وکسی که او را باکراه در ان دارند صحیح نیست چهارم انکه کسی که عاریت میدهد مالك باشد پس عاریت مستاجر صحیح است وعاریت غاصب صحیح نیست پنجم انکه ان چیزی را که بعاریت میکیرند میباید که عینی باشد که اصل ان باقی باشد وان منتفع توان شد چون عاریت کرفتن سك وپارس جهت شکار وکربه برای کرفتن موش وکوسفند نر بواسطهٔ جهاندن بر کوسفند ماده وعاریت کردن طعام ومیوه جهة خوردن صحیح نیست امّا اکر کوسفند را برای شیر دادن عاریت کنند مجتهدین انرا استثنا کرده اند ودر غیر کوسفند خلافست اقوی انست که مخصوص کوسفند است ششم انکه کسی که عاریت میکند میباید که اهلیّت ان داشته باشد که باو توان داد پس اکر کسی که احرام بسته باشد جهت حجّ عاریت شکار کند صحیح نیست هفتم انکه عاریت کرفتن جهت نفع حرام نباشد پس عاریت کرفتن خانه جهت ریختن شراب در ان جایز نیست وعاریت کرفتن کنیز جهت تمتّع کرفتن از و بغیر انکه لفظ تحلیل یا اباحت کوید جایز نیست ومکروهست عاریت کردن پدر و مادر غلام مر اجهت خدمت کردن ان غلام وانچه بعاریت میکیرند امانت است در دست عاریت کیرنده پس اکر بی تقصیر تلف شود او ضامن نیست اکر چه بسبب استعمال کردن ناقص شود مکر انکه شرط ضمان با تلف کرده باشد یا انکه انچه بعاریت کرفته طلا ونقره باشد چه بتلف انها ضامنست خواه سکّه دار باشد

البته رجوع نمایند صدیر دام ظلّه

وخواه بی سکه واکر میانهٔ عاریت دهنده وکیرنده در تلف متاع شود قول قول عاریت
کیرنده است با قسم واکر دعوی رد کردن نماید قول قول عاریت دهنده است با قسم
فصل دوم در امانت نزد کسی نهادن وشروط آن نیز هفت است اول ایجاب
بطریقیکه در عاریت کذشت دوم قبول بطریقیکه در عاریت مذکور شد سیم آنکه هر یک
از ایشان بالغ وعاقل ومختار وجایز التصرف باشد چه اکر یکی از ایشان طفل باشد یا دیوانه
یا سفیه یا مست یا بیهوش یا کسی که باکراه او را بران دارند یا غلامی بی اذن آقا
باشد امانت صحیح نیست وقبول امانت کردن سنت است وحفظ نمودن آن بقدر
امکان بعد از قبول واجبست وهمچنین رد آن بر مالک واجبست ودر وقت رد کردن
آن کواه کرفتن سنت است وممزوج ساختن امانت بمال خود یا بمال غیر خواه بر
جنس آن باشد وخواه بغیر جنس آن حرامست وامانت کیرنده امین است پس اکر
تلف شود ضامن نیست اما در هشت موضع ضامنست اول بتصرف کردن
در آن چون پوشیدن دوم ضایع کردانیدن چون کذاشتن در جایی که ظالم میبیند
وبقهر وغلبه بکیرد یا آنکه متاعی باشد که در بعضی فصلها چون تابستان از هم باز
باید کرد وباز نکند سیم خلاف کردن قول مالک اکر تعیین موضع کند مکر آنکه از
تلف ترسد چهارم بکسی دیکر با امانت سپردن بی اذن مالک بی احتیاج واکر چه عادل باشد
پنجم تقصیر کردن در ما یحتاج آن چون علف حیوان ششم انکار کردن امانت هفتم
اهمال کردن در دادن بصاحب آن یا آنکه صاحبش بطلبد هشتم عازم بودن بر ندادن
بصاحب وباطل میشود امانت بمردن وجنون وبیهوشی هر یک از ایشان اکر چه کم باشد
وهمچنین بعزل نفس خود واکر میانهٔ امانت کیرنده وامانت دهنده در انکار امانت
نزاع واقع شود قول قول امانت کیرنده است وقول قول مدعی قیمت است با تعدی و
قول قول امانت کیرنده است در اینکه کوید رد کردم بکسیکه امانت بمن داده بود اما اکر
کوید رد کردم بوارث او قول قول وارث است با قسم **مطلب سیم** در بیان احکام
غصب کردن وتوابع آن ودران سه فصل است **فصل اول** در احکام غصب
کردن بدانکه غصب کرفتن مال غیر است از روی تعدی وغلبه پس اکر کسی را از مالش
منع کنند ومتصرف آن نشوند او را غاصب نمیکویند وتصرف آنچه قابل نقل باشد

نهادن امانت

معلوم نیست صدر دام ظله

در احکام غصب

نقل کردن آنست ودر چارپا سوار شدن براو ودر فرش نشستن بران ودر عقار دخول
نمودن دران ودر خانه دخول دران وبیرون کردن صاحب خانه کافیست و غصب کردن
حرامست بحسب عقل وکتاب وحدیث واجماع وتصرف کردن غاصب دران مال
حرامست سوای رد کردن بصاحبش چه رد آن واجبست اکر چه متعذر باشد چون
چوب در عمارت ولوح در کشتی واکر چه محتاج بویران کردن آن باشد اما اکر در دریا باشد
ولوح در پایین کشتی باشد رد آن بعد از اخراج بساحل واجبست واکر از رد نمودن
عین مغصوب متعذر باشد واجبست رد کردن مثل آن واکر مثل نداشته باشد
واجبست که قیمت اعلی بدهد واکر آن عین در دست غاصب تلف شود ومثل آن داشته
باشد وغاصب متاع از دادن مثل آن نماید یا آنکه مثل آن موجود نباشد دران پنج
قولست اول قیمت اعلا از روز غصب تا روز تلف دوم قیمت اعلا از روز تلف
تا روز نایاب بودن سیم قیمت اعلا از روز غصب تا وقت رد آن چهارم قیمت
روز اقباض واکر پیش غاصب زیادتی بهم رسد خواه منفصل باشد چون فرزند یا
متصل چون فربهی واجبست بر غاصب تا روز نایاب بودن چهارم قیمت اعلا از روز غصب
که با اصل بمالک رد کند واکر غاصب آن عین را نده وبدل او را بدهد مالکش
صاحب بدل میشود اما غاصب مالک آن عین نمیشود وهرکاه کندم وجو را غاصب
زراعت کند هم آن ملک مالکست واکر غاصب دران تصرف کند بچیزی که قیمت آن
زیاده شود چون درو کردن وآرد کردن کندم وتعلیم کاری بغلام کسی غاصب مالک
آن نمیشود بلکه لازمست که رد کند بصاحب آن عین را با زیادتی واکر بسبب
زیادتی غاصب قیمت ناقص شود لازمست که آن عین را با ارش نقصان رد
کند واکر غاصب آنرا ممزوج سازد بمساوی آن یا بهتر از آن شریکست با مالک آن
پس در اینصورت اکر حق مالک را از اعلا بدهد واجبست براو که قبول کند واکر
بکمتر از آن در قیمت ممزوج سازد مخیر است مالک در کرفتن آن عین با ارش یا
مثل آن واکر مالک بقدر حق خود از دون خواهد واجبست بر غاصب که بدهد
واکر زیاده از حق خود خواهد حرامست واکر ممزوج سازد با غیر جنس حکم آن دارد
که آن چیز را تلف کرده پس در اینصورت ضامن مثل است وممزوج ساختن کند

۱/ غصب استیلاء و در تحت ید تسلط در آوردن مال غیر است عمدا وعدوانا سواء شدن ولو نشدن و امثال آن منزل آن صدر دام ظله

۲/ وهو بسبب اخراج بعض از رسیدن بساحل در نفوس مفروض متن معلوم نیست صدر دام ظله

۳/ محض امتناع غاصب از مثل باعث انتقال بقیمت نمیشود والله العالم صدر دام ظله

۴/ در غیر مدرجه حیله باید تامل نمود صدر دام ظله العالی

بجوا نالاف نیست بلکه او را تکلیف میکند بجدا کردن از یکدیگر و اگرچه بر او دشوار باشد و اگر ریسمان را غصب کند و بان قبائی بدوزد واجبست شکافتن و بیرون اوردن بریسمان مگر انکه ترسد که بسبب بیرون اوردن ریسمان قبا ضایع بشود چه در اینصورت لازمست[1] قیمت انرا بدهد و همچنین میدهد[2] اگر بان ریسمان جراحت حیوانیرا دوخته باشد مگر انکه از تلف شدن و ناقص شدن ایمن باشد که در این صورت می تواند شکافت وانرا بیرون اورد اما اگر ان حیوان بمیرد ایا انرا میتواند شکافت و ریسمان را بیرون اورد[3] یا نه میانهٔ مجتهدین در این خلافست و اگر کسی باکنیزی که غصب کرده دخول کند و کنیز بکر باشد از روی جهالت باید که کنیز را با مهر المثل او یا ده یك قیمت او بصاحبش رد کند و اگر نباشد او را با بیست یك قیمت او رد کند و بعضی از مجتهدین برانند که بر غاصب لازمست که کنیز را رد کند با اکثر امرین از ارش ده یك قیمت او در صورت اولی و اگر بکارت کنیز را بانگشت ببرد دیت بکارت باکنیز رد کند و اگر بعد از انکه بکارت او را بانگشت برده باشد دخول کند دیت بکارت را باکنیز و انچه مذکور شد از مهر المثل یا ده یك قیمت او با اجرت المثل ایامی که کنیز را داشته بدهد و اگر کنیز حامله شود فرزند در این صورت از غاصب است و قیمت فرزند را در روزی که وضع حمل کنیز میشود به صاحبش میدهد با تفاوتی که در قیمت کنیز بهم رسیده باشد و اگر در وقتی که کنیز از غاصب حامله باشد شخصی چیزی بر شکم ان کنیز زند که طفل او بیفتد غاصب از انکس دیت چنین ازاد میگیرد و صاحب کنیز از غاصب دیت جنین میگیرد و اگر در حالت دخول کردن هم کنیز و هم غاصب عالم باشند پس اگر باکراه دخول کرده باشد صاحب کنیز مهر المثل و فرزند و ارش نقصان و اجرت ایامی که پیش غاصب بوده باکنیز میگیرد و بر غاصب حد لازمست و اگر کنیز در دخول اطاعت کرده باشد هر دو را حد میزنند و در مهر خلافست میانهٔ مجتهدین و اگر غاصب کنیز را بفروشد با علم بغصب بودن دخول کند حکم او حکم غاصب است و اگر گوسفند نری را غصب کند و بر گوسفند ماده کشند نتاج ان هر دو از صاحب گوسفند ماده است اگرچه ان از غاصب باشد اما غاصب

۱ معلوم نیست صدر دام ظله

۲ معلوم نیست صدر دام ظله

۳ ظاهرا مانع ندارد صدر دام ظله

اجرت و ارش نقصان را بصاحب گوسفند نر میدهد و اگر زمین کسی را غصب نمایند و زراعت کنند مالك ان زمین را ازاله ان زراعت را میرسد اگرچه نزدیك بچیدن شده باشد و اگر غاصب انچه را غصب کرده بفروشد موقوف بر اجازت مالکست و مشتری ضامن عین و منفعت انست و اگر مشتری عالم بان بوده باشد واجبست که انرا بصاحبش رد کند در اینصورت مشتری رجوع بر غاصب نمیکند و اگر عالم بان نبوده باشد رجوع بر غاصب میکند و مالك مخیر است در رجوع کردن بر غاصب یا مشتری پس اگر رجوع کند بر مشتری که عالم بر غصب نبوده رجوع میکند بر غاصب و اگر رجوع میکند بر غاصب غاصب رجوع میکند بر مشتری که عالم بر غصب بوده اگرچه مشتری بدیگری فروخته باشد و همچنین اگر چند مرتبه بیع کرده باشند همه ضامن اند و مالك مخیر است که از هر کدام از ایشان که خواهد بگیرد و اگر غاصب گوش و بینی غلام کسی را ببرد ان غلام ازاد میشود و صاحب غلام قیمت او را از غاصب میگیرد و اگر شراب را غصب کند و پیش غاصب سرکه شود ایا غاصب ضامن انست یا نه میانه مجتهدین در این خلافست

فصل دوم در بیان انکه غاصب در چند موضع ضامن عین و منفعت است وان در دوازده موضع است اول غصب غلامی که صاحب صنعتی باشد چه غاصب او را با اجرت منفعت او ضامن است و اگر صاحب چند صنعت باشد اجرت صنعت اعلی را ضامنست دوم غصب کردن کنیز و وطی کردن او چه ضامنست کنیز را و مهر المثل او را یا ده یکقیمت او اگر بکر باشد و بیست و یك قیمت او اگر بکر نباشد سیم غصب کردن سك شکاری و سك گله و سگی که محافظت زراعت کند و سگی که پاسبانی باغ و خانه نماید چه غاصب این سگها را و منفعت اینها را ضامنست چهارم غصب کردن مدرسه یا رباط و منع کردن مستحقین انها را از داخل شدن در انها چه در اینصورت غاصب عین و منفعت انها را ضامنست پنجم غصب کردن زیت و جوشانیدن ان بحیثیتی که کم شود چه غاصب انرا و انچه کم شده باشد از ان ضامنست ششم غصب کردن میوه پس غاصب ضامنست ان میوه را و

غاصب نباید

قیمت انرا اگر قیمت داشته باشد قیمت روزی که غصب کرده است هفتم غصب کردن
غلام وخصی کردن او چه قیمت خصیتین را با غلام ضامنست هشتم غصب کردن طلا
ونقره وزرکری کردن انها چه غاصب ضامن مثل انهاست بنقد بلد واگر مثل متعذر
باشد ضامن انهاست بنقد بلد وواجبست که زرکری کرده بصاحب بدهد واگر
بشکند وبصاحبش دهد قیمت زرکری انها را نیز ضامنست نهم غصب کردن
شیرهٔ انکور وشراب شدن در دست غاصب چه غاصب قیمت ان شیره را ضامن
است وایا لازمست که شراب را بصاحب ان دهد میانهٔ مجتهدین در این خلافست
اقرب انست که انرا نیز بدهد واگر غاصب شرابرا بدهد ودر دست صاحب سرکه
شود ایا ردّ مثل ان بر غاصب لازمست یا نه در این نیز میانهٔ مجتهدین خلافست
امّا اگر در دست غاصب سرکه شود سرکه را با تفاوت قیمت سرکه وشیرهٔ انکور
بصاحبش ردّ کند اگر قیمت ان سرکه کمتر از شیره باشد دهم غصب کردن جنسی و
بکمتر از ان در قیمت ممزوج ساختن چه غاصب قیمت انرا ضامن است یازدهم
غصب کردن طفل ازادی ودر نزد غاصب تلف شدن چه قیمت انرا ضامنست
دوازدهم غصب کردن شراب جهودی که پنهان خورد **فصل سیم** در
اسباب ضمان بدانکه اسباب شصت وچهار امر است سی وهشت امر در
فصول اجاره وعاریت وغصب مذکور شد وبیست وشش امر دیگر این است
که مذکور میشود اوّل فوت کردن مال غیری را بنفس خود پس اگر غلام کسبی مال
شخصی را فوت کند بر ذمّهٔ او ثابت میشود که بعد از ازادی بدهد وبعضی از
مجتهدین کفته اند که مولی از کسب غلام میدهد دوّم سبب تلف شدن
ان چون کندن چاه در غیر ملك خود بقصد افتادن چیزی در انجا یا چیزهای
لغزنده در راه انداختن که پای کسی بلغزد ونقصانی باو رسد سیّم باختیار
زیاده از قدر حاجت اب در ملك خود بستن با انکه داند که ضرر بغیری میرسد
چهارم بقدر حاجت اب در ملك خود بستن با انکه داند که ضرر بغیری میرسد
پنجم اتش بزراعت خود زدن با انکه داند که سرایت بزراعت دیکری میکند ششم
باز کردن سر مشك اب یا ظرفی که در ان روغن یا عسل یا دوشاب باشد تا انچه در ان ا

بریزد یا افتاب انرا نرم سازد یا بملاقات نجاست نجس شود هفتم باز کردن در خانه
که محبوسی در ان باشد تا انکه بگریزد هشتم انکه چیزی را به بیع فاسد یا غیر ان تصرّف
کرده باشد نهم سر دادن چاروای خود که ضرری بغیر رساند دهم تقصیر دلال
در محافظت متاع ومال یازدهم تقصیر کرو کیرنده در محافظت کرو دوازدهم
تقصیر باغبان وبرزکر در محافظت باغ وزراعت سیزدهم تعدّی شریك از انچه شریك
او در تصرّف در مال شراکت اذن داده باشد یا تقصیر کردن او در محافظت مال شرکت
چهاردهم تقصیر کردن عامل مضاربه وتعدّی از اذن مالك چه با تلف در اینصورت
ضامنست پانزدهم امتناع وکیل از تسلیم مال موکل بی سبب شرعی وتلف شدن ان
شانزدهم تعدّی وکیل از انچه موکّل تعیین کرده هفدهم تقصیر کردن کسی که چیزی
یافته باشد در حفظ ودر تملك ان ودر صورتی که کسی وصف او کند وباو دهد بی
اذن حاکم انکاه کواه بکذرد که مالك دیکری بوده وان تلف شده باشد هجدهم
تدلیس کردن در نکاح چه مدلس مهر را ضامنست نوزدهم اکر صداق در دست شوهر
پیش از قبض زن فوت شود قیمت انرا از وقت مطالبه تا وقت تلف ان ضامنست
بیستم هرکاه زن نشوز کند وشوهر او را بزند بنوعی که تلف شود یا عضوی از اعضای
او مجروح کردد ضامن است بیست ویکم افساد نکاح چون شیر دادن زن بزرك زن
کوچك را وغیر ان بیست ودوّم هرکاه عوض چیزی که زن در خلع کردن میدهد
تلف شود ضامن است عوض انرا بیست وسیّم ضمان قیمت بهیمه یا دخول کردن باو
بیست وچهارم ضمان دیت ادمی واعضای او وارش نقصان بطریقی که در اخر این
کتاب مذکور خواهد شد بیست وپنجم حیوان ماکول اللحم یا غیر انرا کشتن
چه کشنده تفاوت میان زنده وکشته او را ضامنست اکر تفاوتی داشته
باشد واکر تفاوتی نداشته باشد ضامن قیمت انست بیست وششم چاروای
کسی که در شب یا روز نقصانی بزراعت یا غیر ان رسد صاحبش با تقصیر ضامنست
مطلب چهارم در توابع اجاره وعاریت وغصب ودر ان چند فصل است
فصل اوّل در مزارعه یعنی برزکر کرفتن که زراعت کند وحصّه از حاصل
بردارد وشروط ان نه است اوّل ایجاب چون زارعتك یعنی برزکر کردم ترا بانکه در

محصول شریک باشی بحصهٔ معلومی وکار کنی دوم قبول وان هر لفظی است که دلالت کند بر رضای ایجاب سیم انکه هریک از ایشان بالغ و عاقل باشد چه اکر طفل یا دیوانه باشد صحیح نیست چهارم انکه جایز التّصرف باشد چه اکر مفلس یا مست یا بیهوش یا خفته یا غاصب باشد صحیح نیست پنجم تعیین مدّت زراعت وضبط وحفظ ان بماه وسال ششم انکه منتفع شدن بان زمین ممکن باشد چه اکر زمین اب نداشته باشد از نهر یا چشمه یا چاه برزکر مخیّر است در فسخ وهمچنین اکر اب زمین در اثنای مدّت منقطع شود برزکر مخیّر است پس اکر فسخ کند اجرت انچه کار کرده است میکیرد هفتم انکه برزکر حصّه داشته باشد هشتم انکه قدر حصّه مشخّص باشد چه با جهالت ان صحیح نیست نهم انکه حصّه مشترک باشد چه اکر مقسوم باشد صحیح نیست ومکروه است که مالک با حصّه چیزی از طلا و نقره شرط کند وغیر طلا و نقره مکروه نیست وهرکاه این شروط بهم رسد عقد مزارعه لازم میشود وهیچ کدام را اختیار فسخ نمیرسد مکر انکه هر دو راضی شوند بفسخ و باطل نمیشود بمردن هر یک از ایشان وهرکاه عقد مزارعه مطلق واقع شود برزکر مخیّر است در زراعت بهر نوعی که خواهد زراعت کند واکر مالک نوعی را معیّن کند ان نوع متعیّن میشود ودر اینصورت اکر خلاف نوع مالک کند بچیزی که ضرر بمالک رسد مالک مخیّر است میانهٔ فسخ وامضا با فسخ اجرة المثل میکیرد و با امضا تفاوت واخراجات زمین وخراج سلطان بر مالک است مکر انکه مالک شرط کرده باشد که برزکر بدهد واکر مالک شرط کند که زمین از و باشد وتخم وکاو وعمل از دیکری جایز است وبعضی از مجتهدین برانند که هرکاه عقد مزارعه مطلق واقع شود تخم برزکر را باید داد وبعضی از مجتهدین کفته اند که مزارعه در اینصورت باطل است وجایز است که شرط کنند که تخم از هر دو باشد خواه در حصّه موافق باشند وخواه مختلف وخواه در تخم مساوی باشند وخواه مختلف وهرکاه مزارعه فاسد شود زراعت از کسی است که تخم داده وبر او اجرت زمین زراعت لازمست وجایز است که مالک حصّهٔ برزکر را بخرص وتخمین از او بچیزی قبول کند وقبول برزکر در اینصورت لازم نیست پس اکر قبول کند مالکرا

تمام اخراجات زمین بر مالک بودن معلوم نیست صدر دام ظله

میباید انچه قرار داده بدهد هرکاه زراعت از افت سماوی بسلامت بماند چه اکر بافت سماوی نقصان واقع شود چیزی بر مالک نیست واکر از انچه تخمین کرده زیاده شود ان زیاده حلالست واکر در عاریت زمین میانهٔ مالک وبرزکر نزاع شود یعنی برزکر کوید که این زمین عاریتست نزد من ومالک منکر عاریت باشد وکوید بحصّه بی اجرتست قول قول مالکست در عدم عاریت ومر او راست اجرت المثل با قسم خوردن برزکر مادامیکه انچه دعوی میکند کمتر از اجرة المثل نباشد امّا اکر کوید که این زمین را از من غصب کرده در اینصورت قسم میخورد واجرت المثل وارش میکیرد با نقصان وازالهٔ زراعت میتواند کرد

فصل دوم

در مساقات یعنی باغبان کرفتن که از میوهٔ باغ حصّهٔ در عوض کار کردن ان داشته باشد وشروط ان ده چیز است اوّل ایجاب چون ساقیتک علی الاشجار یعنی باغبان کردانیدم ترا که عمل کنی در درختهای من وحصّهٔ معیّنهٔ از حاصل ان ببری دوم قبول وان هر لفظی است که دلالت کند بر رضای ایجاب سیم انکه بالغ وعاقل باشند چهارم انکه جایز التّصرف باشند پنجم انکه مدّت معیّن باشد ودر ان مدّت وجود میوه ممکن باشد پس اکر مدّتی باشد که میوه در ان مدّت ظاهر نشود باغبان در اینصورت چیزی از ان میوه نمیبرد واکر در ان مدّت ظاهر شود وکامل نشود باغبان در این صورت شریکست واما کار کردن باغبان تا وقت رسیدن میوه لازمست بر او یا نه میانهٔ مجتهدین در این مسئله خلافست اقرب انست که واجب نیست ششم انکه حصّهٔ عامل معیّن باشد چه اکر معیّن نباشد صحیح نیست واکر مالک با حصّه چیزی از طلا یا نقره را شرط کند مکروهست امّا غیر طلا ونقره مکروه نیست هفتم انکه در عوض میوه باشد پس اکر شرط کند حصّهٔ از اصل را یا میوه صحیح نیست هشتم انکه درخت را نشانده باشد پس اکر ننشانیده باشد یا قرار داده باشد که بنشاند ودر درخت شریک باشد صحیح نیست نهم کار کردن چه اکر محتاج بکار کردن نباشد مثل انکه میوه رسیده باشد صحیح نیست دهم انکه درختی باشد که میوه داشته باشد چه در درخت بی میوه چون چنار وتوت خلافست وبعضی از مجتهدین برانند که جایز است وهرکاه این شروط بهم رسد

مشکلست

در مساقات

عقد مساقات لازم میشود وهیچکدام را فسخ جایز نیست مگر برضای یکدیگر وهرگاه مطلق
واقع شود واجبست برباغبان هر عملی که صلاح میوه دران باشد بعمل اورد ولخراجات
برمالکست مگر باشرط ونفقه جماعتی که درکار کردن مدد باغبان کنند برباغبانست
وباغبان مالك حصهٔ خود میشود بظاهر شدن میوه واگر عقد مساقات باطل شود
مالك را لازمست که اجرت[1] باغبان را بدهد وهرگاه باغبان از کار کردن امتناع نماید
یا بگریزد وکسی بعوض او برضا ورغبت کار نکند پس اگر حاکم شرع شخصی را از مال باغبان
یا از بیت المال چیزی دهد که بعوض او کار کند مالك را فسخ نمیرسد ولکن اگر ان نیز
متعذر باشد مالك مخیر است در فسخ بدانکه باغبان امین است پس اگر دعوی تلف
کند یا عدم دعوی خیانت یا عدم تقصیر نماید قولش مسموع است ومالك را میرسد
که امینی همراه او کند واجرت[2] او برمالکست واگر نگاهداشتن او ممکن نباشد ایا
مالك او را بیرون میتواند کردن یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب انست که
جایز است **فصل سیم** در شریك شدن وان حقوق چند مالك است در یك
چیز واسباب شرکت چهار چیز است اول میراث دویم خریدن سیم ممزوج
کردن دو جنس متفق بحیثیتی که هرگاه ممزوج سازند از یکدیگر ممیز نشوند خواه مزج
اختیاری باشد وخواه غیر اختیاری چهارم جمع کردن چند کس چیزی را واقسام
شرکت نیز چهار است اول شرکت اموال دویم شرکت ابدان در انچه کسب
کنند با اتفاق یکدیگر در کسب سیم شرکت معاوضه وان چنانست که دو کس با
یکدیگر قرار دهند که در انچه کسب کنند شریك باشند ودر انچه نقصان بدیشان
رسد چون غرامت جراحتی که برکسی زنند بر هر دو باشد چهارم شرکت وجوه
وان چنانست که دو مفلس یك متاعی را بنسیه بخرند ودر نفع باهم شریك
شوند یا انکه مفلسی متاع مالداری بفروشد بزیاده تا انکه او را نفعی باشد و
غیر شرکت اموال از اقسام شرکت پیش شیعه معتبر نیست وشروط ان ده چیز
است اول انکه هریك از شریکان بالغ وعاقل باشند دویم انکه جایز
التصرف باشند سیم ایجاب چون اشترکنا یعنی شریك شدیم چهارم قبول و
ان هر لفظی است که دلالت کند برضای بایجاب پنجم انکه سرمایه باشد ششم انکه

[1] علی الاحوط صدر دام ظله

[2] علی الاحوط صدر دام ظله

شریک شدن

جنس ومقدار سرمایه معلوم باشد پس اگر مجهول باشد صحیح نیست ومیباید که مال و
جنس هر دو متفق باشد که بعد از انکه ممزوج سازند از یکدیگر متمیز نشوند پس اگر هم
چنین نباشد صحیح نیست هفتم انکه سرمایه حاضر باشد پس اگر غایب باشد یا دین
باشد صحیح نیست هشتم انکه نفع میانهٔ ایشان بالسویه باشد بقدر مال ایشان و
بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شرط تفاوت کنند جایز است وبعضی بر انند که اگر کار کننده
زیادتی را ببرد اگر باشرط صحیح است نهم انکه مدت قرار ندهند چه این عقدیست
جایز هر وقت که خواهند قسمت میتوانند کرد دهم انکه هریکی از ایشان دیگری را وکیل
کند در تصرف کردن بفروختن وخریدن چه تصرف هیچکدام بدون اذن ان دیگری در
مال ممزوج صحیح نیست وبا اذن اقتصار بران کند که شریك گفته پس اگر تعدی کند از
ان ضامنست ودر سه موضع عقد شرکت منفسخ میشود اول رجوع هریك از شریکان
هر وقت که خواهند دویم دیوانه شدن هریك از ایشان سیم مردن هریك از ایشان
وشریك امین است پس اگر بی تقصیر او تلف شود ضامن نیست وقول او مقبول است
در تلف هرگاه دعوی سبب ظاهری[1] کند چون غرق شدن وامثال ان وهمچنین
قول او مقبول است در عدم خیانت وعدم تقصیر وهمچنین قول او مقبولست اگر
دعوی کند که انچه خریده برای نفس خود خریده یا بشراکت خریده **فصل چهارم**
در مضاربه کردن وانچنانست که شخصی مال خود را بکسی دهد که تجارت بان کند و
حصهٔ از نفع ان بردارد وشروط ان پانزده است اول ایجاب چون ضاربتك یعنی مضاربه
کردم این مال را بانکه تجارت کنی بان ونفع ان میانهٔ من وتو نصف باشد دویم قبول
وان هر لفظی است که دلالت کند برضای ایجاب سیم انکه هریك از ایشان بالغ وعاقل
باشند چهارم انکه جایز التصرف باشند پنجم کسیکه انمال را میدهد مالك باشد
یا وکیل یا ولی مالك باشد ششم انکه سرمایه باشد هفتم انکه سرمایه نقد باشد
چه اگر متاع باشد صحیح نیست هشتم انکه سرمایه معلوم القدر باشد ویا مشاهده ان
کافیست یا نه در ان خلافست نهم انکه سرمایهٔ نقره وطلای سکه دار رایج الوقت باشد
چه اگر بی سکه باشد یا فلوس یا مغشوش باشد صحیح نیست وهمچنین اگر سرمایهٔ دین
باشد نیز صحیح نیست دهم انکه سرمایه در دست کسی باشد که مضاربه بان میکند پس اگر مالك

[1] فرقی میان سبب ظاهر وغیر ظاهر نیست صدر دام ظله

مضاربه

شرط کند که در دست او باشد صحیح نیست و اگر در دست هر دو باشد یا صحیح است یازدهم آن
خلافست یازدهم کار کردن چه نفع در برابر کار کردن است و آن هر چیز نیست که مالک
متولی آن میتوانست شد چون باز کردن متاع و پیچیدن آن و خرید و فروخت آن و در
صندوق نهادن آن و آنچه بدان ماند دوازدهم آنکه عمل تجارت باشد پس مضاربه
در غیر تجارت کردن صحیح نیست سیزدهم آنکه فایده مخصوص عامل و مالک باشد پس
اگر شرط کنند که فایده را باجنبی دهند صحیح نیست اما اگر مالک جهت غلام خود چیزی
شرط کند صحیح است چهاردهم آنکه فایده مشترک باشد میانه ایشان پس اگر مالک
شرط کند که فایده از او باشد یا از عامل صحیح نیست پانزدهم آنکه حصه معلوم باشد چون
نصف یا ثلث یا ربع اما اگر گوید که از فایده آنها صد دینار از تو باشد صحیح نیست و عقد
مضاربه عقدیست جایز هر وقت که خواهند فسخ میتوانند کرد خواه مال نقد شده باشد
و خواه نشده باشد و هرگاه فسخ کنند و متاع نقد نشده باشد و فایده ظاهر باشد عامل
بفروشد و اگر مالک از فروختن امتناع نماید حاکم او را بر فروختن جبر کند و منفسخ میشود
مضاربه بمردن یا دیوانه شدن هر یک از ایشان و هر شرط مشروعی که مالک در عقد
کند صحیح است مثل آنکه بمال او سفر نکند یا از شخصی معین متاع را بخرد اما اگر شرط
کند که عامل ضامن باشد و چیزی که از مایه نقصان شود بر عامل باشد یا شرط مدتی
کند صحیح نیست و نفقه عامل در سفر از اصل مالست و عامل همچون وکیل است و تصرفات
او همه صحیح است با غبطه و عالم بودن باذن مالک و آنکه از قیمت واقعی کمتر نفروشد و
بظهور فایده کار کننده مالک حصه خود میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند هرگاه که
نقد شود مالک میشود و عامل امین است و قولش مقبولست در مقدار مایه و تلف و
تقصیر نکردن و نقصان شدن مقدار فایده و قول مالک مقبول است در رد کردن متاع
و آنکه اذن در نسیه فروختن متاع نداده و مقدار حصه عامل از فایده **فصل پنجم**
در وکیل کردن کسی جهت تصرف در چیزی بالذات و در آن چند موقفست **موقف**
اول در شروط وکالت و آن ده چیز است اول ایجاب و آن هر لفظی است که دلالت
کند بر ثابت گردانیدن شخصی دیگری را در تصرف کردن در مال او چون وکلتک
یا استنبتک یعنی وکیل کردم ترا یا نایب گردانیدم ترا دوم قبول و آن هر لفظی است

فصل پنجم در وکالت

که دلالت کند بر رضای بایجاب خواه قولی چون قبلت و خواه فعلی چون خرید و فروخت
و مقارنه قبول مر ایجاب را شرط نیست چه کسی را اگر غایبست میتوان وکیل کرد سیم آنکه هر یک
از ایشان بالغ و عاقل و جایز التصرف باشند چه وکیل کردن طفل و دیوانه و سفیه صحیح
نیست اما ولی ایشان وکیل جهة ایشان تعیین میتواند کرد و نیز وکیل کردن کسی که او را
باکراه بر آن دارند و مست و خفته و بیهوش صحیح نیست و همچنین وکیل کردن مفلسی که حاکم
شرع او را از مالش منع کرده باشد در مال صحیح نیست اما در غیر مال صحیح است چون طلاق
و خلع و وکیل کردن بنده کسی را در چیزی که اذن مولی در آن شرطست نیز صحیح نیست اما
در آنچه اذن مولی در آن شرط نیست چون طلاق زوجه صحیح است اما غلامی که مکاتب باشد
وکیل تعیین میتواند کرد چهارم آنکه احرام نه بسته باشد چه وکالت محرم در نکاح و خریدن
و فروختن شکار صحیح نیست پنجم آنکه معتکف نباشد چه اگر در مسجد اعتکاف کرده باشد
وکیل نمیتواند شد که خرید و فروخت کند در مسجد ششم آنکه وکالت معلق بر شرط متوقعی
نباشد چه اگر موقوف بر شرط متوقع باشد چون آمدن مسافر و طلوع آفتاب صحیح نیست
اما اگر در وکالت شرط کند که بعد از مدتی تصرف کند جایز است هفتم آنکه آن چیز را
که جهت آن وکیل تعیین کند میباید که ملک او باشد پس وکیل کردن جهت فروختن مال
غیر یا مالی که خواهد خرید یا طلاق زوجه که نکاح خواهد کرد صحیح نیست هشتم آنکه آن
چیز را که وکیل جهت آن تعیین میکند میباید که چیزی باشد که مسلمان مالک آن تواند
شد پس وکیل کردن مسلمان در خریدن یا فروختن شراب صحیح نیست نهم آنکه آن چیز
قابل وکالت باشد چه اگر قابل وکالت نباشد صحیح نیست پس وکیل کردن برای نماز
گذاردن در حالت حیات او صحیح نیست دهم آنکه آن چیزی که وکیل جهت آن تعیین
میکند میباید که معین باشد پس اگر غیر معین باشد چون خریدن غلامی صحیح نیست تا
آنکه ذکر وصف آن کند و هرگاه این شروط متحقق شود وکالت صحیح است و آن عقدیست
جایز و در دوازده موضع فسخ میشود اول عزل موکل با علم وکیل بعزل سوای وکالت گرو
گیرنده در فروختن گرو در وعده چه این قسم وکالت بعزل موکل باطل نمیشود دوم انکار
وکیل وکالت را سیم مردن هر یک از ایشان چهارم دیوانه شدن هر یک از ایشان و اگر
چه جنون دوری باشد پنجم بیهوش شدن هر یک از ایشان ششم منع کردن حاکم شرع

وکالت سفیه ظاهراً صحیح است صدر دام ظله

۲
معلوم نیست صدر دام ظله

۳
اگر در ضمن عقد شرط نشده باشد باطل میشود بلکه مطلقاً خالی از مناقشه نیست و در رهن گذشت صدر دام ظله

موکل را جهت سفاهت یا افلاس هرگاه وکیل کرده باشد در مالیات اما اگر مفلس یا سفیه کسی را وکیل کرده باشند در طلاق زوجه مثلاً بمنع حاکم وکالت او باطل نمیشود هفتم آنکه موکل بنده شود مثل آنکه موکل کافر حربی باشد و مسلمانی او را بگیرد و بنده کند چه وکالت او در اینصورت باطل میشود هشتم آنکه آنچیزی را که وکیل جهت آن تعیین کرده باشد موکل خود آنرا بفعل آوردن نهم خاین شدن وکیل دهم گریختن غلامی که آقا او را وکیل کرده باشد یازدهم تلف شدن غلامی که جهت فروختن او وکیل تعیین کرده باشد دوازدهم بفعل آوردن موکل چیزیکه منافی وکالت باشد چون فروختن غلامی که وکیل برای فروختن او تعیین کرده بود و میباید که وکیل اقتصار کند بر آنچه موکل تعیین کرده چه با تعدی از آن ضامنست اگر تلف شود و هرگاه وکالت در فروختن چیزی مطلق واقع شود تقاضا میکند فروختن را بقیمت وقت در آن شهر بشرط آنکه کسی نباشد که زیاده از قیمت وقت بخرد و آیا در اینصورت جایز است تسلیم متاع بی آنکه قیمت را مشتری حاضر سازد یا نه در آن خلافست میانهٔ مجتهدین اقرب آنست که جایز نیست و اگر وکیل کند او را در خریدن و فروختن خریدن وکیل بجهت نفس خود حرام است و اگر او را وکیل کند در خواستن زن دختر خود را بجهت زن موکل نمیتواند[1] نکاح کرد و وکیل بی اذن موکل تعیین وکیل نمیتواند کرد مگر آنکه وکیل صاحب جاه باشد[2] یا آنکه آنچیز بجماعت محتاج باشد اما با اذن جایز است و هرگاه موکل وکیلی برای وکیل تعیین کند پس وکیل ثانی وکیل موکل است و بمردن وکیل اول و عزل او وکالت وکیل ثانی باطل نمیشود اما اگر گفته باشد که ثانی نیز وکیل باشد بمردن او و عزل او باطل میشود[3] و وکیل امین است و در آنچه بی تقصیر و تعدی او تلف شود ضامن نیست و اگرچه او را باجرت گرفته باشد و با تقصیر و تعدی وکالت او باطل نمیشود و قول او مقبول است در دعوی نمودن بآنکه عالم بعزل نبوده یا تفریط نکرده و تعدی نا اذن موکل ننموده و در تلف مال نیز قول او مقبول است **موقف دوم** در چیزهائی که قابل نیابت نیست و آنها هیجده چیزاند اول وضو و غسل و تیمم کردن با قدرت چه با عدم قدرت جایز است نایب گرفتن جهت استعانت در آنها دوم نماز واجب در حال حیات سوای دو رکعت نماز حج واجب با تعذر آن چه در آن نایب میتوان گرفت سیم روزه واجب

[1] در هر دو مقام اگر وکالت شامل خود وکیل بوده جایز است و میتواند بلی در صورت عدم تصریح شاید کراهتی داشته باشد صدر دام ظله

[2] صاحب جاه بودن خصوصیتی ندارد مناط استظهار اذن موکل است که شامل است چنانچه در حاجت بجماعت نیز چنین است صدر دام ظله

[3] معلوم نیست صدر دام ظله العالی

در حال حیات چهارم اعتکاف واجب پنجم حج واجب با قدرت بر رفتن چه اگر از رفتن عاجز باشد جایز است نایب گرفتن ششم سوگند خوردن و نذر کردن چه دیگری به نیابت او سوگند نمیتواند خورد و نذر کرد هفتم غصب کردن چه دیگری بعوض او[1] غصب نمیتواند کرد هشتم میراث بردن چه میراث بنیابت کسی نمیبرد نهم شبیب یعنی بنوبت خوابیدن پیش زنان دهم ظهار کردن یعنی کسی با زن خود گوید که پشت تو همچو پشت مادر و خواهر منست چه در اینصورت نیز نیابت جایز نیست یازدهم سوگند خوردن بر دخول نکردن با زن خود دوازدهم لعان کردن با زن خود بطریقی که مذکور خواهد شد سیزدهم رضاع چه هرگاه زنی را جهت شیر دادن گرفته باشند نایب نمیتواند گرفت[2] چهاردهم انقضای عدت پانزدهم قسامه بخش کنندهٔ کنز شانزدهم جنایت هفدهم التقاط و احتطاب و احتشاش یعنی برچیدن و هیمه کرد کردن و علف درویدن هجدهم اقامت شهادت مگر بر وجه شهادت بر شهادت چه در اینصورت حاکم جهت او نایب میتواند گرفت **موقف سیم** در چیزهائی که قابل نیابت هست و آنها سی و هشت چیزاند اول اخراج زکوة و خمس و قیمت تصدقات دوم خریدن و فروختن[3] بنیابت کسی که احرام بسته باشد سیم قبض کردن قیمت متاع چهارم گرو کردن و قبض گرو پنجم مصالحه ششم حواله هفتم ضامن شدن هشتم شریک شدن نهم مضاربه دهم برزگر گرفتن یازدهم باغبان گرفتن دوازدهم وکیل گرفتن سیزدهم عاریه گرفتن چهاردهم طلب شفعه کردن و گرفتن آن پانزدهم اجاره کردن شانزدهم ابرای ذمه از حقی نمودن هفدهم نکاح کردن مگر[4] جهت کسی که احرام بسته باشد هجدهم تعیین کردن صداق نوزدهم خلع بیستم رجعت کردن بیست و یکم در عدهٔ رجعیه رجعت کردن بیست و دوم طلاق دادن بیست و سیم جعاله و مزد بیست و چهارم بخشیدن و وقف کردن بیست و پنجم قصاص کردن بیست و ششم قبض دیت بیست و هفتم قبض حقوق چون میراث و وصیت بیست و هشتم عقد جزیه و قبض آن بیست و نهم جهاد با عدم تعیین آن سی‌ام کشتن گوسفند در هدی سی و یکم حد زدن آدمی سی و دوم اثبات حدود آدمی سی و سیم تیر انداختن و اسب دوانیدن

[1] مراد واضح نیست صدر دام ظله

[2] محتاج بتامل و تفصیل است صدر دام ظله

[3] معلوم نیست صدر دام ظله

[4] احوط منع است صدر دام ظله

سی و چهارم آزاد کردن بنده و مکاتب و مدبر ساختن سی و پنجم قضا بر سید سی و
ششم دعوی نمودن سی و هفتم اثبات کردن حجتهای مدعی و حقوق او سی و هشتم
طواف نشاور می کردن جمره جهت کسی که فراموش کرده باشد **موقف چهارم**
در اقسام وکالت و آن بر سه قسمست اوّل وکالت حرام چون وکالت ذمّی جهت دعوی
کردن بر مسلمانان از جانب مسلمانان و ذمّیان و وکیل شدن او از جانب مسلمانان
جهت فروختن چیزهای حرام چون شراب و گوشت خوک اگر چه وکیل جهود باشد دوّم
وکالت مکروه چون وکالت مسلمان برای ذمّی بر مسلمان و بعضی از مجتهدین اینقسم را
نیز حرام میدانند سیّم وکالت جایز و آن بر هفت قسمست اوّل وکالت از جانب حاضر
در طلاق زوجه و بعضی از مجتهدین اینقسم را جایز نمیدانند دوّم وکالت از جانب
سفیهان باذن حاکم سیّم وکالت زنان جهت نکاح کردن و طلاق از جانب غیر چهارم
وکالت فاسق در تزویج دختر یا پسر خود بایجاب و قبول پنجم وکالت غلام باذن آقا
ششم وکالت کافر هفتم وکالت مفلس و سنّت است که وکیل صاحب بصیرت تمام
باشد و عارف بلغتی که بان مکالمه میکند باشد و واجبست بر او تسلیم کردن آنچه
در دست او است با طلبیدن موکّل بشرط آنکه تسلیم ممکن باشد چه اگر در آن حال
تسلیم نکند و تلف شود ضامنست امّا اگر تسلیم نکردن جهت گواه گرفتن باشد
جایز است و واجبست بر وکیل گواه گرفتن در دادن دین موکّل و تسلیم متاع چه بی
گواه صحیح نیست و امّا اگر در ودیعت وکیل باشد واجب نیست گواه گرفتن و حرامست
بر وکیل خریدن آنچه وکیل در فروختن آن باشد از جهت خود بی اذن موکّل و حرام
است بر او نکاح کردن دختر خود اگر وکیل باشد در نکاح کردن زوجه جهت موکّل
و سنّت است بر صاحب جاه و ثروت که بنفس خود مرتکب دعوی نشود و وکیل تعیین
کند و ثبوت وکالت بیکی از دو چیز میشود باقرار موکّل پیش حاکم شرع یا بگواهی دادن دو
گواه عادل پیش او و عزل وکیل ثابت میشود بعلم وکیل اگر چه خبر دهنده یکمرد عادل
بوده باشد چنانچه در روایت هشام بن سالم وارد شده **فصل ششم** در اسب دوانیدن
و تیر انداختن و شروط آنها هفده است اوّل ایجاب و قبول از بالغ عاقل جایز التصرف
و بعضی مجتهدین بر آنند که این جعاله است و ایجاب زان کافیست دوّم حیوانیکه

قضاوة و حکم قابل نیابت بودن معلوم نیست صدر دام ظله

اقسام وکالت

۲ جواز وجوب در هر دو مقام معلوم نیست صدر دام ظله

۳ [illegible]

۴ [illegible]

در اسب دوانیدن

بان پیش دستی توان کرد چون اسب و شتر و استر و خر و فیل پس غیر اینها جایز نیست چون
کبوتر و شاطری و کشتی گرفتن و سنگ برداشتن و آیا اگر اینها بعوض باشند حرامست
یا نه در آن خلافست بعضی از مجتهدین کشتی گرفتن بیعوض را جایز داشته اند سیّم
تعیین عوض یعنی آنچیزی که قرار میدهند که سابق بگیرد میباید که مقدار آن معلوم
باشد بمشاهده یا بوصف و جایز است که دین باشد خواه حال و خواه موجل و هم
چنین جایز است که عوض از متسابقان باشد یا یکی از ایشان یا از اجنبی یا از بیت
المال چهارم تعیین جنس آلتی که بسبب آن پیش دستی میکنند چون دو اسب
یا تیر پیکان دار بمشاهده امّا تعیین آن دو شخص لازم نیست پنجم برابر بودن
هر دو اسب مثلاً در احتمال پیش دستی نمودن یعنی یکی ضعیف و دیگری قوی نباشد
ششم آنکه هر دو از یک جنس باشند پس اگر یکی اسب باشد و دیگری استر صحیح
نیست امّا اگر در صفت مختلف باشند چون عربی و یابو صحیح است هفتم آنکه هر دو
بیکبار بدوانند که اگر پیش و پس بدوانند صحیح نیست امّا مساوات در مکان ایستادن
شرط نیست هشتم گردانیدن عوض جهت سابق در اسب دوانیدن یا محلّل پس اگر
بغیر ایشان دهند صحیح نیست و محلّل کسی است که میان دو کس که گرو می بندند در
میاید اگر یکی از ایشان سبقت نمود او عوض میگیرد و اگر سبقت نکرد غرامت نمیکشد
نهم علم بعدد تیر انداختن در محاطه و در مبادره خلافست دهم علم بعدد زدن
تیر بر نشانه مثل آنکه گوید که هر پنج تیر از جملهٔ بیست تیر بر نشانه زند عوض از و باشد
یازدهم علم بصفت زدن مثل آنکه شرط کند که تیر از نشانه بگذرد یا بر نشانه
خورد یا پیش نشانه بیفتد یا بر جانب نشانه بخورد یا بر نشانه نخورد بهر طریقی
که باشد و با اطلاق منصرف با خیر میشود دوازدهم آنکه هر دو در عدد و
زدن و سایر احوال مساوی باشند سیزدهم آنکه عالم باشند بقدر نشانه به
مشاهده یا بتقدیر چه نشانه مختلف میباشد چهاردهم تعیین اندازه پس اگر
معیّن نباشد صحیح نیست پانزدهم پیش دستی کردن به تیر زدن بر نشانه نه بر دور
انداختن پس اگر گوید عوض از کسی باشد که دورتر بیندازد صحیح نیست شانزدهم
آنکه ابتدای مسافت و انتهای آن مشخص باشد پس اگر مجهول باشد صحیح نیست هفدهم

۱ خصوصیت بنظر غیر معهد و الحوط مطلقا ترا ... باید ملاحظه شود صدر دام ظله العالی

انکه زدن نشانه ممکن باشد پس اکر ممکن نباشد چون زدن از پانصد ذراع راه صحیح نیست
فصل هفتم در اقسام غلبه در تیر انداختن وان بر سه قسمست اوّل مبادرت مثل
انکه کوید هر کس پنج تیر از جملهٔ بیست تیر بیشتر بزند او سابقست و عوض مال از
اوست پس اکر یکی از ایشان پنج تیر از جملهٔ ده تیر بزند و دیکری چهار تیر از جملهٔ ده تیر
بزند اوّل سابقست و اکمال در اینصورت لازم نیست دوّم محاطه یعنی کم کردن
انچه برابر زنند مثل انکه کوید هر که پنج تیر از بیست تیر بزند سابقست پس اکر هر دو
پنج تیر از ده تیر بزنند طرح مینمایند یعنی میانداززند تا بیست کامل شود سیّم مفاضله
مثل انکه کویند هر کدام بیشتر از بیست تیر بزند یکی یا دو یا سه او سابقست و سبق در
رمایه باطل میشود بمردن انداززنده و اما بمردن اسب دواننده باطل میشود یا وارث او
اسب میدواند در ان خلافست **فصل هشتم** در جعاله و انما لیست که شخصی
جهت اوردن غلام کریخته یا چاروای یاغی شده یا عملی تعیین میکند و شروط ان
پنج است اوّل ایجاب وان هر لفظی است که دلالت کند بر انچه مذکور شد دوّم قبول
فعلی چون لفظی در جعاله لازم نیست سیّم انکه بالغ و عاقل و جایز التصرف باشد چهارم
انکه عامل را تحصیل ان عمل ممکن باشد پنجم انکه عمل چیزی باشد که صحیح باشد
اجاره کرفتن جهت ان و تعیین عمل و عوض شرط نیست پس اکر بکوید هر کس بندهٔ
کریختهٔ مرا بر کرداند نصف او یا عوض ان از و باشد جایز است امّا اکر عوض را
مشخّص سازد ذکر قدر ان شرط است و با جهالت منصرف باجرة المثل میشود و بعضی
از مجتهدین کفته اند که اکر کریخته را از شهری که مالک در انست بیاورد یک
مثقال طلا میکیرد و اکر از غیر ان شهر بر کرداند چهار مثقال و مستند این قول
حدیثیست ضعیف امّا مشهور و اصحّ انست که منصرف باجرة المثل میشود و اجرت او
انکاه لازم میشود که او را تسلیم مالک نماید پس اکر بدر خانهٔ مالک رساند و هنوز
تسلیم او نکرده باشد که بکریزد مستحق اجرت نمیشود و اکر پیش از تسلیم بمیرد بعضی از
مجتهدین بر انند که مستحق اجرت میشود و اکر شخصی که شده کسی را بیاورد بی انکه
صیغه واقع شده باشد مستحق چیزی نمیشود و لازمست برو رسانیدن ان بمالک
او و اکر با وقوع صیغه زیاده از یک کس بیاورند همه در اجرت برابر شریکند مکر انکه

در اقسام غلبه در تیر انداختن

در جعاله

مالک شرط تفاوت میانهٔ ایشان کرده باشد و اکر در مقدار انچه مالک قرار داده یا در جنس
ان نزاع کنند هر دو سوکند خورند و ثابت میشود انچه کمتر باشد از اجرت بر انچه دعوی بر ان
میکنند مکر انکه مالک زیاده از اجرت المثل را دعوی کند چه در اینصورت زیاده متعیّن
است و اکر در اصل جعاله نزاع کنند قول قول مالکست **فصل نهم** در لقطه وان
برداشتن چیزیست که اکر برندارند ضایع شود و این بر سه قسمست **قسم اوّل**
انسان وانرا لقیط و منبوذ و ملقوط کویند وان هر طفل ضایعی است که کسی نداشته باشد
که او را بزرک کند و محافظت نماید زیرا که اکر کسی داشته باشد که حاکم شرع او را بر نفقه
او جبر تواند کرد چون پدر یا جدّ یا اقا در غلام جبر کردن او لازمست و برداشتن او
واجب کفائیست هر کاه از تلف شدن او ترسند و بعضی از مجتهدین اینرا سنّت
میدانند و اکر دو کس یا زیاده بر سر برداشتن طفل نزاع کنند سابق اولیست و اکر
بیکدفعه بردارند انکس که از شهر باشد اولی است بمحافظت از انکه از دهکده باشد
انکس که در دهکده باشد اولی است از کسی که در صحرا منزل داشته باشد و همچنین اولی
است مالدار از مفلس و ظاهر العداله از مجهول الحال و اکر در جمیع انچه مذکور شد مساوی
باشند قرعه بزنند نام هر کدام که بیرون اید از انکس است و شروط انکسی که لقیط بر میدارد
سه چیز است اوّل انکه بالغ و عاقل باشد دوّم انکه ازاد باشد چه برداشتن غلام
بی اذن اقا صحیح نیست مکر در وقتی که از تلف شدن طفل بترسد و کسی دیکر سوای
او نباشد چه در اینصورت واجبست بر غلام برداشتن او سیّم انکه مسلمان باشد هر کاه
طفل مسلمان باشد یعنی در دار الاسلام افتاده باشد یا در دار الحرب با انکه در او مسلمانی
باشد و بعضی از مجتهدین اسلام را شرط نمیدانند چه میکویند چه غرض از التقاط محافظت
است وان در کافر نیز ممکن است و بعضی از مجتهدین شرط عدالت در بردارنده کرده اند
و نفقهٔ طفل اکر مال داشته باشد از مال اوست و اکر نداشته باشد استعانت
بسلطان جویند و اکر ممکن نباشد بر مسلمانان واجبست بذل نفقهٔ او و اکر ایشان
نباشند یا ندهند کسی که ان طفل را برداشته است اکر از مال خود بدهد و قصد کند که
رجوع نماید جایز است و بعضی از مجتهدین رجوع را جایز نمیدانند و بعضی دیکر
کفته اند که اکر طفل غلام باشد جهت نفقهٔ که باو داده او را با احتیاج باذن حاکم

در لقطه

شرع میتواند فروخت واگر استعانت از غیر ممکن بوده واو از مال خود نفقه کرده رجوع نمیتواند کرد وانکس که او را برگرفته نمیتواند که بی اذن حاکم نفقه خود را از مال طفل بر داشت مگر باحتیاج وقول قول بردارندهٔ طفل است باقسم در قدر نفقه که معروف باشد وهمچنین قول قول اوست در اصل نفقه ودر تقصیر نکردن واگر طفل تلف شود او ضامن نیست مگر با تقصیر در محافظت او واگر کسی دعوی نماید که طفل فرزند من است وثابت بسازد باو ملحق میشود واگر طفل بعد از انکه بالغ شود انکار کند فرزندی وی را اعتبار ندارد وعاقلهٔ او امامست هرگاه کسی میراثخوار وضامن جریرهٔ او نباشد پس دیت خطای او بر امامست وحکم کرده میشود بازادی او واگر کسی دعوی بندگی او کند چه اصل در هر کس انست که ازاد باشد واگر بنده او را بکشد بنده را در عوض او باید کشت اما اگر ازادی او را بکشد او را در عوض او نمیتوان کشت چه احتمال دارد که طفل بنده باشد واگر کسی زخمی براو زند میرسد او را که بعد از بالغ شدن براو زخم زند یا دیت گیرد **قسم دوم** در حیوان وانرا ضاله گویند وان هر حیوانی است ضایع که در دست کسی نباشد واگر او را برندارند ضایع شود وبرداشتن او مکروهست وانچه در احادیث وارد شده است در نهی برداشتن او محمولست بر انکه بردارند بقصد تملیک بردارد چه اگر بان قصد بردارد حرامست وشیخ طوسی در کتاب مبسوط برداشتن او را مخصوص حاکم شرع دانسته وسنتست برداشتن حیوانی که اگر برندارند تلف شود ودر غیر ابادانی جهت نگاه داشتن اما اگر در ابادانی بردارد حرامست ودر اینصورت ضامن انست واگر نفقه بدهد او را رجوع بر مالک نمیرسد سوای گوسفند که انرا میتوان برداشت ومخیر است در اینصورت میانهٔ نگاهداشتن او وودادن بحاکم شرع ودر این صورت اگر تلف شود ضامن نیست واگر گوسفند را در صحرائیکه اب نباشد بگیرند خوردن ان فی الحال حلالست باجماع مجتهدین وضامنست قیمت انرا هرگاه صاحب ان پیدا شود وشتر وگاو را نمیتواند گرفت اگر صحیح باشند یا در موضعی باشند که اب وگیاه باشد پس اگر در اینصورتها بگیرد ضامن میشود وبری الذمه نمیشود مگر بدادن بحاکم یا بصاحب ان واگر رها کند بری الذمه

نمیشود وخر را در صحرا میتوان گرفت چه صبر بر تشنگی ندارد وبعضی از مجتهدین گرفتن انرا نیز منع کرده اند وجایز است برداشتن سگ شکاری وسگ گله وسگی که محافظت باغ وزراعت کند وبعد از یکسال از تعریف کردن انتفاع گرفتن از انها جایز است وضامنست بردارندهٔ انها قیمت متعارف انها را هرگاه صاحب انها پیدا شود واگر طفل یا مجنون حیوانی را بگیرند ولی ایشان یکسال تعریف میکند وبعد از ان مخیر است باغبطه وصرفهٔ طفل در نگاهداشتن ان حیوان ومالک شدن ونفقه یافت شده لازمست ورجوع میکند بر صاحب اگر در برابر انعوض نباشد چون سوار شدن اسب وشیر دادن گوسفند وحیوان یافت شده امانتست تا یکسال وبعد از ان قصد ملکیت میتوان کرد وبعضی از مجتهدین نیز یکسال تعریف را در ضاله شرط نمیدانند وبعضی گفته اند تعریف در گوسفند سه روز است انگاه فروختن وتصدق کردن بقیمت ان وضامنست هرگاه صاحب پیدا شود ونفقه دادن او وضامن بودن قیمت ان **قسم سیم** لقطهٔ اموال وان برداشتن هر مالیست ضایع جهت نگاه داشتن از برای صاحب ان وبرداشتن ان مکروهست اگر چه اعتماد بر نفس خود داشته باشد مگر انکه ترسد که تلف شود چه در اینصورت مکروه نیست واگر اعتماد بر خود نداشته باشد برداشتن ان حرامست ودر بردارندهٔ لقطهٔ حرم مکه عدالت شرطست پس اگر فاسق باشد برداشتن ان حرامست وعادل مخیر است میانهٔ نگاهداشتن یا بحاکم سپردن ان واگر فاسقی لقطه را بردارد حاکم از او برگیرد یا کسی را همراه او سازد که تا یکسال تعریف ان کند وبعد از یکسال اگر ان فاسق قصد تملک کند حاکم شرع باو میدهد وانکه ضامن از او بگیرد وانچه در غیر حرم مکه معظمه از صحرا و بیابان یا در زمینهائیکه بحسب ظاهر مالک نداشته باشد پیدا شود از طلا ونقره وجواهر واثر اسلام نداشته باشد یعنی اسم خدایتعالی یا رسول الله صلی الله علیه واله یا یکی از ائمه علیهم السلام یا یکی از پادشاهان مسلمان بران نقش نکرده باشند از کسی است که انرا یافته شود اگر چه زیاده از یکدرهم باشد واگر اثر اسلام بر انها باشد یا در معموره باشد وصاحب نداشته باشد مشهور میانهٔ مجتهدین انست که اگر زیاده از یکدرهم بوده باشد یکسال تعریف ان لازمست انگاه اگر قصد تملک کند مالک ان میشود واگر

احکام لقطه

صاحب آن پیدا شود ضامنست وآنچه در بلاد اسلام در ملک شخصی پیدا شود صاحب آنرا خبردار کند پس اگر دعوی کند که از وست باو دهد وگواه وقسم براو لازم نیست واگر گوید که از من نیست پس اگر اثر اسلام بران نباشد از کسی است که آنرا یافته باشد واگر اثر اسلام بران باشد حکم لقطه بران جاری دارد وآنچه مذکور شد از حکم طلا ونقره اگر در دیار کافران پیدا شود از کسی است که بیابد خواه در معموره باشد وخواه در غیر معموره وخواه اثر اسلام داشته باشد وخواه نداشته باشد وتعریف لازم نیست واگر زمینی که در او یافته باشند مالکی داشته باشد ورا واقف میسازد پس اگر گوید که او مال من نیست از آن کسی است که یافته ودر روایت صحیح محمّد بن مسلم از امام بحقّ ناطق جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام مطلق واقع شده که آنچه در خرابه باشد آنکسی که یافته اولی است بآن خواه اثر اسلام داشته باشد وخواه نه ومحدّثین حمل کرده اند بر آنکه مراد امام در آنچه اثر اسلام داشته باشد آنست که بعد از تعریف باشد ودر حدیث صحیح وارد شده که آنچه در شکم چاروا یافته شود از طلا ونقره وجواهر باید از کسی که خریده باشد اورا واقف سازد پس اگر بشناسد که تعلّق باو دارد واگر نه از آنکس است که آنرا یافته هرگاه اثر اسلام دران نباشد واگر اثر اسلام داشته باشد تعریف یکسال لازم است امّا آنچه در حرم مکّه بیابند بی تعریف یکسال مالک آن نمیتواند شد واگر چه کمتر از یکدرهم باشد وبعضی از مجتهدین برآنند که اگر درهم مکّه نیز درهم مطلّس بیابند بی تعریف از یابنده است واگر بنده لقطه حیوان ومال را بردارد وبعد از یک سال تعریف تلف کند ضمان تعلّق برقبهٔ او میگیرد که بعد از آزاد شدن بدهد **تتمّه** احکام لقطه چهار چیز است اوّل واجب آن تعریفست یعنی شناسانیدن کسی که آنرا برداشته یا نایب و بآنکه فریاد کند همان روز تا شب آنگاه هر روز یکبار تا یکسال و بار آنگاه هر هفته یکبار تا و بار آنگاه هر ماهی بحیثیّتی که فراموش نشود تا یکسال و واقع کرد آن تعریف آنرا در مکانهایی که آنجا مردم جمع میشوند چون بازارها ودرهای دروازها ومسجدها ودر صباحها وشامها وروزهای عید وجمعها ودر وقت داخل شدن قافله بشهر یعنی یابنده در اینقسم جاها ووقتها تعریف لقطه کند وآنرا بشناساند ودر فریاد کردن ذکر جنس بکند چون طلا ونقره واگر در غربت یافته باشد بعد از تعریف بشهر خود

اقسام لقطه

میتواند برد وسال را در شهر خود تمام کرد واگر در صحرا یافته باشد در هر جا که خواهد تعریف کند وآنچه باقی نماند بر نفس خود قیمت کند یا بدیگری بفروشد وقیمت آنرا اگر نگاهدارد ضامن نیست واگر منتفع شود ضامنست واگر در سال تعریف لقط فوت شود ضامن نیست واگر زیادتی بهم رسد خواه منفصل چون فرزند وخواه متصل چون فربهی در این یکسال از مالکست وبعد از یکسال از ملتقط است بعد از نیّت تملیک **دوّم** ضمان با تملّک ودر تقصیر در حفظ وبدون تملّک امانست **سیّم** تملّک وآن بعد از تعریف کردن یکسال است با قصد مالک شدن **چهارم** ردّ بمالک وآن واجبست هرگاه بدو گواه عادل ثابت سازد که ملک اوست وبیک گواه ثابت نمیشود ووصف کردن آن کافی نیست[1] واگر چه ظنّ صدق او داشته باشد بلکه در اینصورت ردّ کردن جایز است پس اگر در اینصورت بردّ کردن امتناع نماید حاکم شرع جبرش نمیکند واگر در صورت وصف ردّ کند آنگاه گواهی دهند که ملک غیر بوده غیر انتزاع عین میکند وبا تلف رجوع مینماید بر هر کدام که خواهد واگر بر آنکس رجوع کند که بوصف کننده ردّ کرده است اورا رجوع میرسد بر وصف کننده بشرط آنکه در وقت دادن اقرار بملکیّت او نکرده باشد چه در اینصورت رجوع نمیتواند کرد واگر هر یک گواه بگذرانند بعد از آنکه باوّل داده باشد وگواهان ایشان بر یکدیگر ترجیح نتوان داد قرعه بزنند باسم هر یک از ایشان که بیرون آید باو دهند پس اگر باسم دوّم بیرون آید انتزاع میکند از اوّل و اگر تلف شده باشد ضامن نیست کسی که باوّل داده است اگر بحکم حاکم شرع داده و اگر بی اذن حاکم داده ضامنست **تکمله** بدانکه التقاط پنج قسم است **قسم اوّل** واجب وآن برداشتن طفلیست که اگر اورا برندارند ضایع شود وبعضی از مجتهدین این را سنّت میدانند **قسم دوّم** حرام وآن وقتیست که شخص برسید دارد داند که خیانت میکند یا فاسق باشد در لقطه حرم **قسم سیّم** سنّت وآن برداشتن مالیست که اگر اورا برندارند ضایع شود **قسم چهارم** مکروه وآن بر چند قسمست اوّل مطلق برداشتن آن دوّم برداشتن فاسق غیر لقطه حرم را سیّم برداشتن لقطه مال وحیوان را چهارم برداشتن چیزیکه قیمت آن کم باشد ومنفعت آن بسیار چون عصا و میخ ونعلین ومطهره وتازیانه وبعضی از مجتهدین برداشتن نعلین ومطهره وتازیانه را حرام میدانند

وفات نماید

[1] معلوم نیست
محمد دام ظله

پنجم برداشتن چیزی که کمتر از یک درهم باشد در حرم مکه **قسم پنجم** لقطهٔ مال وان از یک درهم استی در غیر مکه وانچه بر یابندهٔ لقطه واجبست دو چیز است اول نگاه داشتن دوم گواه گرفتن در طفل وانچه بر او سنتست نیز دو چیز است اول گواه گرفتن در لقطهٔ مال وحیوان دوم شناسانیدن بگواه بعضی از اوصاف انرا تا انکه فایدهٔ گواهی حاصل شود وانچه بر و مکروهست تعریف کردن در مسجد است وانچه بر صاحب گم شده واجبست انستکه هرگاه یابنده انچه یافته باشد باو رد کند قبول نماید واگر در صورتی که یابنده قصد تملک ان کرده باشد وعیبناک شود چون انرا با ارش نقصان ان رد نماید قبول کند **فصل دهم** در احیای موات وان زمینهائی است که کسی متصرف انها نباشد ومعطل افتاده باشد بواسطهٔ منقطع شدن اب از انها یا از جهت مستولی شدن اب بر انها واین زمینها ملک امامست پس اگر مسلمانی تصرف کند در انها بعمارت کردن مالک میشود بهفت شرط اول انکه اگر امام ظاهر باشد باذن او عمارت کند ودر غیبت او هر کس که عمارت ان کند اولی است در تصرف در انها از دیگری تا عمارت او باقی باشد دوم انکه مملوک مسلمانی یا کسی که امام با او صلح کرده باشد نباشد پس زمین موات ملک کسی باشد عمارت کردن ان بی اذن مالک ان صحیح نیست اما اگر مالک او غایب باشد وکسی انرا عمارت کند تا امدن غایب او اولی است از دیگری تا انکه عمارت او قایم باشد واگر عمارت او خراب شود ودیگری عمارت کند ثانی اولی است بتصرف در ان زمین سیم انکه کسی که عمارت میکند میباید که مسلمان باشد پس اگر جهود باشد وامام او را اذن دهد مجتهدین را در ان قول است چهارم انکه ان شخصی که ارادهٔ عمارت زمین موات دارد میباید که کاری کند که در عرف وعادت گویند که ان زمین را احیا کرده پس گردانیدن دیوار در ان زمین یا چیدن سنگها یا بستن مرزها در ان کافی نیست چه اینها افاده ملکیت نمیکند بلکه افاده اولویت تصرف او میکند واگر زمین منتقل شود از او بدیگری ان دیگری اولی است از او واگر بمیرد وارث او اولی است واگر ان زمین را بفروشد ان بیع صحیح نیست وبعضی از مجتهدین بر این رفته اند که انچه مذکور شد از دیوار گردانیدن وسنگ چیدن ومرز بستن افادهٔ ملکیت میکند

احیای موات

۱ مخصوص باین دو صورت نیست صدر دام ظله

۲ مراد و مدرک در هر دو صورت محتاج بتامل است صدر دام ظله

پنجم انکه زمین موات مکان عبادت نباشد چون عرفات ومشعر ومنی ششم انکه مکانی نباشد که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله انرا جهت مصلحت مسلمانان مخصوص چیزی ساخته بود چنانچه بقیع را که از نخلستانهای مهاجران بوده مخصوص ساخته بودند برای چریدن چاروا های زکوة وتصدقات وجزیه وهمچنین است حکم زمینهائی که انحضرت صلی الله علیه واله مقاطعه کرده باشند باجماعتی چنانچه وادی عقیق را با بلال بن الحارث بچیزی قطع کرده بودند وکسی از صحابه در ان تصرف نکرده بود تا زمان خلافت عمر او بلال را از ان منع کرد هفتم انکه حریم عمارت نباشد چه هر چیزی در مباح حریمی دارد وان بر چند قسمست **قسم اول** حریم خانه وان مقدار خاک ریز وبرف انداز انست وجائی که اب باران از ناودان بر ان ریزد وممر داخل شدن بان خانه دوم حریم دیوار وان به مقدار ریختن خاک انست هرگاه خراب شود سیم حریم شهر وان حوالی ان شهر است جهت جمع شدن اهل ان شهر واسب دوانیدن وخاک ریزی کردن ومحل خریدن چهار پایان اهل انشهر چهارم حریم نهر وان بمقدار ریختن خاک انست وراه رفتن بر دو جانب ان پنجم حریم چاهی که شتران را اب میدهند وان چهل ذرعست پس اگر کسی خواهد که جهت اب دادن شتران خود چاهی بکند در ان چهل ذرع نمیتواند کند ودر بعضی روایات وارد شده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله فرموده که حریم چاه در جاهلیت پنجاه ذرع بوده ودر اسلام بیست وپنج ذرعست ششم حریم چاهی که بشتر اب میکشند جهت زراعت کردن بان اب وان شصت ذرعست هفتم حریم چشمه وان در زمین نرم هزار ذرعست ودر زمین سخت پانصد ذرع است پس دیگری را نمیرسد که در این مقدار از زمین حوالی انچشمه چشمهٔ دیگر احداث کند ودر بعضی احادیث جهت حریم قنات نیز همین مقدار وارد شده هشتم حریم راه وان در زمین موات هفت ذرعست واین حریمها در زمین مواتست وحریم در زمین معموره نیست **فصل یازدهم** در مشترکات بدانکه منافع مشترکه بر پنج قسمست **قسم اول** راهها وفایده این انست که در رفتن ونشستن در ان ضرر بجماعتی که از ان راه میروند نرساند واگر جهت خرید وفروخت در راه بنشیند پس اگر راه وسیع باشد که بمترددین ضرر نرساند جایز است اما با ضرر جایز نیست واگر خود از انجا برخیزد از

حریم مشترکات

انجا و متاع خود انجا بگذارد نمیتواند انجا نشست امّا اگر متاع خود را نیز بردارد و قصد داشته باشد که باز بهمان مکان عود نماید میانهٔ مجتهدین دران خلافست اقرب انستکه حق او از انمکان باطل شد به برخواستن او وازان مکان و بنای دکه در راه کردن جایز نیست و اگر در راه بچیزی چون بوریا سایه کند بشرطیکه ضرر بمتردّدین نرساند جایز است و اگر دو کس بیکدفعه در مکانی خواهند که بنشینند اقرب انست که قرعه بزنند بنام هرکدام که بیرون اید او اولی است و هوای راههائی که دران تردّد مینمایند حکم زمین موات دارد که هرکس احداث چیزی دران میتواند کرد بشرطیکه ضرر بمتردّدین نرسد امّا در راهی که مخصوص جماعتی باشد احداث چیزی نمیتوان کرد مگر باذن ایشان **قسم دوّم** مسجدها و فایدهٔ ان معلومست و هرکس سبقت کند بگرفتن محلّی او اولی است از دیگری بان مکان و هرگاه برخیزد و دیگری بنشیند ثانی اولی است و اگرچه بقصد وضو ساختن برخواسته باشد مگر انکه رخت خود را در انجا گذاشته باشد **قسم سیّم** موقوفات عامّه چون مدرسها و رباطها و فایدهٔ انها نزول طلبهٔ علم و قوافل است در انها پس هرکس که ساکن حجرهٔ از انها و از انجماعت باشد که اهلیّت سکنی انجا داشته باشد او اولی است از دیگری تا در انجاست و بیرون کردن او جایز نیست اگرچه بسیار در انجا بماند بشرط انکه واقف شرط مدّتی معیّن نکرده باشد چه در اینصورت بانقضای ان مدّت او را بیرون میتوانند کرد و همچنین بیرون میتوانکرد اگر واقف شرط کرده باشد که ساکن باید که بطلب علم مشغول باشد و انکس بان مشغول نباشد و جایز است که ساکن حجره کسی را با خود شریک نکند مادامیکه بر صفتی باشد که واقف شرط کرده و هرگاه ازان حجره بیرون رود حق او ازانمکان باطل میشود و یا اگر رخت او در انجا باشد حق او باطل میشود یا نه در اینمسئله میانهٔ مجتهدین خلافست **قسم چهارم** معدنها و کانها و ان بر دو قسمست اوّل کانهای ظاهری که محتاج بخرج نیست چون نمک و نفط و کبریت و قیر و مومیائی و سرمه و یاقوت چه اینها مشترکست میانهٔ مسلمانان و بعضی از مجتهدین اینها را مخصوص امام میدانند و اگر کسی از انها چیزی بردارد منع او نمیتوان کرد و تا حاجت او تمام نشود دیگری نمیتواند گرفت و اگر دو کس با زیاده بران سبقت کنند و

اجتماع ایشان ممکن نباشد قرعه بزنند و احتمال قسمت و سبقت محتاج نیز دارد و اگر در جانب نمکزار چاهی در زمین موات بکنند و اب بدانجا ارند و نمک کنند مالک ان میشوند و غیری با او دران نمک شریک نیست **دوّم** معدنهای باطنی که محتاج بخرج و عمل است چون کان طلا و نقره و اهن و مس و رصاص و بلور و فیروزج و ان نیز مشترکست میانهٔ مسلمانان و بعضی از مجتهدین انها را نیز مخصوص امام میدانند پس اگر ظاهر باشد باحیا کردن مالک ان میشود و اگر ظاهر نباشد و شخصی انرا ظاهر کند و احیا نماید پس اگر در ملک او باشد مالک ان میشود و همچنین اگر در زمین موات باشد باحیا کردن مالک ان میشود و اگر معادن در زمینی پیدا شود که بایع احیا کرده باشد مالک او ست خواه ظاهر باشد و خواه مخفی و تعلّق باحیا کننده دارد امّا اگر پیش از احیا ظاهر باشد ملک و نمیشود و اگر چاهی بکند و بمعدن نرساند همان اشتراک باقیست و میانهٔ مسلمانان مشترکست و مالک ان نمیشود **قسم پنجم** ابها و ان بر شش قسمست اوّل انکه در ظرفی یا حوضی کرده باشند و ان ملک کسی است که ظرف و حوض از او ست و اگرچه از مباح گرفته باشد و جایز است فروختن اب انها **دوّم** اب چاهی که کسی در ملک خود یا در زمین مباح بکند چه در اینصورت او مالک ان میشود و کسی را بی اذن او دران تصرّف جایز نیست و فروختن ان کیلا و وزنا جایز است با کراهیّت و فروختن همهٔ اب چاه جایز نیست چه تسلیم ان متعذّر است و هرگاه چاه قدیمی که پر از خاک شده باشد کسی انرا پاک کند مالک ان نمیشود و اگر کسی چاهی در زمین مباح بکند نه بقصد مالک شدن بلکه جهت نفع گرفتن ازان او اولی است بان وقتی که انجا باشد و هرگاه از انجا مفارقت کند هرکه سابق باشد در انجا او اولی است بانتفاع ازان و مخصوص احدی نیست و هرگاه کسی چاهی در ملک خود بکند همسایهٔ خود را منع نمیتواند کرد از چاه کندن دیگر عمیق تر از ان چاه اگرچه اب[1] چاه او بان چاه سرایت کند **سیّم** اب چشمه و باران و اب ایستاده در زمین مباح نه از روی مالک شدن مشترکست میانهٔ مسلمانان و مخصوص احدی نیست و از انها هرکس انچه بردارد مالک میشود **چهارم** نهرهای بزرگ چون اب فرات و دجلهٔ بغداد که میانهٔ مسلمانان مشترکست **پنجم** نهرهای کوچک که ملک کسی

[1] علی الاطلاق معلوم نیست صدر ره امر طله العالی

نباشد آن نیز میانهٔ مسلمانان مشترکست واگر آب آن کم باشد ووفا بهمه نکند اول ابتدا بکسی کنند که نزدیک دهنه باشد واگر جهت زراعت باشد تا بند نعلین باو آب دهند واگر برای درخت غیر خرما باشد تا قدم وجهت درخت خرما تا ساق وبعد از آن انجماعت آبرا سر دهند بکسانی که در پهلوی ایشان باشند وسر دادن بیش از آن قدری که مذکور شد واجب نیست اگرچه بمتاخر نرسد پس اگر از اول چیزی باقی نماند ما بعد را حقی نیست ششم آب نهر مملوک که جدا کرده باشد از مباح چنانکه کسی نهری از فرات مثلاً ببرد باشد مالک آن آب میشود وهر کس که در آن نهر کاری کرده شریکست در آن بقدر نفقه وعمل خود اگر بهمه وفا کند والا بقدر حصه ونصیب خود قسمت کند

باب یازدهم از کتاب جامع عباسی

در بیان نکاح کردن بدوام ومتعه وتحلیل وملک یمین ودر آن مقدمه وسه مطلب وخاتمه است **مقدمه** در بیان فضیلت نکاح واقسام آن بدانکه احادیث در فضیلت نکاح کردن بسیار وارد شده وچون این مختصر گنجایش ذکر جمیع آنها نداشت لهذا بر سه حدیث اقتصار رفت از انجمله در حدیث ائمه معصومین علیهم السلام آمده که هیچ فایده مسلمانرا بعد از حصول اسلام بهتر از زن صالحه نیست که هر گاه او را بیند خوشحال شود وهر گاه از او غایب شود حفظ ناموس ومال او کند وهم در حدیث ائمه معصومین علیهم السلام واقع شده که دو رکعت نماز یکه صاحب زن بگذارد بهتر است از هفتاد رکعت نماز یکه عزب بگذارد ونیز در حدیث آمده که بدترین مردهای مسلمانان انکسانی اند که عزب مرده باشند واقسام نکاح کردن نظر بنکاح کننده پنج **اول واجب** وان وقتی است که نفس او مشتاق باشد وترسد که اگر نکاح نکند در زنا افتد **دوم سنت** وان وقتی است که خوف زنا نباشد وقادر بر نفقه ومهر باشد **سیم حرام** چون زیاده بر چهار زن آزاد ودو کنیز بعقد در آوردن مرد آزاد را وزیاده بر دو زن آزاد وچهار کنیز خواستن بنده را ونکاح کردن کافر وسنی زن مسلمان را **چهارم مکروه** وان وقتی است که نفس او مشتاق نباشد وعاجز از نفقه باشد بر قول بعضی از مجتهدین **پنجم مباح** وان ما عدای چهار قسم مذکور است واقسام نکاح نظر بمنکوحه نیز

فضیلت نکاح

پنجست **اول واجب** چون نکاح زن یا کنیزی که بر ایشان ترسند از افتادن بزنا **دوم مستحب** چون نکاح خویشان جهت صلهٔ رحم **سیم حرام** چون نکاح زنانی که بسبب رضاع وغیر آن حرام شده باشند وهمچنین زنان کافره غیر یهودیه واهل کتاب را بعقد دوام خواستن ونکاح جماعتی از زنان که در میان ایشان یکی از محرمان باشد چون مادر یا خواهر ومشتبه باشند چه نکاح جمیع آنها حرام است **چهارم مکروه** چون نکاح زنان سفیه وزنی که عقیم باشد یعنی از او فرزند بهم نرسد ونکاح دختر زنیکه نکاه بعورت او کرده باشند **پنجم مباح** وان ما عدای چهار قسم مذکور است ونباز نکاح کردن منقسم میشود بر سه قسم **قسم اول** نکاح کردن زن آزادی که سبب میراث بردن از یکدیگر شود واینقسم را نکاح دائمی گویند **قسم دوم** نکاح کردن زن آزادی که سبب میراث بردن از همدیگر نشود وانرا نکاح متعه گویند **قسم سیم** نکاح کردن کنیز وان بر سه قسمست اول کنیز غیر را بعقد خواستن دوم کنیز غیر را بتحلیل خواستن چنانچه مذکور خواهد شد سیم خریدن کنیز چه بمجرد خریدن وطی او حلال میشود **مطلب اول** در بیان نکاح متعه بدانکه مشروع بودن نکاح متعه پیش فرقهٔ ناجیهٔ اثنی عشریه اجماعیست ومشروعیت آن بنص قرآن واحادیث موافق ومخالف ثابتست خلافاً للمخالفین چه ایشان میگویند که مشروع بودن آن نسخ شده واحادیثی که در باب نسخ شدن آیهٔ کریمهٔ قرآنیه نقل کرده اند همه معارض یکدیگرند وقول عمر که دو متعه در زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم حلال بوده ومن نهی میکنم از آن دلالت بر آن میکند که نسخ نشده بود بواسطهٔ قول عمر آیهٔ صریحهٔ قرآنیه را نسخ کردن معقول نیست زیرا که اگر عمر باجتهاد خود حرام کرده اجتهاد در مقابلهٔ نص قرآنی خطاست واگر بطریق روایت از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله بوده چگونه اینچنین حکمی بر جمیع صحابه تا زمان خلافت عمر مجهول بوده باشد ودر صحاح ترمذی هروی که یکی از علمای مخالفین است مذکور است که شخصی از اهل شام از عبد الله عمر پرسید که پدر تو متعه را نهی کرده است او در جواب شامی گفت اگرچه پدرم نهی کرده اما حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله نهی نکرد وحلال کرده است وکاری که آنحضرت کرده باشد جهت قول پدر ترک نمی

نکاح متعه

نمیتوان کرد و متعه کردن بر سه وجه است **وجه اول** سنت چون متعه کردن مؤمنه
عفیفه **وجه دوم** حرام چون متعه کردن زن بت پرست و دشمن اهل بیت
علیهم السلم و سنیان را متعه کردن زن مسلمان حرامست **وجه سیم** مکروه
چون متعه کردن زن فاحشه و دختر بکر بی رخصت پدر او و بدانکه شرط نکاح
متعه شش است اول ایجاب چون انکحتک یا متعتک یعنی نکاح کردم ترا یا متعه کردم
ترا اگر زن و شوهر تلفظ کنند و اگر وکیل ایشان تلفظ کند وکیل زن چنین گوید که
متعت موکلتی من موکلک یعنی متعه کردم وکیل کننده خود را برای وکیل کننده تو
دوم قبول چون قبلت در صورت اول و قبلت لموکلی در صورت دوم سیم آنکه
ذکر مدت کمی و زیادتی آن در عقد معتبر نیست پس اگر مدت را در عقد ذکر نکند میانه
مجتهدین خلافست بعضی برانند در این حکم تاملی هست بلکه ما بین علماء ذکر مدت
میباشد و بدون ذکر مدت عقد باطل میشود و بعضی گفته اند که نکاح دائمی میشود چهارم
ذکر مهر پس اگر ذکر مهر نکند عقد باطلست بخلاف نکاح دائمی که اگر ذکر مهر نکند صحیح است
و کمی و زیادتی آن را مقداری نیست و بعضی از مجتهدین برانند که بکمتر از یک درهم عقد
نباید کرد پنجم آنکه زن مسلمان باشد یا اهل کتاب و در مجوسی اشکال است ششم
آنکه زنان اهل کتاب را اگر متعه کنند ایشان را منع نمایند از خوردن شراب و گوشت
خوک و استعمال محرمات و عقد متعه قابل شرط مشروعست چون شب یا روز پیش او
آمدن و یکمرتبه یا دو مرتبه دخول کردن بشرط آنکه زمان مشخص باشد چه اگر زمان مجهول
باشد صحیح نیست و متعه محتاج بطلاق نیست بلکه هرگاه مدت تمام شود از شوهر
جدا گردد و متعه را نفقه دادن لازم نیست و میراث از شوهر نمیبرد و اگر در عقد متعه
شرط میراث بردن کند آیا میراث میبرد یا نه در آن خلافست و لعان و ایلا در متعه
نیست چنانچه در دائمی هست بطریقی که مذکور خواهد شد و آیا با متعه ظهار میتوان کرد
یعنی با او میتوان گفت که پشت تو همچو پشت مادر منست چنانچه بتفصیل خواهد آمد
خلافست و گواه گرفتن در عقد متعه سنت نیست چنانچه در نکاح دائمی سنت است
اما اگر ترسد از آنکه او را گویند که زنا میکند سنت است که گواه بگیرد و سنت است که
متعه را از حالش سؤال کند هرگاه با و بدگمان باشند و خلافست میانه مجتهدین که

بلکه احوط ترک است صدره مد ظله

آیا زیاده از چهار متعه جمع کردن جایز است یا مثل نکاح دائمی زیاده از چهار حرام است
اولی آنست که زیاده از چهار متعه جمع نکنند **مطلب دوم** در بیان نکاح کنیز
و آن بر سه قسمست **قسم اول** عقد و آن مخصوص کنیز غیر است و خلافست میانه
مجتهدین که عقد کردن کنیز جایز است یا نه بعضی از مجتهدین گفته اند جایز است بدو
شرط اول ترسیدن از وقوع در زنا دوم مفلسی که قدرت نداشته باشد بر خواستن
زن آزاد و فرزند این کنیز اگر شوهرش آزاد باشد آزاد است و اگر آقای کنیز شرط کرده
باشد که فرزندی که بهم رسد بنده باشد یا با این شرط فرزند بنده میشود یا نه میانه
مجتهدین خلافست قول مشهور آنست که بنده میشود و شروط آن شش است اول ایجاب
دوم قبول بطریقی که مذکور شد سیم اذن صاحب چه عقد غلام و کنیز بی اذن آقا
صحیح نیست و موقوف بر اجازه اوست و بعضی از مجتهدین برانند که باطل است و در
اینصورت فرزندی که بهم رسد بنده است اگر چه آزادی را شوهر کرده باشد هرگاه با علم
دخول کند چهارم اذن زن آزاد چه اگر کسی بی اذن او کنیزی را عقد کند و اگر چه آن زن
آزاد یا دیوانه یا پیر یا کوچک باشد جایز نیست پنجم آنکه زیاده از دو کنیز نباشد
اگر شوهر آزاد باشد بقول بعضی از مجتهدین و بعضی زیاده از یک کنیز را نیز جایز نمی
دانند ششم آنکه زیاده از چهار کنیز نباشد اگر شوهر بنده باشد **قسم دوم** مالک شدن
کنیز چه بتملک دخول کردن او جایز است و عقد و ملک با هم جمع نمیشوند چه هرگاه
کنیز غیری را عقد کند آنگاه بخرد نکاح فاسد میشود و بملکیت دخول میکند و این
قسم منحصر در عددی نیست چه میتواند شخصی بملک هزار خود را دخول کردن بخلاف
عقد و هرگاه آقا کنیز خود را بدیگری تزویج کند جایز نیست او را دخول کردن
بآن کنیز مگر بعد از طلاق شوهر و انقضای عده او و فسخ عقد او و نمیتوان کرد
هرگاه شوهر غلام او نباشد اما اگر غلام او باشد تفریق میانه ایشان میتواند کرد
و سنتست بر آقا که هرگاه خود را بغلام خود نکاح کند چیزی از مال خود بآن کنیز
بدهد که بصورت مهر باشد و بعضی از مجتهدین این چیز دادن را واجب میدانند
و اگر یکی از غلام یا کنیز را بدیگری بفروشد مشتری مخیر است در فسخ عقد و امضا
آن و اگر فوراً فسخ نکند دیگری در فسخ اختیاری نیست و عقد بجای خود باقی است

کنیز بنکاح

گذشت که نفوذ این شرط خالی از اشکال نیست پس ترک کنند اولی است صدره دام ظله

کنیز در ملک

این قول احوط است صدره دام ظله العالی

وهرگاه آقا کنیز خود را بدیگری عقد کند بر آقا لازمست که روز از او خدمت بگیرد[1] و شب بگذارد که پیش شوهر خود رود و اگر آقا کنیز خود را همراه بسفر برد و شوهر او خواهد که همراه او رود آقا منع شوهر او نمیتواند کرد و میانهٔ دو کنیز خوابیدن جایز است بخلاف دو زن آزاد که خوابیدن میانهٔ ایشان مکروهست و همچنین مکروهست دخول کردن بر کنیز هرگاه طفلی آنجا باشد که نگاه کند و وطی کنیز فاجره و کنیزی که از زنا بهم رسیده باشد جایز است و منی در غیر فرج کنیز ریختن نیز جایز است و هیچ یک از دو شریک را وطی کردن کنیز مشترک جایز نیست و در تحلیل خلافست

قسم سیم اباحه و تحلیل است و آنچنانست که شخصی بدیگری دخول کردن کنیز خود را حلال کند و اینقسم از خواص فرقهٔ ناجیهٔ اثنی عشریه است و خلافست میانهٔ مجتهدین که اینقسم داخل قسم اولست یا داخل قسم ثانی سید مرتضی رضی الله عنه داخل قسم اول میداند و شروط اینقسم شش است اول ایجاب چون أحللت لک وطی أمتی هذه یعنی حلال کردم بر تو دخول کردن کنیز خود را و آیا بلفظ اباحت جایز است یا نه در آن خلافست دوم قبول چون قبلت سیم آنکه شخصی که تحلیل میکند میباید که مالک کنیز باشد پس تحلیل کنیز غیر جایز نیست چهارم آنکه مالک کنیز دیوانه و طفل و مست و خفته و بیهوش نباشد و مفلسی که حاکم شرع بواسطهٔ قرض خواهان او را از مالش منع کرده باشد نیز نباشد پنجم آنکه کسی که وطی کنیز را بر او حلال میکند میباید که شخصی نباشد که وطی او حرام باشد مثل آنکه کنیز مسلمانی را بکافر تحلیل کند یا کنیز شیعه را بسنی چه اینها جایز نیست ششم آنکه آن کنیز شوهر نداشته باشد پس هرگاه این شروط بهم رسد وطی کردن کنیز بمجرد گفتن صاحبش که دخول کردن او را بر تو حلال کردم حلال میشود و تعیین مدت شرط نیست و اقتصار بر قول صاحب کنیز باید کرد باید پس اگر بوسه دادن یا خدمت گرفتن کنیز را یا دست مالیدن بدن او را حلال کند دخول کردن با و جایز نیست اما اگر دخول کردن را حلال کند بوسه دادن و دست مالیدن بدن او جایز و حلالست اما خدمت گرفتن حلال نیست و فرزندی که از این کنیز بهم رسد اگر پدر او آزاد باشد و صاحب کنیز شرط نکرده باشد که فرزند او بنده باشد آزاد است[2] والا بنده

مطلب سیم در نکاح

و تحلیل کنیز

[1] اینقول خالی از اشکال نیست بلکه احوط عدم انتفاع آقا است در وقتی که مانع از انتفاع زوج باشد مگر باذن زوج و همچنین احوط عدم مسافرت کنیز است بدون اذن زوج والله هو العالم صدر دام ظله العالی

[2] گذشت بیان احسن از این بیان صدر دام ظله

دائمی و مقدمات و شروط آن و در آن سیزده فصل است **فصل اول** در بیان مقدمات نکاح بدانکه شصت و نه امر بنکاح متعلق است یک امر واجب و سی و چهار امر سنت و هشت امر حرام و بیست و شش امر مکروه اما امر واجب جانب خواستگاری کردن مؤمنی است که قادر بر نفقه دادن باشد اگرچه در نسب موافق نباشد و در این صورت اگر ولی اذن ندهد گناه دارد و اما سی و چهار امر سنت اول خواستگاری کردن پیش از عقد دوم دو رکعت نماز گذاردن پیش از عقد سیم استخاره کردن چهارم بعد از نماز و استخاره دعای منقول خواندن پنجم دو رکعت نماز حاجت گذاردن ششم دعای برآمدن حاجت کردن هفتم اختیار دختر بکر نمودن هشتم اختیار زنی کردن که از شان او زاییدن باشد یعنی خویشان او زاینده باشند نهم اختیار زن صاحب اصل کردن یعنی زنی را بخواهد که پدر و مادر او صالح و مؤمن باشند دهم اختیار زن صاحب جمال کردن بشرطیکه مهر او کم باشد و قصد جمال او نکند یازدهم اختیار زنی کردن که خویش او باشد جهت صلهٔ رحم خلاف مر سنیان را که ایشان نکاح خویشان را مکروه میدانند دوازدهم اختیار مؤمنه کردن زیرا که نکاح زنی که سنی باشد مکروه است سیزدهم عقد را در نکاح دائمی ظاهر کردن چهاردهم گواه گرفتن بر عقد پانزدهم خطبه خواندن پیش از عقد و میباید که این خطبه مشتمل باشد بر حمد خدا تعالی و صلوات بر حضرت رسالت پناه و ائمهٔ معصومین علیهم السلام و گفتن الحمد لله کافی است و بعضی از سنیان خطبه خواندن را واجب میدانند شانزدهم شب عقد کردن خلاف مر سنیان را که ایشان در روز جمعه سنت میدانند هفدهم دیدن روی و دستهای زنی که ارادهٔ نکاح او داشته باشد و ایستاده و نشسته دیدن او هجدهم طعام دادن جماعتی از فقرای مؤمنان یکروز یا دو روز و بعضی از سنیان این طعام دادن را واجب میدانند و سنت است که این طعام دادن در روز باشد نوزدهم اجابت کردن و رفتن بمجلس عروسی و خوردن طعام آن اگرچه روزهٔ سنتی داشته باشد خصوصاً اگر داند که افطار نکند صاحب طعام آزرده میشود و اما اگر مجلس عروسی مشتمل باشد بر چیزهای حرام رفتن بآنجا حرام است مگر آنکه کسی باشد[3] که او را از آن منع تواند کرد یا آنکه بواسطهٔ خاطر او چیزهای حرام را بر طرف کنند و اگر نداشته

نکاح دائم

[1] اگر مراد کفو بودن است بر فرض اینکه واجب باشد در اینصورت وجوب معلوم نیست و اخذ معلوم نیست موافق بودن ولی طفل نیز محل نظر است صدر دام ظله

[3] بلکه در این دو صورت واجب است رفتن صدر دام ظله

بان مجلس رود پس اگر قدرت داشته باشد واجبست که برخیزد و برود و اگر رفتن از ان
مجلس دشوار باشد در نشستن انجا گناه ندارد و اگر مجلس عروسی مشتمل بر صورتهای
سایه دار باشد بعضی از مجتهدین برانند که اگر ان صورتها در قاب و قالی و فرش باشد
جایز است رفتن بان مجلس و بعضی گفته اند که اگر بر بالش باشد نیز رفتن بانجا جایز است
و اگر دو کس بیکدفعه کسی را بعروسی خبر کنند بخانهٔ آنکسی رود که بخانه او نزدیکتر باشد
بیستم رخصت[1] خواستن از پدر در عقد کردن دختر بکر بیست و یکم وکیل کردن زن
برادر بزرگ را در عقد کردن هرگاه پدر نباشد بیست و دوم اختیار کردن عقد
برادر بزرگ اگر هر یک از برادران او را جهت شخصی عقد کرده[2] باشند بیست و سیم دو رکعت
نماز گذاردن هر یک از زن و شوهر پیش از دخول بیست و چهارم دعای منقول خواندن
بعد از نماز هر یک از ایشان را بیست و پنجم امر کردن مردمانی که انجا حاضر باشند در
وقت دعا خواندن بانکه امین گویند بیست و ششم دست بر پیشانی زن نهادن و روی
او را بقبله کردن پیش از دخول و دعای منقول خواندن و طلبیدن فرزند صالح و تمام
اعضا و موزهای زن را از پای او کندن و پاهای او را باب شستن و در در و درخانه
ریختن که برکات بسیار بوقوع ان افعال در انخانه هم رسد بیست و هفتم دخول کردن در شب
بیست و هشتم در وقت دخول و بعد از دخول بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ گفتن بیست و نهم باوضو
بودن هر یک از زن و شوهر سی ام غلام خود را رخصت نکاح دادن اگر خواهد که نکاح کند
سی و یکم منی را در خارج فرج ریختن هرگاه کنیز حاملهٔ خریده باشد و بعد از چهار ماه
خواهد که با او دخول کند سی و دوم مشخص کردن مهر پیش از دخول اگر در وقت
عقد مشخص نکرده باشد سی و سیم بیشتر از یک زن آزاد نخواستن سی و چهارم
چشم خود را در وقت جماع پوشیدن و امّا ان هشت امر حرام اوّل خواستگاری
کردن زنی که او را دیگری خواستگاری کرده باشد و اجابت نموده باشند و بعضی
از مجتهدین این را مکروه میدانند دوم خواستگاری کردن زنی که در عدّه رجعیه
باشد خواه بصریح و خواه بکنایه و در عدّهٔ وفات خواستگاری بصریح حرامست امّا
بکنایه جایز است سیم عقد کردن وکیل زن او را برای خود چهارم نکاح کردن
کسی که احرام بسته باشد پنجم نکاح کردن زن مسلمانی را بکافر ششم تزویج کردن

بانکه امور آن صدهزار امر ذلکم العالی [1]

یعنی عقد فضولی صدر دام ظله [2]

زن مؤمنه جهت سنّی و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند هفتم تزوج کردن مسلمان
زن کافره را هشتم غارت کردن چیزی که در عروسی نثار کنند هرگاه داند که صاحبان
راضی نیست و امّا بیست و شش امر مکروه اوّل ترک نکاح کردن جهت ترسیدن از
پریشانی و مفلسی دوم نکاح کردن بقصد مال و جمال چه در حدیث ائمهٔ معصومین
علیهم السّلم وارد شده که اگر کسی زنی را بقصد مال و جمال نکاح کند از هر دو محروم
میشود و اگر بقصد سنّت حضرت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله نکاح کند حضرت حق سبحانه و تعالی
هر دو را باو روزی کند سیم عقد کردن در وقتی که قمر در برج عقرب باشد چهارم
عقد کردن در سه روز اخر ماه پنجم ترک بسم اللّه کردن در حالت دخول ششم زیاده
از دو روز طعام دادن هفتم در حال جماع نگاه بفرج زن کردن و کراهت این اندرون
ان بیشتر است و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند و در حدیث امده که اگر فرزندی
در اینحال حاصل اید کور خواهد امد هشتم سخن گفتن در حال جماع خصوصاً مرد را مگر
ذکر خدای تعالی چه در حدیث امده که اگر در حال جماع سخن گویند فرزندی که حاصل شود
گنگ خواهد بود نهم عروسی را مخصوص مالداران ساختن امّا اگر بعضی مفلس و بعضی
مالدار باشند جایز است دهم رفتن بمجلس عروسی کافر یازدهم غارت کردن انچه
در عروسی نثار کنند هرگاه نداند که صاحبان راضی نیست[1] دوازدهم شوهر کردن
زن مرد فاسق را خصوصاً اگر شرابخوار یا سنّی[2] یا مستضعف باشد سیزدهم نکاح
کردن زنانی که سیّئه باشند سوای زنان نوبی چهاردهم نکاح کردن زنی که سفیه
یا احمق باشد پانزدهم نکاح کردن زنان فاحشه و بعضی از مجتهدین این را حرام
میدانند هرگاه توبه ظاهر نکرده باشد شانزدهم نکاح کردن زنان دیوانه و سلیطه
و حسود و بدخلق و عقیم هفدهم زنی را که اراده نکاح او داشته باشد صریح گفتن که
جماعی که ترا راضی کند در نزد منست یا بکنایه گفتن که من بسیار جماع میکنم هیجدهم عقد
کردن کنیزی که او را زائیده و تربیت کرده باشد و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند
نوزدهم نکاح کردن دختر زنیکه او را زائیده و تربیت کرده باشد بیستم نکاح کردن
دختر زنیکه پدر او ان زن را خواسته باشد و بعد از انکه او را طلاق داده باشد از
شوهر دیگر بهم رسیده باشد بیست و یکم نکاح کردن زنیکه با مادر او یک شوهر کرده

البته در این صورت ترک غارت نمایند صدر دام ظله [1]

تشیع سابقا در محرم شمرده اند صدر دام ظله [2]

باشد غیر از پدر او بیست و دوم نکاح کردن دختر بکر بی رخصت پدر او بیست و سیم نکاح کردن خواهر زنیکه او را طلاق باین داده باشد فی الحال بر قول بعضی از مجتهدین بیست و چهارم منع کردن زن از عیادت و تعزیت خویشان بیست و پنجم ریختن منی در غیر فرج زن آزادی که بعقد دوام او را خواسته باشد بی اذن او و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند و هرگاه اینعمل کند سنت است که ده مثقال طلا دیت نطفه بان زن دهد اما در متعه و شیر دهنده و عقیم و زنان مسن و سلیطه و کنیز بی اذن ایشان جایز است بیست و ششم خوابیدن میان دو زن آزاد اما میان دو کنیز مکروه نیست

فصل دوم در بیان شروط عقد نکاح دایمی و آن شانزده است

اول ایجاب چون زَوَّجْتُكَ یعنی زن گوید بمرد که تزویج کردم ترا دوم قبول چون قَبِلْتُ النِّكَاحَ یعنی مرد گوید قبول دارم نکاح را و قَبِلْتُ گفتن بی آنکه لفظ نکاح را بان ضم کنند نیز کافیست و اگر در لفظ ایجاب قبول موافق نباشد چنانچه مذکور شد جایز است و مقدم داشتن ایجاب بر قبول لازم نیست و اگر هر یك از زن و شوهر شخصی دیگر را وکیل کنند وکیل زن چنین گوید زَوَّجْتُ مُوَكِّلَتِي مِنْ مُوَكِّلِكَ یعنی نکاح کردم وکیل کنندهٔ خود را جهت وکیل کنندهٔ تو پس وکیل مرد گوید قَبِلْتُ لِمُوَكِّلِي یعنی قبول کردم نکاح را جهت وکیل کنندهٔ خود سیم آنکه هر یك از ایجاب و قبول را بصیغهٔ ماضی گویند چنانچه مذکور شد پس اگر بصیغهٔ مضارع گویند جایز نیست اما اگر بصیغهٔ امر گویند بعضی از مجتهدین آنرا جایز داشته اند چهارم آنکه در صیغه قصد انشا کنند یعنی قصد ماضی نکنند چه اگر قصد ماضی کنند صحیح نیست پنجم آنکه ایجاب و قبول را بصیغهٔ عربی بگویند هرگاه قدرت بر صیغهٔ عربی داشته باشند اما اگر بران قادر نباشند هر لغتی که دانند صحیح است ششم آنکه هر یك از ایجاب و قبول را بلفظ نگویند با قدرت پس اگر اشاره کنند صحیح نیست اما اگر قادر بر گفتن لفظ نباشند اشاره کافیست هفتم آنکه عقد را معلق بر شرط نسازند پس اگر معلق بر شرط سازند صحیح نیست اما اگر در عقد شرط مشروعی کنند صحیح است هشتم آنکه ایجاب و قبول در یك مجلس واقع شود بیفاصله پس اگر در دو مجلس واقع شود یا با فاصله باشد اگر چه اندك باشد صحیح نیست اما اگر فاصله سعال باشد صحیح است نهم آنکه هر یك از زن و شوهر بالغ باشند پس اگر طفل باشند عقد ایشان بی اذن ولی صحیح نیست

۱ البته ترك نمایند صدر دام ظله
۲ گذشت که احوط ترك است صدر دام ظله
۳ ملاحظهٔ بعضی از مجتهدین را رعایت نمایند صدر دام ظله
۴ در بعضی از این مذکورات خالی از اشکال نیست صدر دام ظله
۵ تفصیلی دارد که مجال ذکر آن نیست صدر دام ظله

دهم آنکه هر یك از ایشان عاقل باشند چه اگر دیوانه باشند عقد ایشان بی اذن ولی صحیح نیست یازدهم آنکه عقد بقصد واقع شود پس اگر از مست یا بیهوش یا خفته بوقوع آید صحیح نیست اگر چه بعد از آنکه بخود آیند اذن دهند دوازدهم آنکه هر یك از ایشان مسلمان باشند چه اگر یکی کافر باشد یا آنکه زن مؤمنه باشد و شوهر سنی نیز صحیح نیست سیزدهم آنکه آزاد باشند چه عقد بنده بی اذن آقا صحیح نیست چهاردهم آنکه زن یکی از انهائی نباشد که بر مرد حرامست پانزدهم آنکه زن در حال عقد مشخص باشد پس اگر ولی یکی از دو دختر خود را عقد کند بی آنکه مشخص سازد صحیح نیست شانزدهم آنکه در عقد وکیل مخالف قول موکل نکند چه مثلا اگر زن شخصی را وکیل نماید که او را بپانصد درهم نقره عقد بندد پس اگر آن شخص بدویست درهم عقد کند صحیح نیست بر قول بعضی از مجتهدین و آیا قدرت داشتن شوهر بر نفقه و مهر شرطست یا نه در آن خلافست میانهٔ مجتهدین اقرب آنست که شرط نیست و اگر بعد از عقد کردن از نفقه دادن عاجز شود زن اختیار فسخ ندارد

فصل سیم در جماعتی که ولی عقدند و آنها سه قومند

قوم اول پدر و جد پدری چه ایشان ولی طفل و دیوانه و سفیه اند تا وقتی که عاقل و بالغ شوند و از سفاهت برایند و با وجود ایشان کسی دیگر ولی ایشان نیست و خلافست میانهٔ مجتهدین که جد در حالت فوت پدر ولی است یا آنکه در ولایت او زندگی پدر شرطست اقرب آنست که ولی است اگر چه پدر مرده باشد و اگر پدر و جد کسی را وصی طفل سازند یا آن وصی را ولایت نکاح آن طفل هست یا نه میانهٔ مجتهدین در این نیز خلافست اقوی آنست که او را ولایت نکاح هست و اگر طفل فاسد العقل بالغ شده باشد وصی با احتیاج او بنکاح میتواند برای او نکاح کرد و اگر ولی طفل یا دیوانه جهت ایشان نکاح کنند ایشان را بعد از بلوغ و عقل اختیار فسخ نیست مگر در چهار موضع اول آنکه او را بهم جنس نکاح نکرده باشند دوم آنکه تزویج او با کسی کرده باشند که آلت مردی نداشته باشد سیم آنکه زنی برای او نکاح کرده باشند که صاحب عیب باشد چهارم آنکه جهت او کنیزی خواسته باشند یا دختر خود را بغلامی داده باشند چه بر قول بعضی از مجتهدین ایشان را اختیار فسخ هست بعد از بالغ شدن خصوصا بمذهب جمعی از مجتهدین که در حلال بودن

۱ احوط در سفیه و مجنون اذن حاکم است نیز صدر دام ظله

کنیز خواستن ترس افتادن بزنا است شرط میدانند چه بر این مذهب طفل را بعد از بلوغ می‌رسد که فسخ کنند و هرگاه هر یک از پدر و جدّ برای طفل جدا گانه عقد کنند عقد کسی که پیشتر کرده باشد صحیح است و اگر هر دو بیکدفعه عقد کرده باشند عقد جدّ صحیح است و بیکی از چهار امر ولایت پدر و جدّ ساقط میشود اوّل آنکه بنده باشند دوّم آنکه ناقص عقل باشند سیّم آنکه کافر باشند و طفل مسلمان چه کافر را ولایت بر فرزند مسلمان نیست امّا بر فرزند کافر هست چهارم آنکه احرام بسته باشند جهت حج یا عمره چه اگر محرم در حالت احرام عقد کند صحیح نیست و هرگاه یکی از این چهار امر حادث شود ولایت پدر و جدّ ساقط میشود و بامام انتقال می‌یابد **قوم دوّم** آقای بندگان چه آقا را ولایت نکاح بندگان خود هست و اگر ایشان بان راضی نباشند آقا بتعدی ایشان را بیکدیگر عقد میتواند کرد و با وجود آقا دیگری ولیّ ایشان نیست و بندگان را بی اذن آقا نکاح کردن صحیح نیست **قوم سیّم** حاکم شرع هرگاه پدر و جدّ طفل نباشند یا طفل بی عقل بالغ شود چه در اینصورت حاکم شرع ولیّ[1] وست اگر چه پدر و جدّ او باشند و همچنین امام ولیّ کسی است که بعد از بالغ شدن دیوانه شود و با احتیاج و صرفه ایشان در نکاح میتواند جهت ایشان نکاح کردن **فصل چهارم** در ذکر جماعتی از زنان که بر مردان حرامند و ایشان بر دو قسمند **قسم اوّل** جماعتی که ایشان را مطلقا نمیتوان خواست و ایشان دو صنفند **صنف اوّل** جماعتی از زنان اند که بواسطه خویشی صحیح حرامند که هرگز حلال نمیشوند و اینها هفت قومند قوم اوّل مادر و هر چند بالا رود قوم دوّم فرزند قوم سیّم فرزند زاده و هر چند پایین رود قوم چهارم خواهر پدری و مادری قوم پنجم دختر خواهر و دختر برادر و هر چند پایین روند قوم ششم عمّه و هر چند بالا رود و چون عمّه پدر و عمّه مادر و عمّه جدّ و امّا عمّه عمّه گاه هست که حرام نیست قوم هفتم خاله و هر چند بالا رود و چون خاله پدر و خاله مادر و خاله جدّ و امّا خاله خاله گاه هست که حرام نیست و بر زنان نیز هفت جماعت حرامند اوّل پدر و هر چند بالا رود دوّم فرزند سیّم فرزند فرزند و هر چند پایین روند چهارم برادر پدری و مادری پنجم پسر برادر و خواهر و هر چند پایین روند ششم عمّ و هر چند بالا رود بطریقی که مذکور شد هفتم خال و هر چند بالا رود بطریقی که مذکور شد

[1] گذشت که احوط جمع است صدر دام ظله

صنف دوّم جماعتی از زنانند که حرام شدن ایشان عارض شده و بسبب آن نکاح ایشان اصلا جایز نیست و اینها پانزده قومند قوم اوّل مادر زن و هر چند بالا رود چه هرگاه کسی زنی را بنکاح صحیح و مانند آن دخول کند مادر آن زن و هر چند بالا رود بر او حرام مؤبّد میشود اگر چه مادر رضاعی آن باشد و همچنین مادر کنیزی که با او دخول کرده باشد حرام مؤبّد میشود و اگر زنی را بعقد در آورد و دخول نکند آیا مادر او حرام مؤبّد میشود یا نه میانه مجتهدین در این خلافست قوی آنست که حرام مؤبّد میشود و آیا در عقد کردن دختر میباید که اذن از هر دو طرف لازم باشد یا از یکطرف یا آنکه لازم بودن اذن در عقد لازم نیست بلکه اگر عقد فضولی کنند مادر حرام میشود میانه مجتهدین در این نیز خلافست **قوم دوّم** دختر زن مدخوله و هر چند پایین رود چه هرگاه زنی را بنکاح صحیح دخول او هر چند پایین رود حرام مؤبّد میشود اگر چه دختر رضاعی باشد خواه آن دختر بعد از دخول بهم رسیده باشد و خواه پیش از دخول و آیا دخول بشبهه یا بزنا نیز همین حکم دارد یا نه خلافست امّا زنا کردن بدختر بعد از نکاح مادر او حرام نمیسازد مادر را **قوم سیّم** زن پدر هر چند بالا رود اگر چه پدر رضاعی باشد بر پسر حرام مؤبّد است اگر چه پدر دخول نکرده باشد و همچنین است کنیزی که پدر با او دخول کرده باشد و همچنین حرام مؤبّد اند زنانی که پدر کسی یا پسر او با ایشان زنا کرده باشد **قوم چهارم** زن فرزند و هر چند پایین رود و اگر چه رضاعی باشد بر پدر حرام است و اگر چه پسر دخول نکرده باشد و همچنین است کنیزی که پسر دخول کرده باشد امّا اگر هر یک از پدر و پسر زن یکدیگر را بشبهه دخول کنند آیا بر دیگری حرام میشود یا نه میانه مجتهدین در آن خلافست اصحّ آنست که حرام نمیشود و همچنین خلافست میانه مجتهدین در اینکه کنیزی را که پدر یا پسر دست بشهوت مالیده باشند یا نگاه کرده باشند بجائی که غیر از آقا کسی دیگر دست نتواند مالید و نگاه کردن آیا بمجرّد نگاه کردن یا دست مالیدن یکی حرام مؤبّد میشود بر دیگری اقرب آنست که حرام نمیشود بلکه مکروهست و بعضی از مجتهدین بر آن رفته اند که اگر پسر دست مالیده یا نگاه کرده باشد بر پدر حرام نمیشود امّا اگر پدر دست مالیده باشد یا نگاه کرده باشد بر پسر حرام میشود **قوم پنجم** جماعتی از زنانند که بواسطه رضاع یعنی شیر

[1] واحوط الزام است صدر دام ظله

خوردن طفلی از ایشان حرام میشوند وشروط شیر خوردن ده است اوّل آنکه شیر دهنده زن
باشد پس اگر طفل شیر مردی را بخورد رضاع بهم نمیرسد دوّم آنکه هر یک از شیر
خورنده ودهنده زنده باشند پس اگر مرده باشد رضاع نیست سیّم آنکه شیر از زن از
آبستنی بهم رسیده باشد پس اگر زنی بی آنکه حامله باشد شیر بهم رساند وبطفل بخوراند
رضاع بهم نمیرسد چهارم آنکه طفل شیر خالص از پستان آن زن بمکد پس اگر چیزی در دهن
آن طفل باشد که با شیر ممزوج شود وبخورد چنانکه در عرف آنرا شیر نگویند رضاع بهم
نمیرسد پنجم آنکه طفل شیر از پستان آن زن بمکد پس اگر آن زن شیر خود را در ظرفی بدوشد
وبخورد طفل دهد رضاع بهم نمیرسد ششم آنکه شیر آن زن از نکاح صحیح بهم رسیده باشد
پس اگر از زنا باشد رضاع بهم نمیرسد واز شیریکه از دخول کردن بشبهه بهم رسد آیا
رضاع با آن بهم میرسد یا نه میان مجتهدین خلافست اقرب آنست که بهم میرسد ورضای
شوهر وآقا در شیر دادن شرط نیست پس اگر زن کسی یا کنیز شخصی بی رخصت شوهر یا آقا
طفلی را شیر دهد رضاع بهم میرسد وهمچنین زائیدن زن حامله در شیر دادن شرط
نیست پس اگر زن آبستن پیش از زائیدن طفلی را شیر دهد رضاع بهم میرسد وهم
چنین دوام نکاح در آن زن شرط نیست پس اگر متعهٔ شخصی که از او آبستن باشد یا
زن حامله که شوهرش طلاق داده باشد طفلی را شیر دهد رضاع بهم میرسد هفتم
آنکه طفل آنمقدار از شیر آن زن بخورد که استخوان او سخت شود وگوشت بروید یا آنکه
یکشبانه روز شیر بخورد یا پانزده مرتبه آنقدر که سیر شود وبخودی خود سر از شیر
خوردن بردارد وپستان را بگذارد ودر حدیث صحیح وارد شده که ده مرتبه کافیست
هشتم آنکه طفل در این میانه پانزده مرتبه شیر زنی دیگر را نخورد نهم آنکه شیر خوردن
طفل پیش از دو سال شدن او باشد چه بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر بعد از دو
سال شدن او شیر بخورد رضاع بهم نمیرسد دهم آنکه صاحب شیر یک کس باشد پس
اگر زنی طفلی را از شیر یک شوهر خود پانزده مرتبه شیر داده باشد وطفل دیگر را از
شیر شوهر دیگر داده باشد بر یکدیگر حرام نمیشوند وشیخ طوسی بر این رفته که اینها
بر یکدیگر حرام میشوند وهر گاه این شروط بهم رسد زن شیر دهنده مادر آن طفل می
شود وشوهر او که صاحب شیر باشد پدر او میشود وفرزندانی که از ایشان حاصل

پس البته ترک
احتیاط ننمایند
صدره دام ظلّه

شده باشند یا شیر ایشان خورده باشند برادر وخواهر او میشوند وبسبب شیر خوردن
هفت زن حرام مؤبّد میشوند اوّل زن شیر دهنده ومادر او وهر چند بالا رود حرام
مؤبّد اند بر طفل شیر خورنده وهمچنین هر زنیکه پدر ومادر واجداد طفل را شیر داده
باشند حرام مؤبّد اند بجهت اینکه اینها همه بمنزلهٔ مادرند در نسب دوّم هر دختری
که زن شخصی شیر دهد چه آن دختر بر آن شخص بمنزلهٔ دختر است در نسب سیّم فرزندان
دختری که زن او شیر داده باشد چه اینها بمنزلهٔ فرزند زاده اند در نسب چهارم هر
دختری که از شوهر شیر دهنده حاصل شده باشد یا شیر او را خورده باشد ودخترانی
که زن شیر دهنده زائیده باشد بر آن طفل حرامست چه اینها بمنزلهٔ خواهرند در نسب
پنجم فرزندان فرزند زن شیر دهنده خواه نسبی وخواه رضاعی وفرزندان فرزند
نسبی شیر دهنده چه ایشان بمنزلهٔ دختران خواهر وبرادرند در نسب ششم خواهر
شوهر زن شیر دهنده چه او بمنزلهٔ عمّه است در نسب هفتم خواهر زن شیر دهنده
چه او بمنزلهٔ خاله است در نسب وهمچنین هفت کس از مردان بر زنان حرام مؤبّد میشوند
بسبب شیر خوردن اوّل شوهر زن شیر دهنده بر دختریکه شیر او خورده باشد حرام
مؤبّد است چه او بمنزلهٔ پدر اوست در نسب دوّم پسریکه شیر شیر دهنده را خورده
باشد حرام مؤبّد است چه او بمنزلهٔ پسر اوست در نسب سیّم پسرانی که از آن شیر خورنده
بهم رسند چه اینها بمنزلهٔ فرزندان فرزند زاده اند در نسب چهارم پسر نسبی ورضاعی
شوهر شیر دهنده ونسبی شیر دهنده بر دختر شیر خورنده چه اینها بمنزلهٔ برادرند در نسب
پنجم فرزند وفرزند رضاعی ونسبی شوهر شیر دهنده چه اینها بمنزلهٔ پسران برادر
وخواهرند در نسب ششم برادر شوهر شیر دهنده چه او بمنزلهٔ عمّ است در
نسب هفتم برادر زن شیر دهنده چه او بمنزلهٔ خال اوست در نسب امّا مادر رضاعی
شیر دهنده وفرزندان رضاعی او که از غیر آن شیر دهنده باشند وعمّه وخالهٔ رضاعی او
وخواهر ودختر خواهر ودختر برادر رضاعی او بر شیر خورنده حرام نمیشوند ودر حرام شدن
اولاد رضاعی شیر دهنده بر پدر طفل شیر خورنده خلافست شیخ طوسی بر این رفته
که حرام میشود وخواهر وبرادران آن طفل که از آن زن شیر نخورده باشند میتوانند که
دختران شیر دهنده وشوهر او را نکاح کنند وبعضی از مجتهدین اینرا نیز حرام میدانند

و حرام میسازد رضاع لاحق نکاح سابق را مثلاً اگر مادر شخصی زن او را شیر دهد آن زن بر آن
شخص حرام مؤبد میشود و اگر زن بزرگ شخصی زن کوچک او را شیر دهد هر دو بر شوهر
حرام میشوند هرگاه بزن بزرگ دخول کرده باشد و اگر دخول نکرده باشد زن بزرگ حرام
میشود و بس **قوم ششم** زنانی که شوهر داشته باشند یا در عدّه رجعیّه باشند و
جمعی با ایشان زنا کنند چه در اینصورت آن زنان بر آنهائی که دخول کرده حرام مؤبّد می
میشوند و کنیزی که آقای او با او دخول کند آیا بر آن شخص آن کنیز حرام میشود یا نه میانهٔ
مجتهدین خلافست **قوم هفتم** زنانی که ایشان را شوهران ایشان طلاق گفته باشند
و هنوز از عدّه بیرون نرفته باشند اگر جماعتی ایشان را دانسته عقد کنند در اینصورت
آن زنان بمجرّد عقد کردن بر آن جماعت حرام مؤبّد میشوند و اگر چه دخول با آنها نکرده باشند
و اگر نادانسته با آن زنان عقد کنند حرام نمیشوند تا آنکه با ایشان دخول کنند پس اگر دخول
کرده باشند حرام میشوند امّا اگر کسی در مدّت استبرای کنیز شخصی نادانسته آن
کنیز را عقد کند آیا بر آنکس حرام مؤبّد میشود یا نه مثل عقد کردن زنیکه در عدّه باشد
میانهٔ مجتهدین در آن خلافست و اگر کسی زن شوهردار یا متعه کسی را نادانسته عقد
کند آیا بمجرّد عقد بر او حرام مؤبّد میشود یا نه در این نیز خلافست **قوم هشتم** زنانی
که مردان در حالتی که احرام بسته باشند ایشان را دانسته نکاح کنند چه آن زنان بر ایشان
حرام مؤبّد میشوند و اگر نادانسته عقد کرده باشد و با ایشان دخول نکرده باشند آن
عقد باطلست و حرام مؤبّد نمیشوند امّا اگر دخول کرده باشند آیا آن زنان حرام مؤبّد می
شوند بر ایشان یا نه میانهٔ مجتهدین در این خلافست **قوم نهم** زنانی که شوهران ایشان
با ایشان لعان کرده باشند و لعان آنست که شخصی بزن خود گوید که فلان با تو زنا
کرده و گواه نداشته باشد پس حاکم شرع ایشان را امر میکند با آنکه یکدیگر را لعنت کنند
بطریقی که زود باشد که در بحث لعان بیاید چه بعد از لعان آن زنان بر شوهران خود
حرام مؤبّد میشوند **قوم دهم** زنان کرو گنگ که شوهران ایشان بایشان گفته باشند
که فلان با تو زنا کرده چه در اینصورت بمجرّد این گفتن آن زنان بر شوهران خود حرام
مؤبّد میشوند **قوم یازدهم** دختران عمّه و خاله هرگاه که با عمّه و خاله زنا کنند
دختران ایشان بر آنکسانی که با ایشان زنا کرده باشند حرام مؤبّد میشوند امّا اگر

بعمّه و خاله بشبهه دخول کرده باشند یا عقد دختران ایشان پیش از زنای با ایشان واقع شده
باشد حرام نمیشوند **قوم دوازدهم** مادران و دختران و خواهران مردانی که با ایشان
لواطه کرده باشند بغیبوبت حشفه یا بعض از حشفه که در دبر ایشان غایب شده
باشد چه مادران و خواهران و دختران ایشان بر لواطه کننده حرام مؤبّد میشوند
هرگاه عقد ایشان پیش از لواطه کردن نباشد و آیا مادر و خواهر رضاعی آن پسر بمجرّد
لواطه کردن با او حرام میشوند یا نه میانه مجتهدین خلافست و همچنین خلافست در
حرام بودن مادر مادر او و دختر دختر او و امّا دختر خواهر او حرام نمیشود **قوم سیزدهم**
زنان آزادی که شوهران ایشان نه مرتبه ایشان را طلاق عدّی دهند چه ایشان بعد
از آن حرام مؤبّد میشوند بر شوهران خود **قوم چهاردهم** کنیزان که شوهران ایشان
شش مرتبه ایشان را طلاق عدّی دهند چه بعد از آن ایشان بر شوهران خود حرام مؤبّد
میشوند **قوم پانزدهم** دختریکه نه سال نداشته باشد و شوهر با او دخول کند و
مخرج حیض و بول یا مخرج بول و غایط او یکی شود بر شوهر خود حرام مؤبّد میشود امّا از
نفقه و کسوه و سکنی او بیرون نمیرود و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر بعد از آنکه هر دو
مخرج او یکی شده باشد نیک شود حلال میشود و آیا اگر دختر بالغ باشد و شوهر چون
با او دخول کند او را اینحال بهم رسد حرام مؤبّد میشود یا نه میانه مجتهدین در اینخلاف
است و همچنین در اینکه اگر دختر را با انگشت بکارت او را ببرند آیا حرام مؤبّد میشود یا
اقرب آنست که حرام نمیشود و همچنین خلافست در اینکه اگر کنیز را چنین کند آیا
حرام مؤبّد میشود یا نه اقرب آنست که نمیشود **قسم دوم** جماعتی از زنان که حرام
مؤبّد نیستند بلکه بواسطهٔ مانعی حرام شده اند چون جمع میانهٔ دو صنف از
ایشان یا غیر آن و آنها هفده اند اوّل جمع کردن میانه مادر و دختر بشرطیکه دخول بمادر
نکرده باشد چه هرگاه مادر را طلاق دهد دختر را میتوان خواست امّا جمع کردن
میانهٔ هر دو حرامست **دوم** جمع کردن میانهٔ دو خواهر اگر چه بعقد متعه باشد
حرامست چه تا یک خواهر را طلاق ندهد و او از عدّه خود بیرون نرود اگر طلاق
رجعی باشد که شوهر در عدّه رجوع تواند کرد خواهر دیگر را نمیتواند خواست و در طلاق
باین خلافست میانهٔ مجتهدین اصحّ آنست که جایز است **سیم** جمع میانهٔ عمّه و